

بندگی خدا

تألیف:

استاد ناصر سبحانی رحمه الله

مترجم:

جهانگیر ولدبیگی

بندهی خدا	عنوان کتاب:
استاد ناصر سبحانی رحمه الله	تألیف:
جهانگیر ولدیگی	ترجمه:
احکام اجتماعی و مستحدثه (حجاب، آرایش، زینت و...)	موضوع:
اول (دیجیتال)	نویت انتشار:
دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری	تاریخ انتشار:
	منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

مقدمه‌ی مترجم	۹
مقدمه، «به قلم منصور سبحانی»	۱۳
مختصری از شرح حال استاد <small>رحمته</small>	۱۴
ویژگی‌های اخلاقی و شخصیتی استاد <small>رحمته</small>	۱۵
فعالیت‌های دینی و سیاسی استاد <small>رحمته</small>	۱۵
آثار غیر مکتوب استاد <small>رحمته</small>	۱۷
آثار مکتوب استاد <small>رحمته</small>	۱۷
سرانجام	۱۷
بخش اول: بندگی خدا و حقیقت خوشبختی	۱۹
پیشگفتار	۱۹
«بندگی خدا» به چه معناست؟	۲۰
معنای واقعی «اسلام» و «مسلمان»	۲۳
مهم‌ترین آفت‌های (سبب نابودی انسان) عبارتند از:	۲۳
۱- امید به غیر خدا	۲۳
۲- ترس از غیر خدا	۲۳
۳- اطاعت از غیر خدا	۲۳
۴- درخواست کمک از غیر خدا	۲۳

- ۲۴..... «بندگی خدا» اساسی‌ترین مسئله‌ی زندگی
- ۲۵..... شمولیت «بندگی خدا»
- ۲۵..... ردّ یک شبهه
- ۲۷..... زندگی دنیا، وسیله است نه هدف
- ۲۹..... «بندگی کردن و بندگی نکردن خداوند متعال» نیز این‌گونه است
- ۳۰..... «خوشبختی» و «بدبختی» واقعی
- ۳۲..... ثروت نیز دقیقاً هم‌چون مقام است
- ۳۳..... حقیقت «خوشبختی» و راه رسیدن به آن
- ۳۵..... «بنده‌ی خدا» و دنیای پس از مرگش
- ۳۷..... «بنده‌ی غیر خدا» و دنیای پس از مرگش
- ۳۹..... اما روز قیامت
- ۳۹..... مسکن
- ۳۹..... پوشاک
- ۳۹..... خوراک و غذا
- ۴۰..... چاره‌ای جز این نیست
- ۴۳..... بخش دوم: بندگی خدا و روز قیامت**
- ۴۳..... انسان موجودی مستعد
- ۴۶..... اساسی‌ترین موانع رشد و صعود به سوی کمال
- ۴۹..... خداوند رحمان و رحیم
- ۴۹..... خداوند و سرانجام انسان
- ۵۱..... «ایمان به قیامت» اساسی‌ترین پایه‌ی «بندگی خدا»
- ۵۱..... درجات ایمان به قیامت
- ۵۲..... درجه‌ی نخست
- ۵۲..... درجه‌ی دوم
- ۵۲..... درجه‌ی سوم

۵۴	تفسیر سوره‌ی «تکواثر»
۵۶	تفسیر سوره‌ی «زلزله (زلزال)»
۶۰	تفسیر سوره‌ی «قارعه»
۶۲	تفسیر سوره‌ی «انفطار»
۶۷	مراحل مختلف قیامت
۶۸	مرحله‌ی نخست
۶۹	مرحله‌ی دوم
۶۹	مرحله‌ی سوم
۶۹	سوره‌ی یس و مراحل مختلف قیامت
۷۴	مرحله‌ی پنجم
۷۴	قیامت و انجام آن
۷۵	دلایلی قرآنی بر وجود قیامت و زنده شدن دوباره‌ی انسان
۷۷	- دلایل وجوب
۷۹	تفسیر سوره‌ی ق
۸۳	مشکل کجاست؟
۹۳	تفسیر آیاتی از سوره‌ی حاقّه
۹۸	«غسلین» چیست؟
۹۸	اما جهنم
۹۹	پوشاک اهل دوزخ
۹۹	غذا و نوشیدنی اهل دوزخ
۹۹	تفسیر آیاتی از سوره‌ی واقعه
۱۱۲	تفسیر سوره‌ی ماعون
۱۱۴	سرچشمه‌ی تمام انحرافات
۱۱۷	بخش سوم: مختصری در توحید و برخی مسایل مربوط به آن

- ۱۱۷..... معنی واقعی عبادت و تفسیر ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾
- ۱۴۰..... مسئله‌ی توسل
- ۱۴۱..... مسئله‌ی شفاعت
- ۱۴۴..... شفاعت غیر ممکن و شفاعت ممکن
- ۱۵۰..... خلاصه و نتیجه‌گیری
- بخش چهارم: عبادات**
- ۱۵۱..... نماز بزرگ‌ترین عمل صالح
- ۱۵۴..... روح نماز^۱
- ۱۶۷..... برخی دیگر از عبادات
- ۱۶۷..... زکات
- ۱۶۷..... روزه
- بخش پنجم ارکان دیگر ایمان**
- ۱۶۹..... ایمان به فرشتگان
- ۱۷۱..... ایمان به کتاب‌های آسمانی
- ۱۷۱..... ایمان به «پیامبران»
- ۱۷۴..... ایمان به قضا و قدر
- بخش ششم: اخلاقیات فردی و اجتماعی**
- ۱۸۰..... برخی از صفات مذموم و ناپسند ذکر شده در سوره‌ی قلم
- ۱۸۰..... ۱. بسیار سوگند خوردن
- ۱۸۰..... ۲. ذلت
- ۱۸۱..... ۳. عیب‌جویی
- ۱۸۱..... ۴. سخن‌چینی
- ۱۸۲..... ۵. منع کردن خیر از دیگران

۱۸۲	۶- تجاوز
۱۸۲	۷. بزهکاری
۱۸۲	۸. بد اخلاقی و زشتخویی
۱۸۲	۹. زنییم
۱۸۳	۱۰. طغیان
۱۸۴	برخی از صفات ناپسند و پسندیده‌ی ذکر شده در سوره‌ی معارج
۱۸۴	۱. بی‌تابی و حریص بودن
۱۸۴	۲. خواندن نماز
۱۸۵	۳. مصرّ بودن بر ادای نماز
۱۸۵	۴. پرداخت زکات و انفاق مال
۱۸۵	۵. تصدیق کردن روز قیامت
۱۸۵	۶. ترسیدن از عذاب پروردگار
۱۸۶	۷. حفظ فرج و عورت
۱۸۷	۸. امین در امانات و متعهد بر عهد و پیمان
۱۸۸	۱۰. عدم کتمان شهادت
۱۸۸	۱۱. مواظبت و مراقبت بر ظاهر و باطن نماز
۱۸۹	برخی از صفات پسندیده و ناپسند ذکر شده در سوره‌ی اسراء
۱۸۹	۱. یکتاپرستی
۱۸۹	۲. احترام به والدین
۱۹۱	۳. کمک به نزدیکان و نیازمندان
۱۹۱	۴. عدم اسراف و زیاده‌روی (اعتدال و میانه‌روی)
۱۹۲	۵. ایمان به این که روزی‌دهنده تنها خداست
۱۹۳	۶. عدم نزدیکی به عمل بسیار زشت زنا
۱۹۳	۷. عدم انجام گناه قتل و عدم اسراف در قصاص
۱۹۴	۸. عدم تعرض به مال یتیم و خیانت در آن

۹. وفای به عهد و پیمان ۱۹۴
۱۰. وفای به پیمان ۱۹۴
۱۱. عدم تبعیت کورکورانه ۱۹۵
۱۲. اعتدال در راه رفتن ۱۹۵
- برخی از صفات محمود و مذموم ذکر شده در سوره‌ی لقمان ۱۹۶
۱. عقیده‌ی پاک ۱۹۶
۲. رعایت حقوق والدین ۱۹۷
۳. توجه به روز قیامت ۱۹۷
۴. اقامه‌ی نماز ۱۹۷
۵. امر به معروف و نهی از منکر ۱۹۷
۶. صبر ۱۹۸
۷. عدم تکبر ۱۹۸
۸. اعتدال در راه رفتن ۱۹۸
۹. عدم صحبت کردن با صدای بلند ۱۹۸
- صفات و اخلاق بندگان خدای رحمان در سوره‌ی فرقان ۱۹۹
۱. تواضع در راه رفتن ۱۹۹
۲. قیام شب ۱۹۹
۳. پناه بردن به خدا از عذاب جهنم ۲۰۰
۴. اعتدال در مصرف و انفاق مال ۲۰۰
۵. شهادت ندادن بر باطل و مشغول نبودن به سخنان پوچ ۲۰۱
۶. تفکر و تدبیر در آیات خدا ۲۰۱
۷. اصلاح و تربیت خانواده و دیگران ۲۰۱
- برخی از صفات محمود و مذموم ذکر شده در سوره‌ی حجرات ۲۰۲
۱. اطاعت کامل از خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم ۲۰۲

۲. رعایت احترام نسبت به پیامبر خدا ﷺ ۲۰۳
۳. تحقیق در اخبار و گزارش‌ها ۲۰۳
۴. تمسخر، عیب‌جویی و زدن القاب زشت و ناپسند به یکدیگر ۲۰۳
۵. ظنّ و گمان و تجسس و غیبت ۲۰۴
- دستورات و سفارش‌های خداوند به همسران پیامبر ﷺ و همسر یا همسران**
- رهبران و داعیان دین در هر زمانی** ۲۰۷
- انتخاب زندگی آخرت ۲۰۷
- عذاب و پاداش دو چندان ۲۰۹
۱. متانت در کلام ۲۱۱
۲. عدم خروج از منزل بدون ضرورت ۲۱۱
۳. عدم خودآرایی هنگام بیرون رفتن از منزل ۲۱۱
۴. اقامه‌ی نماز ۲۱۱
۵. ادای زکات ۲۱۲
۶. اطاعت از خدا و پیامبر خدا ﷺ ۲۱۲
۷. متذکر شدن به آیاتی که تلاوت می‌شود ۲۱۲
- مسئله‌ی حجاب** ۲۱۵
- مسئله‌ی حجاب در سوره‌ی احزاب ۲۱۵
- مسئله‌ی حجاب در سوره‌ی نور ۲۱۶
- افرادی که محرم زن هستند ۲۱۸
- پوشیدن کفش‌های مناسب ۲۲۰
- خلوت کردن با افراد نامحرم ۲۲۱
- اخلاقیات فردی و اجتماعی ذکر شده در سوره‌ی نور ۲۲۱
۱. آداب مهمانی و ورود به اماکن خصوصی ۲۲۱
۲. آداب ورود به اماکن عمومی ۲۲۳

-
-
۳. ورود فرزندان به اتاق والدین..... ۲۲۳
۴. پوشش و ظاهر زنان مُسن ۲۲۷
۵. یک استثناء..... ۲۲۷
۶. ایجاد ارتباط محکم افراد با هم..... ۲۲۸
۷. پرهیز از تهمت زنا به زنان پاکدامن ۲۲۹
- ایمان پشتوانه‌ی اعمال ۲۳۱
- آخرین کلام، تفسیر سوره‌ی عصر ۲۳۳

مقدمه‌ی مترجم

خوشبختی و سعادت، مطلوب و مقصود هر انسانی است و تلاش و کوشش هر فردی در زندگی رسیدن به این مهم است؛ اما آیا هر تلاش و کوششی انسان را به این مقصود می‌رساند؟ واقعیت این است که دست یابی به خوشبختی، به تعریفی وابسته است که هر فرد از آن دارد. جوان، سعادت خود را در ازدواج با معشوق خود می‌داند. یک دانشجو سعادت خود را در کسب مدارج عالی علمی و یک تاجر سعادت و خوشبختی خود را در به دست آوردن بیشتر و بیشتر پول می‌بیند. آن که در چارچوب جاه و مقام قرار گرفته نیز، سعادت را در رسیدن به مقام بالا و بالاتر می‌داند و ...

اما حقیقت چیست؟ آیا واقعاً سعادت و خوشبختی در رسیدن به مواردی است که ذکر شد؟ آیا همین که انسان به معشوق خود رسید، به سعادت و خوشبختی دست یافته است؟ جواب این سؤال اساسی و ده‌ها سؤال دیگر در این زمینه، همان چیزی است که مرحوم مغفور استاد ناصر سبحانی رحمته، در اوایل دهه‌ی شصت، در چندین نوار کاست به آن پرداخته و پس از موشکافی‌های عالمانه، استادانه به آن پاسخ داده است.

اواخر دهه‌ی شصت را سال‌ها و روزهای به یادماندنی در زندگی خود می‌دانم و آن دوران را هرگز فراموش نخواهم کرد؛ دورانی که با شنیدن نخستین نوار این مباحث، بدون این که گوینده‌ی آن را بشناسم و حتی نامش را شنیده باشم، با چه شوق و ولع وصف ناپذیر، مباحث را دنبال می‌کردم تا ببینم سرانجام به کجا ختم می‌شود و خوشبختی واقعی چیست و راه رسیدن به آن کجاست. سال‌های ۶۷-۶۸ بود. سال دوم دبیرستان بودیم. هر روز باید حدود هفت کیلومتر از روستا به شهر می‌آمدیم و برمی‌گشتیم.

شنبه‌ی هر هفته، مادرم نیم ساعتی قبل از آمدنم به شهر، در حالی که مشغول خوردن صبحانه و آماده شدن بودم، مرا صدا می‌زد و با تهدیدهای مهربانانه‌ی خود، صد و پنجاه تومانی - به عنوان

توجیبه هفتگی - در دستم می گذاشت و می گفت: مواظب باش و لخرجی نکنی. بگیر، تا آخر هفته دیگر از پول خبری نیست. من هم پول را محکم محکم می گرفتم و آن را در جیب می گذاشتم و به راه افتاده و خدا خدا کنان، می خواستم یکی از دوستان هوای پیاده روی به کله اش زده باشد تا با او پیاده به مدرسه بروم. البته دوستان زیادی بودند که پولی نداشتند یا خانواده هایشان پول چندانی به آن ها نمی داد و هر روز مجبور بودند پیاده به مدرسه رفته و برگردند.

هر روز که پیاده به مدرسه می رفتم، در راه، مرتب با خود زمزمه می کردم و حساب و کتاب می کردم که آیا می توانم با پول توجیبه چند نوار بخرم و این مباحث را ضبط کنم؟ شب ها نیز به این جا و آن جا، نزد اقوام و نزدیکان، می رفتم به این امید که بتوانم نوار کاستی، هر چند کهنه، گیر بیاورم. بالاخره پس از چندین ماه تعدادی نوار صوتی به دست آوردم و مباحث را ضبط کردم که این هم خود داستان مفصلی دارد.

نوارها ضبط شد؛ اما داشتن ضبط صوت مشکل دیگری بود ...

یک دوچرخه داشتم. آن را فروختم و با پولش واکنم بردم را خریدم. برادرم واکنش را آن قدر دوست داشت که حتی حاضر نبود نیم نگاهی هم به آن بیندازم.

نوارها را یکی پس از دیگری گوش دادم و هر نوازی که تمام می شد، بدون کوچک ترین احساس خستگی، به دنبال فرصتی بودم تا نوار بعدی را گوش دهم.

به حدی از مباحث لذت بردم که پس از یک بار گوش دادن شروع به نوشتن آن ها کردم.

چند سال بعد که به عنوان دانشجوی تربیت معلم، در مرکز استان کرمانشاه، پذیرفته شدم، نوشته ها را صحافی کرده و مرتب از آن ها استفاده می کردم. تنها خدا می داند که چند بار مطالب را خوانده و در کلاس های متعدد آن ها را باز گفته ام.

آرزو می کردم، روزی این مباحث به صورت کتاب چاپ شوند، تا عموم مردم نیز بتوانند از آن استفاده کنند؛ اما متأسفانه چنین چیزی اتفاق نیفتاد تا این که سال گذشته این مباحث به زبان کُردی در کردستان عراق چاپ شد. این امر باعث تشویق من شد که به فکر ویراستاری نوشته های قدیمی و چاپ آن ها بیفتم؛ اما نه با زبانی که استاد مباحث را ارائه داده اند، بلکه با زبان فارسی؛ زیرا بسیاری یا با زبان کُردی آشنایی ندارند یا خواندن مطالب با چنین زبانی برایشان مشکل است^(۱).

۱- لازم به یادآوری است که استفاده ای از کتاب چاپ شده به زبان کُردی نشده و مطالب دقیقاً از نوارها گرفته و ترجمه شده است. فهرست مطالب نیز با توجه به فهمی که از مطالب استاد داشته ام به متن اضافه کرده ام.

نکته‌ی دیگر این که، ویراستاری آثار استاد رحمته، کاری است بسیار مشکل؛ زیرا قلم استاد - با توجه به آثار مکتوبی که از ایشان به جای مانده است - قلمی بسیار عالمانه و ادیبانه است و مکتوب کردن آثار گفتاری ایشان کاری بسیار سخت است اما چاره چیست. باید روزی این آثار، مکتوب و به چاپ برسند. ما نیز با اندک بضاعت علمی خویش، شروع به این کار کرده و امیدواریم خوانندگان عزیز، ما را از پیشنهادها و انتقادات سازنده‌ی خود بی‌نصیب نکنند، تا به امید خدا در چاپ‌های بعدی این اثر یا آثار دیگر استاد رحمته، آن‌ها را به کار گیریم.

در ضمن ترجمه‌ی آیاتی که در پاورقی ذکر شده با استفاده از «تفسیر نور» استاد «خرم دل» نوشته شده و از فرمایشات استاد رحمته نیست.

خدایا! اگر در این تلاش سود و نفعی محقق می‌شود، از فضل و کرم توست که بر من ارزانی داشته‌ای، وگرنه نیتم برایم نزدت کفایت می‌کند: ﴿إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ [هود: ۸۸].

جهانگیر ولدییگی

۳۰/۲/۱۳۸۶

مقدمه، «به قلم منصور سبحانی»

حمد و سپاس بی‌پایان، خدای رحمان رحیم را سزاست، و درود و صلوات خدا بر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و یاران و پیروانش، و سلام خدا بر شما خوانندگان عزیز و محترم.

آنچه پیش روی مبارکتان است، نتیجه‌ی مطالعه و مدارسه‌ی کتاب خدا و سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که محقق بزرگ و اندیشمند توانا و خداشناس کُرد، استاد ناصر سبحانی رحمته، آن را در ۱۳ نوار صوتی یک ساعته بیان کرده‌اند.

آنچه بیان می‌شود، خلاصه‌ای از واقعیت‌ها و حقایقی است که هر انسانی پیش روی دارد و آگاهی و اطلاع از آن، بر او لازم و ضروری است.

استاد سبحانی رحمته، با فهمی عمیق که از قرآن و سیره و سنت پاک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب بزرگوارش - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - و سلف صالح امت اسلامی - رحمهم الله - داشته‌اند، این مباحث را با زبانی ساده بیان کرده تا عموم مردم از آن‌ها استفاده نموده و بهره ببرند.

استاد، مطالب را با زبان کُردی گفته‌اند و این مطالب بارها و بارها توسط افراد متعدد به صورت شخصی پیاده شده است و در سال گذشته با همان زبان اصلی، در کردستان عراق، دو بار به چاپ رسید؛ اما چون بسیاری با این زبان (کُردی) آشنا نیستند یا توانایی خواندن آن را ندارند، بر آن شدیم که این مطالب به زبان فارسی ترجمه شود و در همین راستا بسیاری نیز با ارسال پیام‌های کوتاه و تلفن‌های مکرر چنین پیشنهاد و تقاضایی را مطرح کردند.

یکی از برادرانی که مطالب را در اواخر دهه‌ی شصت پیاده کرده و بارها و بارها آن را تدریس کرده و از همان سال‌ها آن را به صورت منسجم و صحافی شده در اختیار داشتند، برادر محبوب دیارمان جناب آقای جهانگیر ولدبیگی کارشناس ارشد رشته‌ی علوم قرآن و حدیث است که پس از مشورت‌هایی که با هم داشتیم، شروع به ترجمه و ویراستاری آن کردند.

بنده از طرف خود و خانواده‌ی سبحانی، زحمات خستگی‌ناپذیر ایشان را به دیده‌ی منت پذیرفته و از خداوند بزرگ خواهانیم که سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت را نصیب ایشان و خانواده‌ی گرامی‌شان گرداند.

از خوانندگان محترم نیز خواهانیم، پس از مطالعه‌ی این مطالب پیاده شده، ما را از پیشنهادها و انتقادات خویش آگاه کنند، تا به امید خدا آن‌ها را در کارهای بعدی استاد، به کار گرفته و آن گونه که شایسته و بایسته است، مطالب استاد، پیاده و چاپ شوند.

مختصری از شرح حال استاد رحمته

استاد ناصر سبحانی رحمته، در مهرماه ۱۳۳۰ ه.ش. در روستای «دوریسان»، از توابع شهرستان پاوه، استان/ولایت کرمانشاه، در یک خانواده متدین و بی‌آلایش دیده به جهان گشود. شش بهاری که از عمر مبارکش سپری شد، توسط پدر وارد اولین دبستان/مکتب ابتدائی تازه تأسیس شده‌ی زادگاهش شد و در کلاس اول دبستان ثبت نام گردید؛ اما بعد از اندکی، به علت استعداد شگرف ایشان و به پیشنهاد معلم دلسوزش، در کلاس دوم دبستان ثبت نام شد. استاد، در سن ۱۰ سالگی، با از دست دادن مادرش، از لطف و مهر مادری محروم شد. این نوجوان تیزهوش و با استعداد، پس از ۲ سال وقفه در تحصیلاتش، در سال ۱۳۴۴ ه.ش. در تنها دبیرستان شهرستان پاوه، ثبت نام به عمل آورد و هر سال در میان هم‌کلاسی‌های خود، با نمرات عالی، شاگرد اول شناخته می‌شود. سرانجام در سال ۱۳۴۷ به اخذ گواهینامه سیکل اول و رتبه‌ی ممتاز نایل گردید (۱) و در سراسر منطقه به تیزهوشی و نبوغ شهرت یافت. ایشان با وجود استعدادی که داشت و علی‌رغم اصرار پدر و دایی محترم و مریبان و اولیاء دبیرستان، مبنی بر ادامه‌ی تحصیل در سطح دوم دبیرستان در مرکز استان (کرمانشاه)، راهی مدارس علوم دینی شد و چنین انتخابی را مسیر رسیدن به آرزوهایش می‌دید.

استاد رحمته، پس از ختم قرآن در مدت چهل روز، در مسجد زادگاهش، بی‌صبرانه در پاییز همان سال (۱۳۴۷ ه.ش) به مدارس علوم پیوست و در حجره‌های ساده و بی‌آلایش شهرها و روستاهای استان کردستان، به طلب علم و ترکیه روح پرداخت. وقتی دوستان علت چنین انتخابی را از او می‌پرسند، ایشان در جواب می‌گوید: دست یافتن به پاسخ این سؤال است که چرا و با چه هدفی خداوند قرآن را برای انسان نازل کرده است؟

استاد، در سال ۱۳۵۳ هـ.ش. پس از شش سال تلمذ در محضر اساتید مدارس علوم دینی کردستان، تحصیلات را در سطح عالی به پایان رسانید و پس از کسب اجازه از محضر استادانش، به عنوان یکی از عالمان منطقه، مشغول راهنمایی و ارشاد مردم شد.

ویژگی‌های اخلاقی و شخصیتی استاد رحمته

استاد رحمته، با متانت و نرمی صحبت می‌کرد. صدایی آرام داشت و در راه رفتن بسیار متواضع بود. هنگام نشستن پاهایش را جمع می‌کرد. شبانه‌روز یا مشغول مطالعه و تحقیق بود یا تلاوت قرآن و یا تدریس. او برای لحظه لحظه‌ی زندگی‌اش ارزش قائل بود. ایشان هرگز عصبانی نمی‌شد. هرگز سوگند نمی‌خورد و به فردی که بسیار سوگند می‌خورد، باور نداشت. از مبالغه‌گویی در سخن، بسیار پرهیز داشت. خود را به مسایل پیش پا افتاده، سرگرم نمی‌کرد. اوقات شب و روز خود را تقسیم و برای آن برنامه‌ریزی می‌کرد. برای همه کس حتی مخالفانش احترام قائل بود و مؤمنانه با آنها برخورد می‌کرد. مناظره و گفتگوی یازده ساعته‌ی وی با جمعی از ماموستایان منطقه‌ی مریوان، نمونه‌ای از متانت ایشان در بیان نظراتش است. با برادران و خواهرانش و با نامادری‌اش، بسیار مهربان و صمیمی بود و آنها را بسیار دوست می‌داشت. با همسر و فرزندان، اخلاقی قرآنی داشت. گاه گاهی در کارهای منزل به همسرش کمک می‌کرد. با فرزندان بازی می‌کرد و هنگام مطالعه اغلب سر بر زانوی او به خواب می‌رفتند. به آرامی و در نهایت دلسوزی و بسیار حکیمانه امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد. ایشان حامی و غم‌خوار فقرا و یتیمان بود. نه به کسی ظلم روا می‌داشت و نه از کسی ظلمی پذیرا بود.

فعالیت‌های دینی و سیاسی استاد رحمته

استاد رحمته، پس از کسب اجازه از بزرگان و عالمان و استادانش، به عنوان عالمی توانا به زادگاهش بازگشت و در آن‌جا به عنوان امام جمعه و جماعات، مشغول ارشاد مردم و پاسخ‌گویی مشکلات و سؤالات شرعی آنها بود.

ایشان با تأسیس مدرسه‌ی علوم دینی دوريسان، طلاب مشتاق علوم دینی را پذیرا شد و با اسلوبی نو، تحوّل شگرف در نظام درسی آن زمان مدارس سنتی به وجود آورد.

استاد، در کنار فعالیت‌های دینی، در مسایل اجتماعی مردم نیز حضوری چشم‌گیر داشت. در سال ۱۳۵۵ هـ.ش. نظر به ایراد خطبه‌های جذّاب و روشنگرانه، مبنی بر ظلم و ستم نظام شاهنشاهی بر ملت مظلوم، از سوی «ساواک»، به خدمت سربازی اعزام و دو سال عمر مبارکش را در

آن‌جا سپری کرد. ایشان پس از ترخیص در بهار سال ۱۳۵۷ ه. ش. مجدداً در سنگر مسجد زادگاهش به روشنگری و ترویج اسلام پرداخت و خوشبختانه جوانان و روشنفکران زیادی، به مقام علمی و شجاعت و مجاهدت بی‌نظیر ایشان، مُعجب و علاقمند شده و پروانه‌وار گرد او حلقه می‌زدند.

محبوبیت ایشان با تأسیس اولین مدرسه‌ی علوم دینی شهر پاوه، با پیشنهاد و همکاری جمع کثیری از عالمان دینی منطقه، روز به روز بیشتر و بیشتر می‌شد.

استاد، با شروع اعتراضات مردمی علیه نظام ستم‌شاهی در مناطق مختلف ایران زمین، با ایراد سخنرانی‌های مختلف، دانشجویان و فرهنگیان و بازاریان و روحانیون و طلاب را به اعتصابات و تظاهرات علیه نظام دیکتاتوری پهلوی، تشویق می‌کرد.

در سال ۱۳۵۸، چند ماهی بعد از پیروزی انقلاب، به شهر پاوه رفت و تا تابستان ۱۳۶۱ در این شهر و اطراف آن به کار دعوت اسلامی مشغول و در تشکیل «شورای مرکزی اهل سنت» با مرحوم کاک احمد مفتی زاده رحمته و سایر عالمان بزرگوار همکاری تنگاتنگی داشت.

استاد، سه بار به خارج از کشور سفر کرد. دو بار راهی کشور پاکستان شد. در سفر دوم مدت یک سال در آن‌جا ماند و به تحقیق و تألیف و کار دعوت مشغول شد و با حضور در کنفرانس اسلامی پاکستان که با شرکت عالمان برجسته‌ی جهان اسلام و به منظور بررسی مشکلات دنیای اسلام تشکیل شد، به ایراد سخنرانی پرداخت.

استاد، در همان دوران طلبگی به زیبایی به زبان عربی سخن می‌گفت و در ملاقات‌های خود با شخصیت‌های اسلامی عربی و نیز در سخنرانی‌ای که در کنفرانس مذکور در پاکستان ایراد فرمود، با زبان فصیح عربی صحبت کرد که این امر باعث تعجب دیگران و به ویژه عالمان عرب زبان بود.

استاد، در سومین سفر خود راهی ترکیه شد و در گنجره‌ی خاص ملت گرد که از سوی چندین شخصیت اسلامی تشکیل شده بود، شرکت کرد و در همین کنگره بنا به پیشنهاد استاد، «رابطه‌ی اسلامی گرد» تأسیس گردید.

استاد، در خلال سفرهای خارجی شخصیت‌های برجسته‌ی اسلامی زیادی را ملاقات کرده است.

استاد، شخصیت‌هایی چون امام ابوالاعلی مودودی رحمته و شهید حسن البناء رحمته را در زندگی فکری و روحی خود بسیار مؤثر می‌دانست و همیشه خود را مدیون آن‌ها می‌دید.

آثار غیر مکتوب استاد رحمته

استاد سبحانی، لحظه‌ای از عمر مبارکش را بدون تعلیم و تعلّم سپری نمی‌کرد. شب‌ها تا پاسی از شب، چون خلفی صالح، به مطالعه کتاب‌ها و میراث سلف صالحش می‌پرداخت و چه بسا شب را چون «مستغفرین بالأسحار» به صبح می‌رساند یا در کنار کتاب‌ها سر بر زمین می‌نهاد، تا لحظاتی روح مبارکش از قالب تن بیاساید و روز به تدریس پردازد، تا زکات علمش را به باقیات صالحات تبدیل نماید و این‌گونه میوه و ثمر آن را در «یوم الحساب» بچیند. حاصل این جهد و تلاش، نوارهای متعددی است که در زمینه‌های مختلف تفسیر، علوم قرآن و حدیث، عقیده، اخلاق، تزکیه، اصول فقه، احکام و ده‌ها موضوع دیگر، از ایشان به یادگار مانده است.

آثار مکتوب استاد رحمته

استاد، علی‌رغم آن‌چه گفته شد، در زمینه‌های دیگری نیز مقالاتی با زبان عربی و فارسی نوشته و آن‌ها را برای چاپ به مجلات خارجی و روزنامه‌های داخلی ارسال کرده‌اند. در این راستا می‌توان به مقاله‌ی ایشان در مورد «اصلاحیه‌ی پیش نویس قانون اساسی» بعد از انقلاب، اشاره کرد که در روزنامه‌ی کثیرالانتشار «کیهان» به چاپ رسید.

استاد، مصمّم بود که میراث پیشینیان صالحش را، به شیوه‌ای نو، تنقیح نماید که در این راستا می‌توان به تلخیص کتاب‌های «مدارج السالکین» ابن قیم رحمته و «الاعتصام» امام شاطبی رحمته اشاره کرد.

استاد، در زمینه‌های مختلف تفسیر، علوم حدیث، آثار مکتوبی از خود به جای گذاشته‌اند و اثر «الولاية والإمامة» ایشان به دو زبان عربی و فارسی را می‌توان یکی از آثار جاودانه‌ی ایشان به حساب آورد. اثر مکتوب «رسالة الآلام» ایشان را می‌توان یکی از شاهکارهای ادبی معاصر نامبرد که آن را پس از بمباران شیمیایی حلبچه نوشته و در آن به مظلومیت ملت کُرد اشاره کرده است.

سرانجام

با کمال تأسف، بسیاری از آثار ایشان ناتمام ماند، و تقدیر خالق حکیم بر این بود که ایشان در تداوم هفت سال و نیم دوری از زادگاهش، در ۲۸/۱۲/۱۳۶۸ پس از نه ماه و نه روز بی‌اطلاعی خانواده از ایشان، دارفانی را وداع گوید و به ملکوت اعلیٰ پرواز کند.

ما از وضعیت نه ماه و نه روز ایشان هیچ اطلاعی نداریم؛ اما مطمئن هستیم که مکان ایشان در این مدت، از رکوع و سجده‌های طولانی و قرائت دل‌حزین قرآن ایشان، خاطره‌ها دارد.

قبر مبارک این استاد فرزانه در شهرستان «قروه»، از توابع استان کردستان، قرار دارد.

باغبان سروهای باغ بود مهربان لحظه‌های داغ بود
باغبان باکوله بار درد و آه رفته اما تا سحر باقیست راه

﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِإِخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ [الأعراف: ۱۵۱].

منصور سبحانی - دوريسان

۵/۲/۱۳۸۶

بخش اول: بندگی خدا و حقیقت خوشبختی

پیشگفتار

به نام خداوند بخشاینده‌ی مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَوَاتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَى عَبْدِهِ وَرَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ.

﴿رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَأَجْعَل لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَّصِيرًا﴾ [الإسراء: ۸۰].

ما [مسلمانان] می‌دانیم که خداوند متعال، ما را برای «عبادت و بندگی» آفریده است. «عبادت و بندگی» [خداوند] نیز این‌گونه تحقق می‌یابد که انسان، تابع و پیرو برنامه‌ای باشد که آن ذات مقدّس برایش مقرر کرده است.

اگر انسان بخواهد در مسیر بندگی خدا قرار گیرد، بر اوست که [نخست] بر مطالب کتاب خدا یعنی قرآن، آگاهی پیدا کند.

آن‌چه روشن است این که کتاب خدا (قرآن)، به زبان عربی است و تمام مردم استعداد و توانایی یادگیری این زبان را ندارند تا از مطالب آن استفاده کرده و آن را فهم و درک کنند؛ بنابراین بر آنانی که توانایی چنین کاری را دارند، واجب است آن را خوب یاد گرفته و پس از آن که توانستند مطالب ذکر شده در قرآن را - که همان برنامه‌ی هدایت است - درک کنند، آن را به زبان مردم برگردانده تا دیگران نیز از آن بهره‌جویند.

بر این اساس، بر خود واجب می‌دانیم - در حد توان - مطالبی را در این زمینه، برای آنان که خواهان در پیش گرفتن مسیر بندگی خدا هستند، بیان کنیم و به امید خدا چراغی فراراه آن‌ها قرار دهیم.

این مطالب، برای آنانی سودمند خواهد بود که به سخنان ما- که در نهایت دلسوزی بیان می‌شوند و هدف از آن نیز تنها روشن کردن راه خوشبختی است -، ایمان و باور داشته باشند. آنچه بیان می‌شود، مجموعه مطالبی است که دانستن آن، برای پیمودن مسیر بندگی خدا، لازم و ضروری است و هر رهروی که می‌خواهد حرکتش مورد پذیرش خداوند متعال قرار گیرد، به این مطالب نیاز مبرم دارد.

امید است همه‌ی ما، به لطف و رحمت خداوند متعال، خوشبخت دنیا و آخرت شویم. هر چند مطالب به زبان ساده و برای عامه‌ی مردم بیان شده‌اند؛ اما با این وجود، برای هر فرد تحصیل‌کرده‌ای نیز که فرصت فراگیری این مطالب را نداشته یا ندارد و یا مستقیماً نمی‌تواند مطالب کتاب خدا را دنبال کند، بسیار سودمند خواهد بود.

بر هر مسلمانی، که به دلسوزی ما اطمینان دارد و می‌داند که قصد و هدف ما از بیان این مطالب رسیدن به خوشبختی واقعی است، واجب است - در حد توان -، در رسانیدن و آگاه کردن دیگران از مطالب ارائه شده تلاش کند. اگر هر فرد مسلمانی بتواند حداقل ده نفر را از این مطالب آگاه کند، کار بسیار بزرگی انجام داده و به مردم خدمتی کرده که ان شاء الله نزد خداوند متعال مأجور خواهد بود.

نخست به طور خلاصه معنای «بندگی» را بیان می‌کنیم و سپس، به امید خدا، به تفصیل به آن خواهیم پرداخت.

«بندگی خدا» به چه معناست؟

«بندگی خدا» یعنی این که انسان در زندگی آن‌گونه باشد که خداوند می‌خواهد؛ آنچه او می‌فرماید - اعم از بایدها و نبایدها و هست‌ها و نیست‌ها -، بپذیرد و به آن ایمان بیاورد. آنچه او را به انجامش دستور می‌دهد، انجام دهد و آنچه او را از انجامش نهی می‌کند، دوری کند. اگر انسان در زندگی این‌گونه باشد، در این صورت مشغول بندگی خداست [و او در این صورت بنده‌ی خدا محسوب می‌شود]؛ اما اگر، مسیری خلاف این را دنبال کرد یا آن‌گونه نباشد که خداوند می‌خواهد یا مطیع برخی از اوامر خدا بود و از برخی دیگر سرباز زد، در این صورت مشغول بندگی خدا نیست و باید بداند که اعمالش مورد پذیرش و قبول خداوند نمی‌باشد. اگر کسی، قبل از این که اجلس فرا رسد، به اشتباه خود پی برد، بر اوست به سوی خدا برگشته و توبه کند و با عزم راسخ تصمیم بگیرد که در تمامی مراحل زندگی اش مطیع اوامر خداوند متعال باشد.

به بیانی دیگر، بندگی خدا این‌گونه تحقق می‌یابد که انسان قبل از هر چیز [خود را این‌گونه بشناسد] که در تمامی مراحل زندگی به خدای خود که صاحب و مالک اوست، نیازمند است؛ در هر قدمی که بر می‌دارد باید از سوی او - جلّ جلاله - امکاناتی برایش فراهم شود و موانعی از سر راهش برداشته شود؛ امکانات و موانعی که اگر او آن‌ها را بر ندارد، هرگز قادر به حرکت نخواهد بود. بنابراین انسان هم در جلب امکانات مورد نیاز و هم در بر داشتن موانع، به خداوند نیازمند است. پس از چنین شناختی از خود، خداوند متعال را نیز این‌گونه می‌شناسد که آن ذات مقدس، قادر به فراهم کردن نیازها و توانا در برداشتن موانعی است که سد راه حرکت او می‌باشند. با چنین شناختی از خدا، تمام وجود انسان مملوّ از امید و رغبت به او - جلّ جلاله - می‌شود به گونه‌ای که در جلب امکانات و دفع موانع فقط به او امیدوار خواهد بود.

پس از چنین شناختی، این را نیز بداند که خداوند متعال هیچ چیزی را بدون حکمت نیافریده و هیچ کار بیهوده‌ای انجام نداده و نخواهد داد و در هر کاری که انجام می‌دهد حکمتی نهفته است؛ هر فرمان و دستوری که می‌دهد (امر و نهی) یا به خاطر سود و فایده‌ای است که با انجام یا عدم آن، عاید انسان می‌شود یا به خاطر ضرر و مانعی است که حرکت انسان را تهدید می‌کند. پس، چون خداوند هیچ کاری را بدون حکمت و هدف انجام نمی‌دهد، جلب امکانات یا دفع موانع هرگز بدون حکمت و هدف خاصی صورت نخواهد گرفت؛ بنابراین، در این راستا و در برابر خداوند متعال، وظیفه‌ای نیز متوجه انسان می‌شود.

وقتی خداوند بر خود واجب کرده است که تمامی امکانات لازم و ضروری را برای انسان فراهم کند و تمامی موانعی که در مسیر رشد او قرار می‌گیرند را بردارد، مطمئناً از او انجام کارهایی را نیز می‌خواهد. او از انسان می‌خواهد که از شرایط مساعد یعنی؛ جلب امکانات ضروری و دفع موانع، استفاده‌ی درست کند و در مسیری گام بردارد که او از انسان خواسته تا به سرانجامی برسد که خود برایش مقرر کرده است (خوشبختی واقعی). انسان این را باید بداند که خداوند روزی او را بازخواست قرار خواهد داد و از او می‌پرسد که موضع‌گیری‌اش در برابر این نعمت‌ها و شرایط فراهم شده، چگونه بوده است. آیا آنگونه بوده که او خواسته یا خیر؟

انسان با چنین شناختی از خود و زندگی و خدای خود، به این نتیجه می‌رسد که خداوند «مالک و صاحب» روزی است که در آن او را مورد بازخواست قرار خواهد داد. در آن روز، او را دادگاهی و محاکمه می‌کند و از چگونگی زندگی‌اش خواهد پرسید؟ از او می‌پرسد که از نعمت‌های خداوند

چگونه استفاده کرده است؟ و سرانجام، به تناسب کارهایی که انجام داده به جزا و پاداش یا سزا و عقاب خواهد رسید.

انسان با علم به این که عاقبت و سرنوشتش در دست خدا و به سوی اوست و راه فراری هم ندارد، اگر نسبت به خود دلسوز باشد و خود را به غفلت نزند، تمام وجودش مملوّ از ترس و احساس مسئولیت می‌شود و تمامی سعی و تلاشش را به این مسئله‌ی اساسی معطوف خواهد کرد که خود را برای چنان روزی آماده کند. او سعی می‌کند در دنیا به گونه‌ای زندگی کند که در آن روز (قیامت) و در محاکمه‌ای که انجام می‌گیرد، موفق و سربلند بیرون آید و سعادت ابدی را نصیب خود کند.

انسان پس از چنین شناختی، راهی جز این نمی‌بیند که با مالک و صاحب خود (خداوند) پیمان بندگی ببندد و در مناجاتش با او این چنین بگوید: خدایا! آنچه نیاز دارم برایم فراهم می‌کنی و موانع موجود در مسیر رشد را برمی‌داری و این را هم می‌دانم که سرانجام (پس از مرگ) مورد محاکمه قرار خواهم گرفت و در مورد این امکانات و دفع موانع از من سؤال خواهد شد و هیچ راه فراری نیز ندارم، پس، با تو عهد می‌بندم آن‌گونه باشم که تو می‌خواهی و مرا به آن فرمان می‌دهی. بدیهی است اوامر خداوند متعال نیز برای درست استفاده کردن از امکانات و نعمت‌هاست و نفع و فایده‌ی آن به خود انسان برمی‌گردد و هیچ سود و زیانی متوجه خداوند متعال نمی‌شود.

علاوه بر مطالب ذکر شده، انسان بر این امر هم واقف است که عبادت خداوند متعال نیز هم‌چون هر کار دیگری، فقط با کمک و یاری او - جلّ جلاله - انجام می‌گیرد و بدون کمک او برداشتن یک قدم نیز ممکن نیست. پس با چنین آگاهی و شناختی و با این هدف که بتواند در راه بندگی خدا قدم بردارد، از او درخواست کمک می‌کند و در ادامه‌ی همان مناجات می‌گوید: خدایا! من از این به بعد حاضریم هر چه امر کنی انجام دهم؛ اما این را می‌دانم که بدون کمک تو قادر به برداشتن یک قدم هم نیستم، پس از تو می‌خواهم که مرا در این مسیر یاری دهی. از تو می‌خواهم آنچه را که در مسیر بندگی‌ات نیاز دارم برایم فراهم کنی و موانع موجود در این مسیر را برداری. خدایا! وظیفه‌ی من بستن پیمان بندگی و گام برداشتن در این مسیر است و ادامه‌ی کار در دست اراده‌ی توست. اگر مرا یاری دهی، می‌توانم در این راه موفق شوم وگرنه قادر به انجام بندگی تو نخواهم بود. پس، از تو می‌خواهم مرا کمک کنی.

این خلاصه‌ی زندگی انسان از تولد تا مرگ است؛ خلاصه‌ی زندگی انسانی که می‌خواهد بنده‌ی

خدا باشد.

او [خود و] خدای خود را می‌شناسد، نسبت به او امید و ترس پیدا می‌کند، این امید و ترس او را به بستن عهد و پیمان بندگی سوق می‌دهد، پس با او پیمان بندگی می‌بندد و در این مسیر نیز او را تنها پناه و یاری دهنده‌ی خود می‌شناسد و می‌داند.

معنای واقعی «اسلام» و «مسلمان»

انسان با انتخاب مسیر بندگی خدا، آن‌گونه که بیان شد، خود را از آفت و بلاهایی نجات می‌دهد که زندگی او را تهدید می‌کنند. او با چنین انتخابی، خود را از نابودی محفوظ و سلامتی خود را تضمین می‌کند. به برنامه‌ای که انسان در مسیر بندگی خدا در پیش می‌گیرد «اسلام» گفته می‌شود. «اسلام» یعنی سلامتی و محفوظ بودن از آفت‌ها و بلاهایی که سبب نابودی انسان می‌شوند.

مهم‌ترین آفت‌های (سبب نابودی انسان) عبارتند از:

۱- امید به غیر خدا

اگر انسان در زندگی چنین تصور کرد غیر از خدا کسی و قدرتی وجود دارد که قادر است نیازهایش را برآورده کند و نفعی به او برساند یا مانعی از سر راهش بردارد، به او امیدوار می‌شود و به سبب چنین امیدی دچار آفت و بلائی شده که نابودش خواهد کرد.

۲- ترس از غیر خدا

اگر انسان در زندگی چنین تصور کرد که غیر از خدا کسی و قدرتی قادر است بر او تسلط پیدا کند و سرانجام و سرنوشتش را تغییر دهد، پس از او می‌ترسد و با چنین ترسی دچار آفت و بلائی می‌شود که او را نابود خواهد کرد.

۳- اطاعت از غیر خدا

اگر کسی به غیر خدا امید داشت و از غیر خدا ترسید، در آن صورت، آفت دیگری او را تهدید می‌کند و آن پذیرش فرمان و دستور غیر خداست. از غیر خدا اطاعت می‌کند؛ چون او را قادر به جلب امکانات و دفع موانع می‌شناسد. مطیع وی می‌شود؛ زیرا او را قادر بر تغییر سرنوشتش و مؤثر در زندگی‌اش می‌داند. اطاعت از غیر خدا آفت دیگری است که انسان را نابود می‌کند.

۴- درخواست کمک از غیر خدا

وقتی که انسان غیر خدا را در زندگی‌اش مؤثر دانست، بدون تردید او را به فریاد می‌خواند و از او کمک می‌خواهد و او را به عنوان فریادرس خود می‌شناسد؛ در نتیجه دچار آفتی می‌شود که هم‌چون آفت‌های دیگر او را نابود خواهد کرد و سبب بدبختی دنیا و آخرت او می‌شود.

آن چه بیان شد مجموعه آفت‌هایی بودند که مسیر صحیح زندگی انسان را تهدید می‌کنند. البته آفت‌های ظاهری و ملموسی نیز وجود دارند که جسم انسان را تهدید می‌کنند؛ آفت‌هایی چون: انواع بیماری‌های جسمی؛ اما هم‌چنان که مشخص است، این آفت‌ها در مقایسه با آفت‌هایی که ذکر شد، چندان مهم و خطرناک نیستند و از بین بردنشان بسیار ساده و آسان می‌باشد و هم‌چون آفت‌های قبل، سبب بدبختی دنیا و آخرت انسان نمی‌شوند.

«اسلام» برنامه‌ای است که انسان به وسیله‌ی آن، خود را از آفت‌های مذکور نجات می‌دهد. به کسی که «اسلام» را به عنوان برنامه‌ی زندگی انتخاب کند و بر اساس آن، خود را تربیت نماید، «مسلمان» گفته می‌شود.

پس، «مسلمان» به کسی گفته می‌شود که تنها خدا را در زندگی‌اش جالب نفع و دفع‌کننده‌ی ضرر و زیان می‌داند، تنها او را قادر به تغییر در زندگی‌اش می‌شناسد، در نتیجه تنها به او امیدوار و تنها از او می‌ترسد، تنها با او پیمان بندگی می‌بندد و به منظور موفقیت در پیمانی که بسته است، تنها از او طلب کمک می‌کند و تنها او را به فریاد می‌خواند.

«بندگی خدا» اساسی‌ترین مسئله‌ی زندگی

بندگی خدا و بنده‌ی او بودن، مسأله‌ای نیست که انسان بتواند به آسانی از کنار آن بگذرد و با خود بگوید چیز مهمی نیست و می‌توانم از آن صرف‌نظر کنم و با نادیده گرفتن آن اتفاقی نخواهد افتاد و خطری مرا تهدید نمی‌کند.

بندگی خدا امری دنیوی چون: تجارت، صنعت، کشاورزی و ... نیست که انسان به راحتی بتواند از سود و نفع آن چشم‌پوشی کند یا زیان و ضرر آن را تحمل نماید. بندگی خدا مسأله‌ای است که به خوشبختی و بدبختی دنیا و آخرت انسان مرتبط است.

امور دنیوی چون سودشان همیشگی نیست و زیانشان نیز قابل جبران است، انسان می‌تواند در برخورد با آن‌ها هرگونه که دوست داشته باشد برخورد کند و به آن‌ها چندان اهمیت ندهد و با خود بگوید اگر دچار ضرر و زیانی هم شدم قابل جبران است؛ پس شایسته نیست تمامی ذکر و فکر را متوجه آن کنم؛ اما وقتی مسأله‌ی خوشبختی دنیا و آخرت مطرح است، هیچ عاقلی به خود اجازه نمی‌دهد نسبت به آن بی‌توجه باشد و به آسانی از کنار آن بگذرد و آن را هم‌چون امری دنیوی تلقی کند. فرد عاقل چاره‌ای جز این نمی‌بیند که به کتاب خدا مراجعه کند و برنامه‌ی زندگی‌اش را از آن بگیرد.

شمولیت «بندگی خدا»

واقعیت این است که بندگی به معنا و مفهومی نیست که در میان مردم شایع است. بسیاری چنین فکر می‌کنند که انسان با انجام فرایضی چون: نماز و روزه و حج و ... مشغول بندگی خداست و در سایر مسایل زندگی می‌تواند هر گونه که خواست رفتار کند و می‌تواند فرمانبردار و تابع هر قانون و برنامه‌ای دیگر، غیر از قوانین خدا باشد. اما حقیقت بندگی چیز دیگری است. حقیقت بندگی این است که انسان در تمام مسایل زندگی؛ شخصی یا خانوادگی، اجتماعی یا سیاسی، اقتصادی و تجارت و ... - بدون قید و شرط - مطیع فرمان خدا باشد و به گونه‌ای عمل کند که او می‌خواهد و به آن دستور داده است. تنها در این صورت است که او بنده‌ی خداست و مشغول بندگی است. در غیر این صورت، اگر فردی در برخی از مسایل فرمانبردار و مطیع اوامر خدا باشد و در برخی دیگر آن‌گونه نباشد و از غیر خدا پیروی کند - [این غیر خدا هم هر کسی می‌تواند باشد؛ هوای نفس یا فردی هم‌چون خود او] -، چنین چیزی از وی پذیرفته نمی‌شود و او هرگز بنده‌ی خدا محسوب نمی‌شود و مشغول بندگی او نمی‌باشد.

انسان در برخورد با خود، خانواده، هم‌نوعانش، نظام حکومتی که با آن تعامل دارد و تمامی نعمت‌هایی که خداوند به او بخشیده است، از سوی خداوند متعال دستور و برنامه‌ای برایش نازل شده و او باید در تمامی موارد ذکر شده، تابع و فرمانبردار خداوند باشد و تنها در این صورت است که بنده‌ی خداست و به خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت دست می‌یابد، در غیر این صورت، چیزی جز شقاوت دنیا و آخرت نصیبش نخواهد شد.

ردّ یک شبهه

بندگی خدا - آن‌گونه که برخی تصور می‌کنند -، به معنی ترک دنیا و دوری گرفتن از مردم و اشتغال به عباداتی چون: نماز و روزه نیست. و هم چنین بندگی خدا به معنای عدم استفاده از نعمت‌های دنیایی نیست.

بندگی خدا - همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد -، این است که انسان از امکانات و نعمت‌هایی که خداوند در اختیارش قرار داده و به او بخشیده است، طبق دستور و فرمان او - جلّ جلاله - استفاده کند.

برای روشن شدن آن‌چه گفته شد به ذکر مثالی بسنده می‌کنیم؛ مثلاً: فرد تاجری در عین حال که تجارت می‌کند، می‌تواند هم بنده‌ی خدا باشد و هم بنده‌ی غیر خدا، یعنی بنده‌ی هوا و آرزوهای نفسانی خود و مطیع شیطان.

اگر فرد تاجری هنگام تجارت در فکر رضایت خدا و اوامر و نواهی او باشد، در عین حال که مشغول کسب و کار دنیایی است، مشغول عبادت و بندگی خدا نیز هست. چنین فردی کار را وظیفه‌ی خود می‌داند و چون استعداد خود را در امر تجارت می‌بیند، پس مشغول آن است، تا از این طریق رزق و روزی خود و خانواده‌ی خود را به دست آورد. چنین فردی با هدف انجام مسؤلیت مشغول تجارت است و هدفش تنها افزایش ثروت و مال‌اندوزی نیست، پس همواره در این فکر است که خدا چه فرمانی داده و او را از چه چیزی نهی کرده، تا مطابق آن عمل کند و با چنین دیدی مشغول بندگی خداست.

تاجر دیگری را در نظر بگیرید که هم‌چون تاجر قبلی مشغول کار و تجارت است. این تاجر بر خلاف فرد قبلی، به عنوان وظیفه و ادای مسؤلیت به کار تجارت نمی‌نگرد. هدف او از این کار، کسب ثروت بیشتر و بیشتر است، در نتیجه به درست یا نادرست بودن معاملاتش و این که خدا چه چیزی را دوست دارد یا از چه چیزی بیزار است، فکر نمی‌کند. او تنها در فکر انداختن ثروت است و به دنبال راهی می‌گردد که زودتر به ثروت برسد و مال بیشتری کسب کند. او از این که در این راه دست به دزدی و رباخواری و خیانت در مال دیگران و هزاران هزار مکر و حيله‌ی دیگر بزند، هیچ ابایی ندارد. این فرد هم‌چون فرد قبلی مشغول تجارت است؛ اما چون هدفش ادای مسؤلیت نیست؛ بنابراین نه تنها مشغول بندگی خدا نیست بلکه با هر قدمی که بر می‌دارد، موجبات خشم و غضب بیشتر خداوند را فراهم می‌کند و بیش از پیش از او فاصله می‌گیرد و سرانجام بدبخت دنیا و آخرت می‌شود.

این دو فرد مشغول انجام یک کار هستند؛ اما با دو جهت‌گیری کاملاً مخالف: یکی مشغول بندگی و عبادت خدا و دیگری مشغول گناه و معصیت خدا. فرد اول در تجارت هدفش کسب مال و ثروت است؛ اما فرد دوم هدفش ادای وظیفه و انجام مسؤلیت است و تجارت را وسیله‌ای برای تحقق چنین مسؤلیتی می‌داند. فرد نخست هنگام معاملات مشغول عبادت است اما فرد دیگر هنگام معاملات مشغول انجام معصیت خداست. شغل‌های دیگر نیز چنین وضعیتی دارند.

هر فردی با هر شغلی که دارد اگر در آن به یاد خدا باشد و فکرش را متمرکز این مهم کند که انجام چه کاری درست و انجام چه کاری نادرست، چه چیزی خیر و چه چیزی شر است، تا آن چه را که خدا دوست دارد، انجام دهد و از آن چه که او از آن بیزار است دوری کند، چنین فردی مشغول بندگی خداست. در غیر این صورت راهی غیر از بندگی خدا را در پیش گرفته است.

پزشکی که مشغول طبابت است، اگر هدفش کسب ثروت و پول بیشتر باشد و به اوامر و نواهی خدا توجه نکند، شغل و طبابتش، روز به روز او را بیشتر و بیشتر از خدا دور کرده و او هر روز مشغول معصیت خداست و کارش موجب خشم و غضب خدا می‌شود و سرانجام نیز دچار بدبختی دنیا و آخرت می‌شود. اما همین پزشک، اگر هدف از طبابتش ادای مسؤولیت و انجام وظیفه و خدمت به مردم باشد و در فکر انجام اوامر خدا و دوری گرفتن از نواهی او باشد، او در عین حال که مشغول امر طبابت است مشغول عبادت خداست؛ عبادتی چون نماز و روزه و ... یعنی او بندگی خدا را انجام می‌دهد.

با توجه به آن‌چه گفته شد روشن می‌شود که بندگی خدا، محدود به اموری خاص نمی‌شود و تنها به جنبه یا جوانبی از حیات انسان اختصاص ندارد، بلکه بندگی خدا آن است که انسان در تمامی جوانب و مراحل زندگی‌اش و در هر کاری که انجام می‌دهد، فرمانبردار و مطیع خداوند باشد.

زندگی دنیا، وسیله است نه هدف

در این جا لازم است که انسان به خود بیاید و از خود بپرسد: وقتی سرانجام بندگی و عدم بندگی خدا این گونه است که بیان شد و بدبختی و خوشبختی دنیا و آخرت انسان در گرو آن است، پس چرا باید به قضیه‌ی به این مهمی اهمیت نداد و با بی‌توجهی و بی‌مبالاتی به آن، خود را از خوشبختی دنیا و آخرت محروم و دچار بدبختی دنیا و آخرت کرد؟!

راستی چه عواملی باعث می‌شود که انسان از این امر مهم غافل باشد و آن‌گونه که شایسته است به آن اهمیت ندهد؟

به‌راستی جای بسی تعجب است که انسان با وجود علم و آگاهی به عاقبت و سرانجامش، باز هم مسیر بندگی خدا را در پیش نگیرد و مطیع هوا و آرزوهای نفسانی و پیرو اوامر شیطانی باشد.

جواب این سوال به‌طور خلاصه این است که:

دوست داشتن زندگی دنیا و انتخاب آن [به عنوان هدف نه وسیله]، باعث هر نوع گمراهی است. با دوست داشتن و انتخاب زندگی دنیا است که انسان به سوی بدبختی دنیا و آخرت سیر می‌کند و سرانجام گرفتار عذاب جهنم و خشم و غضب خداوند می‌شود. اگر انسان به زندگی دنیا به عنوان هدف نگاه کرد و سعی و تلاشش تنها به دست آوردن آن بود، در این صورت، قطعاً، به سوی عذاب و بدبختی ابدی سیر می‌کند. پس تنها راه چاره و نجات این است که انسان به عنوان هدف به زندگی دنیا ننگرد و تلاش و همّ و غمش تنها انجام اوامر خدا و جلب رضایت او باشد.

این که می‌گوییم زندگی دنیا و دوست داشتن آن باعث انحراف از راه خدا می‌شود به این معنا نیست که اگر انسان بخواهد سعادت‌مند و خوشبخت دنیا و آخرت شود باید به زندگی دنیا پشت کرده و آن را رها کند و هرگز از امکانات و نعمت‌های دنیایی استفاده ننماید. هرگز چنین نیست و اساساً نقطه‌ی مقابل زندگی دنیا، ترک آن نیست. منظور این است که زندگی دنیا و امکانات و نعمت‌های آن به خودی خود به عنوان هدف انتخاب نشوند. هدف انسان در زندگی دنیا، کسب ثروت و مال و مقام و شهرت و ... نباشد. اگر چنین شد در این صورت می‌گوییم: چنین فردی زندگی دنیا را برای خود انتخاب کرده و آن را دوست دارد و چنین محبتی باعث بدبختی دنیا و آخرت او می‌شود؛ اما اگر به این نعمت‌ها (زندگی دنیا) به عنوان هدف نگاه نشد و همان‌طور که خداوند خود مقرر فرموده است، به عنوان وسیله‌ای برای انجام بندگی خدا به آن‌ها نگاه شد و در این راه مورد استفاده قرار گرفتند، نه تنها مشکلی نخواهد داشت، بلکه عین بندگی انجام گرفته است.

برای روشن شدن مطلب مثالی را ذکر می‌کنیم:

فرض کنیم حاکم و فرمانروای منطقه‌ای به مردم اعلام می‌کند که همه در یک روز معین خود را به پایتخت رسانده تا او در جمعشان حضور یابد و با آن‌ها ملاقات کند و آنان نیز از این دیدار استفاده ببرند و افتخاری نصیبشان شود. درست همانند اهل دنیا که ملاقات با حاکم را افتخاری برای خود قلمداد کرده و چنین تصور می‌کنند که به نعمت بسیار بزرگی دست یافته‌اند.

مردم، با شنیدن این خبر، گروه گروه به سوی مرکز حکومت به راه می‌افتند. هر کس با خود مقداری توشه به همراه می‌آورد. در مسیر رسیدن به مرکز مکان‌هایی برای استراحت وجود دارد. گروهی از این مسافران در یکی از این مکان‌ها توقف می‌کنند. آن‌ها بعد از مدتی متوجه باغ زیبا و سرسبز و پر از میوه‌های متنوع می‌شوند. آن‌ها وارد باغ شده و شروع به خوردن و چیدن میوه‌ها می‌کنند. تعدادی از این گروه با لذت بردن از میوه‌ها، بیشتر و بیشتر، تمایل به خوردن پیدا می‌کنند. میوه‌های باغ و تنوع آن‌ها و مشغول شدن به خوردنشان و لذت بردن از آن‌ها، این تعداد را چنان به خود سرگرم می‌کند که کم‌کم از توقفگاهشان دور شده و فراموش می‌کنند که با چه هدفی در این‌جا توقف کرده و عازم کجا هستند. این تعداد فراموش می‌کنند که از همراهانشان عقب مانده‌اند. در اثر خوردن زیاد میوه‌ها خسته شده و از خستگی زیاد به خواب عمیق فرو می‌روند و از کاروان عقب می‌مانند؛ اما دیگران پس از اندک استراحت و خوردن مقداری میوه و لذت بردن از زیبایی باغ، به راه خود ادامه داده و می‌روند که به ملاقات پادشاه که هدف اصلی سفرشان است، برسند.

پس مسافران دو دسته می‌شوند؛ گروهی وارد باغ شده و مشغول خوردن می‌شوند و به حدی میوه می‌خورند که خسته شده و به خواب فرو می‌روند و فراموش می‌کنند که هدف از سفرشان چیست و در این‌جا چرا توقف کرده‌اند. گروه دیگر افرادی هستند که پس از استراحتی اندک [و خوردن مقداری میوه] آماده‌ی حرکت شده و به سوی مقصدشان به راه می‌افتند. این گروه خوب می‌دانند که به چه منظور در این مکان توقف کرده و هدف از توقفشان چیزی جز استراحتی اندک و خوردن مقداری مواد غذایی و میوه نبوده است. آن‌ها به خوبی می‌دانند که ماندنشان دائمی نیست، پس به راه خود ادامه می‌دهند و به سوی هدف خود که همان پایتخت و ملاقات با فرمانرواست حرکت می‌کنند.

این دو گروه هر دو در آن مکان استراحت کرده و از ثمرات باغ نیز استفاده نموده‌اند؛ اما سرنوشت آن‌ها، چنان که پیدا است، یکی نیست.

گروه دوم بر خلاف گروه نخست، هرگز هدف خود را فراموش نکرده و از امکانات موجود در آن‌جا نیز استفاده کرده اما نه در حدی که در آن غرق شوند و هدف را فراموش کنند. آن‌ها به حدی از امکانات استفاده کرده‌اند که بتوانند بقیه‌ی راه را ادامه داده و به هدفشان برسند، اما گروه نخست که هدف را فراموش کرده‌اند، خوردن و آشامیدن برای آن‌ها به عنوان یک هدف در آمده است و کارشان به جایی رسیده که بر خوردن میوه‌های بیشتر حریص شده و چیزی غیر از آن نمی‌شناسند.

«بندگی کردن و بندگی نکردن خداوند متعال» نیز این‌گونه است

«بندگی خدا» آن است که انسان به گونه‌ای از نعمت‌های دنیایی استفاده کند که او را در اجرای اوامر خدا و اطاعت و عبادت او کمک و یاری کنند. «عدم بندگی خدا» نیز یعنی اطاعت از هوا و هوس و آرزوهای نفسانی و مطیع اوامر شیطانی. «عدم بندگی خدا» یعنی این که انسان از نعمت‌ها در مسیر پیروی از خداوند متعال استفاده نکند بلکه خود نعمت‌ها که باید وسیله‌ای در جهت اطاعت از خدا باشند، هدف او شوند.

با توجه به آنچه گفته شد باید گفت: مسلمان بودن و بنده‌ی خدا بودن هرگز به معنای محرومیت از نعمت‌ها و امکانات خداوندی نیست و تفاوت بین بنده‌ی خدا و بنده‌ی هوا و هوس و بین مسلمان و غیر مسلمان در این نیست که مسلمان از این نعمت‌ها استفاده نمی‌کند ولی غیرمسلمان از آن‌ها بهره می‌برد. هرگز چنین نیست. هر دو از نعمت‌ها استفاده می‌کنند با این تفاوت که مسلمان (کسی که می‌خواهد بنده‌ی خدا باشد) قبل از استفاده از هر نعمتی به برنامه‌ی خدا رجوع کرده تا نحوه‌ی صحیح استفاده از آن را طبق فرمان خداوند متعال بداند و بر اساس آن عمل

کند؛ ولی غیرمسلمان (کسی که بندهی هوا و آرزوهای نفسانی و شیطان است) در این فکر نیست که خداوند چه دستوری در خصوص استفاده‌ی صحیح از این نعمت‌ها داده است. آن‌چه برای او مهم است، خواست و تبعیت از هوای نفس است.

فرق بین بندهی خدا و مسلمان بودن از یک طرف و بندهی غیر خدا از طرف دیگر همین است که بیان شد، و نتیجه نیز این‌گونه خواهد بود که بندهی خدا به خوشبختی دنیا و آخرت دست می‌یابد و بندهی غیر خدا دچار بدبختی دنیا و آخرت می‌شود.

در این جا توضیحی در مورد خوشبختی و بدبختی واقعی، لازم و ضروری به نظر می‌رسد.

«خوشبختی» و «بدبختی» واقعی

اگر خبرنگاری از تک تک مردم این سؤال را بپرسد که: شما در زندگی به دنبال چه چیزی هستید، و برای به دست آوردن چه چیزی تلاش می‌کنید، و می‌خواهید به چه چیزی برسید؟ یا بپرسد: شما در زندگی از چه چیزی بیزارید و می‌ترسید گرفتار آن شوید؟ جواب‌ها، هر چند ممکن است ظاهراً گوناگون باشند؛ اما همه‌ی آن‌ها در یک چیز مشترکند و آن رسیدن به خوشبختی و بیزاری و تنفر از بدبختی است.

هیچ انسانی را در زندگی نمی‌توان یافت که هدفش رسیدن به خوشبختی و نجات از بدبختی نباشد؛ اما راستی خوشبختی و بدبختی [واقعی] چیست و انسان چگونه به خوشبختی می‌رسد و از بدبختی نجات می‌یابد؟

این جاست که مردم گروه گروه و دسته دسته شده و بسیاری از آن‌ها راه و مسیر واقعی را گم کرده و نمی‌دانند خوشبختی [واقعی] چیست و از چه راهی باید به آن دست یافت.

بسیاری را عقیده براین است که خوشبختی را می‌توان در کسب ثروت و مال یافت. عده‌ای نیز خوشبختی را در به دست آوردن مقام و قدرت می‌دانند و آن را در این راه دنبال می‌کنند. گروهی نیز خوشبختی را در کسب شهرت یا انتخاب همسر و... می‌دانند؛ اما همه‌ی این‌ها وقتی به آن‌چه خواستند و آرزو کردند، رسیدند، متوجه می‌شوند که در اشتباه محض بوده و خوشبختی واقعی چیز دیگری است.

کسی که خوشبختی را در کسب مال و ثروت می‌داند، با به دست آوردنش متوجه می‌شود که خوشبختی [واقعی] هرگز در ثروت نیست بلکه انسان با به دست آوردن ثروت، بیش از گذشته، از خوشبختی فاصله می‌گیرد.

کسی که خوشبختی را در مقام می‌بیند و از این طریق آن را دنبال می‌کند، با رسیدن به آن، متوجه می‌شود که انسان با داشتن مقام، بیش از گذشته، از خوشبختی فاصله می‌گیرد و سایر موارد نیز این‌گونه هستند.

همه‌ی مردم [با هر فکر و ایده‌ای که دارند]، برای رسیدن به خوشبختی تلاش می‌کنند و همه از بدبختی بیزار و گریزانند؛ اما راستی خوشبختی و بدبختی [واقعی] چیست و انسان چگونه به خوشبختی واقعی دست می‌یابد و از بدبختی نجات می‌یابد؟

برای روشن شدن مطلب و این که نه ثروت و نه مقام و نه هیچ چیز دیگری از این قبیل مسایل، انسان را به خوشبختی واقعی نمی‌رسانند، به ذکر چند مثال می‌پردازیم:

فرض کنیم فردی در یک شهر [کوچک] زندگی می‌کند. او در این شهر از هیچ مقام و موقعیت خاصی برخوردار نیست و یک فرد عادی است. روزی آرزو می‌کند که بخشدار [شهر] شود. او چنین تصور می‌کند که با رسیدن به این مقام و موقعیت خوشبخت خواهد شد. [فرض کنیم بعد از مدتی به آرزوی خود می‌رسد. این فرد، وقتی بخشدار شد، پس از مدتی متوجه می‌شود که چنین مقامی، مقامی بسیار کوچک است، پس آرزوی مقامی بزرگ‌تر از آن را می‌کند. و این آرزو بیش از آرزوی قبل، او را رنج می‌دهد [و به خود مشغول می‌کند]. او قبلاً آرزو داشت بخشدار شود. این مقام، مقام کوچکی است و نسبت به مقام‌های بالاتر، به دست آوردنش زیاد مشکل و سخت نیست و اگر انسان به آن هم دست نیابد کمتر ناراحت می‌شود اما بعد از مدتی متوجه می‌شود که در شهر او مقامی بالاتر از مقام او وجود دارد و آن جناب فرماندار است، پس آرزو می‌کند به آن مقام دست یابد [و برای رسیدن به آن نیز تلاش می‌کند]. [فرض کنیم بعد از مدتی به آرزوی خود می‌رسد.] وقتی فرماندار شد، می‌بیند که بالاتر از او جناب استاندار است، پس آرزوی رسیدن به آن مقام را می‌کند. مشخص است که رسیدن به مقام استانداری تلاش بیشتری می‌طلبد. [فرض کنیم بعد از مدتی به آرزوی خود می‌رسد.] وقتی به مقام استانداری رسید، می‌بیند بالاتر از مقام او مقام دیگری به نام «وزیر» وجود دارد. پس آرزو می‌کند به این مقام هم برسد [و این‌گونه تصور می‌کند که رسیدن به این مقام خوشبختی واقعی را به ارمغان می‌آورد]. [فرض کنیم بعد از مدتی به آرزوی خود می‌رسد؛] اما باز هم مقام‌های بالاتری از جمله مقام نخست وزیری و رئیس جمهوری ... وجود دارند. پس از احراز پست ریاست جمهوری یک کشور، آرزوی ریاست جمهوری کشور بزرگ‌تر پیش می‌آید و به همین ترتیب سلسله مراتب ادامه می‌یابد تا جایی که به فرمانروایی کره‌ی زمین می‌اندیشد و پس از آن نیز به فکر دیگر کرات و آسمان‌ها می‌افتد....

[طبیعت بشری به گونه‌ای است که] هر چه به مقام بالاتری دست یابد، آرزوی بالاتر از آن را می‌کند. پس هر چه مقام بالا و بالاتر رود، غم و اندوه و ترس نیز بیشتر و بیشتر می‌شود و بالعکس هر چه مقام کوچک باشد، غم و اندوه و ترس نیز کمتر می‌باشد؛ بنابراین کسی که آرزویش کمتر است، غم و ترسش کمتر است و بالعکس... مثلاً کسی که بخشنده نیست چیزی ندارد که از نبودش نگران و به خاطر از دست دادنش بترسد؛ اما وقتی به مقام بخشنده‌ای رسید [شب و روز]، از یک طرف، از این می‌ترسد که فردی این پست را از او بگیرد و جانشینش شود؛ زیرا ممکن است افراد دیگری غیر از او چنین آرزویی بکنند و هم‌چون او برای به دست آوردنش تلاش کنند. از طرف دیگر، در فکر رسیدن به مقام بالاتر است و همیشه در غم و اندوه به سر می‌برد که مبادا به آن نرسد. چنین فردی وقتی به مقام فرماندار می‌رسد به تناسب آن که نسبت به مقام بخشنده، مقامی بالاتر است، ترسش بیشتر و بیشتر می‌شود و به همین ترتیب... پس مقام با اندوه و ترس نسبت مستقیم دارد؛ یعنی هر چه مقام بالاتر رود اندوه و ترس نیز بیشتر و بیشتر می‌شود. اندوه در به دست آوردنش و ترس نیز به خاطر از دست دادنش^(۱).

ثروت نیز دقیقاً هم‌چون مقام است

فرض کنیم فردی در یک روستایی مغازه‌ی کوچکی دارد که روزی صد تومان سود عایدش می‌شود. سرمایه‌ی مغازه نیز ۱۰ هزار تومان است. این شخص به اندازه‌ی سرمایه‌ای که دارد به همان اندازه نیز انتظار نفع و سود دارد. حال اگر سرمایه‌ی این شخص بیشتر شود؛ مثلاً به ۱۰۰ هزار تومان برسد و او به شهر بیاید و در آن‌جا مغازه‌ای باز کند، انتظارش نیز به همان اندازه بیشتر می‌شود. چنین فردی قبل از به دست آوردن ثروت برای به دست آوردنش غم و غصه می‌خورد و با ازدیاد آن نیز به همان نسبت، غم و غصه‌اش زیاد می‌شود؛ اگر ثروتش از ۱۰۰ هزار تومان به ۵۰۰ هزار تومان افزایش یابد، آرزویش نیز بیشتر شده و به همان اندازه غم و غصه‌اش نیز افزایش می‌یابد. اگر ثروتش به یک میلیون و چند میلیون و یک میلیارد و چند میلیارد افزایش یابد به همان ترتیب و به تناسب ازدیاد ثروت، از یک طرف آرزویش بیشتر و از طرف دیگر غم و غصه‌اش نیز بیشتر خواهد شد. فردی که ده هزار تومان سرمایه دارد به همان اندازه ترس از دست دادنش را دارد و فردی که صد هزار تومان داشته باشد به اندازه‌ی صد هزار تومان و فردی که یک میلیون تومان داشته باشد، به اندازه‌ی یک میلیون تومان و ...

۱- البته منظور استاد رحمته افرادی است که مقام و ثروت و خلاصه زندگی دنیا برایشان هدف است نه آنان که به زندگی دنیا به عنوان وسیله در جهت انجام مسئولیت بندگی خدا می‌نگرند.

کسی که به عنوان هدف به ثروت بنگرد، هر چه ثروتش افزایش می‌یابد، غم و ترسش نیز افزایش خواهد یافت.

پس مقام و ثروت هر چه بالاتر و بیشتر شوند، غم و اندوه از یک سو و ترس از سوی دیگر، بیشتر و بیشتر می‌شود. و مشخص است لذت بردن از چیزی که به همراهش غم و اندوه و ترس باشد، ممکن نیست. فرد ثروتمند وقتی در کنار ثروتش و به خاطر آن، غم و اندوه و ترس دارد، چگونه می‌تواند از آن لذت ببرد. مقام نیز این‌گونه است.

حقیقت «خوشبختی» و راه رسیدن به آن

حقیقت این است که سعادت و خوشبختی واقعی، که مردم خواهان آن هستند، اما در به دست آوردنش ناتوانند، این است که انسان در شرایطی قرار گیرد که در آن نه غم و اندوه و نه ترس داشته باشد. اگر انسان به چنین حالتی رسید به خوشبختی دست یافته و او فردی خوشبخت است.

با توجه به مثال‌های ذکر شده، حقیقت این است که نه ثروت می‌تواند این خوشبختی را به ارمغان بیاورد و نه مقام و نه هیچ چیز دیگری که دنیاپرستان دنبال می‌کنند.

واقعیت این است که ثروت و مقام و ... هرگز نمی‌توانند انسان را به مرحله‌ای برسانند که در آن نه احساس ترس کند و نه غم و اندوهی داشته باشد.

حال که مشخص شد خوشبختی آن است که انسان غم و اندوه و ترس نداشته باشد، و این خوشبختی با کسب مقام یا ثروت حاصل نمی‌شود، پس خوشبختی واقعی کجاست و راه رسیدن به آن چیست؟

به‌طور خلاصه، کسی که مسیر بندگی خدا را در پیش می‌گیرد، همیشه متوجه این است که خداوند متعال چه چیزی از او می‌خواهد تا آن را انجام دهد و او را از چه چیزی نهدی می‌کند تا از آن دوری کند. این فرد در این فکر نیست که چه بوده و چه خواهد بود؛ زیرا می‌داند هر چیزی که اتفاق بیفتد بدون اراده و خواست خداوند رخ نخواهد داد و خداوند هر چه را اراده کند خیر است و بدون حکمت نیست و فقط آن درست و بجا است و غیر آن نابجا است. او این مسایل را به صاحب و مالک اصلی یعنی خداوند متعال می‌سپارد. او تنها در این فکر است که چه کار کند و چه کار نکند و وظیفه و مسئولیت او در زندگی چیست؟ او معتقد است هر چه رخ داده چون به اراده و خواست خدا بوده بجا و حکیمانه است و چیزی اتفاق نیفتاده که نادرست باشد پس هرگز غم و اندوهی ندارد و هرگز نمی‌گوید: ای کاش این کار می‌شد و آن کار نمی‌شد. در آینده نیز وضعیت این‌گونه

است؛ یعنی هر چه حکیمانه باشد انجام می‌گیرد و هر چه به دور از حکمت باشد، خداوند آن را انجام نخواهد داد. پس هرگز نمی‌ترسد. هر چه اتفاق افتاده، اگر خوب بوده، جای نگرانی و ناراحتی نیست. اگر گناه و نافرمانی خدا را انجام داده است، دیگر گذشته و تنها کاری که می‌توان کرد این است که از آن توبه کند؛ توبه‌ای صادقانه و خالصانه. با چنین توبه‌ای خط بطلان بر گناهانش کشیده شده و دیگر جای غم و اندوهی نسبت به گذشته نمی‌ماند و دیگر نمی‌گوید: چرا این کار را انجام دادم و آن کار را انجام ندادم؟ او این‌گونه وظیفه‌ی بندگی‌اش را انجام می‌دهد. او نسبت به آینده نیز مصمم است که بنده‌ی خدا باشد و اگر فردی نیز در انجام مسئولیت و وظیفه‌ی خود دچار کوتاهی شد، او را به انجام کارهای خوب امر و از کارهای بد نهی کند و غیر از این مسئولیتی متوجه او نیست. بنابراین چنین شخصی نه نسبت به گذشته غم و اندوه دارد و نه نسبت به آینده می‌ترسد. او مصمم است در آینده بنده‌ی خدا باشد و وظیفه‌ی او نیز گرفتن چنین تصمیمی است. او از ته دل تصمیم می‌گیرد و دلش نیز در دست خداوند متعال است و تا زمانی که بر این عزم و تصمیم استوار است، خداوند آن را ضمانت می‌کند و وی را بر انجام آن چه قصد کرده، یاری می‌دهد، پس ترسی ندارد. از طرف دیگر، آن چه را که می‌خواهد به دست آورده است، پس غم و اندوهی ندارد، برخلاف طالبان مقام و ثروت که در بسیاری از موارد به آن چه آرزو می‌کنند دست نمی‌یابند؛ در نتیجه دچار غم و اندوه می‌شوند. او بندگی خدا را خواسته و آرزو کرده است، پس آن را به دست آورده است. پس، بنده‌ی خدا، نه غمی دارد و نه ترسی و این همان خوشبختی واقعی است؛ خوشبختی و سعادت‌ی که مردم آن را دنبال می‌کنند؛ اما بسیاری از آنان نمی‌دانند از چه راهی به آن دست یابند.

بنابراین با بندگی خدا و انتخاب دین خدا؛ یعنی اسلام، به عنوان برنامه‌ی زندگی، و در نتیجه با مسلمان شدن، انسان به مرحله‌ای می‌رسد که در آن نه غم و اندوهی دارد و نه ترسی (یعنی همان سعادت و خوشبختی واقعی) و این تنها جزا و پاداشی است که در این دنیا نصیب انسان مسلمان می‌شود. این پاداش به حدی بزرگ است که اگر انسان جزا و پاداش دیگری غیر از آن نداشته باشد او را بس است؛ زیرا - همانطور که قبلاً گفتیم - اگر در دنیا از هر فردی پرسشی هدف تو در زندگی چیست؟ جواب می‌دهد: می‌خواهم خوشبخت شوم. تمام سعی و تلاش انسان‌ها در دنیا این است که خوشبخت شوند؛ اما نمی‌دانند چگونه به آن دست یابند؛ زیرا راه حقیقی و واقعی آن را نمی‌شناسند و این راه، جز مسیر بندگی خدا و ایمان به او و انجام اعمال صالح، راه دیگری نمی‌تواند باشد.

وقتی چیزی تا این حد مهم است که همه‌ی مردم برای بدست آوردنش تلاش می‌کنند و تنها با بندگی خدا به دست می‌آید و راهی جز این هم ندارد، پس به راستی اگر قیامتی هم نباشد و انسان در دنیا تنها به این حالت دست یابد (حالتی بدون غم و غصه و ترس)، برایش کفایت می‌کند؛ اما واقعیت این است که جزا و پاداش انسان مسلمان تنها در این خلاصه نمی‌شود بلکه علاوه بر این به چیزهای دیگری نیز دست می‌یابد.

وقتی انسان در زندگی اش بنده‌ی خدا بود، در دنیا در حالتی سرشار از خوشی و خوشبختی به سر خواهد برد و این همان چیزی است که خداوند به آن اشاره می‌کند و می‌فرماید: ﴿فَلَنُحْيِيَنَّهٗ وَحَيٰوةً طَيِّبَةً﴾ [النحل: ۹۷]. یعنی در دنیا زندگی خوبی به او می‌دهیم؛ زندگی‌ای که در آن نه غم و نه اندوه و نه ترسی باشد. وقتی انسان در دنیا در چنین حالت و وضعیتی قرار گرفت، یقیناً در نهایت عزت و سربلندی و سرافرازی به سر خواهد برد و این در حالی است که بسیاری از مردم برای دیگرانی چون خود، سر خم کرده و اسیر دست آنان هستند. فرد مسلمان در برابر تمامی صاحبان قدرت، با کمال عزت ایستاده و حاضر نیست که در برابرشان سر تعظیم فرود آورد و این خود - به تنهایی - بهشتی است که انسان در آن به سر می‌برد. پس از پایان زندگی دنیا نعمت بزرگ‌تری فراروی اوست که در ادامه به گوشه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم.

«بنده‌ی خدا» و دنیای پس از مرگش

در همان حالت‌های جان دادن و کمی قبل از آن، فرشتگان خدا نزد انسان می‌آیند تا جانش را به امر خدا بگیرند. آن‌ها در نهایت احترام و اکرام به خدمت بنده‌ی خدا می‌رسند. بنده‌ی خدا، در آن لحظات جان دادن تا آغاز روز قیامت که به آن عالم «برزخ» گفته می‌شود، در یکی از این دو حالت به سر می‌برد:

۱. اگر از «مسلمانان درجه اول» و به تعبیر قرآن «سابقین» یا «مقربین» باشد، از هر تهدید و آفت و بلائی در عالم «برزخ» مصون و محفوظ است و متناسب با درجه و مقامی قرار دارد که نتیجه‌ی اعمالی است که در دنیا انجام داده است، به خوشی و خوشبختی دست می‌یابد و باغی از باغ‌های بهشت در اختیار او قرار داده می‌شود. خداوند حالت و وضعیت او را این‌گونه توصیف می‌کند:

﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿۸۸﴾ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٍ ﴿۸۹﴾﴾ [الواقعة: ۸۸-۸۹]^(۱).

۱- و اما اگر از مقربین باشد همین که مُرد بهره‌ی او راحتی و آسایش و گل‌های خوشبو و بهشت پُر نعمت است.

۲. اگر از «مسلمانان درجه دوم» و به تعبیر قرآن «اصحاب الیمین» یا «اصحاب المیمنه» و یا «مقتصدین» باشد، اگر چه درجه‌اش به درجه و مقام گروه نخست نمی‌رسد و جزا و پاداش او کمتر از آنان است؛ اما حداقل پاداشی که نصیبش می‌شود این است که در عالم برزخ هیچ آفت و بلا و رنج و مشکلی او را تهدید نمی‌کند:

﴿وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٩٠﴾ فَسَلَّمَ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٩١﴾﴾
[الواقعة: ۹۰-۹۱]^(۱).

آنچه بیان شد حال و وضعیت انسان مسلمان در عالم «برزخ» بود؛ اما حال و وضعیت او در روز «قیامت» چگونه است؟

در روز قیامت و در همان لحظه‌ی زنده شدن و بیرون آمدن از قبر، تنها چیزی که با آن مواجه می‌شود، نعمت و احترام و اکرام است.

او هدف از زنده شدنش را می‌داند و این را هم می‌داند که قرار است چه چیزهایی اتفاق بیفتد؛ پس با سرافرازی و روسفیدی پیش به سوی دادگاه خداوند می‌رود و این در حالی است که دیگرانی که - از این روز غافل بوده و - خود را برای آن آماده نکرده بودند، در نهایت ترس و وحشت به سر می‌برند. او با خیالی آسوده و با دلی مطمئن به سوی صاحب خود می‌رود و نامه‌ی اعمالش به دست راستش داده می‌شود و با خوشحالی وصف‌ناپذیر فریاد می‌زند و به اطرافیانش می‌گوید: بیایید و به نامه‌ی اعمالم بنگرید. او در نامه‌ی اعمالش چیزی ندارد که از آن شرمنده و ناراضی باشد؛ پس فریاد می‌زند: بیایید و به نامه‌ی اعمالم بنگرید. بیایید تا برایتان بخوانم. بیایید و به آن بنگرید که مملو از ایمان و اعمال صالح است. بعد از این مرحله، از او سؤال و جواب‌هایی بسیار آسان خواهد شد و دادگاهی او به این سادگی به اتمام می‌رسد و به طرف بهشت به راه می‌افتد؛ بهشتی که وصفش را تنها خدا می‌داند و بس. ولی اگر بخواهیم آن را وصف کنیم می‌گوییم: در بهشت، حداقل از دو عیبی که در زندگی دنیا مطرح است، خبری نیست. در آن جا نه غم و اندوهی هست و نه ترسی. در بهشت غم و اندوه نیست؛ زیرا آن‌چه انسان آرزو کند برایش آماده می‌شود: ﴿لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ﴾ [النحل: ۳۱]^(۲). پس دیگر جای غم و اندوه نیست و هر چه به او داده شود، همیشگی و

۱- و اما اگر از اصحاب یمین (یاران سمت راستی‌ها) باشد از سوی اصحاب یمین (یاران سمت راستی‌ها) - به او گفته می‌شود: - درودت باد.

۲- در آنجا هرچه بخواهند دارند.

جاودانه است و از او گرفته نمی‌شود.

علاوه بر استفاده از انواع خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و علاوه بر تنوع در پوشیدنی و مسکن و چیزهای دیگری از این قبیل که تنها خدا می‌داند، نعمت معنوی «ملاقات خداوند متعال» به او بخشیده می‌شود و بعد از همه‌ی این نعمت‌ها «رضایت و خوشنودی خداوند» نصیب حالش می‌گردد:

﴿وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ [التوبة: ۷۲].

«رضایت و خوشنودی خداوند متعال - از تمامی آن نعمت‌ها - بزرگتر است.»

کم و کیف این رضایت و خوشنودی را تنها خدا خود می‌داند.

این جزا و پاداش انسانی است که در زندگی دنیا مسیر بندگی خدا را در پیش گرفته است.

آری، زندگی و حیات بنده‌ی خدا این‌گونه است؛ در دنیا، به تعبیر قرآن، در «حیات طیبه» به سر می‌برد؛ حیاتی که در آن نه از غم و اندوه خبری هست و نه از ترس؛ هنگام مرگ نیز تا روز قیامت (در دنیای برزخ) حیاتی با آن همه خوشی و سعادت که بیان شد، و در روز قیامت نیز بهشت با تمام نعمت‌هایش و بزرگ‌تر و مهم‌تر از آن رضایت و خوشنودی خداوند متعال.

این است نتیجه‌ی بندگی خدا و مسلمان زیستن!

«بنده‌ی غیر خدا» و دنیای پس از مرگش

اما نقطه‌ی مقابل ...

از طرف دیگر پیروان هوا و هوس‌های نفسانی و مطیعان اوامر شیطانی، آنانی که هدفی جز دنیا و زندگی آن ندارند، حال و وضعیتشان در دنیا - همان‌طور که گفته شد - به گونه‌ای است که هر چه بیشتر به آن بچسبند، غم و اندوه و ترسشان بیشتر می‌شود و این چیزی است که نمونه‌هایی از آن را می‌توان در اطراف خود مشاهده کرد. افرادی را می‌بینیم که از قدرت و مال و ثروت ویژه‌ای برخوردارند؛ اما به حدی می‌ترسند که نمی‌توانند هم‌چون مردم عادی آزادانه هر جا خواستند بروند. افراد عادی بدون هیچ مشکلی هر جا بخواهند می‌روند؛ اما آنان زندگی‌شان به گونه‌ای است که اگر بخواهند چند کیلومتر راه بروند باید از انواع اتومبیل‌های ویژه و ضد گلوله استفاده کنند و نگهبان‌هایی نیز از آن‌ها محافظت کنند. شب نیز، در منزل خود، با ترس و اضطراب می‌خوابند.

آن‌چه گفته شد بر کسی پوشیده نیست و چنان بدیهی است که همه آن را می‌دانند و بر آن آگاه هستند. هر چه مقام و قدرت دنیایی بیشتر و بالاتر رود، ترس و غم و اندوه انسان بیشتر خواهد شد.

این حال و وضعیت دنیای کسی است که بنده‌ی خدا نیست. انسان در چنین حال و وضعیتی ذلیل و اسیر دست نفس و شیطان است. او بنده‌ی هوا و هوس خود و دیگران است. کسی که بخشدار است و به آن مقام به عنوان هدف نگاه می‌کند نه وسیله، مطمئناً ذلیل و اسیر مافوق خود یعنی فرماندار است. فرمانداری هم که به عنوان هدف به مقامش می‌نگرد، یقیناً ذلیل و اسیر مافوق خود یعنی استاندار است و به همین ترتیب هر کس ذلیل و اسیر مافوق خود است و همه ذلیل و اسیر دست شیطان هستند. شیطان هر گونه بخواهد مطیعان و پیروانش را می‌گرداند و می‌چرخاند.

بله، مطیع و بنده‌ی نفس و شیطان، دنیای خود را تا زمان مرگ، این‌گونه به سر می‌برد. بعد از اتمام زندگی دنیا و قبل از سفر به دنیای دیگر و در همان حالت جان دادن، با استقبال پُر از اهانت فرشتگان خدا، که برای گرفتن جاننش آمده‌اند، روبرو می‌شود:

﴿يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبِرَهُمْ﴾ [الأنفال: ۵۰].

«به صورت‌ها و پشتشان می‌زنند».

و در نهایت ذلت و خواری جانشان گرفته می‌شود.

اما بعد...

بعد از جان دادن، عذاب و شکنجه به گونه‌ای دیگر آغاز می‌شود.

در دنیای «برزخ» تا آغاز «قیامت» و برپایی دادگاهی و محاکمه، بهره و نصیبی جز آتش نخواهند داشت:

﴿وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكْذِبِينَ الضَّالِّينَ ﴿٩٤﴾ فَنُزِّلُ مِنْ حَمِيمٍ ﴿٩٣﴾ وَتَصْلِيَةً جَحِيمٍ ﴿٩٤﴾﴾ [الواقعة: ۹۲-۹۴].

«ولی اگر از تکذیب‌کنندگان و گمراهان باشد. پس پذیرایی (او) با آب جوشان است. و (نیز) ورود به دوزخ».

اگر آن کس که می‌میرد از کسانی باشد که به زنده شدن پس از مرگ و برپایی دادگاهی و بهشت و جهنم باور نداشته باشد و آن‌ها را دروغ دانسته باشد و مسیر بندگی خدا را گم کرده و راه و مسیر بندگی نفس و شیطان را در پیش گرفته باشد، آب بسیار داغ و جوشیده‌ای برایش آماده شده و با آن مورد استقبال قرار می‌گیرد و مهمان چنین جایی می‌شود و سپس به آتشی بسیار سوزان در خواهد آمد.

قرآن وقتی به جریان غرق شدن فرعون و پیروانش اشاره می‌کند، می‌فرماید: آنان از همان ابتدای غرق شدن تا زنده شدن دوباره در روز قیامت، صبح و شام در آتش انداخته می‌شوند و با آمدن روز

قیامت، خطاب به آنان گفته می‌شود: آن همه عذاب چیزی نبوده است، امروز در سخت‌ترین عذاب‌ها انداخته خواهید شد.

اما روز قیامت...

از همان لحظه‌ی زنده شدن دوباره، با خواری و ذلت و توهین همراه با عذاب و شکنجه و اذیت و آزار، به محکمه و دادگاه خداوند رانده می‌شوند. در آن‌جا، در نهایت ذلت محاکمه می‌شوند و بعد از آن، فرمان زندان ابدی با اعمال شاقه برایشان صادر خواهد شد.

پس از صدور حکم، در آتشی انداخته می‌شوند که مملو از سختی و هر چیز ناخوشایندی است و خالی از هر خوشی و آسایشی است.

مسکن ...

کسی که در جهنم می‌افتد مسکنش اتاق کوچکی است از آتش:

﴿إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ ۗ فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ﴾ [الهمزة: ۸-۹].

«بی‌گمان این آتش حلقه‌ای و فراگیر بر آنان گماشته شده است. در ستون‌هایی بلند و کشیده».

پوشاک ...

پوشاک او لباسی است از «قَطْران». «قَطْران» ماده‌ای است سیاه و بدبو. رنگش او را اذیت می‌کند و علاوه بر این، چرب نیز می‌باشد تا سریع بسوزد. پس پوشاک و لباسش بیشتر مایه‌ی عذاب اوست تا آسایش و راحتی:

﴿سَرَابِيلُهُمْ مِّن قَطْرِانٍ﴾ [ابراهیم: ۵۰]^(۱).

خوراک و غذا ...

غذایش، براساس آن‌چه در قرآن آمده است، چیزی است که خوردنش نه باعث سیر شدن و نه سبب چاقی فرد می‌شود. تنها چیزی که از خوردن آن عاید فرد می‌شود، اذیت و آزار بیشتر است:

﴿لَّا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِّن جُوعٍ﴾ [الغاشية: ۷]^(۲).

او از شدت گرسنگی تا می‌تواند از «زقوم» و «ضریع» می‌خورد. وقتی تشنه می‌شود و درخواست آب می‌کند؛ آبی بسیار داغ به او داده می‌شود. آبی که وقتی آن را نوشید درونش را می‌سوزاند.

۱- پیراهن‌های ایشان از قطران (ماده‌ای سیاه رنگ و قابل اشتعال و بدبو) است.

۲- نه فربه خواهد کرد و نه از گرسنگی خواهد رهانید.

وضعیتش در جهنم به گونه‌ای است که هر بار پوستش می‌سوزد و از بین می‌رود، دوباره پوست دیگری بر او پوشیده می‌شود تا بیشتر عذاب ببیند. این وضعیت و حالت بنده‌ی غیر خدا در جهنم است. اما عذابی سخت‌تر از همه‌ی آنچه بیان شد، «خشم و غضب» خداوند متعال است و این در حالی می‌باشد که خداوند بسیار مهربان است و رحمتش همه چیز را در بر گرفته است. اهل دوزخ از شدت عذابی که گرفتارش شده‌اند فریاد می‌زنند و خدا را می‌خوانند و می‌گویند: خدایا! به ما اجازه بده از این جا بیرون بیایم. به تو وعده می‌دهیم از این به بعد راه بندگی تو را در پیش بگیریم و از فرمان‌های تو اطاعت کنیم تا دیگر دچار چنین عذابی نشویم؛ اما خداوند در جوابشان کلمه‌ای را به کار می‌برد که - ما انسان‌ها- برای دور کردن سگ به کار می‌بریم:

﴿قَالَ أَحْسَبُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۰۸]^(۱).

خداوند با اهانت تمام جواب آن‌ها را این‌گونه می‌دهد و آن‌ها را این‌گونه ناامید می‌کند و به آن‌ها اطمینان می‌دهد که هیچ تخفیفی برایشان قائل نیست و هرگز به آن‌ها رحم نمی‌کند و می‌فرماید:

﴿فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا﴾ [النبا: ۳۰].

«پس بچشید چیزی جز عذاب و شکنجه برایتان اضافه نمی‌کنیم».

یعنی اگر قرار باشد چیزی به شما داده شود، عذاب و شکنجه است.

سرانجام آنانی که در مسیر بندگی شیطان و هواهای نفسانی حرکت می‌کنند و از راه و مسیر بندگی خداوند متعال منحرف شده‌اند، این‌گونه است.

چاره‌ای جز این نیست

پس از شناخت کم و کیف عبادت و بندگی خدا و آگاهی از سرانجام آن، و نیز شناخت عواقب و سرانجام بندگی شیطان و هواهای نفسانی و انتخاب زندگی دنیا و هدف قرار دادن آن، انتخاب یکی از این دو راه، بسیار کار ساده و آسانی خواهد بود و چاره‌ای جز انتخاب مسیر بندگی خدا نیست. تنها چیزی که انسان در مسیر انتخاب به آن نیاز مبرم دارد، عزم و اراده است.

انتخاب مسیر بندگی خدا مستلزم این است که انسان از خواسته‌های نفسانی و اوامر شیطانی دوری کند.

اگر انسان بتواند با عزم راسخ راهی را انتخاب کند که به خوشبختی واقعی منتهی می‌شود، با این انتخاب سخت‌ترین مرحله‌ی بندگی را پشت سر گذاشته است. تنها مشکل در این راه (بندگی خدا)

۱- (پروردگار) می‌گوید: در آن خوار و ساکت باشید و با من سخن نگویند.

انتخاب آن است. این انتخاب، گام اول و سخت‌ترین مرحله است. گام‌های بعدی بسیار آسان است. هر چند راه و مسیر بندگی خدا مملو از سختی‌هاست؛ اما با برداشتن گام نخست، طی کردن مسیر بندگی خدا آن قدر برایش لذتبخش است که حاضر است با جان و دل، سختی‌های موجود را تحمل کند.

تا این‌جا به طور خلاصه به مطالب زیر اشاره کردیم:

۱- بندگی خداوند متعال چیست؟

۲- اسلام چیست و مسلمان بودن به چه معناست؟

۳- انسان چگونه می‌تواند بنده‌ی خدا و مسلمان باشد؟

۴- موانعی که مسیر بندگی خدا را تهدید می‌کنند، کدامند؟

۵- انسان چگونه می‌تواند موانع مذکور را بردارد و بر آن‌ها غالب آید؟

۶- سرانجام بندگی خدا و غیر خدا چگونه است؟

در ادامه‌ی مطلب، به امید خدا، می‌خواهیم به تفصیل، به سرانجام انسان در روز قیامت

بپردازیم.

بخش دوم: بندگی خدا و روز قیامت

انسان تنها زمانی می‌تواند در مسیر بندگی خدا قرار گیرد و بنده‌ی خدا باشد که به «روز قیامت» ایمان داشته باشد. اگر انسان به روز قیامت ایمان نداشته باشد یا ایمانش ناقص و واقعی نباشد، هرگز نمی‌تواند بنده‌ی خدا باشد یا آن‌گونه که شایسته است برای خدا بندگی کند. به همین دلیل در قرآن از قیامت و رویدادهای آن بسیار بحث شده و به آن اهمیت زیادی داده شده است؛ به طوری که به جرأت می‌توان گفت مبحث قیامت و زندگی بعد از مرگ یکی از مباحث اصلی قرآن کریم است. قبل از پرداختن به اصل موضوع و بیان این که ایمان به قیامت چگونه انسان را وادار به انتخاب مسیر بندگی خدا می‌کند، بیان مطلبی ضروری به نظر می‌رسد.

انسان موجودی مستعد

انسان در همان آغاز آفرینش، مخلوقی است که آمادگی و استعداد شکوفایی و رشد را دارد. او هم‌چون دانه یا هسته و یا نهالی است که در صورت فراهم شدن شرایط و زمینه‌ی مناسب برای رشد، می‌تواند رشد کند و کامل شود.

خداوند متعال شرایط رشد به سوی کمال را برای انسان فراهم کرده است و هر آن‌چه را که او در این مسیر به آن نیاز دارد، در اختیارش قرار داده است. انسان اگر از این امکانات و شرایط به خوبی استفاده کند، می‌تواند در مسیر رشد قرار گیرد و به کمال مطلوب و به جایی برسد که خداوند می‌خواهد. اما اگر از این امکانات درست استفاده نکند، از بین خواهد رفت و امکانات سبب نابودی او خواهند شد. پس قدم در مسیر کمال گذاشتن و رسیدن به رشد مطلوب، تنها در گرو استفاده‌ی درست و صحیح از امکانات و نعمت‌هایی است که خداوند در اختیار انسان قرار داده است.

مسئله‌ی دیگر این که، خداوند خود، راه استفاده‌ی درست و صحیح از نعمت هایش را برای انسان تبیین کرده است. برای او بیان کرده است که چگونه از نعمت‌های موجود استفاده کند و چگونه آن‌ها را به کار گیرد تا او را به سوی کمال سوق دهند و هدایت نمایند. علاوه بر این، او را از موانعی که حرکت به سوی کمالش را به مخاطره می‌اندازند، آگاه کرده است.

خداوند به این مطلب نیز اشاره کرده که این امکانات و نعمت‌ها را بیهوده نیافریده و بی‌هدف در اختیار او قرار نداده است. هدف این است که او از آن‌ها درست استفاده کند و به وسیله‌ی آن‌ها به سوی کمال حرکت کند.

برای تحقق این امر مهم (رشد و حرکت به سوی کمال)، خداوند متعال روزی را مقرر کرده است تا در آن، از انسان، در مورد چگونگی استفاده از این نعمت‌ها و امکاناتی که به او بخشیده، سؤال کند و او را مورد محاکمه قرار دهد و از او بپرسد: آیا آن‌گونه که امر کرده، از نعمت‌ها استفاده کرده است یا آن‌گونه که هوا و هوس و آرزوهای نفسانی‌اش خواسته است.

تفصیل چنین مطلبی (روز قیامت و رویدادهای آن) بسیار مهم است؛ زیرا انسان با آگاهی از آن، مسئولیت خود را بهتر می‌شناسد و به این مهم پی می‌برد که ایمان به قیامت و دنیای پس از مرگ، چگونه در پیمودن راه بندگی خدا لازم و ضروری است.

اگر یک دانه گندم را در نظر بگیریم، با کمی دقت می‌بینیم که این دانه گندم در واقع به صورت بالقوه یک گیاه کامل است؛ گیاهی با برگ و ساقه و گل و دانه. این گیاه وقتی رشد می‌کند، از خود دانه‌های گندم تولید می‌کند. رشد یک دانه گندم به این معنی است که این دانه گندم از همان روز اول آمادگی چنین امری را داشته؛ اما به شرایط خاص نیاز داشته است که اگر برایش فراهم شود رشد می‌کند و اگر برایش فراهم نشود به همان صورت اولیه (دانه) باقی می‌ماند و پس از مدتی از بین می‌رود. این دانه‌ی گندم آماده است تا یک گیاه کامل گندم شود؛ اما برای رسیدن به چنین مرحله‌ای به جای مناسب، خاک و آب و هوای مناسب و دمای لازم و نور کافی و... نیازمند است. از طرف دیگر نباید از آفت‌ها و موانعی که رشد دانه را تهدید می‌کنند، غافل بود. موانعی از جمله: سرمای شدید یا گرمای شدید، انواع موجودات مضرّ و... پس علاوه بر فراهم شدن شرایط مناسب، از بین بردن آفت‌ها و موانع نیز لازم و ضروری است.

داستان انسان نیز این چنین است. او در همان آغاز خلقت و آفرینش، خوب و بد را نمی‌شناسد. قادر به تشخیص مسیر درست از نادرست و انتخاب یکی از آن‌ها نیست؛ اما با وجود این، خداوند متعال قدرت تشخیص خوب از بد و درست از نادرست و انتخاب یکی و رها کردن دیگری را به او

داده است. او نیز هم چون آن دانه‌ی گندم استعداد سیر به سوی کمال را دارد. او آمادگی این را دارد که روزی به مشاهده‌ی مخلوقات خدا و آسمان و زمین، درخت، سنگ، خاک و آب و جاندار و بی‌جان و... بپردازد و از این طریق به عظمت و عجایب آن‌ها پی ببرد و خدا و صاحب حقیقی آن‌ها را بشناسد. همانند کسی که با نگاه کردن به یک «ضبط صوت»، به ماهر بودن یا ناشی بودن سازنده‌اش پی می‌برد. انسان وقتی به مخلوقات خداوند متعال در آسمان‌ها و زمین می‌نگرد و در آن‌ها دقت می‌کند، بیش از پیش خدا را می‌شناسد و به کمال او و منزّه بودن او از عیب و نقص موجود در مخلوقات بیشتر پی می‌برد. پس انسان این آمادگی و استعداد را دارد که روزی بتواند به مخلوقات خدا بنگرد و با مشاهده‌ی دقیق در آن‌ها بیش از پیش خدا را بشناسد.

مطلب دیگر این که: انسان علاوه بر توانایی و استعداد نگرستن و مشاهده‌ی مخلوقات خدا و شناخت او، توانایی این را هم دارد که برنامه و قانونی را که از سوی او - جلّ جلاله - برای راهنمایی و هدایتش آمده است، دریافت کند. خداوند خود، این استعداد را به او بخشیده است و به منظور تحقق چنین مهمی، فردی را از میان خود آن‌ها، به نام «پیامبر»، انتخاب کرده، تا برنامه و قانون [درست زیستن و چگونگی سیر به سوی کمال] را دریافت و به مردم برساند و آن‌ها نیز آن را دریافت [و بر اساس آن زندگی کنند]؛ برنامه‌ای که درست و نادرست، خیر و شر، خوب و بد را از هم تمییز داده و بیان کرده است که [برای رسیدن به کمال] انسان باید از چه راه و مسیری حرکت کند و از چه راه و مسیری بپرهیزد.

بدیهی است که انسان در دوران کودکی توانایی مشاهده‌ی مخلوقات خدا و دریافت برنامه‌ی خدا و به تبع آن انتخاب یک راه و رها کردن راه دیگر را ندارد؛ اما همین کودک اگر زمینه و امکاناتی برایش فراهم شود و موانعی از سر راهش برداشته شود و رشد کند، در آن صورت می‌تواند چنین قدرت و توانایی را به دست آورد.

بخشی از امکانات که [به منظور رشد]، در اختیار انسان قرار داده شده، همین آسمان و زمین و مخلوقات و موجودات بین آن‌هاست. این مخلوقات - همانطور که بیان شد - به گونه‌ای هستند که اگر انسان به خوبی آن‌ها را مشاهده کند و به خوبی در آن‌ها دقت کند، خدا را می‌شناسد. بخشی دیگر از امکانات، همان برنامه‌ای است که از طرف خداوند برای انسان فرستاده شده و در اختیار او قرار داده می‌شود؛ برنامه‌ای که انسان را راهنمایی می‌کند که چگونه به مخلوقات خداوند بنگرد. چگونه خدا را از این طریق بشناسد. برنامه‌ای که انسان را متوجه این مطلب می‌کند که غیر از آسمان‌ها و زمین و آنچه در بین آن‌هاست [و غیر از خود او] موجودات دیگری هم وجود دارند؛

موجوداتی از جمله: فرشتگان و جن و... و غیر از این دنیا، دنیای دیگری هم وجود دارد. برنامه‌ای که در بر دارنده‌ی مطالب دیگری است که انسان در مسیر بندگی خدا به آن نیازمند است. وظیفه‌ی انسان در مقابل این برنامه، این است که قلباً آن را بپذیرد و با جان و دل آن را [از فرستادگان خدا] دریافت کند. تنها در این صورت است که همه چیز برایش روشن می‌شود؛ خیر و شر، درست و نادرست، حق و باطل و... وظیفه‌ی او بعد از تمییز خیر از شر، حق از باطل، این است که راه حق و خیر را انتخاب و غیر آن را رها کند که توانایی این انتخاب نیز، نعمت دیگری است که خدا در اختیار انسان قرار داده است.

انسان این را نیز باید بداند که خداوند کمک‌کننده و یاری دهنده‌ی آنانی است که راه حق را انتخاب می‌کنند و آن‌ها را در این مسیر توفیق خواهد داد و هرگز مانع کسانی نیز نخواهد بود که خواهان برنامه‌ی او نیستند. خداوند چنین افرادی را به حال خود رها می‌کند تا در مسیر بدبختی و انحراف قدم بردارند که خود انتخاب کرده‌اند.

اساسی‌ترین موانع رشد و صعود به سوی کمال

قبلاً به این مطلب اشاره کردیم که در مسیر رشد و حرکت به سوی کمال، علاوه بر فراهم شدن امکانات، برداشتن آفت‌ها و موانع نیز لازم است؛ آفت‌هایی که حرکت را به تأخیر می‌اندازند یا آن را دچار مشکل می‌کنند. [در این جا به مهم‌ترین و اساسی‌ترین این آفت‌ها اشاره می‌کنیم:]

۱. جهل: یکی از این آفت‌ها، «جهل» است. همان‌طور که گرمای بسیار شدید یا سرمای شدید باعث خشک شدن و از بین رفتن گندم می‌شود، «جهل» نیز یکی از آن آفت‌هایی است که حرکت انسان در مسیر کمال را دچار مشکل می‌کند. جهل این است که انسان از چگونگی مشاهده‌ی مخلوقات خدا عاجز باشد و در نگرستن به آسمان‌ها و زمین و... تنها به ظاهر آن‌ها اکتفا کند و در آفرینش آن‌ها دقت نکند. درست عکس کسی که به یک دستگاه ضبط صوت می‌نگرد و با نگاه کردن به آن، به وجود سازنده‌ی دانا و توانا پی می‌برد.

بسیاری از مردم به آسمان‌ها و زمین [و سایر مخلوقات خدا؛ از جمله خود] می‌نگرند؛ اما متوجه سازنده و خالق آن‌ها نمی‌شوند. اگر هم مخلوقات را بشناسند، هرگز شناختشان سبب شناخت خالق نمی‌شود.

«جهل» آن است که انسان از برنامه‌ی هدایتی که از جانب خداوند متعال به سویش فرستاده شده، غافل باشد و از آن اعراض کند و در غفلت باقی بماند. جهل این است که انسان نداند خداوند

متعال چه مطالبی را بیان کرده و نداند که حق چیست و باطل کدام است، خیر و خوبی چیست و شر و بدی کدامند. این آفت (جهل) نخستین آفتی است که ممکن است، انسان دچار آن شود. در صورت گرفتار شدن به این آفت اگر انسان آن را از سر راهش بر ندارد و خود را از دستش نرهاند، مطمئناً او را نابود خواهد کرد و از بین خواهد برد. اگر انسان از هزاران هزار نعمت برخوردار باشد، اما در همان حال دچار آفت جهل باشد و خدای خود را نشناسد و راه درست زندگی را نداند و از این غافل باشد که چگونه بندگی خدا را به انجام برساند و بندهی او باشد، نابود و هلاک شده است، [اگر چه در ظاهر زنده است و نفس می‌کشد]. حتی در چنین حالتی از حیوانات نیز پست‌تر است؛ زیرا هر مخلوقی غیر از انسان، در حد توانش، ادای وظیفه می‌کند. انسان جاهل وقتی از چگونگی مشاهده‌ی صحیح مخلوقات خدا عاجز باشد و برنامه‌ی درست زندگی کردن را نداند و از این غافل باشد که چگونه آن را از خداوند بگیرد، چنان سقوط خواهد کرد که از هر مخلوق دیگری و از هر حیوانی پست‌تر می‌شود.

۲. هوا و هوس و آرزوهای نفسانی (خواهش‌های نفسانی): یکی دیگر از آفت‌هایی که در مسیر حرکت انسان به سوی کمال وجود دارد، آفت «هوا و هوس و آرزوهای نفسانی» است. این آفت به گونه‌ای است که انسان مطیع و پیرو هواهای نفسانی می‌شود و برنامه و شریعت خداوند متعال را رها می‌کند.

«هوا و هوس یا خواهش‌های نفسانی» آن است که انسان برخی از چیزها را دوست داشته باشد و به طرف آن‌ها میل کند و از برخی از چیزها بیزار باشد و از آن‌ها فاصله بگیرد. این هم ناشی از جهلی است که [نسبت به مسایل] دارد. انسان وقتی از برنامه‌ی خدا غافل شد، و از آن فاصله گرفت، و از بکارگیری آن در زندگی خودداری کرد، به میل خود، آن‌چه را خیر بداند به سویش می‌رود و از آن‌چه شر بداند، دوری می‌کند، در این صورت گفته می‌شود انسان تابع هوا و هوس و آرزوهای نفسانی خود شده است.

برای روشن شدن مطلب، آن را کمی توضیح می‌دهیم.

در برنامه‌ی خدا چنین آمده که: هر کس خواهان خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت است، باید مطیع و فرمانبردار برنامه‌ی خدا باشد. حال اگر این اطاعت و فرمانبرداری باعث از دست دادن مال و ثروت و مقام و... شد یا در مسیر آن انسان دچار اذیت و آزار و سختی و مشکلات شد، باید از اطاعت خدا دست نکشد [تا به خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت دست یابد]. یعنی انسان برای

رسیدن به خوشبختی دنیا و آخرت باید از هر آنچه مانع دست‌یابی او به آن می‌شود دوری کند و در این راه هر نوع سختی و مشکلی را تحمل نماید.

اگر انسان به مرحله‌ای رسید که رضایت خدا را بر همه چیز ترجیح داد، و در این مسیر از هر آنچه باعث دوری او از خدا می‌شود بیزار می‌گردد و از آن فاصله گرفت و حاضر شد در این راه مشکلاتی را تحمل کند، چنین فردی می‌تواند بندگی خدا را بجای آورد و پیرو برنامه و شریعت خداوند متعال باشد، در غیر این صورت اگر خوشی و استراحت و آسایش زندگی را دوست داشت، و از سعی و تلاش در جهت جلب رضایت خدا خودداری کرد و حاضر نشد در این راه (جلب رضایت خدا) دست از مقام و موقعیت و ثروت و مالی که دارد، بردارد، در این صورت گفته می‌شود چنین فردی پیرو هوا و هوس و آرزوهای نفسانی خود است و نمی‌تواند بندگی خدا را به جای آورد و بنده‌ی او باشد. در این صورت چنین فردی به آفتی دچار شده که او را نابود خواهد کرد مگر این که - به یاری و کمک خدا- به خود بیاید و قبل از نفوذ چنین آفتی در تمام وجودش و در تمامی جوانب زندگی‌اش، خود را از آن نجات دهد.

آنچه بیان شد دو آفت بزرگی بودند که سایر آفت‌ها از آن‌ها سرچشمه می‌گیرند.

هر آفتی که در زندگی متوجه انسان می‌شود یا ناشی از جهل و نادانی است یا ناشی از پیروی هوای نفس.

خلاصه‌ی مطلب این که: انسان بالقوه استعداد و آمادگی تمییز حق از باطل و درست از نادرست و انتخاب یکی و رها کردن دیگری را دارد. اگر زمینه برایش فراهم شود و برنامه‌ی خدا به او برسد و براساس آن به مشاهده‌ی جهان بپردازد و بالفعل راه خیر و شر را از هم تمییز دهد و بشناسد و راه حق و خیر را برگزیند و از شر و باطل فاصله بگیرد، و جهل و نادانی خود را بوسیله‌ی آن درمان کند، و بجای پیروی و دنبال کردن هوس و آرزو، پیرو و مطیع شریعت خداوند باشد، [در این صورت و تنها در این صورت، رشد می‌کند و به کمال مطلوب می‌رسد و [زندگی‌اش درست همانند آن دانه گندمی خواهد بود که در خاک مناسب و حاصلخیز قرار داده شده، و از هوای مناسب و آب کافی برخوردار است، و نور و دمای مناسب به آن می‌رسد، و از آفت‌هایی چون سرما و گرمای نامناسب و حشرات و... مصون است، و در نتیجه رشد مناسب می‌کند و به کمال مطلوب خود می‌رسد.

بله، این همان انسانی است که خدا می‌خواهد.

همچنان که قبلاً گفتیم، تمامی مخلوقات و موجوداتی که آفریده شده‌اند از آسمان‌ها و زمین گرفته تا موجودات دیگر و از نعمت‌های ظاهری و ملموس گرفته تا نعمت‌های غیر ظاهری و غیر ملموسی چون برنامه‌ی هدایت الهی و توفیقات خداوند متعال و موجودات غیر ظاهری چون فرشتگان که یار و یاور و محافظ انسان مؤمن هستند، تمامی این‌ها هم‌چون خاک، آب، نور، دما و مواد غذایی هستند که همگی دست در دست هم داده تا آن دانه گندم بروید و رشد کند. این نعمت‌ها نیز همگی در اختیار انسان قرار داده شده تا انسان رشد کند و در مسیر کمال قرار گیرد و به کمال مطلوب برسد.

خداوند رحمان و رحیم

انسان با چنین شناختی از خداوند متعال، به این نکته پی می‌برد که پروردگارش بسیار مهربان و به تعبیر قرآن «رحمان و رحیم» است. او «رحمان» است، او «رحیم» است، یعنی همیشه مشغول رحمت و مهربانی کردن [نسبت به بندگان و آفریده هایش] می‌باشد. رحمت و مهربانی [نسبت به بندگان]، از دوراه ممکن است:

۱- فراهم کردن امکانات لازم [در مسیر رشد]؛

۲- برداشتن موانع [در مسیر رشد].

در مثال دانه گندم، تهیه و آماده کردن آب، خاک، نور، دما و... بخشی از رحمت است، و برداشتن آفت‌ها و موانع، بخش دیگری از رحمت می‌باشد. این که خداوند ذاتش را با این دو صفت توصیف می‌کند و می‌فرماید: او «الرحمن الرحیم» است به همین معناست، یعنی همه‌ی ذاتش رحمت است و همیشه نیز مشغول مهربانی کردن نسبت به بندگان و آفریده هایش است. تا این‌جا خداوند متعال را این‌گونه شناختیم و دانستیم که او ذاتی است «رحمان و رحیم».

خداوند و سرانجام انسان

وقتی انسان از یک طرف، خدا را این‌گونه بشناسد و از طرف دیگر، چنین تصور کند که او نیز همانند دانه گندمی است که استعداد و توانایی رشد و سیر به سوی کمال را دارد و پروردگارش در این مسیر هر چه لازم داشته باشد برایش فراهم می‌کند و موانع ممکن را از سر راهش بر خواهد داشت، پس دل و درونش نسبت به پروردگارش مملوّ از امید می‌شود و امیدوار است که در این مسیر او را یاری و توفیق دهد تا از نعمت‌ها و امکانات موجود استفاده‌ی صحیح کند و به کمال مطلوب برسد.

مسأله‌ی دیگر این که، خداوند متعال هرگز کار و عملی نابجا و بیهوده انجام نمی‌دهد؛ زیرا او حکیم است و انجام کار بیهوده از حکیم بودنش به دور است، پس غیر ممکن است انسان را با هدف رسیدن به کمال بیافریند و در این مسیر همه‌ی امکانات لازم را به او ببخشد و در اختیارش قرار دهد، اما بعداً او را مورد بازخواست قرار ندهد و درباره‌ی این همه رحمت از او چیزی نپرسد. بنابراین باید روزی باشد که در آن روز، خداوند، انسان را مورد بازخواست قرار دهد و از او بپرسد که از این همه امکانات و نعمت‌ها چگونه استفاده کرده است؟ در آن روز به او بگوید: من نعمت‌ها را بیهوده در اختیار قرار ندادم تا هر طور که دلت خواست از آن‌ها استفاده کنی. نعمت‌ها و امکانات را در اختیار قرار دادم تا به گونه‌ای از آن‌ها استفاده کنی که به سوی کمال حرکت کنی و به مرحله‌ای برسی که حق و باطل و خیر و شر را از هم جدا کرده و راه حق را پیش بگیری و در آن مسیر حرکت کنی. حال آیا این کار را کردی یا خیر؟ پس پروردگار انسان بر او نیز مسلط است و سرانجام و عاقبت او را نیز در دست دارد، به طوری که گریز و فرار از دست خدا بعید است و انسان بدون شک به پیشگاه او باز خواهد گشت تا محاکمه و بازخواست شده و به تناسب پاسخی که می‌دهد، جزا یا سزا داده شود.

با توجه به آن‌چه گفته شد به این نتیجه می‌رسیم که خداوند متعال صاحب قدرت است و سرانجام و عاقبت انسان در اختیار اوست. او کنترل‌کننده‌ی انسان است و تمامی حرکات و سکنات انسان زیر نظر او انجام می‌گیرد و از او پوشیده نیست. سرنوشت انسان در دست اوست. این جاست که در سوره‌ی «فاتحه» پس از «الرحمن الرحیم»، می‌فرماید: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» یعنی خداوند صاحب روزی است که در آن، به تناسب زندگی دنیوی انسان به او جزا و پاداش می‌دهد. اگر انسان به درستی از نعمت‌ها استفاده کرده باشد - براساس آنچه خود (خداوند) مقرر کرده است - جزایش جزایی نیک خواهد بود و گرنه ...

وقتی انسان خداوند متعال را این‌گونه شناخت [که روزی او را بازخواست خواهد کرد]، تمام وجودش مملوّ از ترس [نسبت به آینده‌ی خود] می‌شود. او سعی می‌کند در تمامی مراحل زندگی؛ در استفاده کردن از نعمت‌ها و امکانات دقت کند و کاری نکند که خداوند او را بر انجامش امر نکرده است.

انسان در زندگی و در استفاده از نعمت‌ها باید به فکر روزی باشد که نسبت به آن بازخواست خواهد شد. پس باید از همین امروز جوابی برای آن روز آماده کند. او باید از همین امروز خود را این‌گونه آماده کند که در جواب بگوید: خدایا! آن‌گونه از نعمت‌ها و امکانات استفاده کردم که خود

فرمودی. از چشم، گوش، پا، دست، زبان و قلب و ظاهر و باطنم و از هر چه که به من دادی، آن‌گونه استفاده کردم که خود فرموده بودی. به وسیله‌ی چشم‌هایم، به مشاهده‌ی مخلوقات تو پرداختم تا تو را بهتر بشناسم. از گوش‌هایم، برای شنیدن سخنان خیر استفاده کردم. به وسیله‌ی آن‌ها، برنامه‌ی هدایت تو را شنیدم تا راه خیر و شر را از هم تمییز دهم. به وسیله‌ی زبانم، از هر آن‌چه نمی‌دانستم پرسیدم، و هر چه از خیر و خوبی بود و دانستم، به دیگران یاد دادم. سعی کردم، ایمان به تو را در دلم جای دهم و غیر تو را از آن بیرون کنم. از دست‌ها و پاهایم و هر عضوی از اعضای بدنم، آن‌گونه استفاده کردم که تو فرمودی. از نعمت‌ها و امکاناتی که در اختیارم قرار دادی در جهت رضایت تو استفاده کردم؛ مثلاً: وقتی به جایی می‌رفتم و سوار ماشین می‌شدم، برای انجام وظیفه‌ای بود [که تو نسبت به آن راضی بودی]. وقتی لباسی می‌پوشیدم یا غذایی می‌خوردم و یا از دارویی استفاده می‌کردم، تنها و تنها برای سلامتی‌ام بود تا بتوانم در مسیر بندگی تو بهتر قدم بردارم و به بهترین شکل ادای مسئولیت کنم.

«ایمان به قیامت» اساسی‌ترین پایه‌ی «بندگی خدا»

[با توجه به آن‌چه گفته شد،] وقتی روزی می‌آید که انسان در آن دادگاهی می‌شود و از طرف خدا مورد بازخواست قرار می‌گیرد، پس باید از همین امروز به گونه‌ای زندگی کند که خدا می‌خواهد، تا در آن روز و در آن محکمه بتواند جواب مثبت و قانع‌کننده‌ای داشته باشد. به عبارت دیگر باید به قیامت ایمان داشته باشد. ایمان به قیامت به این معنا نیست که بداند دنیایی پس از این دنیا وجود دارد. این گونه شناختی ایمان محسوب نمی‌شود. اگر انسان به تفصیل درباره‌ی قیامت و حوادث آن روز و بهشت و جهنم آگاه باشد و چگونگی آغاز و انجام آن را دقیقاً بداند، یقین داشته باشد که این آگاهی کوچک‌ترین سودی به او نخواهد رساند و این آگاهی ایمان محسوب نمی‌شود مگر این که علاوه بر آن، چیز دیگری داشته باشد و آن «احساس مسئولیت» است. «احساس مسئولیت» یعنی این که انسان هنگام استفاده از نعمت‌ها و امکانات، یقین داشته باشد که روزی خواهد آمد که خداوند او را بازخواست می‌کند؛ پس باید آن‌گونه از نعمت‌ها استفاده کند که او می‌خواهد و به آن دستور داده‌است.

درجات ایمان به قیامت

برای روشن شدن آن‌چه گفته شد توضیحی لازم به ذکر است و آن این که: ایمان به آخرت سه درجه دارد که انسان مسلمان - حداقل - باید از پایین‌ترین درجه‌ی آن برخوردار باشد و گرنه به آخرت

ایمان ندارد، اگر چه از تمامی کم و کیف آن آگاه باشد؛ زیرا هم «یهود» و هم «نصاری» و بسیاری دیگر از غیرمسلمانان آگاهی‌هایی از کم و کیف قیامت داشته [و دارند؛] اما کوچک‌ترین سودی به حالشان نداشت [و ندارد].

درجه‌ی نخست

نخستین درجه و پایین‌ترین درجه‌ی ایمان به قیامت این است که، انسان، لحظاتی پس از دچار شدن به گناه و معصیت و نافرمانی خدا، به یاد قیامت و دادگاهی و محکمه‌ای بیفتد که در آنجا انجام می‌گیرد و او در حضور خداوند متعال خواهد ایستاد و خداوند نیز از او سؤال خواهد کرد که چرا این کار را انجام دادی و چرا دچار معصیت و نافرمانی من شدی؟ او باید این را بداند که اگر از گناه و نافرمانی و معصیتی که دچار شده توبه نکند، سزای کارش را خواهد دید. حال وقتی به یاد این مراحل و آن دادگاهی بیفتد و برای این که در آن محکمه و در برابر پروردگارش سرافکنده نشود و گرفتار سزا و عذاب خداوند نشود، بلافاصله توبه می‌کند و پشیمان می‌شود و تصمیم می‌گیرد که بار دیگر دچار آن معصیت و گناه نشود.

آن چه بیان شد، پایین‌ترین درجه‌ی ایمان به قیامت است که انسان با داشتن آن، باید خود را در مقابل خداوند متعال مسئول بداند که هرگاه دچار گناه شد قبل از این که فرصت را از دست بدهد و بمیرد و به آن محکمه‌ی الهی برود، خود، آن دادگاهی را برای خود تشکیل دهد و در آن خود را محاکمه کند و در نتیجه از معصیت و گناهی که انجام داده توبه کند. این حداقل درجه‌ی ایمان به آخرت است.

درجه‌ی دوم

دومین درجه‌ی ایمان به قیامت، که از درجه‌ی نخست بالاتر است، این است که انسان آن‌گونه قیامت را تصور کند و آن‌گونه نسبت به آن احساس مسئولیت کند که، وقتی خواست گناهی انجام دهد و مشغول انجام آن شد در همان حال به یاد قیامت بیفتد و فوراً، قبل از اتمام گناه، از آن دست بکشد و توبه کند و به سوی خدا باز گردد.

درجه‌ی سوم

اما سومین درجه‌ی ایمان به قیامت که بالاترین درجه می‌باشد عبارت است از این که: انسان آن‌گونه قیامت را تصور کند و نسبت به آن احساس مسئولیت کند و خود را در برابر پروردگارش

مسئول بداند که، وقتی فکر انجام گناه به ذهنش خطور کرد، قبل از این که تصمیم به انجام آن بگیرد و برای انجامش اقدامی کند، به فکر قیامت و دادگاه آن روز و حاضر شدنش در برابر خداوند بیفتد، و برای خود محکمه‌ای تشکیل دهد و خود را در آن محاکمه کند. نتیجه‌ی چنین امری این می‌شود که از انجام گناه خودداری خواهد کرد و اصلاً دچار آن نخواهد شد [و فوراً از آن چه به ذهنش رسیده توبه می‌کند و از خداوند طلب بخشش می‌نماید].

انسان باید یکی از این سه حالت را داشته باشد، تا گفته شود او به قیامت ایمان دارد و گرنه، تنها آگاهی بر این که قیامت خواهد آمد و بهشت و جهنمی وجود دارد، کافی نیست.

اگر انسان دارای یکی از این درجات شد و آن‌گونه که بیان شد، به قیامت ایمان پیدا کرد، در آن صورت، به سادگی می‌تواند راه و مسیر بندگی خداوند متعال را در پیش گیرد. انسان وقتی به مرحله‌ای رسید که تمام وجودش مملوّ از احساس مسئولیت شد و خود را در برابر خداوند مسئول دانست، و به این واقعیت پی برد که روزی خواهد آمد و در آن روز در محکمه و دادگاه خداوند حضور خواهد یافت و باید در آن دادگاه جوابگوی سؤالاتی باشد که از او می‌شود، پس، قبل از این که فرصت از دست برود، باتمام وجود تصمیم می‌گیرد که راهی را انتخاب کند که خداوند متعال برایش مشخص کرده است و با این انتخاب خود را از مشکلات و سختی‌های آن روز نجات دهد. به همین خاطر است که در سوره‌ی «فاتحه»، پس از اشاره به روز قیامت و این که انسان باید به آن ایمان داشته باشد، می‌فرماید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ وقتی بنده‌ی خدا به این مرحله از ایمان به قیامت رسید (این‌گونه به قیامت ایمان پیدا کرد)، بعد از آن تصمیم می‌گیرد که بنده‌ی خدا باشد. آنان که به این مرحله می‌رسند، همگی با هم و یک صدا می‌گویند: [خدایا!] برای تو بندگی می‌کنیم و راه بندگی تو را در پیش می‌گیریم. ایمان آورده‌ایم که تو رحمان و رحیم هستی. تو صاحب روز جزایی، پس راه بندگی تو را در پیش می‌گیریم. ما تصمیم گرفته‌ایم که در زندگی هرچه تو بفرمایی و امر کنی آن را انجام دهیم.

ذکر این نکته نیز ضروری است که اگر خداوند انسان را توفیق ندهد و [در مسیر بندگی خود] او را کمک نکند، انسان نمی‌تواند حتی یک قدم هم بردارد. این جاست و با آگاهی بر این مطلب است که بندگان خدا، خطاب به خداوند عرض می‌کنند: [خدایا!] بر ما روشن است که به تنهایی نمی‌توانیم تو را بندگی کنیم. اگر ما را کمک نکنی، هرگز نمی‌توانیم، در این راه قدمی برداریم؛ پس: ﴿وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ یعنی «تنها از تو طلب کمک می‌کنیم». از تو می‌خواهیم آن‌چه در این مسیر لازم است برایمان فراهم کنی و مواعی که ما را از حرکت باز می‌دارد برداری.

تا این جا روشن شد که ایمان به قیامت یکی از پایه‌های اساسی بندگی خداست و انسان بدون آن نمی‌تواند راه و مسیر بندگی خدا را در پیش گیرد و بنده‌ی خدا باشد. به همین دلیل است که قرآن به آن اهمیت ویژه‌ای داده است.

واقعیت این است که انسان، با ایمان به قیامت، راه و مسیر بندگی خدا را در پیش خواهد گرفت و بدون چنین ایمانی هرگز نمی‌تواند چنین راهی را انتخاب کند و بنده‌ی خدا باشد، گرچه در این مسیر هزاران بار هم تلاش کند و حتی در مراحل از زندگی در مسیر بندگی خدا قرار گیرد.

دانستن این نکته هم ضروری است که هر فردی به اندازه گناهی که مرتکب می‌شود، به همان اندازه ایمان به قیامتش ضعیف است؛ زیرا ممکن نیست کسی دادگاه و محکمه‌ی خدا را در نظر داشته باشد و بداند که روزی خواهد آمد که در آن و در حضور خدا محاکمه خواهد شد اما با این وجود، مرتکب گناه شود. بدون شک در آن لحظه که مرتکب گناه می‌شود، قیامت را فراموش کرده و از آن غافل است. و کسی که ایمانش قوی باشد، کمتر دچار گناه می‌شود، و آن که ایمان به قیامتش بسیار بسیار قوی است، هرگز دچار گناه نمی‌شود.

تفسیر سوره‌ی «تکائر»

خداوند متعال [به لطف و رحمت خود]، در [دعوت انسان به سوی بندگی خود]، ابتدا او را از خواب غفلت بیدار می‌کند [و او را این چنین خطاب قرار می‌دهد] که: ای انسان! چنین تصور مکن که وضعیت موجود و این زندگی دنیایی [که به آن عادت کرده‌ای] تا ابد این گونه خواهد بود و تغییر و تحولی نخواهد یافت. ای انسان! این را بدان که ناگهان تغییری روی می‌دهد که تمام این جهان را بر هم می‌زند.

لازم به ذکر است که، انسان طبیعتاً وقتی با چیزی خو گرفت، چنان تصور می‌کند که هرگز از آن جدا نمی‌شود و آن چیز هرگز از بین نمی‌رود. انسانی که به دنیا و مال و ثروت و نعمت و امکاناتش دل خوش می‌کند و به آن‌ها خو گرفته است، کم کم فراموش می‌کند که روزی خواهد آمد و هر آنچه دارد تمام می‌شود و از بین می‌رود. این جاست که باید از خواب غفلت بیدار شود و به خود بیاید که چنین تصویری درست نیست. این وضعیت و زندگی روزی از بین می‌رود. این جهان روزی تغییر خواهد کرد. وضعیت دیگر و جهانی دیگر به وجود خواهد آمد که هیچ شباهتی با این دنیا ندارد. در همین راستا بسیاری از آیات قرآن به این تغییر و دگرگونی اشاره می‌کنند و از به وجود آمدن وضعیت دیگری خبر می‌دهند، وضعیتی که در آن انسان بعد از مردن دوباره زنده می‌شود [و در

دادگاه و محکمه‌ی خدا حاضر می‌شود] تا محاکمه شود. [برای نمونه] در سوره‌ی «تکواثر» کسانی را خطاب قرار می‌دهد که از قیامت و انجام وظیفه و مسئولیت خود غافل هستند، و به امکانات و نعمت‌های دنیایی به عنوان هدف نگاه می‌کنند و از یاد برده‌اند که این نعمت‌ها وسیله‌ای هستند برای شناخت خدا و راه او و انتخاب آن، و این را فراموش کرده‌اند که روزی خواهد آمد که در آن به دادگاه خدا احضار می‌شوند و از آن‌ها این‌گونه سؤال خواهد شد که: «از امکانات و نعمت‌های خداوند چگونه استفاده کردید؟» آن‌ها را این چنین خطاب قرار می‌دهد که:

﴿الْهَلْكُمْ التَّكَاثُرُ ۱ حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ۲﴾ [التکواثر: ۱-۲].

«افزون طلبی (و فخرفروشی به اموال و فرزندان) شما را به خود مشغول کرد. تا آنکه (بر همین حال مردید و) به قبرستان‌ها رفتید».

ای انسان‌های غافل! ای آنان که چنان سرگرم و مشغول به دست آوردن مقام و موقعیت دنیایی شده‌اید و در این راه با هم مسابقه می‌دهید که مسئولیت و وظیفه‌ی خود را فراموش کرده‌اید. آیا نمی‌دانید و فراموش کرده‌اید که هر کس امکانات و نعمت بیشتری داشته باشد مسئولیتش نیز بیشتر خواهد بود؟! دنبال کردن مقام و موقعیت و ثروت، شما را چنان به خود سرگرم کرده است که از مسئولیتی که دارید و سرانجامی که منتظران است، غافل شده‌اید و هم‌چنان در این حالت هستید تا این که مرگ شما را در یابد. شما به خود نمی‌آیید و از غفلت بیدار نمی‌شوید تا زمانی که گورهایتان را دیدار کنید (زمان مرگ‌تان فرا رسد و آنگاه که در جایگاه ابدی قرار بگیرید).

ای انسان‌های غافل! ای آنان که هم و غمتان کسب مال و ثروت بیشتر و دست یافتن به مقام و موقعیت بالاتر است! چرا مسئولیت و وظیفه‌ی خود را فراموش کرده‌اید و زندگی را این‌گونه سپری می‌کنید و تا زمانی که در جایگاه ابدی قرار بگیرید، به خود نمی‌آید؟!

ای انسان‌های غافل!

﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ۳ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ۴﴾ [التکواثر: ۳-۴].

«هرگز (فخرفروشی و افزون‌طلبی نکنید)؛ به زودی خواهید دانست. آری؛ آن‌گونه نیست که می‌پندارید. به زودی خواهید دانست».

خداوند با این خطاب آنان را سرزنش و توبیخ می‌کند و می‌فرماید: نه، نه، این کار را نکنید. بس است، این کار را نکنید. غفلت بس است. خود را به کسب مال مشغول نکنید و تلاش و فعالیتتان مسابقه در کسب مال [و موقعیت] بیشتر نباشد؛ زیرا طولی نخواهد کشید که به واقعیت پی خواهید برد و خواهید فهمید که چه خبر است و چه روی خواهد داد.

﴿كَلَّا﴾ نه، نه، [از خواب غفلت بیدار شوید و] دست از این مسابقه بکشید:

﴿لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ﴾ [التكاثر: ۵].

«اگر به طور یقین و بدون هیچ تردیدی (حقیقت کار را) می دانستید (این چنین غافل نمی شدید)».

اگر می دانستید و اگر بدانید که چه سرانجامی در پیش دارید، هرگز این کار را نمی کردید. چرا غافلید؟ چرا در این فکر نیستید که روزی خواهد آمد و از شما در مورد اعمالتان سؤال خواهد شد؟! چرا به خود نمی آید و همیشه در فکر جمع آوری مال دنیایی هستید؟! این را بدانید که:

﴿لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾ [التكاثر: ۶]. قسم به خدا آن آتش سوزنده‌ی شعله‌ور را خواهید دید. ابتدا از دور آن را می بیند و بعد:

﴿ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ﴾ [التكاثر: ۷]. به آن نزدیک می شوید و به گونه‌ای آن را مشاهده می کنید که جای هیچ شک و تردیدی نمی ماند. با چشم یقین آن را می بینید و به وضوح می فهمید که آن آتش، آتش جهنم است و برای افرادی هم چون شما آماده شده است و راه نجات و چاره‌ای نیست. این را بدانید که در آن روز، درباره‌ی همه‌ی نعمت‌هایی که به شما بخشیده شده، مورد سؤال قرار خواهید گرفت:

﴿ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ [التكاثر: ۸].

«و آن‌گاه در آن روز درباره‌ی نعمت‌هایی که داشته‌اید، بازخواست خواهید شد».

در چنین روزی از آن همه نعمت و امکانات که در اختیارتان قرار داده شده، سؤال خواهد شد. از شما پرسیده می شود: چگونه از آن نعمت‌ها استفاده کردید؟ این بازخواست و دادگاهی و محاکمه چه زمانی و در چه روزی اتفاق می افتد؟

تفسیر سوره‌ی «زلزله (زلزال)»

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ۝١ وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ۝٢ وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا ۝٣ يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ۝٤ بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا ۝٥﴾ [الزلزلة: ۱-۵].

«هنگامی که زمین را به (سخت‌ترین) لرزش آن، به لرزه درآورند. و زمین، (مردگان و گنجینه‌ها و) بارهای درونش را بیرون بيفکنند. و انسان بگوید: زمین را چه شده است؟ زمین، خبرهایش را در آن روز بازگو می کند. زیرا پروردگارت به آن حکم کرده است».

زمانی این دادگاهی و بازخواست انجام می گیرد که زمین به لرزه در آید، آن هم چه لرزه‌ای!! لرزه‌ی زمین در آن روز چون لرزه‌هایی نیست که امروزه اتفاق می افتند و ما با آن‌ها آشنایی داریم. آن

اتفاق وقتی روی می‌دهد که زمین باتمام وجودش به لرزه در آید و هر چه بار سنگین در درونش دارد، بیرون بریزد. وضعیت در آن روز وضعیتی است غیر منتظره و انسان را چنان به تعجب وامی‌دارد که در نهایت ترس و شگفتی خواهد پرسید: زمین را چه شده و چرا چنین می‌کند؟ او حق دارد چنین حیران و سرگردان باشد؛ زیرا قبلاً اگر زلزله‌ای رخ می‌داد، چیز ساده‌ای بود که با وسایل علمی می‌توانستند آن را پیش‌بینی کنند؛ مثلاً: پیش‌بینی می‌کردند که در ۱۰ یا ۲۰ یا ۳۰ سال آینده، در فلان منطقه، زمین لرزه‌ای رخ خواهد داد؛ اما این زمین لرزه بر خلاف آن زمین لرزه‌هاست. انسان با وجود پیشرفت‌های زیاد علمی که در این زمینه داشته و با وجود امکانات زیادی که در اختیار دارد نتوانسته است این زمین لرزه را پیش‌بینی کند؛ زیرا این لرزه از آن لرزه‌ها نیست؛ به همین خاطر است که به صورت سرسام‌آور و حیران و سرگردان می‌پرسد: چه شده و چه رخ داده و چه اتفاق ناگواری افتاده است؟ در چنین روزی زمین با زبان حال به شرح و توصیف وضعیت خود می‌پردازد [و می‌گوید: پروردگرم مرا به چنین تغییری امر کرده است و به من وحی کرده است که اندرونم را بیرون بریزم و...^(۱)].

﴿يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَلَهُمْ ۗ﴾ [الزلزلة: ۶].

«در چنین روزی مردم دسته دسته از گورهایشان بیرون می‌آیند تا اعمالشان را مشاهده کنند». بیرون می‌آیند تا هر کس فیلم زندگی‌اش را، که ضبط شده، ببیند و مشاهده کند. ببیند که در دنیا و در سرای آزمایش و امتحان، دارای چه فکر و عقیده‌ای بوده و رفتار و کردارش چگونه بوده است. نتیجه‌ی این دادگاهی و محاکمه این می‌شود که:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۗ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ۗ﴾ [الزلزلة: ۷-۸].

«هرکس به اندازه‌ی ذره‌ای کار خوب [در دنیا] انجام بدهد، آن را [در این روز (قیامت)] می‌بیند. و هر کس به اندازه‌ی ذره‌ای کار بد بکند، آن را خواهد دید».

به این نکته توجه کنید که خداوند در این جا می‌فرماید: «هر کس در دنیا آن کارها را انجام بدهد». نمی‌فرماید: «انجام داده باشد»؛ زیرا اگر فردی در زمان جاهلیت و در حالت نادانی و

۱- متأسفانه تفسیر این قسمت از آیه از آخر قسمت (ب) نوار شماره‌ی (سه) قطع و ادامه‌ی آن در ابتدای قسمت (الف) نوار شماره (چهار) نیامده است و ابتدای این قسمت با آیه‌ی: ﴿يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا...﴾ شروع شده است؛ لذا آن‌چه در کروشه آورده‌ایم برای تکمله‌ی بحث بوده و از فرمایشات استاد نیست.

ناآگاهی گناهی را انجام داده باشد و بعداً از آن توبه کرده و به سوی خدا بازگشته باشد، بر آن خط بطلان کشیده شده و به او نشان داده نمی‌شود و به خاطر آن مؤاخذه نمی‌گردد؛ زیرا از آن توبه کرده و توبه‌اش مورد پذیرش قرار گرفته است. آیه به این معنی نیست که هر کس هر کاری در دنیا انجام داده باشد، به او نشان داده می‌شود. هرگز چنین نیست؛ زیرا گاهی اتفاق می‌افتد که یک کافر یا غیر مسلمان تصادفاً کار نیکی انجام دهد و این کارش اتفاقی است و برنامه‌ی او چنین نیست. کار او هم چون خواندن نوشته‌ای برای فردی بیسواد است که با خواندن کلمات، آن‌ها را تکرار می‌کند. برنامه و منهج انسان کافر یا غیر مسلمان در زندگی، انجام کارهای ناشایست است. پس در قیامت نیز این نوع کارها را خواهد دید [و بر اساس آن‌ها محاکمه می‌شود].

انسان مؤمن نیز این‌گونه است. اگر روزی مرتکب کار بدی شده است، این عمل او اتفاقی و تصادفی بوده است؛ زیرا دلش مؤمن است و مصمم است که در مسیر بندگی خدا گام بردارد و اگر کار بدی هم انجام دهد، اتفاقی است؛ پس فوراً توبه می‌کند و باز می‌گردد. کار بدی که مرتکب شده بر اساس برنامه‌ی زندگی او نیست؛ چون کار و برنامه‌ی او انجام اعمال بد و ناشایست نیست، پس بر خطا و گناهش خط بطلان کشیده شده و هرگز به او نشان داده نمی‌شود. بنابراین انسان در روز قیامت اعمالی را خواهد دید که بر اساس برنامه و منهجی که داشته، انجام داده باشد و هرگز کارهایی را نمی‌بیند که به صورت اتفاقی و تصادفی انجام داده است. از طرف دیگر، بدیهی است که هر کس هر کاری که در نامه‌ی اعمالش می‌بیند، بر اساس آن جزا و پاداش یا سزا و عقاب داده می‌شود و آن را به صورت کامل دریافت می‌کند.

در این جا بیان یک مطلب و روشن کردن یک موضوع بسیار ضروری به نظر می‌رسد و باید مورد توجه و دقت زیادی قرار گیرد و آن این که: ایمان وقتی ایمان واقعی محسوب می‌شود و نزد خداوند متعال دارای ارزش و اعتبار است که در دل جای گرفته باشد. اگر فردی زمانی به آخرت یا خداوند ایمان داشته باشد و کارهای نیک انجام دهد، اما بعداً کافر شود و پس از مدت دیگری دوباره مؤمن گردد و به همین ترتیب... [در مورد او باید گفت: آن ایمان دیگر ایمان محسوب نمی‌شود و انجام هیچ کار و عمل نیکی از او پذیرفته نمی‌شود. ایمان، زمانی ایمان محسوب می‌شود که در دل فرد جای گرفته و ثابت شده باشد. به مثالی در این زمینه توجه کنید. کودکی را در نظر بگیرید که به مدرسه می‌رود. معلم در ابتدا حروف الفبا را به این کودک یاد می‌دهد و او با آن‌ها آشنا می‌شود و آن‌ها را به ذهن می‌سپارد. حال اگر این حروف چندین بار برایش تکرار نشود، یقیناً بعد از مدت

کوتاهی آن‌ها را فراموش می‌کند. اگر در منزل و روزهای بعد آن‌ها را چندین بار تکرار نکنند، آن‌ها را فراموش خواهد کرد. او باید چندین روز و چندین ماه این حروف را تکرار و تمرین کند. این دانش‌آموز اگر این کار را انجام ندهد، بعد از مدتی هر چه را یاد گرفته است فراموش می‌کند؛ اما اگر آن‌چه گفته شد انجام دهد، پس از مدتی، آن حروف، چنان در ذهنش جای خواهند گرفت که هرگز آن‌ها را فراموش نخواهد کرد. خودمان را در نظر بگیریم، اگر تکه تکه هم بشویم، باز هم الفبا را فراموش نخواهیم کرد [و اگر هم بخواهیم، هرگز نمی‌توانیم آن‌ها را فراموش کنیم]. وقتی این دانش‌آموز به این مرحله رسید، به او گفته می‌شود او الفبا را می‌داند و گرنه در همان روزهای اول مدرسه که حروف الفبا هنوز به درستی در ذهنش جای نگرفته است و هر لحظه ممکن است آن‌ها را فراموش کند، به او گفته نمی‌شود او حروف الفبا را می‌داند.

برای روشن شدن مطلب به مثالی دیگر توجه کنید:

فردی را در نظر بگیرید که نزد استاد خیاط شاگردی می‌کند. پس از مدتی این شاگرد به مرحله‌ای می‌رسد که زیر نظر استاد، می‌تواند بعضی چیزها را بدوزد. اگر روزی استاد نباشد یا سه چهار روز بگذرد و او کار خیاطی انجام ندهد مسلماً آن‌چه یاد گرفته است فراموش خواهد کرد. به چنین فردی در چنین مرحله‌ای خیاط گفته نمی‌شود. خیاط به کسی گفته می‌شود که آن چنان در کارش استاد باشد که هرگز کار خیاطی را فراموش نکند گرچه ۱۰ سال هم خیاطی نکند. همانطور که گفتیم به فرد بیسوادی که به کمک شما کتابی را می‌خواند و با تکرار کلمات توسط شما آن‌ها را تکرار می‌کند، فرد باسواد گفته نمی‌شود، به چنین فردی نیز خیاط گفته نمی‌شود. زمانی به آن دو، خیاط و باسواد گفته می‌شود که خیاطی و سواد آن چنان در ذهنشان جای گرفته باشد که هرگز فراموش نشود. ایمان نیز چنین حالتی دارد. ایمان آن است که در قلب انسان به گونه‌ای جای گرفته و ثابت شده باشد که اگر صاحبش [به خاطر آن] تکه تکه هم شود، هرگز از دلش بیرون نرود. اگر انسان به چنین مرحله‌ای از ایمان رسید و ایمان در دلش این‌گونه جای گرفت، یا کار بد انجام نمی‌دهد یا اگر انجام داد به خاطر ایمانی که در قلبش جای گرفته بعد از لحظاتی پشیمان می‌شود و از آن (گناه) دست می‌کشد و حال و وضعیتش این‌گونه خواهد بود که خداوند به آن اشاره می‌کند و می‌فرماید: ﴿يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ﴾ [النساء: ۱۷]. یعنی زود و بلافاصله توبه می‌کنند و باز می‌گردند.

تفسیر سوره‌ی «قارعه»

وضعیت همیشه به گونه‌ای نیست [که انسان به آن عادت کرده و بدان خو گرفته است] و این‌گونه نیز ادامه پیدا نخواهد کرد. روزی خواهد آمد و تمام این جهان [و نظم حاکم بر آن]، تغییر می‌کند:

﴿الْقَارِعَةُ ۱ مَا الْقَارِعَةُ ۲ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ ۳﴾ [القارعة: ۱-۳].

«آن حادثه‌ی هراس‌انگیز و کوبنده. حادثه‌ی هراس‌انگیز و کوبنده چیست؟ و تو چه می‌دانی که آن حادثه‌ی هراس‌انگیز چیست؟».

تاکنون از جایی چیزی در مورد آن رویداد به تو گفته نشده. تو نمی‌دانی این رویداد کوبنده چیست. پس گوش کن تا آن را برایت بیان کنیم. آن رویداد و حادثه، رویدادی است که در ابتدای قیامت رخ خواهد داد. رویداد و حادثه‌ای که کره‌ی زمین را بر هم می‌زند و ویران می‌کند. در آن روز:

﴿يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ ۴ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ ۵﴾

[القارعة: ۴-۵].

«روزی که مردم مانند پروانه‌های پراکنده (و حشرات شب‌پَر اطراف چراغ، سراسیمه) می‌شوند. و کوه‌ها مانند پشم رنگین حلاجی‌شده می‌گردد».

اگر کسی سنگی به سوی تعدادی پروانه که روی بوته‌ای نشسته‌اند، بیندازد، پروانه‌ها هر کدام بی‌هدف به سمت و سوی [نامشخصی] به پرواز در می‌آیند. حال و وضع مردم نیز در روز قیامت، آن‌گاه که از طرف خداوند متعال فرمانی مبنی بر تغییر جهان هستی و بر هم خوردن عالم صادر می‌شود، چنین است. در آن روز، زمین چنان ضربه‌ای می‌خورد و چنان تغییر می‌کند که انسان‌ها همگی، چون آن پروانه‌ها، آشفته و سرگردان و حیران و بدون هدف، [تنها و تنها از ترس آن‌چه اتفاق افتاده]، به سمت و سوی نامشخصی می‌روند. در آن روز این کوه‌های محکم و استوار که زمین را نگه داشته‌اند، هم‌چون پشم رنگارنگ [حلاجی شده] در هم آمیخته می‌شوند. از آنجا که کوه‌ها دارای خاک‌های گوناگون با رنگ‌های متنوع هستند؛ برخی سیاه و برخی قرمز و برخی سفید و... در آن روز (قیامت) و در اثر آن ضربه، همه با هم مخلوط شده و هم‌چون پشمی می‌گردند که در هم و بر هم شده باشد.

این رویدادی است که اتفاق می‌افتد و چنین می‌کند. حال، پس از آن چه خواهد شد؟

﴿فَأَمَّا مَنْ نَقُلَتْ مَوَازِينُهُ ۶ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ۷﴾ [القارعة: ۶-۷].

«اما کسی که ترازوی اعمال نیکش سنگین باشد، پس او در زندگی خوشایند و پسندیده‌ای خواهد بود».

کسی که اعمالش سنگین و نزد صاحبش (پروردگارش) با ارزش باشد، چنین کسی در یک زندگی خواهد بود که به حدی پسندیده و مورد قبول است که خودش هم از خودش راضی است. مثل خدمتکاری که اگر اربابش از او راضی باشد، خودش هم از خودش راضی است و با خود می‌گوید: خوب شد که کاری کردم و به گونه‌ای برخورد کردم که اربابم از من راضی است. یا مثل زنی که شوهرش از او راضی است او نیز بسیار خوشحال است و [از اخلاق و رفتار خود که مورد پسند شوهرش است] راضی است. بله، چنین فردی در یک زندگی‌ای قرار خواهد گرفت که خودش هم از خودش راضی است؛ زیرا چیزی کم ندارد. نه غم و اندوهی دارد و نه ترسی. در بهشت هر آرزویی داشته باشد برآورده می‌شود و به هر چیزی هم که دست یابد، هرگز آن را از دست نخواهد داد.

این‌گونه افراد که اعمالشان در ترازوی خداوند متعال سنگین است، کیانند؟ اینان کسانی هستند که ایمانشان در دل و درونشان جای گرفته است. اینان کسانی هستند که دلشان [بر ایمانی که دارند] اطمینان یافته و به آرامش رسیده است.

همان‌طور که قبلاً گفتیم، کسی که ایمان در دلش جای نگیرد، اگر يك بار هم عمل خوبی انجام دهد چون پشتوانه‌ی ایمانی نداشته است، آن عمل هیچ سود و فایده‌ای برایش در بر نخواهد داشت و [در قیامت؛ هنگام وزن و بررسی اعمال] از بین می‌رود؛ همان‌طور که خداوند به آن اشاره می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَقَدْ مَنَّآ إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُورًا﴾ [الفرقان: ۲۳] «و به (بررسی) اعمالشان می‌پردازیم، پس آن را غباری پراکنده می‌گردانیم»^(۱). بسیاری از افراد غیر مسلمان، اعمال خوب هم دارند؛ ولی چون اعمالشان همراه با ایمان نیست و پشتوانه‌ی ایمانی ندارند؛ خداوند متعال نسبت به آن می‌فرماید: به سوی اعمالشان می‌رویم و اعمالشان را در هم می‌کوبیم و چون گرد و خاک می‌گردانیم؛ زیرا ظاهر عمل [اگر چه در دنیا سود و فایده‌ای به حال صاحبش داشته است، در قیامت] فایده‌ای نخواهد داشت.

اگر فردی هزار بار نماز بخواند ولی نمازش برای خدا و همراه با ایمان به او نباشد، هیچ سودی به حالش نخواهد داشت. هر عملی باید دارای روحی باشد تا مورد پذیرش خدا قرار گیرد. روح نماز [و هر کار نیک دیگری]، همان ایمان به خداست؛ ایمانی که در دل جای گرفته است و باعث می‌شود هر عملی تنها و تنها به خاطر او و با اخلاص کامل انجام گیرد. کسی که دارای چنین ایمانی باشد اعمالش

۱- ما به سراغ تمامی اعمالی که [به ظاهر نیک بوده و در دنیا] انجام داده‌اند می‌رویم و همه را هم چون ذرات غبار پراکنده در هوا می‌سازیم [و ایشان را از اجر و پاداش آن محروم می‌کنیم چرا که نداشتن ایمان موجب محو و نابودی احسان و بی‌اعتبار شدن اعمال خوب انسان می‌گردد].

نیز در ترازوی خداوند متعال سنگین خواهد بود و او زندگی‌ای خواهد داشت که از آن بسیار خرسند است به طوری که خود زندگی نیز از این که در خدمت فردی چون اوست، راضی و خشنود است.

﴿وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ ﴿٨﴾ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ ﴿٩﴾﴾ [القارعة: ۸-۹].

«کسی که اعمالش در ترازوی خدا سبک باشد و عمل ارزشمندی نداشته باشد، مادر [و پناهگاه] او «هاویه» است.»

«هاویه» همان جایی است که او در آن می‌افتد. «هاویه» همان مادری است که او را در آغوش می‌گیرد. «هاویه» چاهی است عمیق و جایی است که در پایین‌ترین نقطه‌ی جهنم قرار دارد. چنین فردی کسی است که اگر عمل خوبی هم داشته باشد با ایمان آن را انجام نداده است (پشتوانه‌ی ایمانی نداشته است).

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ ﴿١٠﴾﴾ [القارعة: ۱۰].

چه چیز و چه کسی تو را از ماهیت و کیفیت «هاویه» آگاه کرده است؟ [کسی این کار را نکرده و تو «هاویه» را نمی‌شناسی پس گوش کن تا تو را از آن آگاه کنیم. [ذات و ماهیت «هاویه» عبارت است از:

﴿نَارٌ حَامِيَةٌ ﴿١١﴾﴾ [القارعة: ۱۱].

آتشی است بسیار گرم و سوزان. بله، ذات و ماهیت «هاویه» آتش بسیار داغ و سوزنده است. مادر کسی که ترازوی اعمالش سبک است همین آتش بسیار داغ و سوزان است. این مادر، فرزندش را در آغوش می‌گیرد و هرگز نمی‌گذارد از او دور شود.^(۱)

تفسیر سوره‌ی «انفطار»

﴿إِذَا السَّمَاءُ انفطرت ﴿١﴾ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ اننترت ﴿٢﴾ وَإِذَا الْبِحَارُ فوجرت ﴿٣﴾ وَإِذَا الْقُبُورُ بُعِثرت ﴿٤﴾ عَلِمت نفس ما قدمت وأخرت ﴿٥﴾﴾ [الإنفطار: ۱-۵].

«آن‌گاه که آسمان بشکافد. و هنگامی که ستارگان پراکنده گردند. هنگامی که دریاها روان و بهم‌پیوسته شوند. و هنگامی که قبرها، شکافته و زیرورو گردند. هر کسی می‌داند که چه اعمالی از پس و پیش فرستاده است.»

۱- با توجه به آنچه گفته شد باید گفت: «هاویه» پرتگاهی است در پایین‌ترین نقطه‌ی جهنم که در آنجا آتش بسیار داغ و سوزانی در حال شعله کشیدن است و منتظر مستحقین خود است. البته «هاویه» نامی از نام‌های دوزخ نیز هست.

آن‌گاه که آسمان شکافته شود. آسمانی به آن محکمی. معلوم است که این رویداد، حادثه‌ای بسیار سخت و سنگین است. و آن‌گاه که ستارگان پراکنده شوند. و آن‌گاه که آب دریاها با هم مخلوط شوند و زمین‌های خشک بین آن‌ها شکاف بر می‌دارد. و آنگاه که قبرها زیر و رو شوند طوری که هر چه در آن‌هاست بیرون انداخته شود. در چنین زمان و در چنین وضعیتی هر کس می‌داند که در زندگی خود (زندگی دنیا) چه کاری انجام داده و چه چیزی بعد از خود به جای گذاشته است. او می‌داند تا زمانی که زنده بود چه کاری انجام داده و بعد از خودش هم چه روش و برنامه‌ای به جا گذاشته است تا مردم براساس آن حرکت کنند. وقتی گفته می‌شود «می‌داند که چه کاری انجام داده است»، منظور تنها دانستن و آگاه شدن نیست؛ بلکه دانستن و آگاه شدن به خاطر دریافت جزاست. اگر در زندگی‌اش (زندگی دنیا) کار خوبی انجام داده باشد و این کار خوب نیز همراه با ایمان ثابت در دل بوده باشد (پشتوانه‌ی ایمانی داشته باشد) و بعد از خود، روش نیکی به جا گذاشته باشد، در ازای آن جزای نیک دریافت خواهد کرد و همین‌طور اگر در زندگی‌اش کارهای بد انجام داده باشد، یا اعمال خوبی انجام داده؛ اما این اعمال همراه با ایمان ثابت در دل نبوده (بدون پشتوانه‌ی ایمانی بوده باشد)، یا روش بدی را بعد از خود به جا گذاشته باشد، سزای کارهای بدش را دریافت خواهد کرد.

﴿يَتَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ مَا عَرَفَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ﴿٦﴾ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ ﴿٧﴾ فِي آيٍ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ ﴿٨﴾﴾ [الإنفطار: ۶-۸].

«ای انسان! چه چیزی تو را نسبت به پروردگار بزرگوارت فریفته است؟ همان ذاتی که تو را آفرید و اندامت را درست و هماهنگ ساخت. و تو را در هر نقش و صورتی که خواست، ترکیب کرد.»
ای انسان!...

در این ندا و خطاب، سرزنش و توبیخ زیادی نهفته است. [خداوند می‌خواهد بگوید: ای انسان! تو انسان هستی و می‌بایستی انسانیت خود را حفظ می‌کردی، و هرگز کاری نمی‌کردی که آن را از دست بدهی. انسان به این خاطر آفریده شده است که در مسیر بندگی خدا قرار گیرد، و در آن مسیر گام بردارد، و هرگز خود را فریب ندهد، و [سعی کند] فریب چیزی را نخورد و از راه و مسیر خدا منحرف نشود.

چنین خطایی، هم‌چون خطاب به عالمی دینی است که به علم خود عمل نمی‌کند و به او گفته شود: «ای عالم دین! چه می‌کنی؟!»، که منظور سرزنش اوست نه کسب خبر.

«ای انسان! چه چیزی تو را فریب داده که به گونه‌ای عمل کنی و کارت به جایی برسد که فراموش کنی در برابر پروردگارت؛ آن صاحب گرانقدری که تو را خلق کرده است، قرار داری [و در برابر او مسؤول هستی؟!]. چه چیزی باعث شده که این مطلب را فراموش کنی که در حال معامله با پروردگارت هستی؟! آن پروردگاری که همه‌ی صفات نیکو را داراست. آن پروردگاری که آن چه تو بخواهی، اعم از نعمت و امکانات برایت آماده کرده است و هر مانعی که در مسیرت قرار دارد را برداشته است، [تا رشد کنی و در مسیر کمال قدم برداری]. آن پروردگاری که روزی را قرار داده است که اگر در دنیا کارهای خوب انجام دهی در آن روز جزا و پاداش خوبی به تو بدهد، و اگر کارهای بد انجام دهی، سزایش را خواهی دید. آن پروردگاری که برنامه‌ی درست زیستن را برایت فرستاده و بایدها و نبایدها را برایت روشن کرده است. آن خداوندی که اگر مسیر بندگی او را در پیش بگیری، یار و یاورت خواهد بود و امور را به گونه‌ای سروسامان خواهد داد که به آسانی در راه بندگی اش قدم برداری. آن مالک و صاحبی که تو را خلق کرد و درست آن گونه که خود خواست و اراده کرده بود، آفرینش را به انجام رساند. تو را به گونه‌ای خلق کرد که هیچ عضوی از اعضای بدنت مانع کار و فعالیت اعضای دیگر نشود. خداوند در آفرینش تو توازن ایجاد کرد؛ تو را به گونه‌ای نیافریده که روح به جسمت یا جسمت به روح آسیب و ضرری برساند. آن گاه که چشم‌هایت مشغول نظاره‌ی مخلوقات خدا هستند هیچ ضرر و مشکلی متوجه قلب یا گوش یا اعضای دیگر نمی‌شود و زمانی که گوش‌هایت مشغول دریافت برنامه‌ی خداست، هرگز مشکلی متوجه چشم یا قلبت نخواهد شد. آفرینش تو به گونه‌ایست که تمام وجودت همکار یکدیگرند و در انجام وظایفشان به یکدیگر کمک می‌کنند. به گونه‌ای نیست که حرکت عضوی مانعی برای حرکت اعضای دیگر باشد. اعضای وجودت، هم چون اجزای یک دستگاه ضبط صوت است که هر جزء آن همکار اجزای دیگر است نه مانعی برای قسمت‌های دیگر.

خداوند متعال این گونه تو را آفرید و این چنین به وجودت تعادل بخشید. هر قسمت علاوه بر این که مشغول انجام وظیفه‌ی خود است؛ مشغول همکاری با بخش‌های دیگر است. خداوند آن گونه که خود خواست و اراده کرد، به تو صورت بخشید و تو را این چنین منظم آفرید. او - جل جلاله - اگر می‌خواست تو را به صورت دیگری بیافریند، یقیناً آن گونه می‌آفرید؛ زیرا تمام وجودت در دست او و تحت اراده و مشیت و خواست اوست. پس، ای انسان! تو که مخلوق چنین صاحب و پروردگاری هستی پس چرا باید فریب بخوری و حلقه به گوش دشمن خدا یعنی شیطان و آرزوهای

نفسانی خود باشی و مسئولیت خود را فراموش کنی و کاری کنی که آن‌ها تو را از مسیر بندگی خدا منحرف کنند.

با توجه و دقت در این مسئله‌ی بسیار مهم، کافی است که انسان از خواب غفلت بیدار شود و راه خدا و مسیر او را در پیش گیرد. پروردگار و مالکی که این‌گونه قابل احترام و این‌گونه کریم است، و آن خدایی که انسان را این‌گونه خلق کرده است، یقیناً می‌تواند روزی این آفریده‌ی خود را [پس از مرگ]، دوباره زنده کند و او را به محکمه بکشاند و درباره‌ی تمامی امکاناتی که به او داده و همه نعمت‌هایی که به او بخشیده، از او سؤال کند و حتماً این کار را هم خواهد کرد. پس شایسته است که انسان با درک چنین مطلبی تمام وجودش مملوّ از احساس مسئولیت و شناخت وظیفه خود گردد و در نتیجه در مسیر بندگی خدا گام بردارد. اما آیا مردم این‌گونه‌اند؟ آیا انسان این‌چنین است؟

﴿كَلَّا بَلْ تُكَدِّبُونَ بِاللَّيْلِ﴾ [الإنفطار: ۹].

«هرگز (آن‌گونه که شما می‌پندارید، نیست)؛ بلکه شما روز جزا را انکار می‌کنید».

هرگز، انسان بسیار فریب‌خورده و گمراه‌تر از آن است که بیان چنین مطلبی و یادآوری آن، او را کفایت کند [و او را از خواب غفلت بیدار نماید].

خداوند خطاب به آنان که غفلت ورزیده و فریب شیطان و آرزوهای نفسانی خود را خورده‌اند و در نتیجه به روز قیامت ایمان ندارند، می‌فرماید: شما متوجه واقعیت نیستید. شما به جای اندیشیدن و فکر کردن در آنچه بیان شد، دست به تکذیب آن هم می‌زنید و می‌گویید: چنین روزی اصلاً وجود ندارد. هرگز روزی نخواهد آمد که در آن انسان سزای اعمالش را ببیند؛ اما [چنین نیست که می‌پندارید]، مطمئن باشید که سزای تکذیب و ایمان نیاوردن به روز قیامت را خواهید دید و خواهید چشید.

[این را بدانید و مطمئن باشید که [تکذیب و عدم اعتقاداتان] به آن روز و آنچه ما بیان داشته‌ایم]، هرگز گم نمی‌شود و از دید ما مخفی نمی‌ماند؛ بلکه تماماً ثبت و ضبط می‌شود و در آن روز (قیامت) به تناسب آن سزا داده خواهید شد:

﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ﴿۱۰﴾ كِرَامًا كَتِيبِينَ ﴿۱۱﴾ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ﴿۱۲﴾﴾ [الإنفطار: ۱۰-۱۲].

«و بی‌شک نگهبانانی بر شما گماشته شده‌اند. گرامی و نویسنده (ی اعمالتان). هر عملی که انجام می‌دهید، می‌دانند».

مطمئن باشید، مأمورانی از سوی ما مسئول اعمال و کردار شما هستند. آنان همیشه حاضر و آماده‌ی انجام مأموریت هستند و هیچ چیزی از دید آن‌ها مخفی نمی‌ماند و مأموریتشان را به نحو احسن انجام می‌دهند و به خوبی شما و اعمالتان را زیر نظر دارند. هر چه شما انجام می‌دهید، کاملاً نسبت به آن آگاهند، و هر چه را ببینند، به خوبی و به بهترین شیوه آن را می‌نویسند و ثبت می‌کنند، سپس در روز قیامت براساس آن، پاداش یا سزا داده خواهید شد و در نتیجه‌ی آن:

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿١٦﴾ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ﴿١٧﴾ يَصَلُّونَهَا يَوْمَ الَّذِينَ ﴿١٥﴾ وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ ﴿١٦﴾﴾ [الانفطار: ۱۳-۱۶].

«به یقین نیکان در نعمت خواهند بود؛ و بدکاران در دوزخ. روز جزا وارد دوزخ می‌گردند. و آنان از دوزخ غایب نمی‌شوند (و همواره در دوزخند)».

به‌راستی آنان که کارهای خوب انجام می‌دهند. آنان که ایمانشان تثبیت شده و برنامه آنان، انجام کارهای نیک است. آن‌ها در نعمت و خوشبختی ابدی هستند که توصیف آن مقدر نیست و تنها با رسیدن به آن و دیدنش امکان‌پذیر است. اما آنان که فاجر و بدکارند، آنان که از دایره‌ی بندگی خدا خارج شده‌اند؛ - گونی بندگی خدا حصار [و قلعه] ایست که فاجران دیوارش را تخریب کرده و راهی به بیرون ایجاد کرده و از آن راه بیرون رفته‌اند. - آنان که از راه خدا منحرف شده‌اند یقیناً در آتشی خواهند افتاد که به شدت شعله‌ور شده و اصلاً قابل توصیف نیست مگر این که انسان خود آن را از نزدیک ببیند و لمس کند. بدکاران در روز قیامت گرفتار آن می‌شوند و در آن خواهند افتاد و هرگز از آن جدا نخواهند شد.

سوالی که در این جا مطرح است این که: چرا فاجران باید همیشه در آتش جهنم بمانند؟ در جواب می‌گوییم: چنین تصور نشود که دادگاه و محکمه خدا و زندان او - جلّ جلاله - مانند دادگاه‌های دنیا و حاکمان ناشایست دنیایی و زندان‌هایشان است که در آن مسئله‌ی روابط و واسطه‌ها مطرح است [و بسیار هم اتفاق افتاده و می‌افتد که بی‌گناهان در آن محاکمه می‌شوند و بسیاری هم بی‌گناه به اعدام... محکوم می‌شوند]. هرگز دادگاه و محاکمه‌ی خدا این گونه نیست [و کسی جز فاجران در آن محکوم به آتش نمی‌شوند و به کسی هم کوچک‌ترین ظلمی نمی‌شود. پس ماندنشان در آن، نتیجه‌ی اعمالشان است و شایسته‌ی چنین نتیجه‌ای هستند؛ زیرا اگر صدها سال هم عمر می‌کردند، یقیناً بر راه و روشی می‌رفتند که روز مرگ بر آن بوده‌اند، پس برای همیشه در آن می‌مانند]. آنان هرگز چنین گمان نکنند و به این دلخوش نکنند که می‌توانند پس از وارد شدن به جهنم از آن بیرون آیند. خداوند خطاب به فاجران می‌فرماید:

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ ﴿١٧﴾ ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ ﴿١٨﴾﴾ [الإنفطار: ۱۷-۱۸].

«و تو چه می دانی روز جزا چیست؟ باز چه می دانی روز جزا چیست؟»

﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ ﴿١٩﴾﴾ [الإنفطار: ۱۹].

«روزی که هیچ کس نمی تواند به دیگری فایده ای برساند و حکم و فرمانروایی در آن روز از آن الله است.»

[روز جزا و سزا روزی است که هر کس در گرو اعمال خود است و کسی به فکر دیگری نیست. هر کس در فکر دادگاهی خود است و از دست کسی کاری ساخته نیست]^(۱). در آن روز امر و فرمان، خاص و ویژهی خداست. امر و فرمان خدا نیز بر این است که هر که کارهای خوب انجام دهد [و کارهایش پشتوانه‌ی ایمانی داشته باشد]، در خوشبختی و سعادت وارد خواهد شد که غیر قابل توصیف است، و هر که فاجر است و از مسیر بندگی خدا خارج شده باشد، در آتش برافروخته‌ی جهنم، که آن هم غیر قابل توصیف است، وارد می شود. آن آتش به گونه‌ایست که هر که گرفتارش شد رهایی نیابد و هرگز راه نجاتی نخواهد داشت. [این قانون و سنت خدا هم چون قوانین زمینی انسان‌ها و حاکمان آن، تغییر نخواهد کرد و چیزی هم مانع اجرائش نیست].

مراحل مختلف قیامت

قرآن به این مسئله‌ی مهم بسیار اشاره می کند و یادآوری می کند که این جهان همیشه به این صورت نخواهد بود و به این صورت ادامه پیدا نخواهد کرد. این جهان روزی تغییر کرده و به هم می خورد. باید این جهان روزی تغییر کند و به هم بخورد و جهانی دیگر با شرایط دیگر به وجود آید. خداوند این جهان را با این هدف آفریده است که انسان در آن آزمایش و امتحان شود. پس باید جهان دیگری نیز بیافریند تا در آن، انسان جزا یا سزای اعمالی را ببیند که در این جهان انجام داده است. بنابراین این دو جهان، دو جهان کاملاً متفاوت هستند؛ یکی محل انجام اعمال و دیگری مکان جزا یا سزای اعمال است.

۱- متأسفانه قسمت اول آیه یعنی ﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا﴾ و تفسیر آن از آخر قسمت (الف) نوار شماره‌ی (چهار) قطع و ادامه‌ی آن در ابتدای قسمت (ب) همان نوار، نیامده است و ابتدای این قسمت با آیه‌ی ﴿وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾ شروع شده است لذا آن چه در گروه آورده‌ایم برای تکمله‌ی بحث بوده و از فرمایشات استاد نیست.

قرآن در بسیاری از آیات به این مطلب می‌پردازد و هر آیه‌ای به گوشه و مرحله‌ای از آن روز بسیار عظیم اشاره می‌کند. مراحلی چون ویرانی آسمان و قطعه قطعه شدن آن و این که زمین و کوه‌ها دگرگون می‌شوند و ستارگان بی‌نور و خاموش می‌شوند و همه بر روی هم می‌افتند و ماه و خورشید نور و روشنایی و گرمای خود را از دست می‌دهند و نابود می‌شوند و بسیاری از حوادث دیگر که می‌توان تمامی آن‌ها را، از آغاز تا پایان، در پنج مرحله به شرح زیر خلاصه کرد:

همان‌طور که در میان نیروهای نظامی و انتظامی دنیا چنین مرسوم است که برای دادن فرمان به نظامیان، به منظور اجرای سریع آن فرمان، سه بار شیپور زده می‌شود؛ مثلاً: وقتی به آنان دستور خواب یا حضور در میدان رزم داده شود، سه بار شیپور به صدا در می‌آید: یک بار شب، هنگام خواب، در شیپور دمیده می‌شود و همه‌ی سربازان با شنیدن آن صدا باید بخوابند. این شیپور «شیپور بخواب» نامیده می‌شود. یک بار هم صبح، هنگام بیدار شدن، به همان ترتیب شیپور به صدا در می‌آید که به آن «شیپور بیدار باش» گفته می‌شود. نظامیان با شنیدن آن موظفند که بیدار شوند. پس از آن نیز شیپور سوم به صدا در می‌آید که «شیپور به صف» نامیده می‌شود. همه‌ی نظامیان با شنیدن این صدا موظفند در میدان و محوطه‌ای مشخص حاضر شوند. روز قیامت نیز چنین است.

مرحله‌ی نخست

خداوند متعال چنین مقرر کرده است که [در روز قیامت از ابتدا تا انتها]، سه بار شیپور نواخته شود. شیپور نخست زمانی است که عمر انسان بر روی کره‌ی زمین به پایان می‌رسد. دوران آزمایش و تکلیف تمام شده و دیگر قرار نیست انسانی بر روی زمین باقی بماند. پس یک بار شیپور نواخته می‌شود. یعنی فرمان اول صادر می‌شود. با نواخته شدن نخستین شیپور، همه چیز عوض می‌شود. با نواختن آن، نظم آسمان‌ها و زمین به هم می‌خورد. کوه‌ها و تپه‌ها بر یکدیگر کوبیده می‌شوند. ستارگان و ماه و خورشید نیز نظم‌شان به هم می‌خورد. انسان می‌میرد و به طور کلی همه چیز دگرگون می‌شود. البته در ابتدای قیامت، انسان مدتی زنده می‌ماند و برخی از رویدادهای آن روز را با چشم خود می‌بیند.

وقتی شیپور نخست نواخته می‌شود و زمین به شدت تکان می‌خورد و می‌لرزد و کوه‌ها از جا کنده شده و به گرد و غبار تبدیل شده و پراکنده می‌شوند، در آن هنگام انسان مدتی زنده می‌ماند و شاهد این حوادث است و در نهایت تعجب و سرگردانی می‌پرسد: «ما لها»، چه خبر است؟ زمین را چه شده است؟

این شیپور نخست بود که همه‌ی انسان‌ها می‌میرند و آسمان‌ها تکه تکه شده و از شدت ضربات آن روز [و حوادث هولناک آن]، آسمان هم چون روغن گداخته، گلگون می‌گردد. کوه‌ها نیز چون پشمِ حلّاجی شده در آمده و زمین هموار شده و پستی و بلندی آن از بین می‌رود. ستارگان همگی از هم می‌پاشند و نور و روشنایی خود را از دست می‌دهند و ماه و خورشید نیز به همان صورت. و خلاصه همه چیز به هم می‌خورد.

مرحله‌ی دوم

پس از آن (مرحله‌ی نخست)، تنها خدا می‌داند که چه مدت طول خواهد کشید تا جهان دیگر آماده شود و شرایط و وضعیت برای زنده شدن دوباره‌ی انسان‌ها و آماده شدنشان برای انجام دادگاهی و محاکمه فراهم شود. فرمان شیپور دوم صادر می‌شود و چون شیپور نواخته شد، تمام انسان‌ها و بندگان خدا زنده می‌شوند و همگی از قبرهایشان بیرون می‌آیند. تا نواختن شیپور سوم مدتی طول می‌کشد. در این مدت، آنان که در دنیا مؤمن بوده و مؤمنانه زیسته‌اند پس از زنده شدن و برخاستن از قبرها خوب می‌دانند که چه خبر است و قرار است کجا بروند. اما آنان که مسلمان نبوده و به این روز ایمان نداشته و به آن اهمیت نمی‌دادند، با دیدن این حوادث می‌ترسند و در نهایت نگرانی و حسرت می‌گویند:

«دیگر چه خبر است؟ [و خطاب به خود و هم‌نوعان خود می‌گویند:] دیدی که چگونه بعد از مرگ زنده شدیم و دوباره به زندگی باز گشتیم؟ دیدی که چگونه با این حوادث و مراحل سخت و ناخوشایند رو به رو شده و به چه عاقبت و سرانجامی گرفتار شدیم؟»

مرحله‌ی سوم

بعد از مدتی، که تنها خدا مقدار آن را می‌داند، و بعد از این که هر گروه سخنانی می‌گویند که بیان شد، فرمان سوم صادر و شیپور سوم نواخته می‌شود. با نواختن آن، همه‌ی بندگان، پس از زنده شدن، باید به جایی که دادگاهی و محاکمه در آن‌جا انجام می‌گیرد بروند و در آن‌جا حاضر شوند.

سوره‌ی یس و مراحل مختلف قیامت

خداوند متعال در سوره‌ی «یاسین» از زبان آنان که به روز قیامت ایمان ندارند می‌فرماید:

﴿وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۴۸﴾﴾ [یس: ۴۸].

آنان که به روز قیامت باور ندارند و احساس مسئولیت نمی‌کنند و راه بندگی خدا را در پیش نمی‌گیرند، می‌گویند: اگر راست می‌گویید این چیزی که شما وعده می‌دهید، چه وقت است؟ اگر

راست می‌گویید که چنین روزی خواهد آمد پس بگویید کی می‌آید؟ خداوند متعال در جوابشان می‌فرماید:

﴿مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ﴾ [یس: ۴۹].

«اینها تنها منتظر فریادی مرگ‌بارند که آنان را به یک‌باره و در حالی که در غفلت و جر و بحث به سر می‌برند، در برمی‌گیرد».

آنان را به حال خود واگذار. بگذار ایمان نیاورند تا وقتش برسد. آنان منتظر چه چیزی هستند و انتظار چه چیزی را می‌کشند؟ مگر چه چیزی فرا روی خود دارند؟ جز یک صدای مهیب که آنان را فرا خواهد گرفت و بر آنان فرود خواهد آمد و در حالی آنان را غافلگیر می‌کند که به خاطر مال و متاع دنیا، در حال جنگ و کشمکش و دعوی با یکدیگرند. در چنین حال و وضعیتی:

﴿فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ﴾ [یس: ۵۰].

«پس آن‌گاه نه توان وصیت کردن دارند و نه نزد خانواده‌ی خویش بازمی‌گردند».

نه می‌توانند سفارشی کنند و نه می‌توانند وصیتی نمایند. در آن وضعیت، فرد به چه کسی سفارش کند؟ آن روز هم‌چون روزهای عادی نیست که انسان گرفتار بتواند به دوست یا آشنایی وصیت و سفارش زن و فرزند و خانواده‌اش را بکند. هرگز آن روز این‌گونه نیست. او هرگز نمی‌تواند نزد خانواده‌اش برگردد. هر کس در جای خود مات و مبهوت و سرگردان و حیران آن تغییر و تحولی است که اتفاق افتاده است و بعد از کمی می‌میرد.

تا این‌جا شیپور اول زده شده و هر آن‌چه که باید اتفاق افتد، اتفاق افتاده است و اکنون نوبت

شیپور دوم است:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾ [یس: ۵۱]. «و در «صور»

دمیده می‌شود و آن‌گاه از قبرها به سوی پروردگارشان می‌شتابند» برای بار دوم در شیپور دمیده می‌شود که به ناگاه مردم همگی از قبرهایشان [زنده شده و] بیرون می‌آیند و شتابان به سوی پروردگارشان رهسپار می‌گردند. [در این گیر و دار است که:]

﴿قَالُوا يَا بُولُوكِنَّا بَعْثْنَا مِنْ مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾ [یس: ۵۲]

«می‌گویند: ای وای بر ما! چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟ این، همان وعده‌ای است که

پروردگار رحمان داده بود و پیامبران، راست گفتند».

می‌گویند: ای وای بر ما. چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت و ما را دوباره زنده کرد؟ هر چند انسان غیرمسلمان و کافر در فاصله‌ی بین مرگ و قیامت یعنی در عالم برزخ، معذب بوده، اما با این وجود، حوادث و مشکلات روز قیامت و زمان زنده شدن دوباره به حدی شدید است که عذاب دنیای برزخ را هم‌چون خواب شیرین می‌پندارد و در نهایت تعجب می‌گوید: چه کسی ما را از آن خواب خوش بیدار کرد؟ اما طولی نمی‌کشد که خودشان به فکر فرو می‌روند و واقعیت را در می‌یابند و از خواب غفلت بیدار می‌شوند و می‌گویند:

﴿هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾ [یس: ۵۲].

«این، همان وعده‌ای است که پروردگار رحمان (گسترده‌مهر) داده بود و پیامبران، راست گفتند».

این همان چیزی است که خدای رحمان وعده داده است؛ خدایی که بر بندگانش بسیار مهربان است. چون همه چیز را برای انسان آماده کرده است، پس باید روزی بیاید و در آن او را محاکمه کند. فرستادگان خدا و پیامبرانی که خداوند آنان را برای بیان و تبلیغ این مطلب فرستاد، همگی راست گفتند.

تا این‌جا شیپور دوم نواخته شد و پس از آن، هم‌چون زمان زدن شیپور نخست، به آنان فرصت داده می‌شود تا چنین سخنانی بگویند و به دنبال آن سومین شیپور نواخته می‌شود:

﴿إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ﴾ [یس: ۵۳].

«(دمیدن در «صور») تنها یک فریاد است که در آن هنگام همگی نزدمان جمع و احضار می‌شوند».

جز یک صدا، آن هم صدایی بسیار خوفناک، باقی نمانده است که وقتی زده می‌شود همه نزد ما جمع می‌شوند و برای سؤال و جواب و محاکمه احضار می‌گردند.

محاکمه چگونه انجام می‌گیرد؟

﴿فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [یس: ۵۴].

«آن روز به هیچ‌کس هیچ ستمی نمی‌شود و تنها به‌سزای اعمالتان می‌رسید».

به آنان گفته می‌شود: امروز به کسی کوچک‌ترین ظلم و ستمی نمی‌شود. یعنی هر که کوچک‌ترین عمل نیکی داشته باشد؛ عمل نیکی که با ایمان انجام داده باشد، به همان اندازه پاداش داده می‌شود و ذره‌ای از پاداشش کاسته نمی‌شود. و به کسی جز آن‌چه خود انجام داده است، پاداش داده نمی‌شود (هر کس در گرو اعمالی است که خود انجام داده است). این برنامه و روش دادگاه و محاکمه‌ی خداست. پس بر این اساس، مردم به دو دسته [اصلی] تقسیم می‌شوند:

﴿إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَكِهِونَ ﴿٥٥﴾﴾ [یس: ۵۵].

«بهشتیان در آن روز، سرگرم خوشی و شادمانی هستند».

آنان که اهل بهشتند، در این روز، مشغول کار و بار خود هستند؛ کار و بارشان چیزی جز سرگرم شدن به خوشی و شادی نیست.

﴿هُم وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلِّ عَلَى الْأَرْيَٰكِ مُتَّكِونَ ﴿٥٦﴾﴾ [یس: ۵۶].

«آنان و همسرانشان، در سایه‌ها(ی درختان بهشتی) بر تخت‌ها تکیه زده‌اند».

آنان با همسرانشان زیر سایه‌ی باغهای بهشت و بر تخت‌هایی نشسته و تکیه زده‌اند و مشغول استراحت هستند؛ دقیقاً آن‌گونه که برای عروس آماده می‌شود.

﴿لَهُمْ فِيهَا فَنَٰئِهَةٌ وَلَهُمْ مَّا يَدَّعُونَ ﴿٥٧﴾﴾ [یس: ۵۷].

«آنان در آنجا از (انواع) میوه برخوردارند و هر چه بخواهند، برایشان فراهم است».

در آن‌جا برایشان میوه‌هایی است که انسان با خوردن آن‌ها سرحال و شاداب می‌گردد. توصیف چنین وضعیتی ممکن نیست مگر انسان خود در آن موقعیت قرار گیرد. در آن‌جا، هر چه بخواهند وجود دارد و تقدیمشان می‌گردد.

﴿سَلِّمْ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ ﴿٥٨﴾﴾ [یس: ۵۸].

«از سوی پروردگار مهربورز به آنان درود و سلام گفته می‌شود».

آنان همان‌گونه که از نعمت‌های لذت‌بخش بهره می‌برند، از سلامتی نیز برخوردارند. آنان از هر چیز ناخوشایندی محفوظ هستند. زمانی که محاکمه و دادگاه به اتمام می‌رسد و قرار است هر گروه به مکان و جایگاه شایسته‌ی خود برود، بهشتیان به سوی بهشت به راه می‌افتند. در این هنگام کافران (اهل دوزخ) به دنبال آنان راه افتاده تا به زعم و گمان خود از آتش جهنم رهایی یابند؛ اما صدایی آنان را خطاب قرار می‌دهد و متوجه جای دیگری می‌کند که دوزخ است:

﴿وَأَمْتَرُواْ الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ﴿٥٩﴾﴾ [یس: ۵۹].

«(و فرمان می‌رسد): ای گنهکاران! امروز (از مؤمنان) جدا شوید».

ای مجرمان! ای آنان که در زندگی دنیایی خود به درستی کشت نکردید و چیزی جز گناه و معصیت انجام ندادید! ای کسانی که کاری جز نافرمانی خدا و بیرون رفتن از دایره‌ی بندگی او نداشتید! امروز که روز درو (برداشت محصول) است و شما به آن‌چه خود کاشته بودید رسیدید و آن را درو کردید، از غیر خود جدا شوید و مؤمنان را دنبال نکنید. امروز روز جدایی است:

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَبْنَیْءَ آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ﴾ [یس: ۶۰].

«ای فرزندان آدم! مگر با شما عهد و پیمان نبستم که شیطان را بندگی نکنید (و از او اطاعت و فرمانبرداری نکنید و براساس فرمان او زندگی نکنید؟)».

خداوند انسان را این‌گونه خطاب قرار می‌دهد: یا بنی آدم! در این عبارت توبیخ و سرزنش شدیدی نهفته است. [او را این‌گونه توبیخ می‌کند:] مگر شما فرزند همان آدمی نیستید که شیطان با او چه کرد و او را دچار چه بلا و مصیبتی کرد؟ پس چرا از آن پند نگرفتید؟ چرا فکر نکردید که دشمن پدرتان برای شما هرگز مایه‌ی خیر نیست و نخواهد بود؟ چرا مطیع و پیرو او شده‌اید؟ مگر این را نمی‌دانید که:

﴿إِنَّهُوَ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ﴾ [یس: ۶۰]. به راستی او برای شما یک دشمن بسیار آشکار است.

مگر با شما پیمان و عهد نبستم که:

﴿وَأَنْ أَعْبُدُونِی﴾ [یس: ۶۱]. تنها مرا بندگی کنید و در زندگی تنها از فرمان و دستور من

اطاعت کنید و در راهی قدم بگذارید که من برایتان تعیین کرده‌ام؟ چرا؟ زیرا:

﴿هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِیْمٌ﴾ [یس: ۶۱]. «این، راه راست است». راه من، راهی است که هم انسان

می‌تواند به راحتی در آن قدم بگذارد و هم مستقیم است و انسان را به مقصود واقعی خود می‌رساند.

ای بنی آدم! مسئله‌ی دیگری که باید از آن پند و تجربه می‌گرفتید این بود که:

﴿وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبَلًا کَثِیْرًا﴾ [یس: ۶۲]. شیطان [در طول تاریخ] افراد و گروه‌های

زیادی از شما را گمراه و منحرف کرد. پس چرا به خود نیامدید و در این فکر نکردید که آن شیطانی که آن همه جماعت و گروه‌ها را گمراه کرد به راحتی می‌تواند شما را نیز گمراه کند. چرا از این مسئله پند نگرفتید؟

﴿أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ﴾ [یس: ۶۲]. «پس آیا خرد نمی‌ورزید؟» چرا به خود نیامدید و فکرتان

را بکار نگرفتید و در این تعقل نکردید که شیطان، که با پدرتان دشمنی کرد و با ملل و گروه‌های قبل از شما نیز آن‌گونه رفتار کرد، هرگز برای شما مایه‌ی خیر نیست و نخواهد بود و هرگز شما را به مسیر خوشبختی و سعادت راهنمایی نخواهد کرد؟ پس، به پاس عدم تعقل و پند نگرفتتان:

﴿هَلْذِیءَ جَهَنَّمَ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ [یس: ۶۳]. «این همان جهنمی است که به شما وعده

داده می‌شد» و به شما گفته می‌شد [که در صورت ادامه‌ی چنین مسیری (تبعیت از شیطان) [دچارش می‌شوید. پس:

﴿أَصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾ [یس: ۶۴]. امروز، به خاطر نپذیرفتن حق و به خاطر قرار نگرفتن در راه خدا (بندگی خدا)، بعد از این که برایتان بیان شد و برایتان روشن و آشکار گردید، در آن وارد شوید.

بله، ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَنُكَلِّمُنَا أَيْدِيَهُمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [یس: ۶۵]. امروز بر دهانشان (دهان اهل دوزخ)، مهر می‌زنیم تا سخن نگویند و بی‌مورد چیزی نگویند؛ زیرا امروز و این دادگاهی جای حرف‌های بی‌مورد و اضافی نیست. بر دهانشان مهر می‌زنیم و [به جای آن] دست‌هایشان با ما سخن می‌گویند. آن‌ها خبر می‌دهند که چه کارهایی انجام داده‌اند. پاهایشان علیه آن‌ها شهادت می‌دهند و می‌گویند که چه کارهایی انجام داده‌اند.

مرحله‌ی چهارم

مرحله‌ی چهارم همان مرحله‌ی محاکمه و دادگاهی افراد است که هر کس بر اساس اعمالی که در دنیا انجام داده است، محاکمه شده و بر اساس آن جزا و پاداش یا سزا و عقاب داده می‌شود.

مرحله‌ی پنجم

در این مرحله، که بعد از اتمام محاکمه و مشخص شدن وضعیت هر فرد و سرانجام و عاقبت او شروع می‌شود، هر گروه به جایگاه شایسته‌ی خود به راه می‌افتد؛ گروهی به بهشت و گروهی به جهنم.

قیامت و انجام آن

در این زمینه نمی‌خواهیم بیش از این بحث کنیم؛ زیرا در قرآن تمامی این مسایل به تفصیل آمده و بیان شده است و شاید بتوان گفت در قرآن صفحه‌ای نیست که در این مورد سخنی نیامده باشد. قبل از این مراحل مسایلی را نیز در این خصوص بیان کرده‌ایم و دیگر نیازی به اطاله‌ی کلام نمی‌بینیم.

ذکر این مطلب نیز ضروری به نظر می‌رسد که برخی از مردم از وجود قیامت و آمدن آن متعجبند و چنین معتقدند که آن روز هرگز نخواهد آمد و چنان روزی اصلاً وجود ندارد؛ زیرا وجود آن غیر ممکن است و انسان بعد از مُردن هرگز زنده نخواهد شد و چنین چیزی بعید است. بسیاری از مردم حتی آنان که به نام مسلمان هستند این حقیقت در ذهنشان جای نگرفته است که انسان پس از مرگ دوباره زنده می‌شود و برای محاکمه و محاسبه به دادگاه خدا احضار می‌شود. چنین افرادی در گذشته (در زمان نزول قرآن) نیز وجود داشته‌اند و اکنون نیز هستند و در آینده نیز خواهند بود. به

همین خاطر است که قرآن مملوّ از دلایل و نشانه‌هایی دال بر زنده شدن دوباره‌ی انسان است و این که انجام چنین مهمی (زنده شدن دوباره‌ی انسان و محاکمه‌ی او) برای خدا بسیار آسان است.

دلایلی قرآنی بر وجود قیامت و زنده شدن دوباره‌ی انسان

دلایل و نشانه‌های قرآنی در این خصوص را می‌توان به طور خلاصه در دو بخش خلاصه کرد:

الف: دلایل امکان

بخشی از دلایل به این مطلب اشاره دارند که زنده شدن دوباره‌ی انسان ممکن است (محال نیست) و خداوند متعال قادر و توانا بر انجام آن است.

ب: دلایل وجوب

بخشی دیگری از دلایل و نشانه‌ها، به این مطلب اشاره دارند که آمدن قیامت و زنده شدن دوباره‌ی انسان، نه تنها ممکن و نه تنها خداوند متعال قادر و توانا بر انجام آن است؛ بلکه باید چنین روزی بیاید و خداوند باید انسان را دوباره زنده کند.

برخی مسایل و حوادث ممکن است اتفاق بیفتند اما شرایط خاصی را می‌طلبند و هر شرایطی برای تحقق آن‌ها کافی نیست؛ مثلاً: ممکن است هم اکنون و در این لحظه زمین دچار زلزله‌ی بسیار شدیدی شود و این، امر محالی نیست ولی زمین اکنون دچار آن نشده است. این‌گونه هم نیست که هر چیز ممکن چون وقوعش ممکن است و محال نیست، هر لحظه باید اتفاق بیفتد یا به وجود آید.

قرآن نخست به این مطلب اشاره می‌کند که آمدن قیامت و زنده شدن دوباره‌ی انسان امری است ممکن و چنین چیزی اتفاق هم خواهد افتاد و خداوند متعال قادر و توانا بر انجام آن نیز هست. پس از ارائه‌ی دلایلی در این زمینه به ضرورت آن هم اشاره می‌کند و می‌فرماید: نه تنها چنین چیزی ممکن است بلکه وجودش نیز ضروری است و انسان باید روزی زنده شود و به جزا و پاداش یا سزا و عقاب شایسته‌ی خود برسد.

- دلایل امکان

دلایل امکان در قرآن چنین بیان شده‌اند:

۱. خداوندی که آسمان‌ها و زمین را با آن همه عظمت و بزرگی خلق کرده است قادر و تواناست که انسان را دوباره زنده کند. مگر آفرینش انسان از آفرینش آسمان‌ها و زمین سخت‌تر است؟! خداوند چگونه توانا بر خلق آسمان‌ها و زمین بوده اما نمی‌تواند انسان را دوباره بیافریند؟!!

۲. خدایی که می‌تواند به درختان و گیاهان حیات ببخشد، بار دیگر نیز می‌تواند به انسان حیات ببخشد. مگر در انسان و گیاه مسئله‌ی مشترک بخشیدن حیات نیست؟! حال وقتی توانسته است از خاک، موجود زنده‌ای چون گیاهان و درختان و امثال آن‌ها را بیافریند، یقیناً می‌تواند انسان را نیز دوباره زنده کند و دوباره بیافریند.

۳. مگر شما را یک بار خلق نکردیم؟ پس این را بدانید همان خدایی که توانسته است شما را یک بار بیافریند به راحتی می‌تواند دوباره شما را خلق کند و بیافریند. مگر چه تفاوتی بین این دو آفرینش است؟ آیا خدایی که توانسته است یک بار انسان را خلق کند نمی‌تواند بار دیگر او را بیافریند؟ [مطمئناً آفرینش نخست از آفرینش دوباره سخت‌تر است هر چند سخت بودن برای خدا هرگز مطرح نیست].

۴. دلیل دیگر این که: اگر به گذشته بنگرید، می‌بینید که خداوند متعال بارها و بارها اقوام و گروه‌های متعددی را که از مسیر بندگی او منحرف و در برابر پیامبران و دعوت هدایتگر آن‌ها ایستاده‌اند، پس از اتمام حجت، نابود کرده و از آن‌ها انتقام گرفته است. قدرتی که می‌تواند یک قوم و گروه و ملت و نسلی را از بین ببرد، قادر و توانا بر زنده کردن دوباره انسان نیز هست؛ زیرا حیات و مرگ در دست اوست و قدرتی که قادر به نابودی و مرگ کسی است، قادر به زنده کردن او نیز خواهد بود. از طرف دیگر، قدرتی که بتواند در این دنیا انتقام بگیرد می‌تواند بار دیگر انسان را زنده کند و دوباره از او انتقام بگیرد.

۵. دلیل و نشانه‌ی دیگر این که: [در طول تاریخ] خداوند متعال آنان را که در مسیر بندگی او قرار داشته و جزو بندگان مخلص او بوده‌اند، نجات داده است؛ مثلاً: وقتی طوفان نوح شروع به وزیدن می‌کند، خداوند متعال ترتیبی می‌دهد که پیامبرش حضرت نوح و مؤمنان همراهش یک کشتی بسازند و خود را با آن نجات دهند. یا آنگاه که خداوند قصد نابودی قوم عاد را دارد، به پیامبرش هود علیه السلام و پیروان مؤمنش خبر می‌دهد که از میان قوم بیرون رفته تا دچار آن بلا و مصیبتی نشوند که قرار است قوم سرکش عاد با آن نابود شوند و... برنامه‌ی خدا آنگاه که قصد نابودی فاجران را داشته است چنین بوده که نخست مؤمنان را از آن بلا و مصیبت آگاه کرده تا از آن فاصله بگیرند. حال، قدرتی که می‌تواند یک بار بنده‌ی خود را در برابر آن عذاب هلاک کننده، مورد لطف و عنایت خود قرار دهد یقیناً می‌تواند بار دیگر او را زنده کند و به او پاداش و جزای ابدی ببخشد؛ زیرا آن چه در دنیا به او بخشیده نسبت به آن چه در قیامت به او می‌بخشد بسیار اندک است.

۶. یکی دیگر از دلایل و نشانه‌هایی که قرآن در این بخش (قسمت امکان) به آن اشاره می‌کند این است که می‌فرماید: به آسمان‌ها و زمین و آنچه مابین آنهاست بنگرید. هر مخلوقی که می‌بینید جفت آفریده شده و در مقابل یکدیگر قرار دارند؛ مثلاً: آسمان و زمین، شب و روز، خورشید و ماه. خورشید نور دارد، ماه از خود نوری ندارد. خورشید روز می‌تابد، ماه شب. آسمان بلند است و زمین پست و هموار. شب تاریک است و روز روشن. شب همه چیز را می‌پوشاند و روز همه چیز را نمایان می‌کند. نیز می‌فرماید: به نر و ماده بنگرید که در برابر هم قرار دارند. هر آنچه به آن آگاهید و هر آنچه آگاه نیستید همه جفت آفریده شده‌اند. حال آیا می‌شود تمام مخلوقات و موجودات و همه چیز جفت آفریده شوند و جفت باشند، اما سرانجام انسان این‌گونه نباشد؟! وقتی آسمان و زمین در برابر هم، ماه و خورشید در برابر هم، شب و روز نیز به همین ترتیب، نر و ماده و هر مخلوقی به صورت جفت است، پس باید سرانجام انسان نیز [از این قاعده پیروی کند و] جفت باشد. نمی‌بایستی آنگاه که مردم مُردند دیگر زنده نشوند و سرانجامشان یکی باشد و نباید از آنان سؤال نشود و نمی‌بایستی همه خوشبخت یا همه بدبخت باشند؛ بلکه باید سرانجام نیز دو گونه باشد؛ همان‌طور که همه چیز دو گونه است. انسان‌ها باید براساس نوع زندگی دنیایی که داشته‌اند یا خوشبخت و یا بدبخت باشند.

خداوندی که قادر و توانا بر آفرینش همه چیز به صورت جفت است می‌تواند و قادر است کاری کند که انسان نیز دارای دو نوع سرانجام و سرنوشت باشد؛ سرانجام گروهی خوشبختی و سرانجام گروه دیگر بدبختی.

دلایل و نشانه‌های دیگری نیز وجود دارند که ذکر این چند مورد کفایت می‌کند.

انسان در خلال این چند مورد می‌تواند به این نکته پی ببرد که زنده شدن پس از مرگ و محاکمه و سؤال و جواب، می‌تواند وجود داشته باشد و امری محال نیست و خداوند متعال بر این امر قادر و تواناست^(۱).

- دلایل وجوب

اما دلایل قرآنی مبنی بر وجوب و ضرورت قیامت و زنده شدن دوباره‌ی انسان:

۱. خداوند متعال در سوره‌ی «فاتحه» به این مطلب اشاره می‌کند که برای رسیدن انسان به کمال مطلوب، خداوند امکانات و نعمت‌های زیادی در اختیار او قرار داده و هر آنچه او در این

۱- البته دلایل اخیر می‌توانند در قسمت «ب» نیز مطرح شوند.

زمینه نیاز داشته به او بخشیده و موانع رشدش را نیز برداشته است. پس خدایی که حکیم است و هرگز کار بیهوده و نابجا انجام نمی‌دهد، همان‌طور که زمینه‌ی رشد انسان را فراهم کرده است همانگونه نیز، بعد از مدتی، او را مورد بازخواست قرار خواهد داد و از او خواهد پرسید که آیا از امکانات بخشیده شده استفاده صحیح کرده است یا خیر. اگر انسان دوباره زنده نمی‌شد و روز قیامتی وجود نمی‌داشت - معاذ الله - معنایش این می‌شد که همه‌ی کارهای خدا بیهوده و بی‌حکمت و نابجا می‌باشند.

بعید است خدایی که این همه نعمت و امکانات در اختیار انسان قرار داده و خود انسان را نیز با هدف رسیدن به کمال مطلوب آفریده؛ اما انسان از این امکانات در جهت کمال خود استفاده نکند و خداوند نیز او را به حال خود رها کند و او را مورد بازخواست قرار ندهد. هرگز چنین نیست و هرگز خداوند کار بیهوده انجام نمی‌دهد؛ زیرا ذات او از بیهوده‌کاری مبرا است. هرگز کوچک‌ترین عمل بیهوده‌ای از خداوند سر نمی‌زند؛ چه رسد به چنین کار مهم و سترگی. پس باید روزی بیاید که انسان دوباره زنده شود و مورد بازخواست و محاکمه قرار گیرد و از او پرسیده شود که چه کار کرده و چه کار نکرده است. به همین خاطر است که خداوند متعال در سوره‌ی «فاتحه» پس از ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ می‌فرماید: ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ ﴿۴﴾

۲. در بسیاری از آیات قرآن به آمدن و وقوع روز قیامت و ضرورت آن اشاره شده و بر این مطلب تأکید می‌شود که، بعید است روزی نیاید که در آن انسان مورد بازخواست قرار گیرد و در مورد کارهایی که در دنیا انجام داده محاکمه نشود. برای اثبات چنین مطلبی می‌فرماید: به باد بنگرید و ببینید که خداوند چه برنامه‌ای برایش مقرر کرده است. بادها از دریاها بخار را به سمت بالا انتقال می‌دهند. این بخار دوباره به آب و باران تبدیل می‌شود، آب و باران به زمین فرود می‌آیند و باعث جان گرفتن دوباره‌ی زمین می‌گردند و درختان و گیاهان دوباره سر از زمین بیرون می‌آورند تا رزق و روزی شما آماده شده و در اختیارتان قرار گیرد و بتوانید با استفاده از آن زندگی کنید. ذاتی که این چنین شما را روزی می‌دهد و برای روزی شما برنامه‌ریزی کرده است، باید بعد از مرگ، دوباره شما را زنده کند و در مورد چگونگی استفاده‌ی از نعمت‌هایش از شما سؤال کند. از چنین ذاتی بعید است که برای باد برنامه داشته باشد اما برای شما و زندگی شما برنامه‌ای نداشته باشد.

۳. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، قرآن به این مطلب اشاره می‌کند که؛ چون هر چیزی جفت آفریده شده و در برابر هم قرار دارند، سرانجام و عاقبت انسان نیز باید دو گونه باشد. نمی‌بایستی همه خوشبخت یا همه بدبخت باشند. نمی‌بایستی کسی زنده نشود و مورد بازخواست قرار نگیرد

در برابر دنیا قیامتی نباشد)، بلکه باید همه زنده شده و مورد سؤال و بازخواست و محاکمه قرار گیرند و سرانجام و عاقبت انسان‌ها نیز باید دو گونه باشد؛ همان‌طور که همه چیز دو گونه است. دلایل و نشانه‌های بسیاری در این خصوص در قرآن وجود دارند که اگر بخواهیم همه را بیان کنیم سخن به درازا می‌کشد. بنابراین به این مقدار کفایت می‌کنیم و همین مقدار نیز برای آنان که بخواهند احساس مسؤولیت کنند و در این راه قدم بردارند کافی است.

تفسیر سوره‌ی ق

به منظور بهتر روشن شدن آنچه بیان شد، به تفسیر یکی دیگر از سوره‌های قرآن می‌پردازیم. امیدواریم خداوند متعال آن را برای هر آن که خواهان هدایت است، مایه‌ی خیر و افزایش ایمان قرار دهد.

﴿ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ ﴿۱﴾﴾ [ق: ۱].

«قاف؛ سوگند به قرآن مجید (که محمد، فرستاده‌ی ماست)».

قسم به آن قرآنی که از ترکیب چند کلمه و حروف به وجود آمده و با تناسب خاصی به یکدیگر متصل و مرتبط شده و کلامی مملوّ از خیر و برکت به وجود آورده‌اند؛ کلامی که اثبات می‌کند خداوند متعال قادر است و می‌تواند انسان را دوباره زنده کند و او را به دادگاه خود احضار کند و محاکمه نماید و یقیناً این کار را هم خواهد کرد. این آیات انسان را متوجه این مطلب می‌کنند که او در دنیا مورد آزمایش و امتحان خداست و خدا هرگز او را به حال خود رها نکرده، بلکه برنامه‌ی چگونگی زیستن را برایش فرستاده و او در برابر خدا، مکلف است و بعد از مرگ و زنده شدن، به تناسب چگونگی زندگی‌اش در دنیا، جزا و پاداش داده خواهد شد. آیاتی که هر اعتراض و ایرادی را بر این مطلب (روز قیامت و دوباره زنده شدن انسان) رد می‌کنند و آن را باطل می‌دانند.

آیاتی که مردم را خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید: هر که خواهان خیر و دست‌یابی به حق و واقعیت است، باید به این قرآن ایمان بیاورد و این کتاب برای هدایتش کافی است. اما آیا مردم این‌گونه‌اند و این قرآن را برای خود کافی می‌دانند؟ و آیا با شنیدن این قرآن ایمان می‌آورند و تسلیم می‌شوند و در مسیر بندگی خدا قرار خواهند گرفت؟:

﴿بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِّنْهُمْ﴾ [ق: ۲].

«بلکه کافران از اینکه هشداردهنده‌ای از خودشان برای آنان آمد، تعجب کردند».

خیر [هرگز چنین نیست]، آنان از این که فردی از خودشان بیاید و اعلان خطر کند و به آنان هشدار دهد و بگوید که [بیهوده آفریده نشده‌اید بلکه [مسئولیتی هست و قیامتی وجود دارد و روزی

خواهد آمد که مورد بازخواست قرار خواهید گرفت و به دادگاه خدا احضار می‌شوید، مات و مبهوت شده و در تعجب هستند که چگونه چنین چیزی ممکن است؟ چگونه ممکن است فردی از خود آن‌ها با خدا تماس داشته باشد و چنین خبری را از سوی او برایشان بیاورد. [چرا؟] زیرا خود آن‌ها توانایی چنین ارتباطی را نداشته و چنین تصور می‌کنند که کسی هم نمی‌تواند و شایستگی این ارتباط را ندارد. آنان همه را چون خود می‌بینند. حال وقتی کسی (پیامبر) می‌آید و به آنان چنین خبری می‌دهد و آنان را نسبت به آنچه پیش رو دارند هشدار می‌دهد، هرگز او را تصدیق نمی‌کنند و می‌گویند: چون تو بشری هم‌چون ما هستی و ما از چنین مسایلی بی‌خبریم؛ بنابراین هرگز به تو باور نمی‌کنیم و سخنانت را نمی‌پذیریم.

﴿فَقَالَ الْكٰفِرُونَ هٰذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ﴾ [ق: ۲]. «پس کافران گفتند: این، چیز عجیبی است» آنان که حق برایشان روشن شد ولی از پذیرش آن خودداری کردند و نپذیرفتند و نخواستند در زندگی، حق جلوه‌گر شود، گفتند: آنچه تو از آن خبر می‌دهی چیز بسیار عجیب و غیرممکنی است.

﴿اٰءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا﴾ [ق: ۳]. «آیا وقتی مُردیم و به خاک تبدیل شدیم» دوباره زنده می‌شویم؟ مگر چنین چیزی ممکن است؟ مگر ممکن است زندگی بعد از مرگ دوباره شروع شود؟ وقتی که مُردیم و به خاک تبدیل شدیم و با خاک‌های دیگر مخلوط شدیم، چگونه ذرات اعضای بدن ما از خاک جدا می‌شود و از نو آفریده می‌شویم؟!

﴿ذٰلِكَ رَجْعٌ بَعِيْدٌ﴾ [ق: ۳]. چنین چیزی ممکن نیست و بعید است. ممکن نیست دوباره زنده شویم و به دادگاه احضار شویم و مورد بازخواست قرار گیریم.

خداوند پس از بیان موضعگیری آن‌ها در برابر کلام خدا و دعوت پیامبرش، دست ردّ بر تفکرشان می‌زند و بیان می‌کند که گفتار آن‌ها گمانی بیش نیست و باطل است. در مورد این که بعد از مردن و تبدیل شدن به خاک و مخلوط شدن با سایر خاک‌ها چگونه اجزایمان از هم جدا می‌شود، باید گفت:

﴿قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْاَرْضُ مِنْهُمْ﴾ [ق: ۴]. «یقیناً وقتی که می‌میرند و زیر زمین قرار می‌گیرند، ما می‌دانیم که زمین چه مقدار از آن‌ها را کم می‌کند». ما جزء جزء قسمت‌های بدنشان را که به خاک تبدیل می‌شود به خوبی می‌شناسیم و کاملاً به آن آگاهیم و هرگز در این خصوص دچار خطا نمی‌شویم. علاوه بر این:

﴿وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ﴾ [ق: ۴]. «و نزد ما کتابی است که همه چیز در آن محفوظ و ثبت می‌باشد». نزد ما کتابی است که هر آنچه از بین رفته و هر آنچه ما می‌دانیم در آن ثبت شده و نگهداری می‌شود تا چنین گمان نکنید که ممکن است چیزی فراموش شود و شاید اشتباهی روی دهد. نیز می‌دانیم که چه مقدار از اجزای بدنشان به خاک تبدیل می‌شود و هم در کتابی ثبت شده است و این کتاب تا موعد مقرر نگهداری می‌شود. پس با این وجود چرا اعتقاد به زنده شدن دوباره برایشان سخت است؟ در جواب می‌فرماید:

﴿بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيحٍ﴾ [ق: ۵]. «بلکه آنها، حق (قرآن) را هنگامی که به سراغشان آمد، تکذیب کردند؛ و بدین ترتیب در وضعیت آشفته‌ای به سر می‌برند» آن‌ها در این مطلب که ایمان به زنده شدن دوباره سخت است، راست نمی‌گویند؛ زیرا چنین امری کار سختی نیست و پذیرش آن از سوی انسان سنگین نیست. مشکل آن‌ها چیز دیگری است. مشکل آن‌ها این است که در ابتدای امر و بدون تفکر در آنچه بیان می‌شود، حق را رد و از آن اعراض کردند و نسبت به آن راه کفر در پیش گرفتند.

مطلب کاملاً روشن است. مشکل این‌جاست که آنان نمی‌خواهند چنین مطلب کاملاً روشنی را بپذیرند و به آن ایمان آورند. عناد و عدم ایمان آن‌ها به خاطر این نیست که چنین مسئله‌ای درست نیست و باطل است و نباید به آن اعتقاد و ایمان داشت. مشکل آن‌ها این است که با رد کورکورانه‌ی حق و حقیقت و غافل شدن از آن، در صدد انکارش برآمدند و آن را امری دروغ و به دور از واقعیت دانستند و با چنین انکاری منحرف شدند و از این که بتوانند در این مورد درست قضاوت کنند، ناتوانند.

آیا آن‌ها چنین تصور می‌کنند که زنده شدن بعد از مرگ امری محال است؟ - چرا به خود نمی‌آیند؟ - مگر این را فراموش کرده‌اند که زنده کردن مُرده برای خداوند متعال کار بسیار ساده و آسانی است و جای کوچک‌ترین شک و تردیدی در این نیست. آنان چون کورکورانه حق را تکذیب کردند و قصد داشتند که آن را نپذیرند، قدرت تمییز را نیز از دست داده و دیگر با نگاه حق‌بینانه و سالم به پدیده‌ها نمی‌نگرند و به آنچه در این خصوص بیان می‌شود، توجه نمی‌کنند؛ در نتیجه نسبت به آن کافر می‌شوند.

﴿أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ﴾ [ق: ۶]. «آیا به آسمان بالای سرشان نگاه نکرده‌اند که چگونه آن را بنا کرده‌ایم و چگونه آن را آراسته‌ایم و هیچ شکافی در آن نیست». این که می‌گویند چگونه پس از مرگ زنده می‌شویم [و چنین کاری بعید

است]، چرا به آسمان نمی‌نگرند؛ آسمانی که بالای سرشان است و همه قادر به دیدن آن هستند؟ چرا به آن نمی‌نگرند و در این فکر نمی‌کنند که ما آن را چگونه بنا کردیم و زینت بخشیدیم به گونه‌ای که در آن کوچک‌ترین بی‌نظمی مشاهده نمی‌شود؟ به آن نگاه کنید که چگونه آن را بنا کردیم و چگونه آن را با ستارگان تزیین نمودیم و چگونه آن را محکم ساخته‌ایم. حال در این [مطلب خوب فکر کنید که] قدرت و ذاتی که بتواند چنین کاری بکند آیا نمی‌تواند انسان را دوباره زنده کند؟!

﴿وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾ [ق: ۷]. «و

زمین را گستریدیم و کوه‌های استواری در آن نهادیم و انواع گیاهان باطراوت در آن رویاندیم».

[چرا به زمین نمی‌نگرند و به این فکر نمی‌کنند که ما] زمین را با آن همه بزرگی و عظمتش گسترانیدیم و آن را صاف و هموار کردیم تا جای سکونت و استراحت باشد و کوه‌های ثابتی روی آن قرار دادیم تا آن را محکم نگه دارند و از هر جفت گیاه و درخت که برای انسان مفیدند در آن رویاندیم. حال در این [مطلب خوب فکر کنید که] قدرت و ذاتی که بتواند زمین را این‌چنین قرار دهد و کوه‌های بزرگ را این‌چنین در آن مستقر کند و از هر گیاه و درخت زوجی بیافریند و در آن برویاند، آیا نمی‌تواند انسان را دوباره زنده کند؟!

﴿تَبَصَّرَةٌ وَذَكَرَىٰ لِكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ﴾ [ق: ۸]. «تا مایه‌ی بینایی و یادآوری هر بنده‌ی

توبه‌کاری باشد که رو به سوی حق می‌نهد».

[چرا چنین کرده‌ایم؟] این کارها را انجام داده‌ایم تا این آیات، بینش‌دهنده و بیدارکننده‌ی هر بنده‌ای باشند که به سوی پروردگار و خدای خود باز می‌گردد. تا راهنمای آنانی باشند که حقیقت زنده شدن و قیامت را فراموش می‌کنند؛ یا در آن دچار شک و تردید می‌شوند. تا تداعی‌بخش قدرت خداوند مبنی بر زنده کردن دوباره‌ی انسان به ذهن هر بیننده‌ای باشند.

به دلیل دیگری در این زمینه توجه کنید:

﴿وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبْرَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ ۝ وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ

لَهَا طَلْعٌ نَّضِيدٌ ۝ رِزْقًا لِلْعِبَادِ﴾ [ق: ۹-۱۱]. «و آب پربرکتی از آسمان نازل کردیم و به وسیله‌ی آن، باغ‌ها و دانه‌های دروکردنی رویاندیم. و نیز درختان بلند خرما که خوشه‌های مترکمی از میوه دارند. تا روزی بندگان باشد».

﴿وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا﴾ [ق: ۱۱]. «و به وسیله‌ی همان آب، زمین مرده را زنده کردیم»، و

همان‌طور که می‌بینید زمین با درختان و گیاهان مختلف و متنوع زیادی پوشیده شده است.

﴿كَذَلِكَ الْخُرُوجُ﴾ [ق: ۱۱]. [این را بدانید که] بیرون آمدن و زنده شدن شما از قبرها نیز به همین شکل و به همین سادگی صورت می‌گیرد. کسی که توانست از آسمان آب و باران فرودفرستد و آن همه گیاه و درخت را با آن برویاند و به آن‌ها حیات ببخشد، می‌تواند انسان را نیز زنده کند و او را به دادگاه خود احضار نماید.

﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ ﴿۱۲﴾ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ ﴿۱۳﴾ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ ﴿۱۴﴾﴾ [ق: ۱۲-۱۴]. «پیش از اینها، قوم نوح و اهالی «رس» و قوم ثمود، (پیامبرانشان را) تکذیب کردند. و نیز قوم عاد و فرعون و قوم لوط. و همین‌طور اهالی «ایکه» و قوم «تبع» (ملوک یمن) همگی پیامبران را تکذیب کردند؛ پس وعده‌ی عذاب‌ی درباره‌ی آنان تحقق یافت» همه‌ی آن‌ها گفتند: زنده شدن پس از مرگ و محاکمه و حساب و کتاب، همه دروغ است و پیامبرانشان را تکذیب کردند. آن‌ها هم‌چون گروه‌هایی بودند که امروز به این مسئله ایمان ندارند و آن را تکذیب می‌کنند؛ اما آن‌چه وعده داده بودیم و آن‌چه آن‌ها را به آن تهدید می‌کردیم به اجرا در آمد و صحت ادعای ما برایشان به اثبات رسید و به سزای تکذیبشان رسیدند. آن‌چه از نابودی اقوام گذشته گفته شد، دلیلی دیگر بر اثبات روز قیامت و زنده شدن دوباره‌ی انسان است؛ زیرا خدایی که قادر و توانا بر انتقام از آنانی است که در مسیر بندگی او قرار ندارند و می‌تواند آن‌ها را نابود کند، بار دیگر نیز می‌تواند از آنان انتقام بگیرد و آنان را دچار عذاب کند.

﴿أَفَعَيَيْنَا بِأَلْحَلْقِ الْأَوَّلِ﴾ [ق: ۱۵]. «آیا مگر ما از آفرینش نخستین عاجز و درمانده شدیم؟» راستی چرا به قدرت ما در این خصوص ایمان ندارید؟ چرا باور نمی‌کنید که می‌توانیم بار دیگر شما را زنده کنیم؟ آیا از خلق و آفرینش نخست عاجز ماندیم؟ مگر بار نخست شما را نیافریدیم؟ چگونه بر آفرینش نخست توانا بودیم؛ اما نمی‌توانیم بار دوم شما را بیافرینیم؟ مطمئن باشید که خداوند وقتی قادر بر آفرینش نخست شما بوده است، قادر بر آفرینش دوباره‌ی شما نیز هست و این مطلب، بسیار بدیهی و روشن است و شایسته نیست که انسان نسبت به آن شک کند و به آن ایمان نیاورد.

مشکل کجاست؟

﴿بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ [ق: ۱۵]. «بلکه آنان باز هم نسبت به آفرینش نو (دوباره) در شک و تردیدند». عامل اصلی و مسئله‌ای که در این خصوص آن‌ها را دچار مشکل کرده است، پذیرش و باور به آفرینش دوباره‌ی انسان و زنده شدن دوباره‌ی اوست. آن‌ها به خوبی می‌دانند که آفرینش و زنده شدن دوباره‌ی انسان هم‌چون آفرینش نخست اوست، نیز می‌دانند که خداوند

می‌تواند آن‌ها را دوباره بیافریند؛ اما وجود چنین امری و پذیرش وقوع آن برایشان سخت است؛ زیرا چنین چیزی را تا کنون ندیده‌اند پس نمی‌توانند آن را بپذیرند و در نتیجه آن را محال می‌دانند. عدم ایمان به این مسئله نه به این خاطر است که خداوند نمی‌تواند آن را انجام دهد؛ بلکه به خاطر این است که چیز جدید و تازه‌ای است و آنان به چیزهای تازه عادت ندارند. این حالت و وضعیت انسانی است که فقط به چیزهای اطراف خود عادت کرده و به آن خو گرفته است و چنین تصور می‌کند که غیر از این مسایل چیز دیگری وجود ندارد. به همین خاطر است که موضع‌گیری اولیه‌ی او در برخورد با هر چیز تازه‌ای، «انکار و تکذیب» آن است. این جاست که چنین حقیقتی را تکذیب و انکار می‌کنند.

کسی که حرکت چیز بزرگی در آسمان را ندیده باشد، ابتدا در مقابل شنیدن چنین خبری، بدون درنگ در امکان یا عدم امکان آن و بررسی و واریسی مطلب، فوراً آن را انکار می‌کند؛ زیرا چیز تازه‌ای است و جزو چیزهایی نیست که او به آن‌ها عادت دارد. اما پس از دیدن یک هواپیما/ طیاره در آسمان، وجود چنین امری را ممکن می‌داند. سایر پدیده‌ها نیز این‌گونه هستند.

از مجموع آن‌چه بیان شد به وضوح روشن شد که خداوند متعال به آسانی می‌تواند انسان را دوباره زنده کند و به دادگاه احضار نماید، و او را مورد بازخواست قرار دهد و سرانجام به تناسب آن‌چه در دنیا انجام داده است او را به جزا یا سزای شایسته‌ی خود برساند.

حال به این مطلب اشاره کنیم که وضعیت انسان در این زندگی چگونه است؟ انسان چگونه آزمایش و امتحان می‌شود و در برابر خداوند چه مسئولیتی دارد؟

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا نُؤَسُّوسُ بِهِءَ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ (ق: ۱۶).

«همانا ما انسان را آفریدیم و [به خوبی] می‌دانیم که نفسش چه چیزی به او وسوسه می‌کند و ما از رگ گردنش به او نزدیک‌تریم»؛ یعنی ما از تمامی احوال و اوضاع و حرکات و سکناات انسان با خبریم و هیچ چیز او از ما پوشیده نیست. ما از هر نزدیکی به انسان نزدیک‌تریم. وضعیت انسان در برابر خداوند متعال این‌گونه است و این‌گونه امتحان و آزمایش می‌شود:

﴿إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ﴾ (ق: ۱۷). «هنگامی که دو نفر

دریافت‌کننده یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ انسان، نشسته‌اند» و هر چه از انسان صادر می‌شود و هر چه انجام می‌دهد، ثبت و ضبط می‌کنند و می‌نویسند [در آن هنگام ما از همه چیز و همه کس به او نزدیک‌تریم].

خداوند متعال علاوه بر این که خود بر تمام اعمال و گفتار انسان آگاه است، به منظور تکمیل پرونده‌ی انسان و جلوگیری از هر گونه اعتراضی از سوی او در روز محاکمه و دادگاه، برای تک تک افراد، دو مأمور قرار داده است که همیشه با او هم‌نشین باشند و هر چیزی که از او سر می‌زند، ثبت کنند، تا در قیامت بر اساس همان نوشته‌ها محاکمه شود و این‌گونه جلو هر گونه اعتراضی گرفته شود:

﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ [ق: ۱۸]. هیچ سخنی از دهان انسان بیرون نمی‌آید مگر این که مأمور ویژه‌ی او که پیوسته مواظبش است و آماده‌ی ثبت اعمال و گفتار اوست، آن را می‌نویسد.

فهم چنین مطلبی، به تنهایی، برای بیداری انسان از خواب غفلت کافی است. کافی است که انسان به خود بیاید و مواظب گفتار و کردار خود باشد و این را بداند که کوچک‌ترین حرفی، خیر یا شر، که از دهانش بیرون می‌آید [یا کوچک‌ترین عملی که از او سر می‌زند]، نگهبان و مراقب‌های مخصوص او، آن را ثبت می‌کنند.

تا این‌جا هر آن‌چه بیان شد در مورد زندگی دنیایی انسان است و این که دو فرشته مراقب اعمال و کردار او هستند و هر چه از او سر بزند ثبت و ضبط می‌کنند اما آن‌گاه که زندگی به پایان می‌رسد:

﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ﴾ [ق: ۱۹]. «و سختی مرگ، به‌راستی (و با آشکار شدن حقایق اخروی) فرا می‌رسد (و گفته می‌شود: ای انسان!) این، همان چیزی است که از آن می‌گریختی». مرگ به سویی خواهد آمد و دریچه‌ای به سوی آن واقعیتی خواهد بود که قبلاً به آن تذکر داده شد (یعنی واقعیت قیامت و زنده شدن دوباره‌ی او). سختی جان دادن، او را مدهوش می‌کند. مرگ به او خواهد گفت که آن‌گونه نیست که فکر می‌کردی. بین این همان چیزی است که از آن فرار می‌کردی و نمی‌خواستی با آن روبرو شوی. این همان چیزی است که خود را برایش آماده نکردی و در برابر آن هرگز احساس مسئولیت نکردی و هرگز گمان نمی‌کردی که برای آغاز آن (روز قیامت و محاکمه و دادگاه) مقدمه‌هایی باشد:

﴿ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ﴾ [ق: ۱۹].

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ﴾ [ق: ۲۰].

«و در «صور» دمیده می‌شود؛ آن (روز)، روز تحقق وعده‌های عذاب است».

برای بار دوم در شیپور دمیده می‌شود تا همه زنده شوند. در این‌جا به نخستین دمیدن در شیپور و این که در فاصله‌ی مرگ تا دومین دمیدن چه اتفاقاتی می‌افتد، اشاره نشده است. آیه به این مطلب

اشاره می‌کند که برای بار دوم در شیپور دمیده می‌شود تا همه زنده شوند و از قبرها بیرون آیند. آن روز، روز تحقق بیم دادن‌ها و تهدیدهاست. روز تحقق آن‌چه وعده داده بودیم. روز تحقق جزا و سزای کارهایی است که انسان در دنیا انجام داده است.

حال نگاهی به اتفاقاتی داشته باشیم که انسان بعد از زنده شدن پیش روی دارد:

﴿وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ ﴿٢١﴾ لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ﴿٢٢﴾﴾ [ق: ۲۱-۲۲]. «و هر شخصی در حالی (به میدان حشر) می‌آید که یک سوق‌دهنده (که او را به میدان محشر می‌راند) و یک شاهد (که بر اعمالش گواهی می‌دهد) با اوست. (به او می‌گویند:) بی‌گمان تو از این (روز وحشتناک) غافل بودی و ما، پرده از چشم تو کنار زدیم و چشم تو امروز تیزبین است.»

و هر کس [به سوی دادگاه خدا] آمد دو نفر او را همراهی می‌کنند؛ یکی [دستش را گرفته و به سوی دادگاه] رهبریش می‌کند و دیگری شاهد و گواهی است که همراه او آمده تا بر آن‌چه او انجام داده یا نداده شهادت بدهد. دقیقاً همانند آن چیزی که در دادگاههای دنیا مرسوم است. در دنیا چنین مرسوم است که دو نفر، مجرم را به دادگاه می‌برند؛ یکی پرونده‌ی او را با خود حمل می‌کند و دیگری، در حالی که دستبندی به دستش زده، او را به سوی دادگاه رهبری می‌کند. در قیامت نیز وضعیت این‌گونه است. این دو فرشته مأمور خداوند هستند. وقتی فرد مجرم به دادگاه می‌رسد [و در جایگاه مخصوص مستقر می‌شود] این چنین مورد خطاب قرار داده می‌شود که: هان! راستی هرگز در فکر چنین لحظه‌ای نبودی و اصلاً به آن اعتقاد نداشتی؟ هرگز گمان نمی‌کردی که چنین روزی خواهد آمد؟ تو نسبت به این روز و آن‌چه پیش آمده کاملاً در غفلت به سر می‌بردی و پرده‌ای از غفلت بر بینائی‌ات زده شده بود و واقعیت‌ها را نمی‌دید؛ اما امروز ببین که چگونه پرده‌ی غفلت را از روی چشمانت برداشته‌ایم. ببین که چشمانت چگونه تیز شده و چگونه واقعیت‌ها را می‌بینند. تو امروز با چشم‌های خود و به‌طور یقین می‌بینی که چه در انتظارت است و چه چیزی اتفاق افتاده و قرار است اتفاق بیفتد.

از سیاق آیات بعدی چنین بر می‌آید که فرد مجرم [علاوه بر آن دو فرشته‌ی همراه]، فرد دیگری نیز با اوست. این فرد کیست؟ در پاسخ به این پرسش باید بگوییم: خداوند متعال چنین وعده داده که وقتی انسان از راه راست منحرف شد، یکی از لشکریان ابلیس را قرین او می‌کند تا او را بیشتر به گمراهی و ضلالت بکشانند. عکس این مسئله در مورد بنده‌ی خدا و فرد مؤمن نیز صادق است. خداوند فرشته‌ای را مأمور همراهی با فرد مؤمن می‌کند تا در تمامی مراحل او را پشتیبانی کرده و در

راه مستقیمی که بر آن قرار دارد و در آن گام بر می‌دارد تقویت کند. پس فرد همراه و قرین مجرم همان شیطانی است که خداوند در دنیا او را قرین و همدمش کرده بود.

هنگام شروع شدن دادگاه، همراه و قرین فرد مجرم (شیطان) که بسیار بی‌شرم و بی‌حیاست،

شروع به صحبت می‌کند و می‌گوید:

﴿وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ ﴿۲۳﴾﴾ [ق: ۲۳]. «و همراهش می‌گوید: این، عمل اوست که و

نزد من، آماده است». من این فرد را آماده کرده‌ام تا او را به جهنم بیندازید. این شیطان بدبخت و بی‌چاره از این غافل است که خودش نیز باید به جهنم برود و همان‌طور که در دنیا همراه و قرین او بوده است در جهنم نیز باید قرینش باشد. او در کمال پُرویی و بی‌شرمی می‌گوید: من این فرد را آماده کرده‌ام تا او را در جهنم بیندازید. او نمی‌داند که لحظه‌ای دیگر فرمان رفتن به جهنم برای او نیز صادر خواهد شد.

﴿الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلِّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ ﴿۲۴﴾ مَتَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ ﴿۲۵﴾ الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ

إِلَهًا ءَاخَرَ ﴿۲۶﴾﴾ [ق: ۲۴-۲۶]. «(به آن دو فرشته فرمان می‌رسد): هر ناسپاس سرکشی را در دوزخ بیندازید. هر کسی که به شدت از خیر دریغ می‌کرد و تجاوزکار و شکاک بود. همان کسی که معبود دیگری با الله قرار داد؛ پس او را در عذاب سخت بیندازید».

خداوند به آن دو فرشته دستور می‌دهد که: هر کس [در دنیا] حق را بسیار به دست فراموشی می‌سپرد و به آن همه نشانه‌ها و آیاتی که در آسمان‌ها و زمین وجود داشت و دلایلی بر وجود قیامت و زنده شدن دوباره‌ی انسان و محاسبه و محاکمه او بودند، نمی‌نگریست و در نتیجه از پذیرش حق و قبول واقعیت سر باز می‌زد و تنها به چیزهایی معتقد بود که با آن‌ها عادت کرده و خو گرفته بود، به جهنم بیندازید. به جهنم در آورید هر آن که مازاد بر نیازش را نزد خود نگه می‌داشت تا به دست نیازمندان نرسد. به جهنم بیندازید هر آن که از دایره‌ی بندگی خدا و مسئولیت خود پافراتر گذاشته و هرگز حاضر نبود در برابر خدا احساس مسئولیت کند. به جهنم بیندازید هر آن که نسبت به خدا و روز قیامت و زنده شدن دوباره‌ی انسان متردد بود و هرگز حاضر نبود در برابر این مسایل احساس مسئولیت کند و اگر گاه‌گاهی و لحظاتی به قیامت هم فکر می‌کرد و به زنده شدن و مسأله‌ی محاکمه و دادگاهی معتقد می‌شد، این اعتقاد هیچ سودی به حال او نداشت؛ زیرا حالت‌هایی زودگذر بودند. به جهنم در آورید هر آن که خدایی جز «الله» را به فرمانروایی گرفته و غیر او را فریادرس خود قرار داده است.

پذیرش کسی غیر از خدا به فرمانروایی و فریادرسی عاملی جز عدم ایمان به قیامت و عدم ترس از آن روز و در نتیجه عدم احساس مسؤولیت نمی‌تواند باشد. چنین افراد مجرمی چون به قیامت ایمان نداشتند، افرادی را به عنوان فرمانروا و فریادرس خود گرفته و در مشکلات به آن‌ها پناه می‌بردند.

﴿فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ﴾ [ق: ۲۶]. «چنین مجرم [و مجرمانی چون او] را در شکنجه بسیار سخت بیندازید».

پس از صدور چنین فرمان و حکمی، آن شیطان همراه و قرین آن مجرم، به خود آمده و از خواب غفلت بیدار می‌شود و متوجه می‌شود که حکم علیه او نیز هست و او نیز باید وارد جهنم شود، پس شروع به معذرت خواهی و اظهار بی‌گناهی و طلب مغفرت می‌کند:

﴿قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطَّعْتُهُ وَلَكِن كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ﴾ [ق: ۲۷]. «و (شیطان) همراهش می‌گوید: پروردگارا! من، او را به سرکشی و انداشتم؛ او، خود در گمراهی دور و درازی بود». او می‌گوید: پروردگارا! ای صاحب و مالک من! من این مجرم را به انحراف از مسیر بندگی تو وادار نکردم. او خود از مسیر بندگی منحرف شد و راه گمراهی را در پیش گرفت و از مسیر هدایت فاصله گرفت. او اگر خود منحرف نمی‌شد کاری از دست من بر نمی‌آمد. او اگر خود راه انحراف را در پیش نمی‌گرفت من که قدرت منحرف کردن او را نداشتم؟ پس چرا فرمان جهنم رفتن من را نیز صادر می‌کنی؟ آن‌چه مشخص است این که چنین شیطانی دروغ می‌گوید؛ زیرا در انحراف این مجرم او نیز مقصر است. خداوند در جواب معذرت خواهی‌های این شیطان، می‌فرماید:

﴿قَالَ لَا تَحْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ﴾ [ق: ۲۸]. «(پروردگار) می‌فرماید: نزد من ستیز و کشمکش نکنید؛ بی‌گمان پیش از این به شما هشدار داده بودم».

نزد من کشمکش و جنگ و دعوا و داد و فریاد و این که مقصر کیست راه نیندازید. امروز و این دادگاه نه جای این حرف‌هاست و نه زمان آن. من قبلاً شما را از چنین روزی ترساندم و از این که چنین خطری شما را تهدید می‌کند بر حذر داشتم و به شما گفتم که اگر در دنیا اعمال خود را اصلاح نکنید، در آخرت که امروز باشد گرفتار عذاب و سزای اعمالتان خواهید شد. امروز فرصت از دست رفته است و هیچ عذر و بهانه‌ای پذیرفته نیست. حکم صادر شده و باید به اجرا در آید؛ زیرا:

﴿مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ﴾ [ق: ۲۹]. «حکم من، تغییر نمی‌کند و من در حق بندگان ستمکار نیستم». سخن من و حکم و دستوری که داده‌ام غیر قابل تغییر است. تصمیم

چنین است که هر مجرمی که مرتکب چنان جرم‌هایی شده است، باید به جهنم در آید، پس جای التماس و عذری نمی‌ماند. [این را نیز بدانید که] من هرگز به بندگان ظلم نمی‌کنم. [این را بدانید] هر که به جهنم در آید خود به خویش ظلم کرده است. ما اگر فردی را بدون هیچ گناهی به جهنم بیندازیم و چنین مقرر می‌کردیم، در آن صورت واقعاً ظلم زیادی انجام می‌شد و صفت ظلام (بسیار ستمگر) بر من اطلاق می‌گردید؛ اما هرگز این‌گونه نیست. اگر بندگان مجرم و عاصی به جهنم می‌روند، مقصر اصلی خود آن‌ها هستند نه من.

﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾ [ق: ۳۰]. «روزی که به دوزخ می‌گوییم: آیا پُر شدی؟ و (دوزخ می‌گوید): «آیا افزون بر این هم هست؟» روزی که ما به جهنم می‌گوییم: آیا پُر شدی؟ - یعنی تصمیم ما بر این است که آن را پُر کنیم. - او نیز در جواب می‌گوید: آیا باز هم هست؟ اگر باز هم هست بفرستید. جهنم هم عصبانی شده و قرارش بر این است که کم‌ترین جای ممکن را خالی نگذارد. آن‌قدر در آن می‌افکنیم تا پُر شود.

آن‌چه بیان شد سرنوشت و سرانجام آنانی بود که به روز قیامت ایمان ندارند و از مسیر بندگی خدا منحرف شده‌اند. در مقابل این گروه، افرادی نیز هستند که به روز قیامت ایمان داشته و چنین معتقدند که خداوند متعال می‌تواند انسان را دوباره زنده کند و این کار را نیز یقیناً انجام خواهد داد و او را به دادگاه احضار و محاکمه خواهد کرد و به تناسب اعمالی که در دنیا انجام داده پاداش یا سزا خواهد داد.

اکنون ببینیم، در قیامت، وضعیت این گروه مؤمن چگونه است:

﴿وَأَرْزَلْتِ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ﴾ [ق: ۳۱]. «و بهشت به پرهیزکاران نزدیک می‌شود و (از آنان) دور نیست». و به بهشت افتخار داده شد که به پرهیزکاران نزدیک گردانده شود؛ آنان که برنامه و کارشان در دنیا همیشه چنین بود که از هر آن‌چه خداوند دوست نداشت، دوری می‌کردند. بهشت به گونه‌ای به آنان نزدیک شده که فاصله‌ی چندانی با آنان ندارد.

این که فرمود: به بهشت افتخار داده شد که به پرهیزکاران نزدیک گردانده شود، مطلب بسیار مهمی است. نزدیک شدن بهشت به متقین برای بهشت، مایه‌ی افتخار است!!

﴿هَذَا مَا توعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ﴾ [ق: ۳۲]. «(به آنان می‌گویند:) این، همان وعده‌ای است که برای هر توبه‌کار باتقوایی به شما داده می‌شد».

به آنان (متقین) گفته می‌شود: این همان چیزی است که به شما وعده داده می‌شد. این بهشت مأوای هر فردی است که در دنیا مدام به سوی پروردگارش برگشته است. فردی که اگر لحظاتی

دچار غفلت یا گناه و اشتباه و خطایی شده فوراً به سوی پروردگارش برگشته و خود را از آن غفلت و گناه نجات داده است.

«حفیظ» به کسی گفته می‌شود که همیشه مراقب خود بوده و از این که دچار انحراف شود و همراه و همگام شیطان باشد، خودداری کرده است. این بهشت مأوای کسی است که:

﴿مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ﴾ [ق: ۳۳]. قبل از دیدن عذاب خداوندِ رحمن، از آن ترسیده و نسبت به خداوند احساس مسئولیت کرده است و:

﴿وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ﴾ [ق: ۳۳]. با دلی منیب (توبه‌کار و همیشه رجعت کننده) به سوی خدای مهربان آمده است. پس:

﴿ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ﴾ [ق: ۳۴]. به آنان گفته می‌شود: وارد بهشت شوید و به سلامت داخل آن گردید. خیالتان از هر گونه سختی و ناراحتی و وجود هر مشکلی راحت باشد و از هیچ بلا و آفت و مصیبتی هراس نداشته باشید.

﴿ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ﴾ [ق: ۳۴]. آن روز، روز جاودانی و همیشگی است. روزی است که با ورود به بهشت دیگر برگشت و بیرون آمدنی وجود ندارد.

﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾ [ق: ۳۵]. «هر چیزی که در بهشت بخواهند برایشان آماده می‌شود (و در آن جا درخواست هر چیزی بکنند برایشان حاضر می‌شود) و از طرف ما (خداوند) نیز بیشتر (از آن چه درخواست می‌کنند برایشان) آماده می‌شود». یعنی چیزهایی علاوه بر آنچه آنان می‌خواهند به آنان داده می‌شود. پاداش‌های بس مهمی برایشان فراهم می‌شود؛ پاداش‌هایی که از وجودشان بی‌خبرند؛ چرا که اگر با خبر بودند حتماً درخواست می‌کردند. پاداشی چون رضایت خداوند و خشنودی او که از همه‌ی نعمت‌های بهشتی بزرگ‌تر و مهم‌تر است.

به این ترتیب وضعیت انسان پس از مرگ و این که در دنیا همیشه مورد امتحان و آزمایش خداست، و سرانجامش نیز یا بهشت است یا جهنم، روشن شد.

در این جا به این نکته هم اشاره کنیم که هر کس از مسیر بندگی خدا منحرف شود یا در مسیر بندگی خدا قرار گیرد، علاوه بر سزا یا پاداش و جزای قیامت، در همین دنیا نیز به نتایج اعمالش خواهد رسید و عواقب آن را خواهد دید:

﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّن قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِن مَّحِصٍ﴾ [ق: ۳۶]. «و چه بسیار نسل‌هایی که پیش از آنان، هلاک کردیم؛ نسل‌هایی که نیرومندتر بودند و در شهرها

و مناطق مختلف به سیر و کاوش پرداختند؛ ولی آیا گریزگاهی یافتند؟» قبل از آنان اقوامی را همزمان نبود کردیم که از نظر قدرت حمله به دیگران بسیار قوی‌تر از این‌ها (مخاطبان اولیه‌ی قرآن) بودند. این‌ها چنین تصور نکنند که نابود شدگان پیشین، ضعیف و ناتوان بوده یا امکاناتی نداشتند تا خود را از عذاب ما حفظ کنند. خیر، آنان از اینان بسیار قدرتمندتر بودند. وقتی قصد نابودی‌شان را کردیم فوراً نابودشان کردیم. در هنگام نابودی به این طرف و آن طرف فرار می‌کردند و با خود می‌گفتند: ای کاش جایی می‌بود و راه فراری وجود می‌داشت که از طریق آن فرار کنیم و از این عذاب خود را نجات دهیم. آن‌ها برای نجات از عذاب تلاش کردند، اما نتوانستند و سرانجام گرفتار آن شده و نابود شدند. بنابراین با توجه به آنچه گفته شد، در دنیا، علاوه بر قیامت، از آنان که از مسیر بندگی خدا منحرف می‌شوند انتقام گرفته می‌شود.

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾ [ق: ۳۷].
 «به‌راستی در سرگذشت پیشینیان، پند و عبرتی برای کسی است که عقل دارد یا با حضور (جان و دل، به حقایق و پندها) گوش می‌سپارد».

دلایل و نشانه‌های ارائه شده تا جایی که فرمود: ﴿بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ [ق: ۱۵]. «بلکه آنان باز هم نسبت به آفرینش نو (و دوباره) در شک و تردیدند» به «دل» مربوط می‌شود. در این قسمت پذیرش دلایل ارائه شده مبنی بر قدرت خداوند متعال در زنده کردن دوباره‌ی انسان و این که چنین کاری حتماً صورت خواهد گرفت، کار دل است و ایمان به آن کار «قلب» می‌باشد. از آیه‌ی مذکور (آیه ی ۱۵) به بعد که به بیان آفرینش انسان می‌پردازد و این که خداوند از درون و بیرون انسان آگاه است و انسان از سوی دو فرشته تحت نظر می‌باشد و... مسایلی است مربوط به گوش (سمع). کسی که در کمال هوشیاری و دقت کامل به آن سخنان گوش دهد و به آن‌ها توجه کند، برای آگاهی از سرانجامش و این که مسئولیتی دارد و قیامتی هست و او نیز باید خود را برای آن روز آماده کند، کافی است.

به این ترتیب روشن شد که زنده شدن پس از مرگ حق است و سرانجام افرادی که به آن ایمان دارند، خوشبختی است و غیر آن‌ها سرنوشتی جز بدبختی ندارند.

بعد از بیان تمامی آیات و دلایل مبنی بر وجود قیامت و زنده شدن دوباره‌ی انسان و سرانجام او، برخی راه و مسیر بندگی خدا را انتخاب می‌کنند و در آن گام بر می‌دارند و برخی نیز مسیر گمراهی را انتخاب می‌کنند. خداوند متعال در ادامه‌ی آیات، گروه اخیر را متوجه نکات دیگر و آیات دیگر می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ ﴿۳۸﴾﴾

[ق: ۳۸]. «و آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آنهاست، در شش روز آفریدیم و خستگی و رنجی به ما نرسید». حال کسی که دارای چنین قدرتی باشد یقیناً به سادگی می‌تواند انسان را دوباره زنده کند. پس شک و تردید و عدم ایمان به این مطلب کاری است بی‌مورد.

[ای پیامبر!]

﴿فَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ﴾ [ق: ۳۹]. در برابر آنچه [این بی‌باوران با وجود آن همه دلایل

روشن می‌گویند] صبر و تحمل کن. تو از آنچه می‌گویند ناراحت مباش و صبر و تحمل کن و خود را به گفته‌های آن‌ها مشغول مکن. تو مشغول کار دیگری باش. مشغول ادای وظیفه‌ی خود باش. تو با دعوت آن‌ها و بیان حقایق، وظیفه‌ی خود را نسبت به آنان انجام دادی و دیگر در برابر آن‌ها مسئول نیستی؛ حال مشغول انجام وظیفه‌ی خود باش:

﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ ﴿۳۹﴾ وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَرَ

السُّجُودِ ﴿۴۰﴾﴾ [ق: ۳۹-۴۰]. «و پروردگارت را پیش از طلوع خورشید و قبل از غروب، با حمد و ستایش به پاکی یاد کن. و در پاسی از شب و پس از سجده‌ها(ی نماز) او را به پاکی یاد نما».

[ای پیامبر!] در مواقعی که ذکر خواهد شد تسبیح و حمد کن. تسبیح کن، یعنی از هر آنچه نابجا و نادرست است، بپرهیز. از هر فکر و کار و گفتار ناشایست و ناپسندی دوری کن. حمد کن، یعنی مشغول انجام هر آنچه شایسته و پسندیده است باش. تو با چنین رفتاری دلالت بر پاکی و بی‌عیب و نقص بودن پروردگارت می‌کنی؛ زیرا تو آفریده و مخلوق او هستی و این‌گونه خلق شده‌ای که میل به سوی خوبی‌ها داشته و از بدی‌ها بپرهیزی. تو با چنین رفتاری در واقع از پروردگار خود قدردانی می‌کنی. تو پروردگارت را قبل از بیرون آمدن خورشید (در نماز صبح) و قبل از غروب آن (نماز ظهر و عصر) تسبیح و حمد کن. علاوه بر زمان‌های ذکر شده، در قسمتی از شب نیز او را تسبیح کن (در نماز مغرب یا عشاء یا نماز شب یعنی وتر یا تهجد که شامل یک تا یازده رکعت می‌باشد و قبل از خوابیدن یا در نیمه‌های شب و یا آخر شب خوانده می‌شود).

﴿وَأَدْبَرَ السُّجُودِ﴾ [ق: ۴۰]. و پس از سجود [خدا را تسبیح کن].

زمان «سجود» از ظهر هر روز یعنی با آغاز نماز ظهر، شروع می‌شود تا پایان نمازهای عصر، مغرب، عشاء، وتر و نماز صبح. پس از طلوع خورشید دیگر زمان سجود تمام می‌شود و وقت کار و تلاش روزانه (امرار معاش) است. در زمان کسب و کار نیز (ادبار سجود) با گفتار و کردارت خدا را

تسبیح کن و از هر آن چه نادرست است دوری و هر آن چه درست است را انجام بده و اینچنین وضعیت و حال و احوال خود را تغییر بده. مثلاً با کلمات و اذکاری چون «سُبْحَانَ اللَّهِ» یا... خدا را یاد کن و... و منتظر روز قیامت باش و تا آمدن آن روز مشغول انجام وظیفه‌ی بندگی خود باش:

﴿وَأَسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴿٤١﴾ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ ﴿٤٢﴾ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ ﴿٤٣﴾ يَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَٰلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ ﴿٤٤﴾ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرَ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعَيْدِ ﴿٤٥﴾﴾ [ق: ۴۱-۴۵]^(۱). «و گوش به ندای روزی باش که ندادهنده از مکان نزدیکی ندا می‌دهد. روزی که (همه) بانگ رستاخیز را به حق می‌شنوند؛ آن روز، روز بیرون آمدن (از قبرها) است. بی‌شک ماییم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و بازگشت به سوی ماست. روزی که زمین از روی آنها شکافته می‌شود و شتابان (از قبرها) بیرون می‌آیند. این، گردآوری و برانگیختنی است که بر ما آسان می‌باشد. ما به آنچه می‌گویند، کاملاً آگاهیم و تو بر آنان نگهبان و چیره نیستی؛ پس به وسیله‌ی قرآن هر کسی را که از تهدید من می‌ترسد، بیم بده».

تفسیر آیاتی از سوره‌ی حاقه

در مورد قیامت و حوادث آن، علاوه بر آن چه در سوره‌ی «ق» بیان شد، مطالب دیگری نیز وجود دارد که در سوره‌های دیگر به آن اشاره شده است.

برخی از حوادث روز قیامت، وقتی روی می‌دهند که مردم به دادگاه خدا احضار می‌شوند. برخی دیگر در بهشت و جهنم اتفاق می‌افتند.

در سوره‌ی «حاقه» [آیات ۱-۱۷]، پس از اشاره به نواختن شیپور و زیر و رو شدن و نابودی کوه‌ها و به لرزه در آمدن زمین و صاف و هموار شدن آن، و نیز اشاره به شکاف برداشتن آسمان و قطعه قطعه شدن و نابودی آن به گونه‌ای که فرشتگان دیگر جایی برای ماندن در آن جا ندارند و مجبورند در گوشه و کنار آسمان مستقر شوند؛ به مسأله‌ی دادگاه خدا اشاره می‌کند و این که در آن روز یک رژه انجام می‌گیرد و خداوند متعال به انسان‌ها می‌نگرد و خوب و بد در آن جا برای خداوند متعال واضح و آشکار است. در آن روز هیچ چیز از خداوند پوشیده و پنهان نیست.

۱- استاد رحمته آیات را تا این قسمت از سوره تفسیر کرده‌اند، یعنی پنج آیه‌ی آخر سوره را تفسیر نکرده‌اند.

در پادگان‌ها/ فرقه‌های نظامی دنیا چنین مرسوم است که فرماندهی پادگان/ قوماندان فرقه در «جایگاه» خود مستقر می‌شود و سربازان دسته‌دسته از جلو او عبور می‌کنند و او به آن‌ها می‌نگرد و پس از بازدید، آنانی که به خوبی در برابرش عبور کرده‌اند تشویق و بقیه را توبیخ می‌کند. در روز قیامت نیز مسئله [تقریباً] چنین است.

در آن روز جایگاه بلندی برای خداوند متعال وجود دارد که عرش فرمانروایی اوست. در آن روز جلال و عظمت و بزرگی خداوند متعال به حدی جلوه می‌کند که آن تخت و عرش، دیگر تحمل آن همه عظمت را ندارد؛ بنابراین به جای چهار حامل، هشت حمل‌کننده، تخت و عرش پروردگار را بر سر خود نگه می‌دارند. برای روشن شدن مطلب و تنها به این منظور، به تخت‌ها و صندلی‌های دنیایی اشاره می‌کنیم. در دنیا یک تخت عادی دارای چهار پایه است و این چهار پایه برای حاکم دنیایی که روی آن نشسته است کافی است؛ اما اگر حاکم بسیار سنگین باشد، در این صورت چهار پایه کافی نیست و باید تخت دارای پایه‌های بیشتری باشد تا او را تحمل کند. در مورد حاملان عرش خدا و کیفیت آن باید گفت: تنها خداوند حقیقت مطلب را می‌داند. ما تنها این را می‌دانیم که در آن روز خداوند متعال به گونه‌ای دیگر ظاهر می‌شود و عظمت و قدرت او - جلّ جلاله - به گونه‌ای دیگر است.

بدیهی است که مقصود ما از مثال زدن تخت‌های دنیایی، این نیست که خداوند متعال مانند حاکمان و فرمانروایان بشری یا مثل هر مخلوق دیگری دارای جسم و بدنی است و سنگینی او همانند سنگینی چیزهای مادی است. منظور ما از آنچه بیان شد این بود که عظمت و جلال خداوند در آن روز چنان بر ما ظاهر می‌شود و جلوه می‌کند که گویی چیز بزرگی بر روی تختی قرار داده شده و به حدی سنگین است که دیگر تخت‌های معمولی تحمل آن را ندارند و باید از تخت‌های دیگر با پایه‌های بیشتری استفاده شود^(۱): ﴿وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ۗ﴾ [الحاقة: ۱۷]. «و آن روز عرش پروردگار را هشت فرشته بر فرازشان حمل می‌کنند».

﴿يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنْكُمْ خَافِيَةٌ ۗ﴾ [الحاقة: ۱۸]. «در آن روز شما را (برای حساب‌رسی) پیش می‌آورند و هیچ چیزی از اعمال و گفتار شما، پنهان نمی‌ماند». در روز قیامت همه به پیشگاه خداوند متعال عرضه می‌شوید و در برابر قدرت و عظمت او رژه می‌روید. در آن روز هیچ چیز از خداوند متعال پنهان نمی‌ماند. این عرضه شدن و رژه رفتن بر خلاف رژه‌های دنیایی است که

۱- ذکر چنین تشبیه و مثالی تنها به خاطر فهم مطلب است نه چیز دیگر.

در برابر فرماندهان بشری انجام می‌گیرد و در آن فقط ظواهر امور به چشم می‌خورد و فرمانده فقط از روی ظاهر قضاوت می‌کند. در روز قیامت صاحب و مالک همه چیز و صاحب تخت فرمانروایی، تمام نهانی‌ها را می‌بیند و هیچ چیز از او مخفی و نهان نمی‌ماند.

پس از پایان آن رژه، براساس نگاه و نظری که خداوند متعال به بندگان داشته است، مردم را به دو دسته تقسیم می‌کند:

﴿فَأَمَّا مَنْ أَوْتِيَ كِتَابَهُ وَبِمِيزَانِهِ ۖ فَيَقُولُ هَآؤُمْ أَقْرَبُ أَوْ كِتَابِيَّةٌ ﴿١٩﴾ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةً ﴿٢٠﴾﴾ [الحاقة: ۱۹-۲۰]. «پس هر کس نامه‌ی اعمالش را به دست راست خویش دریافت کند، می‌گوید: نامه‌ی اعمالم را بگیرید و بخوانید. من یقین داشتم که حساب اعمالم را می‌بینم» کسی که نامه‌ی اعمال یا پرونده‌اش به دست راستش داده شود، با شادی تمام و با صدای بلند فریاد می‌زند و به همراهان و اطرافیان‌ش می‌نگرد و می‌گوید: نامه‌ی عملم را بگیرید و بخوانید! در آن چیزی نیست که نخواهد دیگران آن را ببینند. چنین فردی یا از مسلمانان دسته اول (سابقین) است که مرتکب گناه کبیره یا انجام فاحشه‌ای نشده است یا از مسلمانان دسته دوم (اصحاب یمین) است که اگر گناه گاهی مرتکب گناه هم شده است، بلافاصله توبه کرده و به سوی پروردگارش برگشته است؛ زیرا او دارای چنان ایمان محکم و استواری بوده که او را از گناه محفوظ داشته است.

بنابراین چنین فردی در آن روز، پس از دریافت نامه‌ی اعمالش با خوشحالی تمام و در کمال افتخار و بدون کوچک‌ترین ترس از این که چیز ناخوشایندی در پرونده‌ی اعمالش باشد که با دیدنش باعث آبروریزی او شود، صدایش را بلند می‌کند و به همراهان و دوستانش می‌گوید: بیایید پرونده‌ی اعمالم را بگیرید و بخوانید. من در دنیا به چنین احوال و اوضاعی معتقد بودم و می‌دانستم که روزی خواهد آمد و به حساب و کتابم رسیدگی خواهد شد و براساس اعمال و کردارم جزا و پاداش داده خواهم شد. پس خود را برای چنین روزی آماده کردم و امروز هیچ غم و غصه‌ای ندارم.

﴿فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ ﴿٢١﴾ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿٢٢﴾ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ ﴿٢٣﴾﴾ [الحاقة: ۲۱-۲۳]. «پس آن شخص در زندگی پسندیده‌ای خواهد بود. در بهشتی برین. که میوه‌هایش، در دسترس است» چنین فردی در زندگی و حیاتی به سر می‌برد که به حدی از آن راضی است که حتی آن زندگی نیز از خودش راضی است؛ چرا که صاحبش از او راضی است. او در یک باغ پر شاخ و برگ و در مکانی مرتفع به سر می‌برد؛ به طوری که میوه‌هایش رسیده و قابل دسترسی می‌باشند؛ به گونه‌ای که برای چیدن آن‌ها هیچ گونه مشکلی نخواهد داشت و به راحتی آن‌ها را می‌چیند.

﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ﴾ [الحاقة: ۲۴]. «به پاداش اعمالی که در ایام گذشته (در دنیا) پیش فرستاده‌اید، گوارا بخورید و بیاشامید» به آنان گفته می‌شود: بخورید و بنوشید! گوارای وجودتان باد. این نعمت‌ها در برابر اعمال و کردار خوبی است که قبلاً و در دنیا انجام داده‌اید.

﴿وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَلَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَةَ ۖ وَلَمْ أَدْر مَا حِسَابِيَةَ ۖ﴾ [۲۹]. «و اما کسی که نامه‌ی اعمالش را به دست چپ خویش دریافت کند، می‌گوید: ای کاش نامه‌ی اعمالم به من داده نمی‌شد. و نمی‌دانستم حسابم چیست؟ ای کاش مرگم در دنیا، پایان کارم بود. مال و ثروتم، به من سودی نبخشید. جاه و قدرتم از دستم رفت». و اما آن که پرونده‌اش به دست چپش داده می‌شود می‌گوید: وای بر من. ای کاش پرونده و نامه‌ی اعمالم به من داده نمی‌شد. با صدای پُر از اندوه و پشیمانی و صدایی که نشان از خستگی او دارد آه می‌کشد و می‌گوید: آه، ای کاش اصلاً نمی‌دانستم که حسابم چگونه است و چگونه محاکمه می‌شوم و کردارم چگونه بررسی می‌شود و اصلاً مرا از اعمالی که انجام داده‌ام آگاه نمی‌کردند. ای کاش همان مرگی که مرا از دنیا جدا کرد پایان‌بخش عمرم می‌بود و همان روز نابود می‌شدم و دیگر زنده نمی‌شدم و این روز و این لحظه را نمی‌دیدم. [راستی] ثروت و مالم هیچ سودی به حال من نداشت و مرا از کمترین عذاب و دردسر این روز نجات نداد. [راستی] قدرتم چه شد؟ از دستم برفت و نابود شد و هیچ کدام به فریادم نرسیدند. پس از این داد و فریاد و آه و ناله کردن، از سوی خداوند متعال ندا و فرمانی پُر از هیبت و خشم و غضب و عصبانیت می‌رسد که:

﴿خُدُوهُ فَعُلُوهُ ۖ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلَّوهُ ۖ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ﴾ [الحاقة: ۳۰-۳۲]. «(فرمان می‌رسد): او را بگیرید و در بند و زنجیرش کنید. سپس او را به دوزخ بیفکنید. آن‌گاه او را در زنجیری که طولش هفتاد گز است، به بند بکشید» او را بگیرید و در گردنش بند و زنجیر بیندازید و دست‌هایش را به گردنش ببندید و سپس او را در آتش سوزان بیندازید و بسوزانید. او را در زنجیری که هفتاد ذراع است قرار دهید تا هنگام شکنجه و عذاب تکان نخورد. راستی این عذاب برای چیست؟ مگر چنین فردی چه کار کرده است؟:

﴿إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ﴾ [الحاقة: ۳۳]. «او به خدای بزرگ و با عظمت ایمان نداشت». او به چنین مطلبی که خداوند متعال تنها فرمانروا و تنها فریادرس اوست و باید در زندگی

تنها مطیع فرمان او بود، و تنها به او امیدوار بود، و تنها او را پشت و پناه خود قرار داد، معتقد نبود. چنین فردی در دنیا این را فراموش کرده بود که فقط خداوند است که امکانات و نعمت‌ها را در اختیار انسان قرار می‌دهد، و فقط اوست که موانع را از سر راه انسان برمی‌دارد تا با استفاده از نعمت‌ها در مسیر کمال گام بردارد. او در دنیا این را نیز فراموش کرده بود که روزی خواهد آمد و او به خاطر این همه نعمت محاکمه و دادگاهی خواهد شد. او به جای اطاعت از خدا و این که در مسیر بندگی او قرار گیرد، مطیع اوامر دیگران بود و به جای این که تنها خداوند را پشتیبان و فریادرس خود بداند غیر او را به عنوان فریادرس خود برگزیده بود، این یک گناه [که به ارتباط او با خدا برمی‌گردد؛ یعنی در برقراری ارتباط صحیح با خداوند متعال و صاحب و مالک خود در دنیا دچار مشکل اساسی بود و امروز نتیجه‌ی آن را می‌بیند]. اما گناه و مشکل دیگری که او در دنیا داشت [و به ارتباط ناصحیح او با مردم بر می‌گردد و امروز نتیجه‌ی آن را می‌بیند]، عبارت است از:

﴿وَلَا يَحْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ﴾ [الحاقه: ۳۴]. «و (مردم را) به اطعام بینویان تشویق نمی‌کرد». او نه تنها خود به فقرا و نیازمندان توجه نمی‌کرد و به آن‌ها غذایی نمی‌داد؛ بلکه دیگران را نیز بر این کار تشویق نمی‌کرد و حتی دوست نداشت که مردم چنین عملی را انجام دهند.

برنامه‌ی زندگی او این‌گونه بود؛ عدم ارتباط صحیح با خدا و مخلوقات خدا. بنابراین امروز که روز جزا و سزای اعمال است چنین فردی باید سزای رفتار و کردار خود را بچشد.

عذاب او در برابر عدم ایمان به خداوند متعال [یعنی عدم ارتباط صحیح با مالک و صاحب و پروردگار خود] این است که:

﴿فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ﴾ [الحاقه: ۳۵]. «پس امروز اینجا یار و خویشاوندی ندارد» امروز در این‌جا دوست و مدافعی که دلسوز او باشد و بخواهد از او دفاع کند وجود ندارد؛ زیرا آنانی را که در دنیا پناهگاه و جای امید خود می‌دانست در این‌جا نمی‌توانند کاری کنند و قدرتی ندارند].

اما عذابش در برابر [عدم ارتباط صحیح با مخلوقات خدا و] بی‌توجهی به فقرا و نیازمندان و عدم تشویق دیگران به چنین کاری، این است که:

﴿وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ ۚ لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ﴾ [الحاقه: ۳۶-۳۷]. «و از هیچ غذایی برخوردار نیست مگر از چرک و زردابه (ی دوزخیان). که تنها گنهکاران از آن می‌خورند».

«غسلین» چیست؟

«غسلین» خوراکی است از درختی به نام «ضریع» یا «زقوم»؛ زیرا در جای دیگر می‌فرماید: خوراک فرد مجرم، غیر از «ضریع» و «زقوم» نیست^(۱). و در این جا می‌فرماید: هیچ خوراکی جز «غسلین» ندارد. پس «غسلین» و «ضریع» و «زقوم» هر سه یک چیز هستند. نام درخت، «زقوم» و «ضریع» است؛ زیرا این درخت دارای تیغ‌های آن‌چنان تیزی است که هرگاه به پستان شتر و حیوانات دیگر برخورد کند آن را زخمی می‌کند. خوراک و ثمر این درخت، «غسلین» است. شاید وجه تسمیه‌ی ثمر این درخت به «غسلین» این باشد که هنگام خوردنش آنقدر ناگوار است که از دهان تا معده را می‌سوزاند^(۲).

تنها افرادی از این خوراک می‌خورند که عمداً و با هدف مشخص از مسیر بندگی خداوند متعال منحرف شده‌اند و به خداوند عظیم و بزرگ ایمان نداشته و در فکر فقیر و نیازمندان نبوده‌اند. همان‌طور که قبلاً گفته شد، اهل بهشت به طور کلی از دو عیبی که در زندگی دنیا وجود دارد، به دور هستند:

۱- غم و اندوه؛

۲- ترس.

آن‌ها هیچ غم و غصه‌ای ندارند؛ زیرا هر چه آرزو کنند به آنان داده می‌شود: ﴿لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ﴾ [النحل: ۳۱]. و هیچ ترسی ندارند؛ زیرا هر چه به آنان داده شود برای همیشه در اختیارشان خواهد بود و هرگز از آن‌ها گرفته نمی‌شود و آن را از دست نمی‌دهند: «خَالِدِينَ». پس در بهشت نه ترسی وجود دارد و نه غم و اندوهی.

اما جهنم

جهنم مأوی و مسکنی است مملو از آتش. در آن جا برای هر فردی که مستحق آن است، اطاقی کوچک از آتش هم‌چون کابین تلفن‌های امروزی ساخته شده است:

﴿إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ﴾ [الهمزة: ۸]^(۳) «بی‌گمان این آتش حلقه‌ای و فراگیر بر آنان گماشته

۱- غاشیه؛ ۶ و واقعه؛ ۵۲ و ...

۲- در تفسیر نور در ترجمه‌ی کلمه‌ی «غسلین» چنین آمده است: چرک و خون. خونابه. زردابه. ریم.

۳- آن آتشی ایشان را در بر می‌گیرد که سرپوشیده و در بسته است.

شده است» اطاقی که نه در دارد و نه راه فرار. چهار گوشه‌ی این اطاق با ستون‌های بسیار قوی محکم شده است.

پوشاک اهل دوزخ

پوشاک اهل دوزخ از «قطران» است:

﴿سَرَّابِيلُهُمْ مِّن قَطْرَانٍ﴾ [ابراهیم: ۵۰]. «پیراهنی که می‌پوشند از «قطران» است». «قطران» ماده‌ای است سیاه که باعث از بین بردن پوست بدن انسان شده و پوشیدن چنین لباسی از چنین جنسی باعث اذیت و آزار انسان می‌شود؛ زیرا رنگ سیاه آن، اعصاب انسان را بسیار خسته می‌کند و بوی بسیار بدی نیز دارد و چرب هم هست و همین امر باعث جذب آتش می‌شود و در نتیجه هم چون «قیر» به سرعت ذوب می‌شود و به بدن انسان می‌چسبد.

غذا و نوشیدنی اهل دوزخ

غذای جهنمیان «غسلین» و «ضریع» و «زقوم» است و به جای آب و هر نوشیدنی دیگر دستور داده می‌شود به آنان آبی بسیار داغ و جوشان داده می‌شود. چنان داغ و سوزان که وقتی از آن می‌نوشند تمام درونشان را می‌سوزاند و از بین می‌برد:

﴿وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ﴾ [محمد: ۱۵]^(۱).

افزون بر این نوع زندگی و این همه عذاب، می‌فرماید: دوزخیان هرگز چنین گمان نکنند که روزی این عذاب برداشته یا تخفیف داده می‌شود. دوزخیان این را بدانند که اگر قرار باشد چیزی برایشان زیاد شود عذاب است و عذاب: ﴿فَذُوقُوا فَلَنْ نَّزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا﴾ [النبأ: ۳۰]. «پس (نتیجه‌ی اعمالتان را) بچشید که چیزی جز عذاب بر شما نمی‌افزایم».

تفسیر آیاتی از سوره‌ی واقعه

در این سوره کسانی که دعوت حق را دریافت کرده و حقیقت و واقعیت برایشان روشن شده است، به سه دسته تقسیم می‌شوند و به جزا و پاداش و سزای هر سه گروه اشاره می‌شود. در ابتدای سوره به مسئله‌ی قیامت و حوادث آن روز اشاره می‌کند؛ حوادثی که به حدی سنگین

۱- آب داغ و جوشان نوشانده می‌شوند. آبی که [به محض نوشیدن] اندرونه و روده‌های ایشان را پاره پاره می‌کند و از هم می‌گسلد.

هستند که همه کوهها و زمین را تکه تکه کرده و از بین می برد. در سوره ای دیگر، به شدت این سنگینی اشاره می کند و می فرماید:

﴿تُقَلَّتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [الأعراف: ۱۸۷] «بر آسمانها و زمین سنگین و دشوار است»^(۱). حوادث روز قیامت به حدی سنگین است که تمامی آسمانها و زمین را به هم می زند و نابود می کند.

﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ۝ لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كَاذِبَةٌ ۝ خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ ۝ إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا ۝ وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا ۝ فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا ۝﴾ [الواقعة: ۱-۶]. «آن گاه که واقعه (ی رستاخیز) روی دهد. در وقوع آن، دروغی نیست. فرودآورنده (ی گروهی) و رفعت بخش (گروهی دیگر) است. آن گاه که زمین، سخت بلرزد. و کوهها به شدت متلاشی شود. و مانند غباری پراکنده گردد».

وقتی که آن رویداد و حادثه روی داد، حادثه ای که هیچ رویدادی با آن همتا نیست و هیچ چیز نمی تواند در برابرش قد علم کند. آن رویداد به گونه ای سنگین و سخت است که وقتی اسم آن آورده شد انسان تنها به یاد آن می افتد. چه رویدادی از آن بزرگتر که تمام جهان فرو می پاشد و نابود می گردد. وقتی آن رویداد اتفاق افتاد و قیامت آمد دیگر در وقوعش دروغی نیست و کسی نمی تواند بگوید آن اتفاق بزرگ (قیامت) روی نداده است و روی نمی دهد؛ زیرا آن روز، دیگر هم چون امروز نیست که مردم در مورد آن هر چه دوست داشته باشند، بگویند و به راحتی آن را تکذیب کنند و جرأت چنین کاری را داشته باشند.

این رویداد به گونه ای اتفاق می افتد که جای هیچ شک و تردید و انکاری برای انسان باقی نمی گذارد. این رویداد، رویدادی است که پایین آورنده و بالا برنده است. بالا برنده ای آنهایی است که در مقابل پروردگارشان خاشع و خاضع بوده اند و سر بندگی را برای او خم کرده اند. (این رویداد آنها را بلند مرتبه می کند و گرامی و بزرگ می دارد). و پایین آورنده ای کسانی است که نسبت به پروردگارشان سرکشی و نافرمانی می کردند و در برابر آن قدرت عظیم متکبرانه برخورد می کردند و مطیع اوامر او نبودند. این رویداد چنین افرادی را پایین می آورد (ذلیل و پست می کند).

زمانی که این رویداد آغاز شد و آنگاه که زمین به شدت تکان داده شد و زمانی که کوهها درهم کوبیده شدند و هم چون آرد شدند و بصورت گرد و خاک در آمدند؛ چنان که گویی اصلاً کوهی وجود نداشته است؛ در این هنگام، شما ای آنانی که حق و مسیر صحیح بندگی خدا برایتان روشن

۱- [قیامت] برای آسمانها و زمین سنگین و دشوار است.

شده است! به سه دسته تقسیم می‌شوید: ﴿وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً﴾ [الواقعة: ۷] «و شما سه گروه خواهید بود».

گروهی:

﴿فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ﴾ [الواقعة: ۸]. «اهل سعادت و نیک‌بختی؛ و نیک‌بختان چه وضعیتی دارند؟». کسانی هستند که اهل یمن و خوشبختی و سعادت هستند. [راستی] وضعیتشان چگونه است؟ وضعیت آن‌ها وصف‌ناپذیر است. تنها خدا می‌تواند وضعیت آن‌ها را توصیف کند.

گروه دیگر:

﴿وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ﴾ [الواقعة: ۹]. «و افراد نگون‌بخت؛ و نگون‌بخت‌ها چه وضعی دارند؟» کسانی هستند که اهل بدبختی و به دور از یمن و سعادت هستند. آنان که [به خاطر اعمالی که در دنیا انجام داده بودند در روز قیامت] دچار شومی و بدبختی و شقاوت شده‌اند. [راستی] وضعیت و حال و احوال این گروه [در قیامت] چگونه است؟ [آنان در چنان بدبختی و عذابی هستند که] مگر حال و احوال و وضعیت آن‌ها را تنها در آن روز درک کرد و دید.

و گروه سوم:

﴿وَالسَّلِطُونَ السَّلِطُونَ﴾ [الواقعة: ۱۰]. «و پیشاهنگان پیشتان» و کسانی که در آن‌جا پیشگام‌ترند و از نظر جزا و پاداش از دیگران پیشی گرفته‌اند. هر که در دنیا در اطاعت از پروردگار و گام نهادن و حرکت در مسیر بندگی او از همه جلوتر و پیشقدم‌تر بوده است در این‌جا (قیامت) نیز این‌گونه است و به درجات بالاتر و اجر و پاداش بزرگ‌تری دست می‌یابد.

﴿أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾ [الواقعة: ۱۱]. این گروه نزدیک شدگان و مقربان بارگاه پروردگارشان هستند. آنان:

﴿فِي جَنَّاتٍ اللَّعِيمِ﴾ [الواقعة: ۱۲]. در باغی پُر از نعمت و خوشی و خوشبختی به سر می‌برند. ﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَىٰ وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾ [الواقعة: ۱۳-۱۴]. «گروهی از پیشینیان و اندکشماری از پسینیان هستند». بسیاری از این گروه متعلق به امت‌های قبل از نزول قرآن هستند و کمی از آن‌ها متعلق به ملت‌هایی هستند که بعد از نزول قرآن خواهند آمد.

«سابق» به کسی گفته می‌شود که ایمان در دلش به گونه‌ای جای گرفته باشد که حتی گاه گاهی هم دچار سستی و ضعف نشود و میل به انجام گناهان بزرگ و کردار زشت و ناپسند نکند. «سابقون» کسانی هستند که در مسیر بندگی خدا به مقامی والا رسیده‌اند و ایمان در دلشان به گونه‌ای جای گرفته است که مغلوب هوا و آرزوهای نفسانی نشده و شیطان نمی‌تواند بر آنها مسلط شود و آنان را وادار به انجام گناهان بزرگ کند. وقتی دعوت به دین خدا آغاز می‌شود اینان نخستین کسانی هستند که به آن جواب مثبت می‌دهند و به آن می‌پیوندند و شروع به تبلیغ و دعوت مردم به سوی خدا می‌کنند.

اما «اصحاب الیمین» یا به تعبیر دیگر قرآن در آیات دیگر «مُفْتَصِّدین» یعنی «میان‌روان»، دسته‌ای دیگر از مؤمنین هستند. اینان کسانی هستند که درجه‌ی ایمانشان نسبت به «سابقین» پایین‌تر است. آن‌ها گاه‌گاهی مغلوب هوا و آرزوهای نفسانی می‌شوند و در نتیجه دچار یکی از گناهان بزرگ یا کردار زشت می‌شوند؛ اما زود توبه می‌کنند و به سوی خدا برمی‌گردند.

«سابقین» کسانی هستند که نفس و روانشان «مطمئن» شده و آرام گرفته و در میدان بندگی خدا محکم ایستاده‌اند. «اصحاب الیمین» یعنی دسته‌ی دوم مؤمنین، کسانی هستند که دارای نفس «لوامه» اند. نفس «لوامه» نفسی است که صاحبش خود را بسیار سرزنش می‌کند. صاحب چنین نفسی گاه‌گاهی دچار گناه شده؛ اما زود از گناه برگشته و خود را سرزنش می‌کند و در نتیجه توبه کرده و به ادای وظیفه و مسئولیت بندگی خود می‌پردازد.

اما در مورد این که فرمود: بیشتر سابقین متعلق به امت‌های گذشته هستند و تعداد اندکی از آن‌ها جزو ملت‌های بعد می‌باشند، باید گفت: این مسئله به جمعیت امت‌ها و ملت‌ها برمی‌گردد. امت‌های گذشته (پیش از اسلام) دارای جمعیت کمی بوده‌اند؛ مثلاً: قوم نوح علیهم‌السلام اگر دو هزار نفر بوده باشند، در میان این تعداد ده نفر ایمان آورده و جزو سابقین می‌باشند؛ اما در دنیای امروز ما که چهار میلیارد نفر^۱ جمعیت دارد از این تعداد اگر ده هزار نفر هم جزو سابقین باشند به نسبت جمعیت، تعداد بسیار کمی است. پس اگر مقایسه‌ای داشته باشیم خواهیم فهمید که سابقین مثلاً قوم نوح علیهم‌السلام نسبت به سابقین دنیای امروز بسیار زیاد بوده‌اند.

بعد از توضیحاتی که داده شد، به ادامه‌ی آیات برمی‌گردیم تا ببینیم که جزا و پاداش سابقین (گروه نخست مؤمنین) چگونه است و قرآن وضعیت آن‌ها را چگونه توصیف می‌کند:

۱- این آمار نسبت به زمان نویسنده‌ی مرحوم بوده است؛ اما فعلاً دنیا بیش از هفت میلیارد جمعیت دارد. [مصحح]

﴿عَلَىٰ سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ ﴿۱۵﴾﴾ [الواقعة: ۱۵]. «بر تخت‌های زربافت و گوهرنشان».

همان‌طور که مؤمنان (ایمان داران) در بهشت، هر کدام منزل و باغ مخصوصی دارد، دارای پارک‌های عمومی نیز می‌باشند تا در آن‌جا دور هم جمع شوند. در این‌جا آن مکان عمومی و وضعیت آن‌ها را توصیف می‌کند. روی تخت‌هایی نشسته‌اند. این تخت‌ها با فواصلی در کنار هم چیده شده و آن مکان و مجلس با دُرّ و مروارید مزین شده است. مؤمنین روی آن تخت‌ها نشسته و بر آن‌ها تکیه زده‌اند:

﴿مُتَّكِعِينَ عَلَيْهَا مُتَقَدِّمِينَ ﴿۱۶﴾﴾ [الواقعة: ۱۶]. «آن‌ها در حالی که بر تخت‌ها تکیه زده‌اند رو به روی هم نیز قرار دارند». مجلس آن‌ها چون مجلس اهل دنیا نیست. اهل دنیا گرچه در مجالس‌شان ظاهراً با هم هستند؛ اما دل‌هایشان با هم نیست و در بسیاری از موارد نسبت به هم کینه [و حسد و بخل] دارند. اهل دنیا وقتی در مجلسی می‌نشینند دوست ندارند رو به روی هم باشند و اصلاً از یکدیگر خوششان نمی‌آید. در بهشت نه کینه‌ای هست و نه عداوت و نه دشمنی. اهل بهشت همه دوستدار هم هستند و به خاطر همین محبت است که وقتی در آن مجلس عمومی می‌نشینند؛ روبروی هم قرار می‌گیرند.

اهل چنین مجلسی هرگز زحمت آماده کردن غذا و نوشیدنی و... را نمی‌کشند؛ زیرا خدمتکارانی دارند و در خدمتشان هستند، آن هم چه خدمتکارانی!

﴿يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ ﴿۱۷﴾ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ ﴿۱۸﴾﴾ [الواقعة: ۱۷-۱۸]. «خدمت‌گزاران همیشه نوجوان، پیرامونشان می‌گردند. با جام‌ها و پارچ‌ها و پیاله‌های (سرشار) از شراب ناب و گوارا» کودکانی که همیشه در حالت کودکی خود باقی می‌مانند و تغییر نمی‌کنند. اراده‌ی خداوند متعال بر این است که اینان همیشه کودک باقی بمانند. به خاطر این که اهل مجلس از دیدن و بودنشان لذت ببرند، مرتب اطرافشان می‌گردند و با پارچ و ظروف و کاسه‌های پُر از شراب که همیشه جاری و روان است و هرگز هم تمام نمی‌شود، به آن‌ها نوشیدنی تعارف می‌کنند.

﴿لَّا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ ﴿۱۹﴾﴾ [الواقعة: ۱۹]. «که از نوشیدنش سردرد نمی‌گیرند و از خود بی‌خود نمی‌شوند» آنان (این خدمتکاران) نه می‌توانند مؤمنان را پراکنده کنند و به آن‌ها بگویند برخیزید و بروید و زمان نشستن تمام شده است، و نه این کار را می‌کنند. و شراب و نوشیدنی و... نیز هرگز تمام نمی‌شود (به گونه‌ای نیست که نوشیدنی و خوراک و... تمام شود و آن‌ها مجبور به

ترک آن مجلس شوند). تا هر زمان که خود دوست داشته باشند در آن مجلس و پارک‌های عمومی می‌مانند و تا آن‌جا که بخواهند از آن نوشیدنی‌ها و... برایشان آورده می‌شود.

﴿وَفَلَكِهِتَ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿۲۰﴾﴾ [الواقعة: ۲۰]. «و (نیز با انواع) میوه که هر چه بخواهند، برمی‌گزینند» و میوه و آن‌چه هنگام خوشی و خوشگذرانی خورده می‌شود و هر چه را که خود انتخاب کنند و دوست داشته باشند، برایشان فراهم می‌شود و تقدیمشان می‌گردد.

﴿وَلَحْمٍ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ ﴿۲۱﴾﴾ [الواقعة: ۲۱]. «و گوشت پرندگان از هر نوعی که بخواهند». و گوشت هر پرندۀ‌ای که خود دوست داشته باشند و اشتهايش را بکنند و بخواهند، برایشان حاضر و آماده می‌شود.

﴿وَحُورٌ عِينٌ ﴿۲۲﴾ كَأَمْثَلِ اللَّوْلِيِّ الْمَكْنُونِ ﴿۲۳﴾﴾ [الواقعة: ۲۲ - ۲۳]. «و زنان زیباچشمی (دارند). همانند مروارید نهفته در صدف». و زنانی با چشم‌های گرد و زیبا هم‌چون دُرّی که در جایی نگهداری شده و از این که گرد و خاک بر روی آن بنشیند محفوظ مانده، تقدیمشان می‌شود. زنانی بسیار با صفا و صمیمی و زیبا.

﴿جَزَاءً يَمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۲۴﴾﴾ [الواقعة: ۲۴]. «این پاداش‌ها، پاداش و جزای اعمالی است که در دنیا انجام داده‌اند».

چون در دنیا در مجالسی این‌چنین، شراب و انواع خوردنی‌های مست‌کننده [و مواد مخدر] استفاده می‌شود و افراد در اثر مست [و خمار] شدن شروع به ناسزاگویی به یکدیگر و مشغول صحبت‌های بیهوده و اعمال ناشایست هستند، چنین گمان می‌رود که اهل بهشت در چنین مجالسی با خوردن شراب مست شده و مجالس آن‌ها نیز چون مجالس اهل دنیا گردد. قرآن برای دفع چنین شبهه‌ای می‌فرماید:

﴿يَسْمَعُونَ فِيهَا لَعْوًا وَلَا تَأْثِيمًا ﴿۲۵﴾ إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا ﴿۲۶﴾﴾ [الواقعة: ۲۵ - ۲۶]. «آنجا نه سخن بیهوده می‌شنوند و نه سخن گناه‌آلود. و تنها سخنی می‌شنوند که سراسر سلام و درود (و پاک از هر عیب و نقص) است». در مجلس اهل بهشت (سابقین) نه سخن بیهوده و بی‌ثمر شنیده می‌شود و نه به یکدیگر ناسزایی گفته می‌شود. هیچ کس سخن بد و ناروایی از کسی نمی‌شنود. اگر از چنین مجلس و چنین توصیفی تعجب می‌کنی و هرگز باور نداری که در چنین مجلسی سخنی هم‌چون سخن مجالس اهل دنیا به میان نیاید و اصرار داری که بگوییم در آن‌جا چیزی رخ خواهد داد و سخنی گفته می‌شود، باید بگوییم: تنها یک چیز گفته می‌شود. نامش را هر چه می‌خواهی بگذار و

آن چیزی نیست جز «به یکدیگر سلام کردن و دعای سلامتی برای یکدیگر کردن». تنها چیزی که اهل این مجلس از یکدیگر می‌شنوند و آراسته و تقدیم یکدیگر می‌کنند این است و بس.

تا این جا صفات و حال و اوضاع سابقین یعنی مؤمنین دسته‌ی نخست در دنیا و قیامت بیان شد.

﴿وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ﴿٢٧﴾﴾ [الواقعة: ۲۷]. [و دست راستی‌ها]، آنان که اهل

یمن و سعادت و خوشبختی هستند. [راستی، اصحاب یمن وضعیتشان چگونه است؟] تو چه می‌دانی که آنان برای خود چه جزا و پاداشی دارند؟!.

اکنون که سرانجام و وضعیت این گروه را بیان می‌کند چنین به نظر می‌رسد که زندگی این گروه نسبت به زندگی گروه نخست (سابقین) که یک نوع زندگی شهری بود، یک نوع زندگی بادیه و صحرائشینی است.

حال و وضع این گروه در قیامت چنین است:

﴿فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ﴿٢٨﴾ وَطَلْحٍ مَّنضُودٍ ﴿٢٩﴾ وَظِلِّ مَمْدُودٍ ﴿٣٠﴾ وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ ﴿٣١﴾ وَفَلَكِهَةٍ

كَثِيرَةٍ ﴿٣٢﴾ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ﴿٣٣﴾ وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ ﴿٣٤﴾﴾ [الواقعة: ۲۸-۳۴]. «در (سایه‌ی)

درختانِ سدرِ بی‌خارند. و (در کنار) درختان انبوه و پُربار موز. و (زیر) سایه‌ی گسترده. و (در کنار) آبی جوشان و روان. و (برخوردار از) میوه‌های فراوان. که نه تمام می‌شود و نه ممنوع. و فرش‌های برافراشته» «سدر» درختی است خاردار که زمین و باغ را به وسیله‌ی آن حصارکشی می‌کنند. اگر جلو رشد این درخت گرفته نشود و بزرگ شود میوه‌ای می‌دهد مانند سنجد. در حالت عادی، انسان نمی‌تواند بالای این درخت برود و میوه‌ی آن را بچیند؛ زیرا پُر از خار است. برای چیدن میوه‌اش باید از چوب یا هر چیز دیگری استفاده کرد؛ اما سدری که در بهشت وجود دارد غیر از این سدر دنیایی است که تعریف کردیم. سدر بهشت سدری است بی‌خار تا اهل بهشت به راحتی میوه‌های آن را بچینند.

اصحاب یمن علاوه بر درخت سدر، زیر درخت دیگری به نام «طلح» در حال استراحت و

خوشی به سر می‌برند. درخت «طلح» درختی است با میوه‌های خوشه‌ای. اهل بهشت از سایه‌ی

این درخت و میوه‌ی آن نیز استفاده می‌کنند. این درخت در مناطق عربستان می‌روید. اصحاب یمن

زیر سایه‌ای بسیار گسترده و وسیع مستقرند. سایه‌ی آن درختان هم‌چون سایه‌ی درختی نیست که در

بیابانی بی‌آب و علف سبز شده و سایه‌ی بسیار کمی داشته باشد. آن‌ها در بهشت هر جا بخواهند

بروند زیر سایه خواهند بود. آن‌ها در جایی به سر می‌برند که آب از مکان مرتفعی به صورت آبشار

به سمت پایین می‌ریزد. البته در مورد کمیت و کیفیت آن آبشارها و این که آیا هم‌چون آبشارهای

دنیایی هستند یا خیر، چیزی نمی‌دانیم و تنها خداوند بر کم و کیف آن آگاه است.

اصحاب یمین در میان میوه‌های بسیار زیاد و متنوع به سر می‌برند؛ میوه‌هایی که نه تمام می‌شوند و نه از آن‌ها منع می‌شوند. میوه‌ها همیشگی هستند و بهشتیان نیز همیشه اجازتی استفاده‌ی از آن‌ها را دارند.

اصحاب یمین در بهشت روی تشک‌هایی که در جاهای بلند قرار دارند به استراحت مشغولند. وقتی سخن از تشک به میان می‌آید، همسر نیز با آن تداعی می‌شود. پس با همسران ارجمند و گران‌قدر خوش می‌گذرانند.

البته این همسران آن‌گونه نیستند که در دنیا بوده‌اند؛ بلکه تغییر و تحولی [از هر لحاظ] در آن‌ها به وجود آمده است:

﴿إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً ﴿۳۵﴾ فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا ﴿۳۶﴾ عُرُبًا أَتْرَابًا ﴿۳۷﴾ [الواقعة: ۳۵-۳۷]. «و زنان

بهشتی را چنان‌که باید، پدید آورده‌ایم. و آنان را دوشیزه قرار داده‌ایم. شیفته‌ی همسرانشان و هم‌سن و سالند». به‌راستی آنان را از نو آفریدیم. یعنی در آفرینش دوباره‌ی آن‌ها تغییر و تحولی [از هر لحاظ] ایجاد کرده‌ایم. آن‌ها در روز قیامت دیگر آن‌گونه که در دنیا بودند نیستند. آن‌ها [هم از لحاظ سیرت و هم از لحاظ صورت] تغییراتی کرده‌اند. امروز ما آن‌ها را به دختر تبدیل کرده‌ایم و [از لحاظ روحی] حالت‌هایی به آن‌ها داده‌ایم که زن‌های دنیایی کمتر آن حالت‌ها را داشته‌اند؛ یعنی آن‌ها و امثال آن‌ها در دنیا این حالت‌ها را نداشته‌اند؛ مگر تعداد کمی از آن‌ها. [به عنوان نمونه:] یک زن دنیایی اگر شوهرش را زیاد دوست داشته باشد، سعی می‌کند آن محبت را آشکار نکند؛ زیرا چنین فکر می‌کند که اگر چنین کاری کند نزد او ارزشش کم می‌شود؛ اما زنان بهشتی «عرب» هستند. «عرب» به زنانی گفته می‌شود که شوهرانشان را بسیار دوست دارند و این محبت و عشق را نیز اظهار می‌کنند.

هر کدام از آن زنان، عشق و محبت و علاقه‌ی خود را نسبت به شوهر خود ابراز می‌کند. آنان هم‌سن و سال می‌باشند تا کسی ناراحت نشود که چرا همسر من از دیگری مسن‌تر است.

﴿لَا ضَحَبَ الْيَمِينِ ﴿۳۸﴾ [الواقعة: ۳۸]. آن‌چه از نعمت و خوشی بیان شد متعلق به اصحاب

یمین (سمت راستی‌ها) یعنی مسلمانان درجه دوم بود.

﴿ثَلَاثَةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ ﴿۳۹﴾ وَثَلَاثَةٌ مِّنَ الْآخِرِينَ ﴿۴۰﴾ [الواقعة: ۳۹-۴۰]. «گروه فراوانی از پیشینیان.

و گروه فراوانی از آیندگان». [این گروه] تعداد زیادی از امت‌های پیشین و تعداد زیادی از ملت‌های بعدی را تشکیل می‌دهند. واقعیت این است که جزو اصحاب یمین بودن (مسلمان درجه دوم)

نسبت به سابقین (مسلمان درجه اول)، آسان‌تر است. به همین خاطر است که تعدادشان نیز هم در میان گذشتگان و هم در میان آیندگان بیشتر است.

﴿وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مِمَّا أَصْحَابُ الشِّمَالِ ﴿٤١﴾﴾ [الواقعة: ۴۱]. «و افراد نگون‌بخت؛ و نگون‌بخت‌ها چه وضعی دارند؟».

در میان مردم چنین مرسوم است که دست راست نشانه‌ی برکت و خیر و خوشبختی است و دست چپ نشانه‌ی نحس بودن و به دور بودن از هر خیر و برکتی است. در قیامت نیز آنان که دست چپی می‌باشند؛ یعنی اهل بدبختی و به دور از هر خیر و سعادت هستند و آنان که دست راستی (اصحاب یمین) هستند اهل سعادت و خوشبختی می‌باشند.

راستی دست چپی‌ها (اصحاب الشمال) چگونه انسان‌هایی هستند و حال و وضعیت و سرانجامشان در قیامت چگونه است؟

﴿فِي سَمُورٍ وَحَمِيمٍ ﴿٤٢﴾ وَظِلٍّ مِّن يَحْمُورٍ ﴿٤٣﴾ لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ ﴿٤٤﴾﴾ [الواقعة: ۴۲-۴۴]. «در بادی سوزان و آبی جوشان هستند. و در سایه‌ی دودی بسیار غلیظ و سیاه. که نه سرد است و نه خوشایند» [دست چپی‌ها در قیامت] در معرض بادی قرار دارند که وقتی می‌وزد و به آنان برخورد می‌کند، به حدی داغ و سوزان است که از منغذهای روی پوستشان وارد بدنشان شده و آن‌ها را می‌سوزاند. آنان در میان آب بسیار داغ و سوزانی قرار دارند و زیر سایه‌ای مستقرند که در واقع سایه نیست؛ بلکه دود بسیار داغ و سیاهی است؛ سایه و دودی که نه خنک است؛ و نه بودن زیر آن باعث خنکی انسان می‌شود و نه زیباست که بتوان زیر آن استراحت کرد و آرامش داشت.

چرا چنین سزا و عذابی؟

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ ﴿٤٥﴾﴾ [الواقعة: ۴۵]. «چنین افرادی در دنیا مُتْرَف بودند».

«مُتْرَف» یعنی چه؟

«مُتْرَف» یعنی این که انسان در دنیا از نعمت‌ها و امکاناتی که خداوند متعال به او داده است، در جهت اصلاح و در مسیر حرکت به سوی کمال استفاده نکند و در جهت انجام مسئولیت و بندگی خدا آن‌ها را بکار نگیرد؛ بلکه به گونه‌ای عمل کند که آن نعمت‌ها و امکانات، خود به صورت هدف در بیایند.

بله، دست چپی‌ها در دنیا متترف و خوشگذران بودند. کسی که «متترف» شد دچار هر گونه گمراهی و انحرافی خواهد شد.

﴿وَكَاؤُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ﴾ [الواقعة: ۴۶]. «و بر گناه بزرگ (شرک) پافشاری می‌کردند» آنان همیشه مشغول انجام آن گناه بزرگ بودند. کدام گناه بزرگ؟ گناهی که بزرگ‌تر از آن وجود ندارد. آنان برای خداوند متعال شریک قرار می‌دادند.

این که انسان در زندگی‌اش فرمانروایی غیر از خدا برای خود برگزیند و فریادرسی غیر از خدا برای خود قرار دهد و چنین معتقد باشد که غیر از خدا کسی دیگر می‌تواند به او سودی برساند یا مانعی از سر راهش بردارد و در سرنوشتش دخالت داشته و در آن مؤثر باشد و در نتیجه فرمان او را اطاعت کند و او را به فریاد بخواند، این همان گناه بزرگ است. «مترفین» به این گناه بزرگ دچار شده بودند و بر آن نیز مصر بودند و از آن دست بر نمی‌داشتند و توبه نمی‌کردند.

﴿وَكَاؤُوا يَقُولُونَ أَيْدَا مِنَّنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا أَعْنَا لَمَبْعُوثُونَ﴾ [الواقعة: ۴۷ - ۴۸]. «و می‌گفتند: آیا هنگامی که بمیریم و خاک و استخوان شویم، به‌راستی برانگیخته خواهیم شد؟ آیا پدران گذشته‌ی ما (نیز برانگیخته می‌شوند)» [«مترفین» علاوه بر گناه شرک] به قیامت نیز باور نداشتند و می‌گفتند: آیا وقتی مُردیم و به خاک و استخوان تبدیل شدیم پس از آن زنده می‌شویم و از قبرهایمان بیرون آورده می‌شویم؟ چه‌طور چنین چیزی ممکن است؟! چه‌طور ممکن است که انسان بمیرد و به خاک و استخوان تبدیل شود و بعد از آن زنده شود. از این بعیدتر و عجیب‌تر این که آیا پدران و اجداد پیشین ما نیز [که آثار و نشانه‌ای از آنان باقی نمانده است] زنده می‌شوند؟ [به‌راستی این چیز بعید و غیر ممکن می‌باشد].

﴿قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ﴿۴۹﴾ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿۵۰﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيْهَا الضَّالُّونَ الْمُكَدِّبُونَ ﴿۵۱﴾ لَأَكُونَنَّ مِنْ شَجَرٍ مِّن رَّقُومٍ ﴿۵۲﴾ فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ﴿۵۳﴾ فَشَرِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ ﴿۵۴﴾ فَشَرِبُونَ شُرْبَ الْهَلِيمِ ﴿۵۵﴾﴾ [الواقعة: ۴۹ - ۵۶]. «بگو: بی‌گمان پیشینیان و آیندگان. همگی در وعده‌گاه روزی مشخص، جمع می‌شوند. و سپس شما ای گمراهان منکر! بی‌گمان از درخت «زقوم» خواهید خورد. و شکم‌ها را از آن پُر خواهید کرد. و روی آن از آب جوشان خواهید نوشید. مانند شتران تشنه، خواهید نوشید. این، پذیرایی آنان در روز جزاست».

[ای محمد! به این بی‌باوران] بگو: بله، بی‌گمان پیشینیان و آنان که در آینده خواهند آمد همگی [زنده شده و] در روز معین و مشخصی جمع خواهند شد. پس از آن [شما] ای کسانی که گمراه و از راه و مسیر بندگی خدا منحرف و دچار شرک شده‌اید! ای کسانی که [روز قیامت را] تکذیب می‌کنید و می‌گویید زنده شدن پس از مرگ و محاکمه و محاسبه دروغ است و هرگز چنین چیزی اتفاق

نمی‌افتد. در آن روز، شما [از شدت گرسنگی] از درختی به نام «زقوم» به حدی خواهید خورد که شکمتان پُر شده و پس از آن به خاطر حرارت و گرمای بیش از حد، تشنه شده و شروع به نوشیدن آب می‌کنید. پس، آبی بسیار داغ و جوشان و سوزان به شما داده خواهد شد و [چون تشنگی شما برطرف نمی‌شود] مرتب از آن می‌نوشید. حالت شما در نوشیدن آب و سیر نشدن همانند شتری است که دچار مرض «استسقاء» شده است. این سرانجام گمراهی و عدم ایمانتان به زنده شدن پس از مرگ است. این چیزی است که برای «دست چپی‌ها» آماده شده است و در این روز این چنین از آنان پذیرایی می‌شود.

پس از بیان حال و اوضاع سه گروه مذکور، به دلایل و نشانه‌هایی اشاره می‌شود تا حتمی بودن وقوع آنچه بیان شد (روز قیامت) و این که هر کس به جزا و سزای شایسته‌ی خود خواهد رسید، بهتر روشن شود. چون قبلاً به دلایل متعددی در این زمینه اشاره کرده‌ایم نیازی به توضیح این قسمت از آیات در این سوره نمی‌بینیم.

در پایان سوره به مطلب دیگری نیز، [در همین راستا]، اشاره می‌کند که [به اختصار] به آن می‌پردازیم.

در آخر سوره، پس از ارائه‌ی دلایل و نشانه‌هایی مبنی بر حتمی بودن روز قیامت و زنده شدن انسان و... می‌فرماید:

﴿أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ ﴿٨١﴾ وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكَذِّبُونَ ﴿٨٢﴾﴾ [الواقعة: ۸۱-۸۲]. «آیا شما به این سخن، بی‌اعتنایی می‌کنید؟ و (سپاس) روزی خویش را تکذیب و انکار (نعمت و حقیقت) قرار می‌دهید؟».

آیا آن مطالبی که برایتان بیان شد [و گفته شد و ثابت گردید که] چنین روزی خواهد آمد و چنان رویدادی آن‌گونه [که بیان شد] روی خواهد داد و هر کس به جزا و سزای شایسته‌ی خود خواهد رسید، دست کم می‌گیرید و نسبت به آن با بی‌مبالاتی روبرو می‌شوید؟ آیا موضعگیری شما [در برابر این حقیقت و واقعیت و در برابر دین خدا و تبلیغ و دعوت پیامبران خدا]، تنها تکذیب آن است و این که بگویید: چنین روزی نخواهد آمد و همه دروغ است و واقعیت ندارد؟

حال که موضعگیری شما این است و در آن تغییری ایجاد نمی‌کنید و بر آن اصرار دارید و معتقدید که روز قیامت وجود ندارد و هیچ‌گونه مسئولیتی متوجه انسان نیست [و قدرتی مافوق، انسان را کنترل نمی‌کند، به مطلب دیگری توجه کنید تا پوچی اعتقاداتان برایتان روشن شود].

شما بیایید و مانع مرگی شوید که براساس برنامه‌ی ما قرار داده شده است. اگر قیامتی نمی‌بود، خداوند متعال هرگز برای مُردن شما برنامه‌ای قرار نمی‌داد و در این زمینه نظمی در کار نبود و مردم می‌توانستند و قادر بودند مانع آن شوند و جلو آن را بگیرند. اما چون بر اساس برنامه‌ی ما، انسان مسئول خود و اعمال خود است و باید روزی به دادگاه خدا احضار شود و در مورد آن چه انجام داده و نداده پاسخگو باشد، زندگی دنیا فرصتی برای آزمایش و امتحان او خواهد بود و آن چه مشخص است این که آزمایش و امتحان ابتدا و انتهای دارد. پس عمری به انسان داده می‌شود و فرصتی به او بخشیده می‌شود تا در این مدت مورد امتحان و آزمایش قرار گیرد و مشخص شود که کدام یک از دو راه موجود را برمی‌گزیند و در آن گام برمی‌دارد؛ آیا راه و مسیر بندگی خدا را انتخاب می‌کند یا در راهی غیر از آن گام برمی‌دارد؟ پس از اتمام فرصت و پایان زمان امتحان و آزمایش، انسان در زمانی مشخص و معین باید از این دنیا به دنیایی دیگر برود تا در آن جا به جزا و سزای اعمالش برسد.

حال که به قیامت ایمان ندارید، آیا قادر به کنترل این برنامه‌ی خدا هستید؟ مسلماً خیر. پس بنا به آن چه گفته شد مرگ نیز هم‌چون سایر امور طبق برنامه‌ای مشخص انجام می‌گیرد و به همین خاطر است که علی‌رغم میل و تلاش و کوشش شما، مرگ از موعد مقرر خود و برنامه‌ای که برایش مشخص شده تخلف نمی‌کند و هرگز به تأخیر هم نمی‌افتد:

﴿فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ﴿٨٣﴾ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ ﴿٨٤﴾ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ ﴿٨٥﴾ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿٨٥﴾ فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿٨٦﴾ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٨٧﴾﴾ [الواقعة: ۸۳-۸۷]. «پس آن‌گاه که جان (شخصی) به حلقوم (گلوگاه) می‌رسد. و شما در آن‌هنگام نظاره‌گر هستید. و ما، از شما به او نزدیک‌تریم؛ ولی شما نمی‌بینید. پس اگر شما جزا نمی‌یابید، اگر راست می‌گویید، چرا جانش را باز نمی‌گردانید؟»

اگر [به عقیده‌ی شما] مسئولیت و قیامت و سؤال و جوابی وجود ندارد و مُردن طبق نقشه و برنامه‌ی خداوند متعال انجام نمی‌گیرد تا هر فردی در زمان معینی بمیرد و زمان امتحان و آزمایشش تمام شود و به سزا و جزای کردارش برسد، پس هنگامی که جان به حلقوم می‌رسد و شما فرد در حال احتضار را می‌بینید ولی ما به او نزدیک‌تریم در حالی که شما نمی‌بینید [و این را درک نمی‌کنید]، در این هنگام چرا نمی‌توانید مانع مرگ یکی از عزیزانتان شوید [و با قدرت خود بی‌اساس بودن آن چه را ما بیان داشته‌ایم اثبات کنید]؟ آیا می‌دانید چرا نمی‌توانید مانع مُردن کسی شوید؟ زیرا بر اساس برنامه‌ی ما، مرگ زمان مشخص و معینی دارد و باید طبق آن انجام بگیرد و هر

کس در زمان معینی که برایش مشخص شده از این دنیا به دنیای دیگر انتقال یابد و در آن جا به جزا و سزای شایسته‌ی خود برسد.

[این را بدانید که برنامه‌ی ما این است که:]

﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٨٨﴾ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ ﴿٨٩﴾﴾ [الواقعة: ۸۸-۸۹].

«ولی اگر از مقربان باشد پس آسایش و گیاهان خوش‌بو و باغ‌های پر نعمت (درانتظار اوست)». اگر کسی که می‌میرد از گروه مقربین باشد؛ یعنی آنان که مقرب بارگاه خدا هستند و از سابقین و مسلمانان درجه‌ی اول می‌باشند، جزایش این است که در همان ابتدای جان دادن بهره‌اش «روح» است، یعنی در [آرامش و] استراحتی به سر می‌برد که هیچ‌گونه خستگی و ناراحتی متوجه او نیست. بهره‌اش «ریحان» است، یعنی در یک حالت روح‌بخش و وضعیتی مطلوب و خوشایند، به خوشایندی بوی خوش ریحان، به سر می‌برد. بهره‌اش «جنات نعیم» است، یعنی در باغی پُر از نعمت‌های لذت‌بخش قرار می‌گیرد. این همه نعمت، جزا و پاداش مؤمن مقرب از زمان مرگ تا روز قیامت است. وقتی روز قیامت بیاید او در باغ و نعمت‌های دیگری غیر از این باغ و نعمت‌های برزخی قرار خواهد گرفت. علاوه بر این خوشی و سعادت‌ی که گفته شد، قبل از مُردن، با احترام‌پذیری ویژه از او آغاز می‌شود؛ همان‌طور که اذیت و آزار کافر هم با مُردنش آغاز می‌گردد.

﴿وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٩٠﴾ فَسَلَامٌ لَّكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٩١﴾﴾ [الواقعة: ۹۰-۹۱].

«و اگر از سعادتمندان باشد. (به او گفته می‌شود:) از سوی نیک‌بختان بر تو درود و سلام». اما اگر آن که می‌میرد جزو اصحاب یمین (مسلمانان درجه دوم) باشد، مأمورانی که جان او را می‌گیرند، در همان آغاز از طرف برادرانش (آنان که درجه‌ای هم‌چون او داشته و قبل از او رفته و این مسیر را طی کرده‌اند و اکنون می‌دانند که پس از مرگ چه خبر است)، به او خبر می‌دهند که: به آن برادرمان که قرار است پیش ما بیاید دعای خیر و سلام ما را برسان. آنچه مشخص است، این که چنین سلام و دعایی نشانه‌ی نبودن هیچ مشکلی بر سر راه اوست و این که او در خوشبختی کامل به سر خواهد برد و رستگار خواهد شد.

﴿وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ ﴿٩٢﴾ فَنُزُلٌ مِّنْ حَمِيمٍ ﴿٩٣﴾ وَتَصْلِيَةٌ جَاحِيمٍ ﴿٩٤﴾﴾

[الواقعة: ۹۲-۹۴]. «ولی اگر از تکذیب‌کنندگان و گمراهان باشد پس پذیرایی (او) با آب جوشان است. و (نیز) ورود به دوزخ» اما اگر فردی که می‌میرد از کسانی باشد که به زندگی پس از مرگ و محاسبه و محاکمه اعتقاد نداشته و در نتیجه در زندگی دنیا گمراه شده و از مسیر بندگی خدا منحرف گشته

است و دچار شرک به خدا شده، در همان آغاز با آب جوشان بسیار داغ و آتش بسیار سوزان از او پذیرایی می‌شود. این عذاب مربوط به قیامت نیست؛ بلکه از همان لحظه‌ای که می‌میرد تا روز قیامت عذاب و شکنجه داده می‌شود و در روز قیامت خداوند می‌فرماید: هنوز عذاب اصلی شروع نشده است. امروز او را در سخت‌ترین عذاب و شکنجه بیندازید.

قبلاً بیان شد که اگر انسان به قیامت ایمان و باور نداشته باشد، هرگز نمی‌تواند بنده‌ی خدا و مطیع اوامر او باشد، و بالعکس اگر انسان به قیامت ایمان داشته باشد و چنین ایمانی در دلش جای گرفته باشد، در آن صورت مطمئناً راه بندگی خدا را در پیش خواهد گرفت و یقیناً می‌تواند بنده‌ی خدا باشد. هم‌چنین گفته شد که ایمان [واقعی] آن است که به گونه‌ای در دل انسان جای گیرد که هرگز از آن جدا نشود. ایمان به قیامت نیز این‌گونه است که انسان چنان احساس مسئولیت کند که اگر یک وقت دچار گناه و معصیت شد، در کمترین زمان ممکن دادگاهی و محکمه‌ای برای خود تشکیل دهد و هم‌چون دادگاه قیامت خود را محاسبه و محاکمه کند و فوراً توبه کند و قبل از محاکمه روز قیامت پشیمان شود و به سوی خدا برگردد؛ زیرا پشیمانی در روز قیامت هیچ سودی به حالش نخواهد داشت.

البته، همان‌طور که گفتیم، ایمان به آخرت درجه‌ی بالاتر از این هم دارد و آن این که انسان در هنگام ارتکاب گناه به یاد قیامت می‌افتد و قبل از این که آن را به صورت کامل انجام دهد، از آن دست می‌کشد. مرحله‌ی بالاتر از این هم وجود دارد و آن این که ایمان هرگز به صاحبش اجازه نمی‌دهد که دچار گناه شود.

آن‌چه بیان شد مسئله‌ی بسیار مهمی است و باید به آن توجه کافی شود.

اگر کسی به انجام اعمال زشت و ناپسند و گناه و معصیت عادت کرده باشد و انجام چنین اموری برایش ملکه شده باشند، اگر چه نماز هم بخواند، خداوند متعال [در مورد او چنین] می‌فرماید: چنین فردی به آخرت ایمان ندارد و کافر است.

تفسیر سوره‌ی ماعون

﴿أَرْءَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِاللَّيْنِ﴾ [الماعون: ۱]. «آیا آن فرد را ندیدی که به روز جزا باور ندارد و آن را تکذیب می‌کند؟».

اگر او را دیده‌ای بگو نظرت درباره‌ی او چیست و او را چگونه توصیف می‌کنی؟ اگر هم او را ندیده‌ای و نمی‌شناسی پس خوب گوش کن که شخصیت او را برایت توصیف کنیم.

[قبل از هر چیز این را بدان که] چنین افرادی تنها شامل آنانی نیست که بگویند قیامت و زنده شدن پس از مرگ وجود ندارد. اگر ایمان نداشتن به قیامت تنها در این خلاصه می‌شد، منکرین قیامت بسیار اندک می‌بودند. کافر شدن به قیامت و باور نداشتن به آن روز، تنها مشروط به این نیست که کسی لفظاً مدعی انکار قیامت و منکر زنده شدن دوباره‌ی انسان باشد. هرگز چنین نیست. افراد بسیاری هستند که می‌گویند: قیامت وجود دارد و انسان بعد از مرگ دوباره زنده می‌شود و محاکمه و محاسبه و بهشت و جهنم حق هستند و واقعیت دارند و نماز هم می‌خوانند؛ اما در واقع به قیامت ایمان ندارند و خداوند آن‌ها را جزو کافرین محسوب می‌کند.

﴿فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ ﴿٢﴾ وَلَا يُحِضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ ﴿٣﴾﴾ [الماعون: ۲-۳].

«اوست که یتیم را با تحقیر و خشونت می‌راند. و به طعام دادن به بینویان تشویق نمی‌کند».

اگر می‌خواهی کسی را که به روز قیامت ایمان ندارد بشناسی، این را بدان که چنین فردی با تندی و عصبانیت با یتیم برخورد می‌کند؛ یتیمی که ضعیف است و باید از حق و حقوقش دفاع شود و در این زمینه نیاز به کمک دارد. چنین فردی با قشر ضعیف جامعه که یتیم ضعیف‌ترین آن‌هاست بسیار بدرفتار است. او به جای دفاع از حق و حقوق یتیم او را از حق خود نیز محروم می‌کند. او نه تنها خود به فقیر و یتیم کمک نمی‌کند و به نیازمند غذایی نمی‌دهد، دیگران را نیز به این کار تشویق نمی‌کند. هر فردی که این دو ویژگی را داشته باشد، یعنی نه فرد مهربانی باشد که به یتیم و مسکین و فقیر توجه کند و دلسوز آن‌ها باشد و نه چنان احساس مسئولیتی داشته باشد که از حق و حقوق یتیم دفاع کند و دیگران را به غذا دادن فقیر و مسکین تشویق کند، چنین شخصی اگر خود را مسلمان معرفی می‌کند دروغ می‌گوید گر چه نماز هم بخواند.

﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ ﴿٤﴾﴾ [الماعون: ۴]. «وای بر نماز گذاران». آنان که دارای چنان صفات و

ویژگی‌هایی هستند که بیان شد.

﴿الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ﴿٥﴾﴾ [الماعون: ۵]. «که از نمازشان غافلند!» کسانی که

نماز می‌خوانند؛ اما از نماز و حقیقت و روح آن غافلند و به این مطلب توجه ندارند که وقتی نماز می‌خوانند از خدا می‌خواهند آنان را کمک کند و توفیق دهد تا به خوبی بندگی‌اش را به‌جای آورند. آن‌ها نمی‌دانند که بخشی از بندگی خدا این است که انسان از حق و حقوق یتیم و ضعیفان جامعه دفاع کند و به فقیر و مسکین توجه داشته باشد. آن‌ها فراموش کرده‌اند که بخشی از بندگی خدا این است که انسان آن‌طور باشد و آن‌گونه رفتار کند که خدا می‌خواهد و مورد رضایت اوست و بخش

دیگرش آن است که انسان با مخلوقات خدا - جز آنان که کافر هستند، - مهربان باشد و به طور شایسته و بایسته با آنان برخورد کند.

کسی که نماز می‌خواند ولی با یتیم و فقیر به گونه‌ی شایسته برخورد نمی‌کند چنین کسی از حقیقت و روح نمازی که می‌خواند غافل است و آن نماز هیچ سودی به حالش نخواهد داشت. نمازش فاقد حقیقت و روح است و تنها اعمال ظاهری آن باقی می‌ماند [که بدون روح هیچ ارزشی نخواهند داشت].

﴿الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ﴾ [الماعون: ۶]. «کسانی که ریا و خودنمایی می‌کنند» و هدفشان از خواندن نماز این است که خود را به دیگران نمازخوان معرفی کنند. این‌ها در نماز خواندنشان تنها در طلب چنین امری هستند. هدفشان این نیست که از خدا طلب یاری و کمک کنند تا آن‌ها را در انجام امر بندگی خود یاری و توفیق دهد؛ زیرا اگر هدفشان این می‌بود یقیناً با یتیم و فقیر و مسکین آن‌گونه برخورد نمی‌کردند. آن‌ها تنها هدفشان از خواندن نماز ریاکاری است به همین خاطر است که:

﴿وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ﴾ [الماعون: ۷]. «و از دادن ابزار ضروری و عادی (و از کوچک‌ترین احسانی) به دیگران دریغ می‌ورزند» نمازگزاران ریاکار آن نعمت‌ها و امکاناتی را که خداوند در دنیا و در خدمت بندگانش قرار داده تا همه از آن‌ها استفاده کنند، در جایی حبس کرده و مانع استفاده‌ی دیگران از آن‌ها می‌شوند. انسان کافر از رسیدن این نعمت‌ها به دست مردم ممانعت می‌کند. او آن‌ها را حبس و انبار می‌کند و اجازه نمی‌دهد تا کسی از آن‌ها استفاده کند. چنین کسی به روز جزا ایمان ندارد و اگر به روز آخرت ایمان می‌داشت احساس مسئولیت به او اجازه نمی‌داد که این‌گونه رفتاری داشته باشد.

از خداوند متعال خواهیم که ما را جزو نمازگزاران واقعی قرار بدهد.

سرچشمه‌ی تمام انحرافات

همان‌طور که قبلاً به‌طور خلاصه بیان شد، هر گونه گمراهی و انحرافی که در مسیر بندگی خدا به وجود می‌آید، به عدم ایمان انسان به روز آخرت برمی‌گردد. اگر انسان به روز آخرت ایمان داشته باشد و همیشه در این فکر باشد که [بعد از این دنیا]، دادگاه و محاکمه و محاسبه و بهشت و جهنمی وجود دارد و دلش بر این عقیده مطمئن و تسلیم شود، دیگر مرتکب گناه نمی‌شود و غافل و به دور از احساس مسئولیت و انجام وظیفه‌ی بندگی به سر نمی‌برد. هر فردی را مشاهده کردید که

دچار انحراف شده و از مسیر بندگی خدا منحرف و مرتکب گناه و نافرمانی خدا شده و به این هم عادت کرده و برایش ملکه شده است، مطمئن باشید که چنین فردی به آخرت ایمان ندارد. اگر فردی را دیدید که مدتی دچار گناه و نافرمانی خدا شد و پس از مدتی از آن دست کشید، در آن هنگام که مشغول گناه و نافرمانی است از قیامت غافل است و ایمانش آن ایمانی نیست که برایش چندان سودی داشته باشد. او باید این را بداند که تنها زمانی ایمانش واقعی است و سودی به حالش خواهد داشت که به یاد قیامت بیفتد و از انجام گناه دست بکشد [و قبل از آن که به آن عادت کند] پشیمان شود و توبه کند.

بسیار روشن است، وقتی چنین سرانجامی در انتظار انسان باشد؛ یعنی آن دادگاه و محاکمه و محاسبه و بهشت و جهنم با آن همه ویژگی‌ها و خصوصیات که بیان شد فرا روی انسان باشند و انسان به این مطالب و واقعیت‌ها ایمان داشته باشد، بعید است نسبت به سرنوشت و سرانجام خویش احساس مسئولیت نکند و بی‌مبالات و بدون ترس از آن دادگاه و محاکمه و محاسبه مشغول زندگی روزمره خود باشد. از طرف دیگر آنانی که آثاری از بی‌مبالاتی و سستی در آن‌ها دیده می‌شود و در نتیجه وظیفه‌ی بندگی خود را به خوبی انجام نمی‌دهند، باید [به خود بیابند] و بکوشند که ایمان به آخرت را در خود تقویت کنند و نیک بدانند که در این خصوص (ایمان به آخرت) دچار ضعف هستند؛ یعنی ضعف و سستی و عدم احساس مسئولیتشان به ضعف ایمان به آخرت بر می‌گردد.

اگر انسان به چنان حالتی از ایمان به قیامت رسید و آن ایمان در دل و درونش چنان جای گرفت که احساس مسئولیت تمام وجودش را در بر گرفت، در آن صورت بسیار سهل و ساده می‌تواند با خدای خود پیمان بندگی ببندد و به او عهد دهد که در تمام زندگی‌اش فرمانبردار و مطیع او باشد. به همین خاطر است که در سوره‌ی «فاتحه» پس از ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ می‌فرماید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ یعنی خدایا! ما را چنان راهنمایی و توفیق ده که به آن مرحله از ایمان به قیامت برسیم که بنده‌ی راستین تو باشیم و بر اساس آن با تو پیمان و عهد بندگی ببندیم.

بخش سوم:

مختصری در توحید و برخی مسایل مربوط به آن

معنی واقعی عبادت و تفسیر ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾

«عبادت» یعنی این که انسان در زندگی و در مسیر اصلاح خود و سیر به سوی کمال، از نعمت‌ها و امکاناتی که خداوند در اختیارش قرار داده چنان استفاده کند که خداوند متعال خود بدان دستور داده است.

قبلاً بیان شد که: انسان مانند دانه گندمی است که با فراهم شدن شرایط و امکانات و برداشتن موانع، استعداد و آمادگی رشد و حرکت به سوی کمال را دارد. بدیهی است که هر نوع استفاده کردنی از نعمت‌ها و امکانات موجود، انسان را به مقصود مطلوب نمی‌رساند، بلکه باید استفاده کردن براساس فرمان خدا انجام بگیرد. این نوع استفاده کردن از نعمت‌ها و امکانات موجود یعنی «عبادت».

پس با توجه به آنچه گفته شد، معنای این فرموده‌ی خداوند متعال که فرمود: «جن و انس را جز برای عبادت خود نیافریدم»^(۱) روشن می‌شود. روشن است که عبادت چیزی نیست که نفع و سودی به خداوند متعال برساند. چیزی نیست که اگر انجام نشود ضرر و زیانی متوجه خداوند شود. خداوند می‌فرماید: انسان برای رشد و رسیدن به کمال باید طبق برنامه‌ای منظم حرکت کند و بر اساس آن از نعمت‌های که ما در اختیارش قرار داده‌ایم، استفاده کند. چنین برنامه‌ی منظمی تنها نزد ماست. کسی غیر از ما نمی‌تواند چنین برنامه‌ای را برای انسان قرار دهد. هدف از آفرینش انسان این است که طبق فرمان و برنامه‌ی ما از آن امکانات و نعمت‌ها استفاده نماید تا به کمال مطلوب برسد؛

۱- ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶].

بنابراین «عبادت» امری است که انجام دادن و انجام ندادنش تنها به سود یا ضرر انسان خواهد بود. اگر انجام دهد، رشد می‌کند و اگر انجام ندهد، رشد نمی‌کند و به کمال مطلوب نمی‌رسد.

وقتی انسان، در زندگی، به این واقعیت رسید که برای رسیدن به کمال مطلوب تنها باید فرمانبردار و مطیع خدا باشد و چنین هم تصمیم گرفت که از غیر او - جلّ جلاله - اطاعت نکند و در استفاده از نعمت‌ها و امکانات، قانون و برنامه‌ای جز برنامه‌ی او - جلّ جلاله - را نپذیرد و بکار نگیرد، متوجه صاحب و مالک و پروردگار خود می‌شود و از او طلب کمک می‌کند؛ زیرا بر این امر واقف است که به تنهایی و بدون یاری و کمک او قادر نیست حتی یک قدم هم بردارد.

در این جا و به منظور روشن شدن مطلب، بهتر است توضیحاتی در مورد ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ «و» ﴿إِيَّاكَ دَسْتَعِينُ﴾ بدهیم.

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ از فرمانبرداری و اطاعت انسان از خداوند متعال در تمام زندگی بحث می‌کند و ﴿إِيَّاكَ دَسْتَعِينُ﴾ از توکل به خدا و پشتیبان قرار دادن او در زندگی و درخواست کمک از او بحث می‌کند.

برای روشن شدن مطلب باید چند نکته مورد توجه و دقت قرار گیرد:

۱- خداوند متعال خالق و آفریننده‌ی هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است، می‌باشد. این نخستین مطلبی است که انسان مسلمان باید به آن اعتقاد و ایمان داشته باشد. اگر انسان چنین معتقد باشد که در جهان غیر از خدا قدرتی هست که خالق و آفریننده‌ی چیزی است، در این صورت عقیده‌ی او دچار تزلزل شده و نزد خدا چیزی از او پذیرفته نمی‌شود. درباره‌ی خداوند متعال و شناخت او، نخست باید این مطلب روشن شود که خالق و آفریننده‌ی تمامی مخلوقات تنها اوست. شناخت همه‌ی مردم در مورد خدا در این مرحله یکی است و همه چنین معتقد بوده و هستند که کسی غیر از خدا آفریننده‌ی هیچ چیز نیست. حتی آنان که پس از روشن شدن حَقّ دچار انحراف و شرک شده‌اند و نسبت به خدا شریک قرار داده‌اند چنین اعتقادی داشته و دارند.

در قرآن کریم آیات متعددی به این مطلب اشاره دارند که گذشتگان یعنی آنان که قبل از نزول قرآن و در زمان پیامبران گذشته علیهم السلام می‌زیسته‌اند و پس از تبلیغ و دعوت آن‌ها به سوی خدا، در برابر آن‌ها ایستاده و با آن‌ها مبارزه کرده‌اند و در نتیجه خداوند متعال آن‌ها را از بین برده است، چنین معتقد بوده‌اند که تنها خداوند خالق و آفریننده است و غیر از او کسی آفریننده و خالق

نیست؛ حتی فرعون که ادعای خدایی کرده^(۱) با توجه به آیات قرآن، او هم چنین عقیده‌ای داشته و چنین معتقد بوده که تنها خداوند آفریننده است:

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ [الزخرف: ۸۷]. «و اگر از آنان بپرسی: چه کسی آنها را آفریده است، به طور قطع می‌گویند: الله»

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ [العنكبوت: ۶۱]. «و اگر از آنان بپرسی که چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرده و خورشید و ماه را تحت تسلط دارد و آنها را می‌چرخاند می‌گویند: الله».

و بسیاری از آیات دیگر.

اگر در گذشته فردی یا افرادی بوده باشند که چنین اعتقادی نداشته‌اند، تعدادشان آن قدر اندک بوده که قرآن از آنان سخنی نمی‌گوید و نامی از آنان به میان نمی‌آورد.

۲- خداوند متعال انجام دهنده‌ی همه‌ی کارها است و جز به اذن او کسی نمی‌تواند کوچک‌ترین کاری انجام دهد.

این دوّمین مطلبی است که انسان مسلمان باید به آن اعتقاد و ایمان داشته باشد.

توضیح این که: همه‌ی آفریده‌ها هر کدام سبب و وسیله‌ای هستند که خداوند متعال آنها را به وجود آورده تا کار و وظیفه‌ای که به آنها محول می‌شود، انجام دهند؛ مثلاً: اگر آتش قدرت سوزاندن دارد حقیقت مطلب این است که خداوند متعال به آن قدرت سوزاندن داده است و آن را برای چنین امری به وجود آورده است وگرنه آتش ذاتاً قدرت سوزاندن ندارد. پس در امر سوزاندن، در حقیقت آتش نقش یک سبب را بازی می‌کند؛ یعنی اگر در جایی آتش باشد و اراده‌ی خداوند نیز بر سوزاندن چیزی یا کسی تعلق گیرد، در این صورت آتش می‌سوزاند؛ اما اگر اراده‌ی خداوند بر سوزاندن کسی یا چیزی تعلق گیرد، یقیناً آتش نمی‌تواند چیزی را بسوزاند. مثال چنین امری همان داستان ابراهیم علیه السلام در قرآن است. وقتی که کافران خواستند او را در آتش بیندازند و با وجود فراهم شدن شرایط سوختن، چون اراده‌ی خداوند بر سوزاندن تعلق نداشت، ابراهیم علیه السلام نه تنها نسوخت و نه تنها احساس گرمی نکرد، بلکه در آن احساس خنکی نیز کرد و آتش بر او سرد شد و کوچک‌ترین تأثیری در او نکرد. واقعیت این است که آتش سبب است و اگر اراده‌ی خداوند بر سوزاندن تعلق نداشته باشد، در چنین موردی، آتش هیچ تفاوتی با آب نخواهد داشت.

۱- اشاره به آیه: ﴿فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾ دارد. [النازعات: ۲۴].

خداوند متعال برنامه‌ی جهان را به گونه‌ای تنظیم کرده است که برای انجام هر کار و روی دادن هر حادثه‌ای وجود سبب و اراده‌ی او - جلّ جلاله - لازم و ضروری است. اگر سبب وجود داشت و خداوند اراده کرد که کاری انجام پذیرد و امری روی دهد، آن کار اتفاق می‌افتد در غیر این صورت هیچ‌کار و حادثه‌ای تحقق نمی‌پذیرد.

در آینده، در بحث درخواست و طلب کمک از خداوند، دوباره به این مطلب اشاره خواهیم کرد.

۳- صاحب و مالک آسمان‌ها و زمین و انسان و غیر انسان تنها خداوند متعال است.

این سومین مطلبی است که انسان مسلمان باید به آن اعتقاد و ایمان داشته باشد. انسان مسلمان باید چنین معتقد باشد که تنها خداوند متعال است که امکانات و شرایط را برای بنده‌ای که می‌خواهد به سوی کمال حرکت کند، فراهم می‌کند و تنها اوست که می‌تواند و قادر است موانع را از سر راهش بردارد. مثال چنین مطلبی مثال کشاورزی است که تمام امکانات لازم؛ از قبیل: زمین مناسب، آب کافی، و... برای کشتش فراهم می‌کند و موانعی از جمله انواع آفت‌ها را از بین می‌برد.

او باید چنین معتقد باشد که «مالک» یا «صاحب» تنها خداست یعنی تنها خدا بر انسان سیطره و قدرت دارد و سرانجام انسان در دست اوست. همان‌طور که حال و امروز انسان در دست اوست، آینده و سرانجام او نیز در دستش می‌باشد. تنها اوست که می‌تواند برایش مشخص می‌کند که چگونه باشد و چگونه نباشد. سرانجام انسان و خوشبخت یا بدبخت بودن او تنها در قدرت او - جلّ جلاله - است و پس از مرگ و در روز قیامت تنها خداوند قادر به جزا یا سزا دادن انسان می‌باشد.

وقتی انسان خدا را این‌گونه شناخت و نسبت به او - جلّ جلاله - چنین معتقد بود، در این صورت به این مطلب ایمان آورده است که خداوند پروردگار اوست و در اصطلاح زبان عربی خداوند متعال «رَبّ» اوست. در بسیاری از آیات قرآن به این مطلب اشاره شده که همه‌ی آنچه بیان شد در دست خداوند متعال است و تنها او «رَبّ» است و انسان، غیر از او «رَبّ» و «آفریننده» ای ندارد؛ مثلاً: در سوره‌ی «فاتحه» می‌فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^(۱) یعنی خداوند متعال صاحب و مالک مردم است. در بسیاری از آیات دیگر می‌فرماید: خداوند هم «رب» و «صاحب و مالک» انسان است و هم «رب» و «صاحب و مالک» آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن‌هاست.

پس از این که انسان به چنین اعتقاد و ایمانی رسید، زمان آن است که تصمیم بگیرد در زندگی تنها خدا را فرمانروای خود بداند، و تنها از او اطاعت و فرمانبرداری کند و از او طلب کمک نماید؛

یعنی تنها او فرمانروا و فریادرسش باشد که در این صورت معنای «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را در وجود خود تحقق بخشیده است.

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یعنی این که «جز خدا معبود، فرمانروا و فریادرسی نیست و وجود ندارد».

مشرکین یعنی کسانی که قرآن مشرک معرفی می‌کند، در دو مورد قبل (موارد ۱ و ۲) با مسلمانان هم‌فکر و هم‌عقیده بوده‌اند، چنین افرادی معتقد بودند که تنها خداوند است که می‌تواند هر کاری را انجام بدهد و تنها او پروردگار انسان است. یعنی تنها اوست که امکانات و نعمت‌ها را برای بندگانش آماده کرده و تنها اوست که هر مانع و مشکلی را از سر راه مخلوقاتش بر می‌دارد، و تنها اوست که بر مخلوقاتش سیطره و قدرت دارد و سرانجامشان را در دست دارد. هیچ کدام از آن کافرانی که قرآن سرگذشتشان را بیان می‌کند، حتی فرعون و نمرود و امثال آن‌ها، چنین معتقد نبوده‌اند که غیر از خدا کسی می‌تواند این کارها را انجام دهد. و این که فرعون ادعای خدایی کرده است، منظور او این بوده که فرمانروا و حاکم سرزمین مصر تنها اوست و در این سرزمین تنها باید قوانین و برنامه‌ی او اجرا شود. منظور او این نبوده که او خالق مردم است یا می‌تواند نعمت‌ها و امکانات لازم را برای مردم فراهم کند و در اختیار آن‌ها قرار دهد و یا موانع را از سر راهشان بردارد و یا سرانجام آن‌ها در دست اوست.

در این جا طرح یک سؤال و پاسخ به آن لازم و ضروری است:

اگر کافران چنین معتقد بودند که تنها خداوند خالق است و تنها اوست که انجام دهنده‌ی هر کاری است و فقط او مالک و صاحب همه چیز است و هر چیزی در دست قدرت اوست و حتی در قرآن آمده است که، در زمان نزول قرآن، «نماز» هم می‌خواندند و «حج» را نیز بجای می‌آوردند، و در حدیث صحیح نیز وارد شده که «روزه» نیز می‌گرفتند و امت‌های قبل از آن‌ها نیز چنین اعمالی انجام داده و خداوند را عبادت می‌کرده‌اند، حال چرا خداوند در مورد آن‌ها می‌فرماید: آن‌ها گمراه بوده و ما پیامبران را به سوی آن‌ها فرستادیم تا آنان را به سوی بندگی و عبادت خداوند دعوت کنند. راستی گمراهی آنان در چه زمینه‌ای بوده است و اصلاً چرا گمراه شده‌اند؟ چرا خداوند متعال برایشان پیامبر فرستاده است تا آنان را به دین خود دعوت کند؟ مگر راه و دین خدا [و محتوای آن] چیست؟

راستی کسی که خدا را آفریننده و قادر و صاحب و مالک بداند و علاوه بر این، نماز بخواند و روزه بگیرد و حج انجام دهد و نذر کند و... دیگر چرا گمراه است؟ چرا از راه منحرف شده است و مسلمان محسوب نمی‌شود؟ چرا باید پیامبری برای هدایتش بیاید و او را به سوی خدا دعوت کند؟ مگر

پیامبران خدا چه چیزهایی گفته‌اند و مردم را به سوی چه چیزی دعوت کرده‌اند که بیشتر مردم به دشمنی با آن‌ها برخاسته و با آنان وارد جنگ شده‌اند و حاضر به پیروی از آن‌ها نبوده و نخواستند آن‌گونه که آنان می‌گویند بندهی خدا باشند. مگر عبادت غیر از انجام کارهایی این چنین است؟ سؤال مطرح شده سؤالی است مهم و اساسی که هر کس جواب آن را نداند و حقیقت مطلب به خوبی برایش روشن نشود و بر اساس آن عمل نکند، یقیناً نمی‌تواند بندهی خدا باشد و آن‌گونه باشد که خداوند متعال از او می‌خواهد.

در جواب سؤال می‌گوییم:

همان‌طور که گفته شد، قرآن در بسیاری از آیات و سوره‌ها به این مطلب اشاره کرده که مردمان گذشته آن‌گونه بوده‌اند که بیان شد. آنان به خدا اعتقاد داشته و او را عبادت می‌کردند و... و در این مطلب کوچک‌ترین تردیدی نیست و هر فردی که [حداقل] یک بار قرآن را بخواند و در آن تدبّر و تأمل کند به این واقعیت پی خواهد برد. اما گمراهی و انحراف مشرکین و کافرین در دو زمینه‌ی اساسی بود. این دو زمینه عبارتند از:

۱- پذیرش فرمانروا یا فرمانرواهای دیگر غیر از خدا

مردمان گذشته در زندگی خود و با وجود چنان اعتقادی و انجام برخی از عباداتی که بیان شد، به فرمانروا بودن فرد یا افراد دیگری غیر از خدا معتقد بودند. در زندگی خانوادگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و در بسیاری از امور دیگر از قوانین افراد دیگری غیر از خدا اطاعت و فرمانبرداری می‌کردند و حاکم و فرمانروای دیگری غیر از خدا داشته‌اند؛ فرمانروایی که بر اساس فرمان خدا و برنامه‌ی او بر مردم حکومت نمی‌کرد. خداوند متعال درباره‌ی حاکمانی که بر اساس قوانین خدا بر مردم حکومت نکرده‌اند و مردمانی که از آن‌ها پیروی کرده‌اند، می‌فرماید: چنین حاکمانی ادعای خدایی کرده و آنان که پیرو و مطیعشان بوده‌اند، مشرک و نسبت به خدا شریک قرار داده‌اند و هدف از آمدن پیامبران نیز هدایت آن‌ها و نجاتشان از شرک [که همان اطاعت و فرمانبرداری از آن حاکمان است] بوده است. این یکی از زمینه‌های گمراهی آنان می‌باشد.

۲- پذیرش فریادرس یا فریادرس‌های دیگر غیر از خدا

زمینه‌ی دیگر انحراف این بود که آنان در زندگی خود از کسی غیر از خدا درخواست کمک می‌کردند. یعنی علاوه بر این که از خدا درخواست کمک می‌کردند، افراد دیگری را نیز فریادرس خود قرار داده بودند. اگر چه آن‌ها تنها خدا را صاحب و مالک خود دانسته‌اند؛ اما [در توجیه کارشان چنین] می‌گفتند: ما نمی‌توانیم به‌طور مستقیم با خداوند متعال ارتباط برقرار کنیم؛ زیرا

انسان‌های گناهکار و بدبخت هستیم، پس بهتر است شفیعانی به عنوان واسطه بین خود و خدا قرار دهیم تا از آن‌ها بخواهیم نزد خدا برایمان طلب کمک کنند و نیازمان را برآورده نمایند.

مردم در این دو زمینه‌ی اساسی دچار انحراف شده بودند و پیامبران نیز با هدف نجات آن‌ها مبعوث شده و به سویشان آمده بودند.

اگر بخواهیم داستان همه‌ی پیامبران خدا و همه‌ی مؤمنین و مسلمانان از یک طرف و کفار و غیر مسلمانان از طرف دیگر را به‌طور خلاصه بررسی کنیم، به این نتیجه خواهیم رسید که: مردم با وجود چنان اعتقادی نسبت به خدا، در زمینه‌های ذکر شده، آن‌گونه که بیان شد، دچار انحراف و گمراهی شدند. خداوند متعال به این امر راضی نبود پس پیامبران را یکی پس از دیگری فرستاد تا برای مردم روشن کنند که در زندگی باید تنها از خدا فرمانبرداری و اطاعت کرد و آنان باید تنها از او طلب کمک کنند و تنها او را فریادرس خود بدانند. اما پذیرش چنین امری هم برای عوام مردم سخت و سنگین بود [چون به آن عادت نکرده بودند]، و هم برای حاکمان و آنان که خود را واسطه و فریادرس مردم قرار داده بودند و چنان وانمود می‌کردند که گویا می‌توانند نزد خداوند متعال برای مردم کاری کنند. این دو گروه اخیر (حاکمان و واسطه‌ها) هرگز به از دست دادن آن همه ثروت و مال و مقامی که از این طریق به دست آورده بودند حاضر نبودند، پس با پیامبران خدا و دعوت آن‌ها مخالفت کردند و بر کفر خود و عدم اطاعت و بندگی خدا باقی ماندند [و در مبارزه‌ی خود با پیامبران عوام مردم را نیز تحریک کردند] و کارشان تا جایی ادامه داشت که خداوند متعال آن‌ها را از بین برد و نابود کرد.

آیات بسیاری به این مطلب اشاره می‌کنند که خداوند متعال هرگز اعمال کسی که فرمان غیر او را می‌پذیرد و این چنین دچار شرک می‌شود، نمی‌پذیرد. در این جا به برخی از این آیات اشاره می‌کنیم:

(۱) ﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِّنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ﴾ [الشوری: ۲۱]. «آیا

(مشرکان) معبودانی دارند که برای آنان دین و آیینی ساخته‌اند که الله به آن فرمان نداده است؟» راستی کسانی که کافر شدند و از راه خدا منحرف گردیدند و افرادی را شریک خدا قرار دادند، آیا چنین معتقد بودند که این شریک‌ها خالق هستند و صاحب و رازق می‌باشند و سرانجام آن‌ها در اختیارشان است؟ هرگز چنین نیست. حقیقت امر این است که افرادی آمدند و برنامه و قوانینی را برای مردم تدوین کردند که خداوند به آن فرمان نداده بود و آنان هرگز مجوز چنین کاری را نداشتند

و مردم نیز تابع و پیرو آن قوانین شدند و این‌گونه آن افراد را شریک خدا قرار دادند. یعنی پذیرش فرمان و قوانین و برنامه‌ی غیر خدا و عمل کردن بر اساس آن، «شریک قرار دادن برای خدا» محسوب می‌شود و کسانی که دچار چنین امری شوند «مشرك» هستند و خداوند درباره‌ی آن‌ها می‌فرماید: چنین افرادی مستحق نابودی هستند. اما در مورد این که چرا قبل از آمدن پیامبری از سوی خدا به سویشان، آن‌ها را از بین نبرده است، باید گفت: دلیل چنین امری این است که خداوند متعال خواسته است کوچک‌ترین بهانه‌ای برای آن‌ها باقی نگذارد و بر آن‌ها اتمام حجت کند و حقیقت را برایشان روشن کند. پس فردی را برای هدایت آن‌ها به سویشان فرستاد تا بعد از روشن شدن حقیقت، اگر از انحراف برنگشتند و در مسیر بندگی خدا قرار نگرفتند، آن‌ها را نابود کند.

(۲) ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ [یوسف: ۴۰]. «فرمانروایی تنها از آن الله است. دستور داده که جز او را عبادت و پرستش نکنید» فرمانروایی و قانونگذاری تنها شایسته‌ی خداوند متعال است و حاکم و فرمانروا تنها اوست. او فرمان و دستور داده است که تنها از او فرمانبرداری شود و تنها او بندگی شود و از قانون و فرمان غیر او اطاعت نشود؛ زیرا: ﴿ذَلِكَ الْيَقِينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [یوسف: ۴۰]. «این، دین استوار است؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

این (برنامه‌ی خدا) [تنها] راه و روش دقیق و منظم [زندگی است]. این تنها راه و روش دقیق اطاعت و فرمانبرداری است. این برنامه تنها برنامه‌ایست که در آن کوچک‌ترین اشکال و خللی نیست؛ اما [واقعیت این است که] بیشتر مردم این را نمی‌دانند [و درک نمی‌کنند]. بیشتر مردم چنین گمان می‌کنند همین که خدا را به عنوان خالق و صاحب و مالک خود پذیرفتند و نماز و روزه و ... را انجام دادند کار بندگی خدا را انجام داده و بعد از آن مشکلی نخواهد بود که از غیر خدا اطاعت و فرمانبرداری کنند و قوانینی غیر از قوانین او را بپذیرند.

خداوند متعال تنها در صورتی اطاعت و بندگی را از انسان می‌پذیرد که در زندگی غیر از او - جلّ جلاله - فرمانروا و حاکم دیگری را قبول نکند و این نیز تنها وقتی ممکن است که انسان پیرو و مطیع قرآن و سنت پیامبر خدا ﷺ باشد. یعنی آن‌گونه زندگی کند که پیامبر خدا ﷺ زندگی کرده و قرآن را آن‌گونه در زندگی به کار گیرد که آن بزرگوار ﷺ و پس از او یاران تربیت یافته‌ی مدرسه‌ی ایشان - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - در زندگی به کار گرفته‌اند. او باید در زندگی خود و نسبت به چیزهای جدیدی که در حیات او اتفاق می‌افتد از رأی و نظر عالمان و مجتهدین و متخصصان دین که با اتفاق نظر و مشورت به آن رسیده‌اند، اطاعت کند. اگر فردی از این سه منبع

(قرآن، سنت و آنچه عالمان دین بر آن اتفاق نظر دارند)^(۱) اطاعت و پیروی کند، در حقیقت از خداوند متعال اطاعت و فرمانبرداری کرده است؛ در غیر این صورت چنین شخصی از مسیر بندگی خدا منحرف شده است. اما اگر اوضاع و شرایط به گونه‌ای بود - هم چون امروز - که عالمان نتوانستند گرد هم جمع شوند و در مورد مسایل روز با هم مشورت کنند و به یک رأی و نظر واحدی برسند و آن را برای مردم بیان کنند تا مردم در زندگی بر اساس آن حرکت کنند، در این صورت و از روی ناچاری، مشکلی نیست که هر فردی از یکی از آن امامان و مجتهدان (امامان و مجتهدان مشهور) پیروی کند تا زمانی که شرایط فراهم شود و عالمان دین بتوانند گرد هم جمع شوند و اداره‌ی امور جامعه را به دست بگیرند و حکومت اسلامی را به وجود آورند و قانون و برنامه‌ی خداوند متعال را به زندگی مردم باز گردانند و شروع به اجرای آن کنند و در میان خود خلیفه‌ای انتخاب کنند. خلیفه همانند رئیس جمهوری است که پس از آن که عالمان و متخصصین قانون خدا را از قرآن و سنت پیامبر ﷺ استخراج کردند به او داده تا آن را به مرحله‌ی اجرا در آورد. در واقع خلیفه همان مسئول اجرایی در حکومت اسلامی است.

این همان چیزی است که در زمان پیامبر خدا ﷺ و خلفای راشدین - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - انجام گرفته است.

در زمان پیامبر خدا ﷺ و خلفای راشدین، قانون و برنامه‌ی جامعه همان قرآن و راه و روش پیامبر خدا ﷺ و روشی بود که یاران آن بزرگوار بر اساس آن عمل می‌کردند. بعد از آن‌ها (بعد از خلفای راشدین) هر اتفاق جدیدی که در جامعه روی می‌داد، افراد متخصص و عالم جمع می‌شدند و بر امری اتفاق می‌کردند و به مردم اعلام می‌کردند. بعد از اعلام فتوا بر مردم نیز واجب بود که از آن اطاعت کنند و بر اساس آن عمل نمایند.

در این‌جا اشاره به این نکته نیز لازم و ضروری است که خداوند متعال در قرآن بیان فرموده است که انسان همان‌طور که موظف به پیروی از قرآن است، به همان صورت موظف به پیروی از راه و روش پیامبر خدا و یاران تربیت یافته‌ی او نیز می‌باشد و تنها در این صورت خداوند از او راضی خواهد شد، همان‌طور که از آنان راضی شد.

البته وقتی از یاران تربیت یافته‌ی مدرسه‌ی پیامبر ﷺ یاد می‌شود منظور کسانی است که قرآن آنان را «سابقین اولین» و «پیروان واقعی آنان»، می‌نامد. «سابقین» کسانی هستند که در گام نهادن

۱- به چنین امری که تمام عالمان دین بر آن اتفاق نظر دارند، اجماع گفته می‌شود.

در مسیر بندگی خدا از همه پیشی گرفته و در این مسیر دچار انحراف و انجام دادن اعمال زشت و گناهان بزرگ نشده‌اند و در مسیر کمال، همیشه در حال پیشرفت بوده‌اند. منظور از «اولین» این است که چنین افراد پیشتازی، قبل از دیگران مسلمان شده‌اند. آنانی که قبل از هجرت به مدینه ایمان آورده (مهاجرین) و آنانی که در مدینه و قبل از هجرت پیامبر و یارانش به آن جا، مسلمان شده‌اند و به مهاجرین کمک کردند (انصار). چنین افرادی «سابقین اولین» می‌باشند و آنان که بعداً مسلمان شده [یا می‌شوند] و پیرو و تابع راه و روش آن‌ها شده [یا می‌شوند]، قرآن آنان را ﴿وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ﴾ [التوبة: ۱۰۰]^(۱) می‌نامد.

بر اساس آیهی مذکور (توبه/۱۰۰) خداوند متعال از این سه گروه راضی است و بهشت و نعمت‌های بهشتی را برای آن‌ها آماده و مهیا کرده است.

براساس این آیه، اگر کسی تابع و پیرو این دو گروه (مهاجر و انصار) باشد و در زندگی راه و روش آنان را برنامه‌ی خود قرار دهد، خداوند از او راضی است و گرنه او فردی گمراه و منحرف است و خداوند متعال چیزی را از او نمی‌پذیرد.

آنچه گفته شد مسأله‌ای بسیار مهم است و مسلمانان باید به آن توجه کنند. مسلمانان باید بدانند که صحابه و یاران رسول خدا - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - مانند مردم عادی نیستند و رضایت خداوند تنها در پیروی و در پیش گرفتن راه و روش آن بزرگواران میسر و ممکن می‌شود. اگر کسی تابع و پیرو آنان نشود یقیناً فردی جاهل و گمراه است و اگر این واقعیت برایش روشن نشده باشد و این را نداند که حق چیست، در این صورت باید دین خدا برایش روشن شود و به او گفته شود که مسلمان بودن تنها با در پیش گرفتن راه و روش آن بزرگواران - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - تحقق می‌یابد.

اگر فردی بر آنچه در این زمینه در قرآن آمده است واقف باشد و این را بداند که قرآن مسئله‌ی پیروی از راه و روش سابقین یعنی مهاجرین و انصار را، سبب جلب رضایت خدا و دور شدن از عذاب جهنم بیان کرده است؛ اما با این وجود به آن بزرگواران اهانت کند و به جای پیروی از راه و روش آن‌ها، از در دشمنی با آن‌ها در آید، به طور قطع و یقین باید در ایمان چنین فردی شک کرد. خلاصه‌ی مطلب این که، تا زمانی که پیامبر خدا ﷺ در قید حیات بود، قرآن قانون جامعه بود که پیامبر خدا ﷺ آن را برای مردم بیان می‌کرد و مطالب مبهمش را توضیح می‌داد و در مورد امور

۱- و کسانی که به نیکی روش آن‌ها را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند.

جدیدی مانند: جنگ و صلح، اقتصاد و سیاست و... که با گذشت زمان روی می‌داد، پیامبر از میان یاران خود، مجتهدین و متخصصین و صاحب‌نظران را فرا می‌خواند و همه در حضور پیامبر خدا ﷺ با هم مشورت می‌کردند و به نتیجه‌ای واحد می‌رسیدند و به این ترتیب قانون و حکمی استخراج می‌شد که مسلمانان می‌بایستی از آن پیروی و اطاعت می‌کردند. وضعیت جامعه در زمان حضرت ﷺ این‌گونه بود. پس از رحلت پیامبر ﷺ برنامه‌ی جامعه‌ی اسلامی به همان شکل ادامه یافت؛ با این تفاوت که دیگر پیامبر خدا ﷺ در میان مسلمانان نبود. پس از ایشان برای این که فردی مسئولیت اجرای قوانین و برنامه‌ها را بر عهده بگیرد، همان مجتهدان و متخصصان و عالمان و صاحب‌نظران مسلمان که جزو صحابه‌ی پیامبر ﷺ بودند و به خوبی قادر و توانا بودند که قانون و برنامه‌ی خدا را از قرآن استخراج کنند و برای مردم بیان نمایند، از میان خود فردی که بهترین آن‌ها نیز بود، به عنوان خلیفه انتخاب کردند. این فرد کسی جز «ابوبکر صدیق» ﷺ نبود. این بزرگوار ﷺ مسئول اجرای قوانین و احکام خدا در جامعه‌ی مسلمانان و نماینده‌ی آن بزرگواران یعنی مجتهدین و متخصصین و صاحبان رأی و نظر - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - بود. پس از حضرت «ابوبکر صدیق» ﷺ حضرت «عمر فاروق» ﷺ و بعد از ایشان حضرت «عثمان ذی النورین» ﷺ و پس از ایشان حضرت «علی بن ابی طالب» ﷺ مسئول اجرای قوانین و احکام خداوند بودند. این چهار نفر که «خلفای راشدین» نامیده می‌شوند، هر کدام پس از دیگری از طرف جمع عالمان و متخصصین انتخاب شدند و پس از انتخاب اطاعت از هر یک از آن بزرگواران بر مردم واجب بود.

پس از خلافت این بزرگواران - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - نظم جامعه‌ی اسلامی به هم خورد و نظام دیگری بر سر کار آمد و به تدریج قانون و برنامه‌ی خداوند متعال در میان مردم بیگانه و غریب شد و کار به جایی رسید که امروز بیسیم. امروزه مسلمانان به حدی از برنامه و قانون خداوند متعال فاصله گرفته‌اند که به جای قانون و برنامه‌ی خداوند، قانون و برنامه‌ی غیر او یعنی قانون و برنامه‌ی اروپا و امریکا و... را در جامعه‌ی خود اجرا می‌کنند. در چنین وضع و شرایطی بر هر مسلمانی واجب است، در حد توان، برای برگرداندن وضعیت گذشته یعنی دوران خلافت اسلامی، تلاش کند تا در جامعه‌ی مسلمانان تنها برنامه و قانون خدا اجرا شود و قرآن و سنت پیامبر خدا ﷺ بر جامعه حاکم شود. وظیفه‌ی عالمان دینی نیز در این برهه از زمان، اتحاد و اتفاق نظر بر مسائل مختلف و بعد از آن اعلام یک رأی به مردم است تا مردم از آن حکم اطاعت و پیروی کنند و در زندگی به کار گیرند و این‌گونه بتوانند در بهترین وجه ممکن عبادت و اطاعت و بندگی خداوند متعال را به جای آورند.

آنچه بیان شد خلاصه‌ی معنای ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ یعنی چگونگی اطاعت و فرمانبرداری از خداوند متعال بود.

اکنون به بخش دوم یعنی بخش ﴿وَأِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ می‌پردازیم؛ بخش درخواست کمک از خدا و قبول او به عنوان تنها فریادرس و پشتیبان.

توضیح مطلب این که:

گفتیم، هر چیزی که در این دنیا اتفاق می‌افتد، انجام دهنده‌ی آن تنها خداوند متعال است. خداوند متعال نیز برای انجام هر کاری اسبابی را تعیین کرده‌است. وقتی سبب آماده باشد و خداوند نیز اراده کند، آن امر و آن کار روی می‌دهد؛ اما اگر سبب آماده نباشد یا خداوند متعال اراده نکند، آن کار هرگز اتفاق نخواهد افتاد؛ مثلاً: اگر آتش باشد و خداوند بخواهد که چیزی بسوزد، عمل سوختن انجام می‌گیرد در غیر این صورت با وجود بودن آتش هیچ چیزی نمی‌سوزد و عمل سوختن هرگز انجام نمی‌گیرد. بنابراین، اگر انسان با علم و آگاهی در مسیر بندگی خدا قرار گیرد هرگز حاضر نیست در زندگی کسی یا چیزی را به عنوان فریادرس و پشتیبان خود انتخاب کند؛ زیرا در زندگی هر چیزی را که بخواهد و طالب دست‌یابی به آن باشد، سعی می‌کند سبب و وسیله‌ی آن را به کار گیرد سپس از خداوند متعال می‌خواهد آن امر انجام گیرد یا انجام نگیرد و بس.

بنابراین بر انسان مسلمان واجب است برای انجام یا عدم انجام هر کاری، نخست سبب آن را به کار بگیرد و پس از آن، چون می‌داند تنها سبب برای انجام یک امر کافی نیست، به خدا توکل کند و از او طلب کمک و یاری نماید؛ مثلاً: فردی که بیمار است باید به دکتر مراجعه کند و دارو بگیرد و در زمان مصرف داروها متوجه خداوند باشد و بگوید: خدایا! برای بهبودی‌ام آن چه بر من واجب بود مراجعه‌ی به پزشک بود و سپس تهیه‌ی دارو. خدایا! من این کار را انجام دادم و این را هم می‌دانم که برای شفایم این به تنهایی کافی نیست و اگر ذات تو اراده نکند این داروها مؤثر نخواهند بود و هرگز شفا نخواهم یافت؛ پس از تو می‌خواهم که در داروها تأثیر گذاشته و مرا شفا بدهی. یا مثلاً: فرد گرسنه می‌رود و غذا می‌خورد. او با خوردن غذا وظیفه‌ی خود را انجام داده است؛ اما هنگام خوردن باید چنین معتقد باشد که برای سیر شدن؛ خوردن غذا کافی نیست بلکه اراده و خواست خداوند نیز لازم و ضروری است؛ پس متوجه خداوند می‌شود و می‌گوید: خدایا! من برای سیر شدن وظیفه‌ی خود را انجام دادم و در این زمینه غذا تهیه کرده و آن را خوردم، حال از تو می‌خواهم مرا سیر کنی و این غذا را سبب سیر شدن من قرار دهی. بر این اساس است که فرد مسلمان در آغاز خوردن غذا می‌گوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ».

انسان مسلمان به خوبی می‌داند که خوردن غذا برای این است که نفع و خیری به دست آورد و بیماری و مشکلاتش را برطرف کند. او می‌داند که جلب چنین سود و دفع چنان مشکلی تنها با اراده‌ی خداوند میسر است و خداوند برای هر کدام اسباب و وسایلی تعیین کرده است؛ مثلاً: غذا سبب سیر شدن و دفع گرسنگی است و انسان با خوردن آن، تنها سبب سیر شدن را فراهم کرده و بعد بر خدا توکل می‌کند و از او می‌خواهد که او را سیر کند. انسان با گفتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، به یاد خداوند می‌افتد و این که تنها جلب‌کننده‌ی امکانات و دفع‌کننده‌ی مشکلات ذات اوست؛ پس در این زمینه از او کمک می‌طلبد. معنای واقعی «توکل» همین چیزی است که بیان شد. بر هر فرد مسلمان واجب است که این‌گونه معنای «توکل» را درک کند. «توکل» آن نیست که انسان ترک وظیفه کند و از ادای وظیفه‌ی بندگی و مسئولیت دست بردارد و بگوید: خدا بزرگ است. خدا خودش هر کاری را بخواهد انجام می‌دهد. هرگز چنین نیست و خداوند هرگز چنین کاری را انجام نمی‌دهد و بدون فراهم شدن اسباب، کاری نمی‌کند. فرد باید سبب یا اسباب هر کاری را که می‌خواهد انجام دهد فراهم کند بعد از آن از خدا بخواهد که آن کار را برایش انجام دهد و از او بخواهد در اسباب تأثیر بگذارد. وقتی غذا خورد و چنین معتقد بود و یقین داشت که اگر خدا نخواهد هرگز سیر نمی‌شود و بعد متوجه خدا شد و از ته دل از او خواست که تأثیری در غذا بگذارد و او را سیر کند، خداوند متعال او را سیر خواهد کرد. معنای واقعی «توکل» این چنین است که بیان شد.

مثال دیگر:

اگر انسان بخواهد خداوند در آخرت به او رحم کند و از گناهانش در گذرد و او را از جهنم دور و به بهشت وارد کند و از او راضی باشد، باید نخست سبب چنین مغفرت و رضایتی را فراهم کند و آن برگشت از انحراف و گمراهی و در مسیر بندگی خدا قرار گرفتن و انجام اعمال صالح و حرکت کردن به سوی کمال است و چون این به تنهایی کافی نیست بعد از آن باید متوجه خدا شود و دست به دعا بردارد و بگوید: خدایا! من سبب مغفرت و رضایت تو را فراهم کردم. از گمراهی و انحراف برگشتم و در مسیر ایمان به تو قرار گرفتم و شروع به انجام اعمال صالح کردم؛ بنابراین از تو می‌خواهم که مرا ببخشی و به من رحم کنی و مرا از عذاب جهنم نجات دهی و از نعمت و خوشبختی آخرت و رضایت خود بی‌نصیب نکنی.

گفتیم که انسان مسلمان باید تنها از خداوند متعال طلب کمک کند؛ زیرا هر مخلوقی از مخلوقات سببی از اسباب هستند و به تنهایی نمی‌توانند کاری انجام دهند و تنها با اراده و خواست

خداست که کاری انجام می‌گیرد. فرد سبب را به کار می‌گیرد و بعد از آن، از خداوند طلب یاری و کمک می‌کند، کسی که در چاهی می‌افتد و از فرد دیگری که از کنار چاه عبور می‌کند درخواست کمک می‌کند او در حقیقت سبب را به کار گرفته است. خداوند چنین قرار داده که آن شخص سبب بیرون آوردن کسی از چاهی باشد و دست او را بگیرد و او را از چاه بیرون بیاورد. فردی که در چاه افتاده است باید هنگام درخواست کمک به یاد خدا باشد و یقین داشته باشد که اگر خدا نخواهد او هزاران فرد دیگری چون او نمی‌توانند او را از چاه بیرون بیاورند. او در هنگام درخواست کمک از کسی، بر خدا نیز توکل می‌کند و از او می‌خواهد که او را کمک کند و با زبان حال می‌گوید: خدایا! من سبب را به کار گرفتم و از این فرد خواستم که مرا از چاه بیرون بیاورد پس تو نیز مرا کمک کن و در کمک این شخص تأثیر بگذار تا او بتواند مرا از چاه بیرون بیاورد.

بنابه آن‌چه گفته شد، چون هر مخلوقی فقط سبب است و خود به تنهایی نیز نمی‌تواند کاری انجام دهد و این تنها خداست که می‌تواند هر کاری را که اراده کند انجام دهد پس هرگز شایسته و عاقلانه نیست که انسان از غیر خدا طلب کمک کند. در قرآن آیات بسیاری وجود دارند که به این مطلب اشاره دارند و انسان را متوجه این نکته می‌کنند که باید تنها از خداوند متعال طلب کمک کرد و این که هیچ‌کس و هیچ چیز دیگری غیر از خدا وجود ندارد که انسان از او تقاضای کمک نماید و او بتواند به انسان کمک کند:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۲۰]. «بگو: تنها پروردگارم را می‌خوانم (و عبادتش می‌کنم) و هیچ‌کس را شریکش قرار نمی‌دهم» خداوند خطاب به پیامبر خود و هر بنده‌ی دیگری که بخواهد پیرو و مطیع پیامبر باشد، می‌فرماید: بگو من فقط از پروردگارم [چیزی را] درخواست می‌کنم. - دعا یعنی درخواست جلب نفع و دفع ضرر. - [بگو: من] تنها از پروردگارم طلب کمک می‌کنم و کس دیگری را در این زمینه شریک او قرار نمی‌دهم. آیه به این مطلب اشاره دارد که: اگر انسان از غیر خدا طلب کمک کند، آن را شریک او - جلّ جلاله - قرار داده است^(۱).

۱- منظور استاد رحمته استفاده و به‌کارگیری اسباب برای انجام اموری است که در حقیقت اسباب آن کار نیستند؛ مثلاً: درخواست کمک از روح یکی از بندگان صالح خدا به منظور جلب نفع یا دفع ضرر و... البته مسئله‌ی درخواست از روح یکی از بندگان صالح خدا و به فریاد خواندن آن با مسئله‌ی درخواست دعای خیر از یکی از بندگان صالح خدا - با وجود اشتراک این دو امر در جلب نفع و دفع ضرر - دو مسئله‌ی کاملاً متفاوت هستند.

در این جا ممکن است این سؤال پیش بیاید که چه تفاوتی بین این دو درخواست وجود دارد؛ فردی از کسی بخواهد - مثلاً- او را از چاه بیرون بیاورد و فردی روح یکی از بندگان صالح خدا را به فریاد بخواند و از او بخواهد که برایش کاری انجام دهد؟ ممکن است کسی چنین تصور کند که وقتی فردی روح یکی از بندگان صالح خدا را به فریاد می خواند و می گوید: یا روح فلان بنده‌ی صالح خدا! درست همانند این است که به شخص زنده‌ای بگویند که او را از چاه بیرون بیاورد. پس [به گمان او] چرا در مورد بیرون آوردن از چاه گناه نیست ولی در مورد طلب کمک از روح فلان بنده‌ی صالح خدا گناه و شرک محسوب می شود؟

جواب:

جواب این است که خداوند متعال خود روشن کرده است که بیرون آوردن فردی توسط فرد دیگر از چاه سبب است. آن فرد سبب است و خداوند اصل کار که همان بیرون آوردن است را انجام می دهد و در سبب تأثیر می گذارد. اما هرگز روح فلان بنده‌ی صالح خود را سبب دفع ضرر و زیان از کسی یا جلب سود و خیر قرار نداده است. نه در قرآن و نه در هیچ کتاب دیگر آسمانی و نه در هیچ حدیث صحیح پیامبر خدا ﷺ چنین مطلبی بیان نشده است. علاوه بر این آیات و احادیث بسیاری چنین کاری را اصلاً جایز و درست نمی دانند و به این هم اشاره می کنند که درخواست کمک از غیر خدا و قرار دادن غیر خدا به عنوان فریادرس یا به عنوان واسطه بین خود و خدای خود، شرک است. البته آن چه گفته شد به این معنی نیست که انجام دادن چنین کاری از سوی مسلمانان، در گذشته یا در حال حاضر، سبب مشرک شدن آن ها شده است. هرگز چنین نیست؛ زیرا مردم از این جهت که حق و واقعیت مطلب درست و دقیق برایشان روشن نشده است، معذورند و کلمه‌ی «مشرک و غیر مسلمان» هرگز به مسلمان اطلاق نمی شود؛ اما با این وجود از هر فرد مسلمانی که چنین کاری را انجام می دهد و دلش به حال و وضعیت خود [به ویژه در قیامت] می سوزد و می خواهد بنده‌ی واقعی خدا باشد، می خواهیم در اسرع وقت و در کوتاه ترین فرصت ممکن برگردد

مسئله‌ی درخواست دعا که در آیات متعدد به آن اشاره شده است؛ هم چون درخواست فرزندان حضرت یعقوب از پدرشان یا دستور به پیامبر ﷺ برای طلب استغفار برای مؤمنین و... مسئله‌ای جایز است و انجام چنین کاری بر هر فرد مسلمان واجب است. به این نکته نیز باید توجه کرد که در قرآن دعا به عنوان یکی از اسباب مغفرت معرفی شده است؛ اما درخواست کمک از روح یکی از بندگان صالح خدا نه تنها به عنوان سبب معرفی نشده بلکه آیات بسیاری نیز آن را منع کرده اند. برای آگاهی بیشتر به نوارهای «مناظره»، «عقیده» و جزوه‌ی «توحید» استاد رحمته مراجعه شود.

و از طلب کمک از غیر خدا دست بردارد؛ زیرا پس از روشن شدن مطلب هرگز جایز نیست چنین کاری را انجام دهد و اگر پس از این باز هم این کار را انجام دهد، خداوند متعال از او نمی‌پذیرد. او باید این را بداند که اگر قبل از روشن شدن مطلب و واقعیت دچار خشم و عذاب خدا نشده است و خدا از تقصیرات و گناه او گذشت کرده است، بعد از روشن شدن مطلب دیگر این‌گونه نیست و خداوند هرگز او را معذور نمی‌دارد.^(۱)

نکته‌ی بسیار مهمی که بیانش در این جا لازم و ضروری است این که: منظور از آن چه گفته شد (واسطه قرار دادن و به فریاد خواندن روح بندگان صالح خدا گناه است)، این نیست که بندگان صالح خدا اعم از پیامبران، فرشتگان و اولیای صالح که از طرف مردم به فریاد خوانده می‌شوند و بین مردم و خدا واسطه قرار داده می‌شوند، انسان‌ها و مخلوقات کم ارزشی هستند و آن‌ها را به عنوان واسطه قرار ندادن به معنای اهانت به آنان است. معاذ الله. کسی که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد نه تنها نمی‌تواند به یکی از بندگان صالح خدا کمترین اهانتی بکند یا خدای نخواستہ به دیده‌ی تحقیر به آنان بنگرد، بلکه تنها زمانی مؤمن محسوب می‌شود که پیامبران خدا را از خود بیشتر دوست داشته باشد و در تمام زندگی‌اش از آنان پیروی کند و جان و مالش را در راه تعالی برنامه‌ای که آنان آورده‌اند فدا کند. احترام و ارزش نهادن واقعی به آن بزرگواران تنها در صورتی است که انسان به آنان آن‌گونه نگاه کند که خدا بیان کرده است. خداوند آن‌ها را بنده‌ی خود معرفی کرده است نه فریادرس مردم. خداوند آن‌ها را برای واسطه بودن بین خود و بندگانش نفرستاده است. آن‌ها برای این آمده‌اند تا به مردم بگویند و برایشان تبیین کنند که تنها خداوند متعال فریادرس واقعی

۱- نکته‌ای که در این جا لازم به تذکر و بیان است و استاد بزرگوار رحمته در جاهای دیگر به آن اشاره کرده است مسئله‌ی شناخت سبب و اسباب امور است. ایشان می‌فرمایند: اسباب امور از راه‌های زیر قابل شناسایی است:

۱. بیان آن در کتاب خدا یا سنت پیامبر خدا ﷺ؛ مثلاً: خداوند متعال در کتابش توبه را سبب بخشش گناهان معرفی کرده است. پس انسان گناهکار با توبه کردن که همان سبب است از خداوند طلب بخشش می‌کند. و ...
۲. تجربه و علم؛ مثلاً: از طریق تجربه و علم ثابت شده است که فلان دارو برای فلان بیماری مفید است پس فرد بیمار آن دارو را فراهم می‌کند و سپس بر خدا توکل می‌کند. یعنی از او می‌خواهد که در آن دارو تأثیر قرار دهد و او را شفا دهد. برای اطلاع و آگاهی بیشتر در این زمینه به نوارهای «عقیده» استاد مراجعه شود.

درخواست کمک از روح یکی از بندگان صالح خدا و سبب قرار دادن آن به منظور نزدیک کردن انسان به خدا، باید از یکی از راه‌های ذکر شده باشد. چنین چیزی نه در کتاب و سنت آمده و نه از روی علم و تجربه‌ی بشری ثابت شده است. این که فردی یک بار یا دوبار با درخواست از روح یکی از صالحان به طور تصادفی شفا یافته است؛ امری تجربه شده نیست.

است. احترام و ارزش نهادن به آنان به این صورت است که انسان تابع و پیرو برنامه‌ی آنان باشد و از آنان پیروی کند و این را بداند که اگر انسان از آنان پیروی نکند خداوند متعال هرگز به او رحم نمی‌کند. انسان نمی‌بایستی این بزرگواران را به ناحق فریادرس خود قرار دهد و کاری را انجام دهد که پیامبران برای از بین بردن آن آمده‌اند.

بسیاری را عقیده بر این است که وقتی ما از یکی از اولیای صالح خدا طلب کمک می‌کنیم و او را به فریاد می‌خوانیم، منظورمان این نیست که او خود به تنهایی می‌تواند کاری را انجام دهد. چنین افرادی می‌گویند: ما معتقدیم که تنها خداوند متعال قادر بر انجام هر کاری است که اراده کند؛ اما چون ما انسان‌های خوبی نیستیم و گناهکار می‌باشیم پس نمی‌توانیم مستقیماً با خدای خود ارتباط برقرار کنیم و با او راز و نیاز کنیم؛ بنابراین مجبوریم یکی از آن بزرگان را به عنوان واسطه بین خود و خدا انتخاب کنیم و به وسیله‌ی او خود را به خدا نزدیک کنیم و از او چیزی بخواهیم. هم‌چون واسطه قرار دادن فردی نزد یکی از حاکمان دنیایی^(۱).

به چنین افرادی [که تعدادشان هم اندک نیست] باید گفت: آنچه بیان داشتید و توجیهاتی که گفتید سخنان و توجیهات کسی است که خدا را نشناخته و نمی‌شناسد. خدا آن ذاتی است که خود می‌فرماید: هیچ چیز انسان بر من پوشیده نیست. خدا آن ذاتی است که می‌فرماید: من از هر خیالی که به ذهن انسان و به دل او خطور می‌کند آگاه هستم و خبر دارم. خدایی که [چون انسان] اهل هوا و هوس و آرزوهای نفسانی نیست و هرگز کار ناحق و کار نابجا انجام نمی‌دهد تا نیاز به واسطه و پارتی داشته باشد، چه نیازی به این می‌رود که انسان کسی را بین خود و او - جلّ جلاله - واسطه قرار دهد. او از همه کس به انسان نزدیک‌تر است و از احوال هر فردی هم با خبر و آگاه است و هر کسی که صادقانه و با اخلاص به او پناه ببرد و از او طلب کمک کند حتماً به فریادش می‌رسد و به او کمک خواهد کرد. اگر به خیر و مصلحت او باشد حتماً آن‌گونه که او خواسته است نیازش را بر آورده می‌کند. اگر به خیر و مصلحت او نباشد به گونه‌ای بهتر از آنچه او می‌خواهد با او برخورد خواهد کرد.

[در مورد مثال حاکم و رعیت و نیاز به واسطه و پارتی نیز باید گفت:] دلیل این که مردم برای رفتن نزد حاکم به واسطه نیاز دارند و دست به دامن آن می‌شوند این است که حاکم بر خلاف خدا، انسان است و نمی‌داند و آگاهی ندارد که مردم در چه وضعیتی به سر می‌برند، و چه مشکلاتی

۱- هر چند مردم چنین تشبیهی را با زبان قال نمی‌گویند اما حال و وضعیتشان بیانگر چنین مطلبی است.

دامنگیرشان شده است و گرفتار چه مصیبت‌هایی شده‌اند و نیازشان چیست. و چون اجازه نمی‌دهد هر کس به ملاقاتش برود، وجود واسطه ضرورت پیدا می‌کند. یا واقعاً به طریقی از وضعیت و حال و احوال مردم با خبر است اما چون او بنده‌ی هوا و هوس و آرزوهای نفسانی خود است، دوست ندارد به مشکلات مردم رسیدگی کند و آن‌ها را برطرف نماید و تنها زمانی این کار را خواهد کرد که واسطه‌ای که یکی از دوستان و آشنایان یا نزدیکان اوست، نزدش برود و از او درخواست کمک نماید و از او بخواهد کاری انجام دهد و مشکل موجود را حل کند.

مسلمانی که از حقیقت و روح نماز آگاه است، هرگز نمی‌تواند این‌گونه فکر کند و هرگز نمی‌تواند بگوید: من خود نمی‌توانم مستقیماً با خدا تماس بگیرم و در این زمینه نیاز به واسطه دارم؛ زیرا نماز یعنی ارتباط مستقیم بنده با خدای خود و چیزی غیر از این نیست. نماز یعنی راز و نیاز و مناجات بنده با خدای خود. انسان مسلمان در نماز از خداوند متعال طلب و درخواست آن‌چه که می‌خواهد، می‌کند. خداوند متعال خود نیز به انسان دستور داده است تا در شبانه‌روز بیاید و مستقیماً چند بار با او ارتباط برقرار کند و با او صحبت کند و هر چه در دل دارد به او عرض کند و هر نیازی که دارد با او در میان بگذارد.

خود قرآن به وضوح و در جاهای متعدد بیان کرده است که وسیله‌ی نزدیک شدن به خدا تنها «ایمان» و «عمل صالح» است، همان‌طور که در آخرین آیه از سوره‌ی علق می‌فرماید: ﴿وَأَسْجُدْ وَاقْتَرِبْ﴾ [العلق: ۱۹]. «و سجده کن (نماز بگزار و به سوی الله) نزدیکی بجوی» یعنی برای خدا سجده کن و بنده‌ی واقعی او باش تا بتوانی به این وسیله به او نزدیک شوی و به حضورش برسی. در بسیاری از آیات قرآن به این مطلب اشاره شده که اگر کسی بین خود و خدای خود واسطه قرار دهد تا از این طریق به خداوند نزدیک شود و با او راز و نیاز کند، دچار شرک شده و آن فرد، آن واسطه را شریک خدا قرار داده است. به این مطلب نیز اشاره شده که اگر از آنان که غیر خدا را دوست خود قرار داده و آنان را پشتیبان و فریادرس خود می‌دانند، اشکال‌گیری و از آنان پرسشی که چرا این کار را می‌کنید؟ چنین جواب می‌دهند و می‌گویند: ما این افراد را تنها به این دلیل به عنوان فریادرس خود قرار داده‌ایم که ما را به خدا نزدیک کنند. اما قرآن با قاطعیت در جواب آنان می‌فرماید: این افراد دروغگو هستند و در اشتباه محض به سر می‌برند.

پس از روشن شدن حقیقت و واقعیت، با دلایل محکم و استوار و اثبات این که غیر از خدا کسی فریادرس نمی‌باشد و شایستگی چنین امری را ندارد، اگر چنین افرادی دست از کارشان

نکشند، آنان کافرند و خداوند متعال در قیامت بین آن‌ها و بندگان مخلص خود قضاوت خواهد کرد و روشن می‌کند که چه کسی بر حق و چه کسی گمراه بوده است. و سپس هر کسی را به جزا و سرانجام خود خواهد رساند:

﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾

﴿۳﴾ [الزمر: ۳]. «هان! دین و عبادت خالص (و تهی از شرک) از آن الله است. و آنان که دوستانی جز او برگزیده‌اند، (می‌گویند:) ما آنان را عبادت و پرستش نمی‌کنیم مگر برای آنکه (واسطه‌ی ما باشند و) ما را به الله نزدیک کنند. بی‌گمان الله در میان آنان پیرامون مواردی که با هم اختلاف دارند، داوری خواهد کرد. بی‌شک الله، کسی را که دروغگو و ناسپاس باشد، هدایت نمی‌بخشد».

و در جای دیگر می‌فرماید: آنان که مطیع غیر خدا هستند و به غیر او - جلّ جلاله - پناه می‌برند و بندگان و مخلوقات خدا را به فریاد می‌خوانند و فریادرس خود می‌دانند و آن‌ها را به عنوان پشتیبان و پناهگاه خود قرار می‌دهند و زمانی که از این کار منع می‌شوند، در جواب می‌گویند: ما که چنین معتقد نیستیم و نمی‌گوییم این واسطه‌ها خود به تنهایی می‌توانند برای ما کاری انجام دهند و مستقل هستند. ما این‌ها را به عنوان شفیع و واسطه بین خود و خدای خود قرار می‌دهیم و از آن‌ها درخواست کمک می‌کنیم تا از این طریق ما را به خدا نزدیک کنند. کار چنین افرادی شریک قرار دادن برای خداست و خداوند از چنین کاری منزّه و مبرا است. خداوند متعال نه در آسمان‌ها و نه در زمین، کسی را به عنوان واسطه بین خود و بندگان خود قرار نداده است تا از این طریق یکی از بندگانش به او نزدیک گردد:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعُونََنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أُنَبِّئُكُمْ أَنَّ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۱۸﴾﴾ [یونس: ۱۸]^(۱).

و در جای دیگر به این مطلب اشاره می‌کند که: افراد و مخلوقاتی که به فریاد خوانده می‌شوند از چیزهای پشت پرده‌ی غیب آگاه و با خبر نیستند تا بتوانند برای کسی کاری انجام دهند:

۱- اینان غیر از خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه بدیشان زیان می‌رسانند و نه سودی عایدشان می‌سازند و می‌گویند: این‌ها میانجی‌های ما در نزد خدایند. بگو: آیا خدا را از وجود چیزهایی با خبر می‌سازید که خداوند در آسمان‌ها و زمین سراغی از آن‌ها ندارد. خداوند منزّه و فراتر از آن چیزهایی است که مشرکان انبازشان می‌دانند.

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾ [النمل: ۶۵]^(۱). بگو تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین است جز خدا از غیب خبر ندارند. حتی نمی‌دانند که چه موقع زنده خواهند شد و از قبرهایشان بیرون آورده می‌شوند.

تنها غیبی که انسان می‌داند و به آن خبر داده شده است همان برنامه‌ی هدایت خداوند است که نخست پیامبران از آن آگاه شده و سپس مردم از طریق آن بزرگواران بر آن آگاهی یافته‌اند، پس: ﴿لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [النمل: ۶۵]. غیر از خدا کسی غیب نمی‌داند. خداوند متعال در قرآن به پیامبرش دستور می‌دهد و می‌فرماید: تو برای مردم بیان کن که غیب نمی‌دانی و اگر از غیب آگاهی می‌داستی چیزهای مفید و خوب بسیاری را برای خود کسب می‌کردی و خود را از چیزهای نامطلوب و ناخوشایند و مشکلات بسیاری نجات می‌دادی. تو همانند هر انسان دیگر غیب نمی‌دانی و در نتیجه بسیاری از چیزهای به ظاهر خوب را از دست می‌دهی و به مشکلات بسیاری نیز گرفتار می‌شوی. تنها چیزی که تو از غیب می‌دانی همان برنامه‌ی هدایت است که خداوند متعال به تو داده است:

﴿وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثَرْتَ مِنَ الْحَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۸]. «و اگر غیب می‌دانستم، سود بسیاری برای خودم فراهم می‌ساختم و هیچ زبانی به من نمی‌رسید. من برای مؤمنان تنها هشداردهنده و مژده رسانم» به مردم بگو که وظیفه‌ی من تنها اعلام خطر و هشدار و نیز مژده دادن و بشارت است. ترساندن و اعلام خطر به آنانی که در مسیر بندگی شیطان قرار گرفته‌اند و به مسیر بندگی خدا بر نمی‌گردند و بشارت و مژده به آنانی است که در مسیر بندگی خدا قرار دارند و با اخلاص کامل مشغول بندگی و عبادت خداوند متعال هستند. وظیفه‌ی تو همین است و بس و هیچ آگاهی و اطلاعی از غیب نداری و غیب را تنها خداوند متعال می‌داند و بس.

حال که هیچ‌کدام از بندگان صالح خداوند حتی بزرگ‌ترین آن‌ها یعنی پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ چیزی از غیب نمی‌داند و از حال و اوضاع کسی آگاه نیست، چگونه از آنان طلب کمک شود و به عنوان فریادرس و پناهگاه و پشتیبان قرار داده شوند؟

پس از بیان این که هیچ‌کس غیر خدا - مگر توسط قرآن -، بر غیب آگاهی ندارد، هر کس چنین ادعایی نسبت به خود یا نسبت به دیگری داشته باشد، یقیناً اشتباه می‌کند و اگر آگاهانه چنین

۱- بگو: کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند جز خدا غیب نمی‌دانند، و نمی‌دانند که چه وقت برانگیخته می‌شوند.

ادعایی بکند مطمئناً دروغ می‌گوید و آنچه که او غیب می‌نامد گمان و خیالی بیش نیست؛ مثلاً: رخ دادن حادثه‌ای به دل کسی خطور می‌کند و بعداً آن حادثه هم روی می‌دهد. اگر آن فرد یا دیگران چنین ادعا کنند که واقعاً غیب می‌داند چیز درستی نیست و آنچه تصادفاً اتفاق افتاده خیال و گمانی بوده که به دلش خطور کرده است و بیش از این چیز دیگری نبوده است. یا مثلاً: فردی خوابی می‌بیند و بعد از مدتی خوابش تحقق می‌یابد و این در حالی است که هرگز مطمئن نبوده که آن چه دیده روی خواهد داد و به واقعیت خواهد پیوست. یا اگر فردی روزی پیش‌بینی امری را بکند و بعداً پیش‌بینی او به تحقق پیوندد، این دانستن غیب نیست؛ چرا که او تنها پیش‌بینی کرده است و هرگز مطمئن نبوده که آنچه گفته تحقق می‌یابد. به همین خاطر است که خداوند متعال می‌فرماید: آنان که غیر خدا را فریادرس خود می‌دانند، هیچ دلیل و برهانی ندارند؛ زیرا فریادرس باید خالق، مالک و صاحب قدرت باشد و نفع و ضرر در دست او باشد و بر انسان تسلط داشته و سرانجام او در دستش باشد و کسی غیر از خدا چنین قدرتی ندارد. نه در آسمان و نه در زمین کسی غیر از خدا خالق و آفریننده‌ی کوچک‌ترین چیز نیست.

دلیلی مبنی بر این که کسی غیر از خدا شایستگی و لیاقت این را داشته باشد که از او طلب کمک شود، در دست نیست. به همین دلیل است که خداوند می‌فرماید: چه کسی گمراه‌تر از فردی است که غیر از خدا کسانی را به فریاد بخواند که از هر لحاظ پایین‌تر از خدا هستند و هرگز نمی‌توانند تا روز قیامت جواب او را بدهند، و اصلاً به فریادش نمی‌رسند. علاوه بر این، از فریاد و درخواست او نیز بی‌خبرند:

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَفْلُونَ ﴿٥﴾ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿٦﴾﴾

[الأحقاف: ۵-۶]. «و هیچ‌کس گمراه‌تر از کسی نیست که کسانی جز الله را به فریاد می‌خواند که تا روز قیامت نیز درخواستش را پاسخ نمی‌گویند و آنان (معبودان باطل) از دعا و درخواست ایشان بی‌خبرند. و هنگامی که مردم برانگیخته می‌شوند، معبودان باطل، دشمن ایشان خواهند بود و منکر عبادت اینها خواهند گشت» و در روز قیامت چنین به فریاد خواسته شدگانی و آنان که به ناحق فریادرس شناخته شده بودند، دشمن به فریاد خواهندگان خود می‌شوند و بی‌زاری خود را از کاری که آنان کرده‌اند، اعلام نموده و می‌گویند: ما اصلاً به چنین کاری راضی نبوده‌ایم، [و خطاب به آنها می‌گویند: شما کار بیخود و بی‌جایی کرده‌اید که از ما طلب کمک نمودید. ما اصلاً این کار را دوست نداشتیم و شما را به آن دعوت نکرده بودیم. ما هرگز شما را از خود نمی‌دانیم؛ زیرا بر خلاف آنچه شما را به سوی آن

دعوت کرده بودیم عمل کرده‌اید. ما آمدیم به مردم اعلام کنیم که طلب کمک از غیر خدا جایز نیست و شرک محسوب می‌شود؛ اما شما بر اساس دعوت و گفته‌ی ما عمل نکردید پس هیچ علاقه و رابطه‌ای بین ما و شما وجود ندارد.

شاید برخی از مردم چنین تصور کنند که منظور خداوند از به فریاد خواسته شدگان همان بت‌هایی بوده که در آن زمان (قبل از اسلام) غیر مسلمانان آن‌ها را به فریاد می‌خواندند و دست به دامن آن‌ها می‌شدند و از آن‌ها کمک می‌طلبیدند و کسانی را که خداوند مشرک خوانده است افرادی هستند که این بت‌ها را به فریاد می‌خواندند. اما اگر با اندک اطلاع و آگاهی و با انصاف به قرآن و آیات متعدد آن در این زمینه بنگریم هرگز در این شک نخواهیم کرد که منظور از این آیه‌ها تنها بت‌ها نبوده و نیست و خداوند با کلمات و عباراتی بسیار روشن و واضح این مطلب را بیان فرموده که آن‌چه مردم از آن‌ها طلب کمک می‌کردند و به فریاد می‌خواندند تنها بت‌های سنگی و ... نبوده‌اند. اصلاً آن بت‌ها یاد بود و مجسمه‌هایی از بندگان صالحی بودند که نزد مردم دارای مقام و موقعیت خاص و ویژه‌ای بوده‌اند؛ مثلاً: منظور از بت‌هایی که مشرکین قریش به نام‌های «لات» و «منات» و «عزی» و ... ساخته و آن‌ها را به کمک می‌طلبیدند چیزی جز این نبوده که چنین معتقد بودند که: فرشتگان فرزندان خداوند متعال هستند و طبیعی است که فرزند [به ویژه دختر] (۱) به راحتی می‌تواند از پدرش درخواست‌هایی بکند. آن‌ها با زبان حال می‌گفتند: ما از دسترسی به فرشتگان ناتوانیم پس می‌آییم و مجسمه‌ها و یادبودهایی از آن‌ها می‌سازیم و آن‌ها را مورد احترام قرار می‌دهیم و در اطرافشان طواف می‌کنیم و نزدشان نذر و قربانی می‌کنیم تا فرشتگان با این کار متوجه ما شده و از ما راضی شوند و محبت ما در دلشان جای گیرد و در نتیجه آن‌چه ما می‌خواهیم و از آن‌ها درخواست می‌کنیم، آن‌ها از خداوند بخواهند؛ چرا که ما افراد گناهکار و بدبختی هستیم که توانایی برقراری ارتباط مستقیم با خدا را نداریم].

آن‌چه گفته شد خلاصه‌ی شرکی بود که آن مردم دچارش شده بودند. آن‌ها هرگز چنین معتقد نبودند که بت‌ها خود به تنهایی می‌توانند کاری انجام دهند. آن‌ها وقتی یکی از بت‌ها را «عُزّی» نامیدند با این اعتقاد بود که خداوند متعال چون یکی از نامهایش - به عقیده آن‌ها - «أَعَزّ» است، که از لحاظ معنی درست می‌باشد، پس - معاذ الله - یکی از فرشتگان که دختر اوست «عُزّی» نام

۱- مشرکین چنین معتقد بودند که فرشتگان دختران خداوند هستند.

دارد؛ چون نام‌ها باید با هم تناسب داشته باشد. همان‌طور که به جنس مذکر گفته می‌شود «اکبر» و به جنس مؤنث گفته می‌شود «کبری» یا «اصغر» و «صغری».

شرک مسیحیان نیز این چنین بود. آن‌ها می‌گفتند: عیسی پسر خداست نه به این معنی که - معاذ الله - خداوند متعال زنی داشته باشد و با او همبستر شده و در اثر این همبستری فردی به نام عیسی به دنیا آمده باشد. هرگز چنین نمی‌گفتند و چنین معتقد نبودند. آنان چنین معتقد بودند که حضرت عیسی نزد خدا دارای چنان مقام و موقعیتی است که آن‌ها می‌توانند از او درخواست کمک کنند و او را واسطه‌ی بین خود و خدای خود قرار دهند.

خداوند می‌فرماید: در روز قیامت آنانی را که برخی از بندگان صالح خدا را به فریاد خوانده‌اند به همراه بندگان صالح خدا گرد آورده و از بندگان صالح می‌پرسیم: آیا شما بودید که این بندگان را گمراه کردید و به آن‌ها گفتید: از ما طلب کمک کنید و ما را فریادرس و واسطه بین خود و خدایتان قرار دهید؟ یا خودشان گمراه شدند؟ آنان نیز در جواب می‌گویند: خدایا! تو منزّه و پاکی از این که ما چنین کاری بکنیم و اصلاً برای ما شایسته نیست که این کار را بکنیم. ما از این افراد بیزاریم و هرگز به آنان نگفته‌ایم که این کار را بکنند. اصلاً ما آن‌ها را دعوت کردیم که از کسی جز خدا طلب کمک نکنند و کسی را بین خود و خدا واسطه قرار ندهند. بندگان صالح خدا، که به فریاد خوانده شده بودند، این‌گونه بیزاری خود را از آنان اعلام کرده و خود را از گناه بزرگی که آنان دچارش شده‌اند، تبرئه می‌کنند:

﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ﴿٧﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ﴾ [الفرقان:

۱۷- ۱۸]. «و روزی که آنان و معبودانی را که جز الله عبادت می‌کردند، جمع می‌کند و می‌گوید: آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید یا خودشان راه را گم کردند؟ می‌گویند: (پروردگارا!) تو، پاک و منزّه‌ی؛ برای ما شایسته و روا نبود که دوستانی جز تو برگزینیم» در این آیه مشخص است که بحث بت مطرح نیست و حتی بحث آنانی نیست که به گمان مردم صالح بوده و در نتیجه به فریاد خوانده شده‌اند بلکه بحث، بحث فرشتگان و پیامبران و اولیاء خداست. در این جا جا دارد به فرمایشی از «عبدالقادر گیلانی» که بسیار نسبت به او ظلم شده و شخصیت او به درستی شناخته نشده است، اشاره کنیم و ببینیم که این بزرگوار چگونه در مورد پرستش و عبادت خدا بحث کرده است. ایشان در یک سخنرانی در بغداد که در جمع کثیری از مردم ایراد کردند، فرمود: «ای مردم! شما به دینار و درهم پناه برده‌اید. شما به صاحبان قدرت متکی هستید. شما مال و ثروت و مقام و شهرت را پشتیبان خود

قرار داده‌اید. پس از آن فرمود: «كُلُّ مَنْ اعْتَمَدَتْ عَلَيْهِ فَهُوَ اِلَهُكَّ». به هر کس غیر از خدا تکیه کنی و بر او توکل کنی و او را پشتیبان خود بدانی، او را خدای خود قرار داده‌ای. او را فرمانروا و فریادرس و صاحب و مالک خود قرار داده‌ای و در نتیجه مرتکب شرک نسبت به خدا شده‌ای». سپس ادامه داد و خطاب به چنین افرادی فرمود: «یا مُشْرِکِینَ بِالْاَسْبَابِ»، ای کسانی که اسباب را شریک خدا قرار داده‌اید. - یعنی بندگان خدا سبب هستند و خداوند متعال بندگان را سبب انجام امور قرار داده است^(۱) و شما آن سبب‌ها را شریک و همتای خدا قرار داده‌اید -».

این بزرگوار رحمته در سخنرانی‌های مختلفش بسیار به این نکته اشاره می‌کرد و مردم را به آن تذکر می‌داد که تنها خدا فرمانروا و فریادرس است.

علاوه بر امام عبدالقادر گیلانی رحمته بسیار دیگری از مردان صالح خدا هم چون امام ربّانی که یکی از داعیان راه خدا بود، نزد مردم به گونه‌ای دیگر و غیر صحیح شناخته شده‌اند. باز هم این مطلب مهم را تکرار می‌کنیم و می‌گوییم: آنچه گفته شد به این معنی نیست که افرادی که اکنون از غیر خدا طلب کمک می‌کنند و دیگران را به فریاد می‌خوانند «مشرك» هستند. هرگز چنین نیست و ما هرگز مسلمانان را «مشرك» نمی‌دانیم؛ اما با این وجود می‌گوییم: کاری که آن‌ها انجام می‌دهند (به فریاد خواندن دیگران) «شرك» است. از آنان نیز می‌خواهیم که اگر خواهان خوشبختی دنیا و سعادت آخرت هستند قبل از این که فرصت را از دست بدهند و بمیرند، دست از این کار بکشند و به سوی برنامه‌ی صحیح خدا و قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله برگردند.

مسئله‌ی توسل

مطلب دیگری که در این جا توضیحش ضرورت دارد این است که: گاه گاهی برخی از مسلمانان در دعا‌های خود چنین می‌گویند: «خدایا به خاطر فلان شخص یا فلان پیغمبر یا فلان اولیاء و ... فلان کار را برای من انجام بده».

در این مورد می‌گویند: این کار و درستی یا نادرستی آن مورد اختلاف علماء است. همه‌ی علما رأی بر گناه بودن آن نداده‌اند. برخی معتقدند که این مسئله با مسئله‌ی به فریاد خواندن فرق می‌کند و بدون اشکال است.

۱- نکته‌ای که باید در این جا به آن توجه کرد این است که هر انسانی سبب است و خداوند انسان‌ها را سبب انجام امور مختلف قرار داده است؛ اما این درست نیست که گفته شود چون هر انسانی سبب است پس جایز است برخی از آن‌ها به عنوان واسطه بین سایر بندگان و خدا قرار گیرند؛ زیرا خداوند چنین مطلبی را نفی کرده است.

اما [ما می‌گوییم]: درست است که چنین درخواستی مانند مورد قبل، به صراحت شریک قرار دادن برای خدا نیست؛ اما چیزی است که از ادب دینی به دور است. اگر مسلمانی بخواهد مؤدبانه دعا و درخواستی از خدا بکند حق ندارد این‌گونه درخواستش را مطرح کند؛ زیرا نه در قرآن و نه در احادیث صحیح و نه در برنامه‌ی زندگی بندگان صالح خدا چنین چیزی نیامده است. از طرف دیگر، در قرآن چنین آمده که انسان در مناجات و دعاهایش بگوید: «یا رَبِّ» یا کلمات و عباراتی نظیر آن از جمله: «یا رحمان»، «یا رازق»، «یا غفور»، «یا ودود» و... را بکار برد. انسان حق ندارد عبارت‌هایی غیر از این عبارت‌ها به کار برد و باید این را نیز بداند که بنده‌ی صالح خدا، برای خود صالح است و فرد دیگر تنها زمانی می‌تواند از خوبی‌ها و اعمال صالح او بهره‌برد که پیر او شود.

این که فردی پیامبر خدا ﷺ را به عنوان بهترین بنده‌ی خدا می‌شناسد و این طور هم هست، این را باید بداند که بهترین بنده بودن پیامبر خدا ﷺ و نزدیکی و مقام و موقعیت ایشان به خداوند نسبت به همه‌ی مردم، تنها به نفع و سود خود ایشان ﷺ است و هر انسانی تنها وقتی می‌تواند از نزدیکی آن بزرگوار ﷺ به خداوند متعال، بهره‌ای برد که به ایشان ایمان بیاورد و پیرو و مطیع ایشان باشد؛ در غیر این صورت اگر هزار سال هم عمر کند و هزاران هزار بار دست به دعا شود و بگوید: خدایا! به خاطر پیامبرت حضرت محمد ﷺ به من رحم کن، خداوند هرگز به او رحم نخواهد کرد؛ زیرا خداوند متعال چنین برنامه‌ای را قرار نداده است. برنامه‌ی خدا چنین است که هرگاه فردی در مسیر ایمان به خدا قرار گیرد و در زندگی‌اش عمل صالح انجام دهد خداوند متعال در این صورت به او رحم می‌کند و علاوه بر این به پیامبران و بندگان صالحش اجازه می‌دهد که برایش دعای خیر کنند. انسان تنها در این صورت است که خیر و سعادت و خوشبختی را به دست خواهد آورد و همان‌طور که در این دنیا مسلمانان و بندگان صالح خدا برایش دعای خیر می‌کنند، در قیامت نیز خداوند متعال به بندگان صالحش اجازه خواهد داد که برای یکدیگر، که ایشان نیز جزو آنان است، دعای خیر کنند و تقاضای بخشش نمایند و به این صورت در قیامت آنچه که به آن «شفاعت» گفته می‌شود، روی خواهد داد.

مسئله‌ی شفاعت

در این جا نکاتی چند در مورد «شفاعت» لازم به نظر می‌رسد.

در مقدمه‌ی این بحث می‌گوییم: «شفاعت» به این معناست که کسی یا چیزی مؤید کسی یا چیز دیگر شود؛ مثلاً: فردی به تنهایی قادر به انجام کاری نیست و قدرت آن را ندارد؛ لذا فرد دیگری

در کنارش قرار می‌گیرد و او را یاری و کمک می‌کند و این‌گونه پشتیبان او شده و او را تقویت می‌کند. در این‌جا می‌گویند: آن فرد نیرومند «شفیع» آن فرد ضعیف شده است. به چنین کار و کمکی «شفاعت» گفته می‌شود. اگر فردی با فرد دیگری خصومت و دشمنی داشت و خود به تنهایی قادر بر شکست دادن او نشد و نتوانست خود را از دست اذیت و آزار او نجات دهد و در این صورت فرد دیگری او را کمک کند و با کمک او دشمنش را شکست دهد و از اذیت و آزار او نجات یابد، در این صورت گفته می‌شود: فرد ثالث (فرد سوم) شفیع شده و فرد ضعیف را شفاعت و تقویت کرده است.

این «شفاعت» به ترتیبی که اکنون بیان می‌شود، هم در دنیا و هم در قیامت وجود دارد. اگر شخصی از خوردن غذا خودداری کند، طبق برنامه و قانون خداوند متعال کم‌کم گرسنه می‌شود و پس از مدتی از بین می‌رود. این برنامه و قانونی است که خداوند متعال [از روز ازل] مقرر کرده است. فردی که در اثر گرسنگی در معرض نابودی و مرگ قرار می‌گیرد برای نجات خود به چیزی نیاز دارد که به آن پناه برده و با این کار از مرگ و نابودی نجات یابد. نجات از مرگ در اثر گرسنگی برنامه و قانون دیگری دارد که خداوند متعال آن را قرار داده است و آن خوردن غذا و سپس توکل کردن بر خداست تا در آن تأثیر بگذارد و او را سیر کند^(۱).

چنین فرد گرسنه‌ای با پناه بردن به قانون «سیر شدن» که همان خوردن غذا و بعد توکل کردن بر خداست، در حقیقت این قانون را «شفیع» خود قرار داده و این قانون او را «شفاعت» کرده است و از مرگ نجات یافته است.

اگر فردی دچار گناه شد و در مسیری غیر از مسیر خدا قرار گرفت و خود را به انجام اعمال زشت و ناپسند مشغول کرد، در این صورت چنین فردی مستحق خشم و غضب خداوند متعال قرار گرفته؛ یعنی در چارچوب قانون «خشم و عذاب» خداوند قرار گرفته است. حال برای نجات از این مشکل (بیرون آمدن از این قانون و دوری از خشم و غضب خدا) راه چاره این است که به قانون دیگری که خداوند خود مقرر کرده است پناه ببرد و آن قانون «توبه و بازگشت» به سوی خداوند و تصحیح عقیده و انجام اعمال صالح است؛ یعنی به کار بردن سبب که همان توبه و... است^(۲).

۱- قبلاً به طور مفصل به این مطلب اشاره شده است.

۲- خداوند متعال برای انجام هر عملی و روی دادن هر حادثه‌ای قانون ویژه‌ای قرار داده است یعنی هر عملی و هر حادثه‌ای اسباب و مسببات خاص خود را دارد.

وقتی فرد گناهکار به سوی خدا بر می‌گردد و توبه می‌کند و مشغول انجام اعمال صالح می‌شود و اسباب را به کار می‌برد، قانون دیگر خداوند متعال که همان قانون «بخشش گناهان» است او را از خشم و عذاب خداوند نجات می‌دهد و در این زمینه او را پشتیبانی و حمایت می‌کند؛ یعنی این قانون، «شفیع» آن فرد شده و نزد خدا برای او «شفاعت» می‌کند تا او را از عذاب خدا که قانون دیگر خداست نجات دهد.

واضح‌تر این که: فردی با «انجام گناه» که یکی از «اسباب» است در دایره‌ی «عذاب خدا» که یکی از قوانین است قرار گرفته و با «توبه و بازگشت و انجام اعمال صالح» که جزو «اسباب» هستند خود را در دایره‌ی «بخشش و عفو» خداوند که یکی دیگر از قوانین خداست قرار می‌دهد. پس قانون «بخشش و عفو»، «شفیع» او شده و او را از قانون «عذاب» نجات داده و در حقیقت او را «شفاعت» کرده است.

به همین ترتیب در هر کار و حادثه‌ای و در هر وضعیت و شرایطی دو قانون که قوانین خداوند متعال می‌باشند مطرح و موجود است که یکی به انسان هجوم می‌برد مانند قانون بیماری؛ وقتی که مسایل بهداشتی رعایت نشود و دیگری پشتیبان و پناه و نجات دهنده‌ی انسان است مانند قانون مراجعه به پزشک و به کار بردن دارو و خوردن آن و توکل بر خدا.

انسان موظف است برای محفوظ ماندن از نابودی و هلاکت، هم در دنیا و هم در قیامت، به آن قوانینی که خداوند متعال برای نجات او قرار داده است پناه برده و آن‌ها را شفیع و پشتیبان خود قرار دهد. پس بنا به آنچه گفته شد روشن می‌شود که شفاعت مربوط به آن قوانینی است که خداوند متعال قرار داده است؛ همان‌طور که خداوند - جَلَّ جلاله - می‌فرماید: ﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا﴾ [الزمر: ۴۴]. یعنی تمامی شفاعت‌ها مربوط به خداست. او - جَلَّ جلاله - خود تصمیم گرفته است که فلان چیز پناه و پشتیبان فلان چیز دیگر باشد.

زمانی که فردی دچار معصیت و گناه می‌شود و بعد توبه می‌کند و به سوی خدا بر می‌گردد، در این صورت خداوند متعال با قانون بخشش و رحمت و دلسوزی خود به او رحم می‌کند و او را می‌بخشد. در چنین وضعیتی بر مؤمنان و مسلمانان دیگر است که برای چنین فردی دعای خیر کنند و دست به دعا شده و بگویند: خدایا! این شخص از مسیر انحراف و گمراهی برگشته و دست از معصیت و گناه کشیده و مشغول انجام اعمال صالح است و [بنا به قوانین خودت] مستحق بخشش و غفران توست پس ما هم از تو می‌خواهیم که او را ببخشی.

چنین درخواست و دعایی، هم در دنیا مطرح و صحیح می‌باشد و هم در آخرت و قیامت. خداوند متعال به بندگان صالح خود اجازه داده که برای یکدیگر چنین دعاها و درخواست‌هایی داشته باشند.

آنچه در مورد شفاعت گفته شد، همان چیزی است که هم در قرآن بیان شده و هم در بسیاری از احادیث صحیح ذکرش آمده است.

در قرآن و احادیث صحیح چنین آمده است که هرگاه فردی شایستگی و لیاقت بخشش و رضایت خدا را داشت [که چنین امری نیز با توبه و بازگشت او به سوی خدا و انجام اعمال صالح میسر است]، خداوند متعال هم در دنیا و هم در قیامت به بندگان صالح خود اجازه می‌دهد تا برای او دعای خیر بکنند. خداوند در میان بندگان صالح خود به خصوص به پیامبران - علیهم السلام - و به ویژه به حضرت محمد بن عبدالله خاتم پیامبران ﷺ اجازه می‌دهد که برای بندگان صالح دیگر دعای خیر کنند و برای آن‌ها «شفاعت» نمایند. یعنی پس از این که خداوند معین کرد که چه کسی شایسته چه مقام و موقعیتی است، به آن بزرگواران به ویژه خاتم پیامبران ﷺ اجازه می‌دهد که برای - مثلاً: - فلان شخص دعای خیر کنند و این‌گونه دوستی و محبت خود را نسبت به او ابراز نمایند.

شفاعت غیر ممکن و شفاعت ممکن

برای این که مسئله‌ی «شفاعت» بهتر و بیشتر روشن شود، در این جا به بیان نوع دیگری از «شفاعت» می‌پردازیم که انجام آن از دیدگاه قرآن غیر ممکن و بعید است و اگر فرد یا افرادی به آن معتقد باشند، برای خدا شریک قرار داده و در نتیجه از رحمت او - جلّ جلاله - محروم می‌شوند.

در دنیا چنین مرسوم است که متخلفین از قوانین موجود در جامعه بازداشت و سپس دادگاهی شوند. مجرمی که دچار جرم شده، برای نجات خود وکیل مدافعی را گرفته تا او را کمک کند و نجات دهد. وکیل مدافع نزد قاضی رفته و سعی می‌کند فرد مجرم و جرم او را به گونه‌ای جلوه دهد که از محکومیت و مجازات نجات یابد. اگر در این کار موفق شد چه بهتر، در غیر این صورت از راه دیگری وارد می‌شود و آن این که دست به دامن یک واسطه می‌شود تا آن واسطه از هر طریق ممکن قاضی را راضی کند و مجرم را نجات دهد.

البته گاه گاهی نیز پیش می‌آید که کسی واقعاً مجرم نیست و بی‌گناه است؛ اما قاضی چون «علم محیط بر اوضاع و احوال ندارد»، یعنی چون «جاهل» است، او را مجرم معرفی می‌کند و حکم زندان یا... را برایش صادر می‌کند. چنین فرد بی‌گناهی مجبور است برای نجات خود دست به

دامن حامی و پشتیبان و وکیل مدافعی شود تا از این طریق واقعیت امر و بی‌گناهی او برای قاضی روشن شود و نجات یابد.

گاهی هم قاضی واقعاً می‌داند که فردی بی‌گناه است؛ اما چون «تابع هوا و هوس و آرزوهای نفسانی» خود است به هر دلیلی - مثلاً: تطمیع یا...- او را مجرم می‌شناسد. در چنین حالتی فرد بی‌گناه دست به دامن واسطه‌ای می‌شود تا از آن طریق از صدور یا اجرای حکم جلوگیری کند. در دادگاه‌ها و محاکم دنیایی و حکومت‌های جاهلی چنین چیزهایی زیاد به چشم می‌خورد.

حال به خاطر این که مردم چنین فکر نکنند که دادگاه خدا نیز این‌گونه است و در آن‌جا نیز چنین چیزهایی مطرح است، قرآن در بسیاری از آیات به این مطلب اشاره می‌کند که در دادگاه خداوند نه پشتیبان و نه وکیل مدافعی وجود دارد و نه نیازی به واسطه و پارتی هست؛ زیرا حاکم آن روز تنها خداست و هیچ چیز بر ذات خداوند متعال پوشیده نیست؛ یعنی خداوند علم محیط بر همه چیز و همه کس دارد. در آن‌جا این‌گونه نیست که فرد مجرم، غیر مجرم و غیر مجرم، مجرم و گناهکار شناخته شود و علیه یکی و به نفع دیگری حکم صادر شود. از طرف دیگر خداوند متعال تابع هوا و هوس و آرزوهای نفسانی نیست و اصلاً چنین مسائلی برای او - جلّ جلاله - مطرح نیست تا فرد بی‌گناهی را مجرم و مجرمی را بی‌گناه بشناسد.

علاوه بر این، هر آن‌چه فرشتگان و بندگان صالح خدا می‌دانند، خداوند متعال خود، آن‌ها را از آن مطالب آگاه کرده است؛ پس دیگر نیازی نیست که کسی نزد خدا برود و او را از واقعیت امر یا مسایل دیگر آگاه کند تا مبادا حکمی به ناحق صادر شود. واقعیت امر این است که نه چیزی بر خداوند متعال پوشیده است که نیاز به روشن کردن داشته باشد و نه خداوند متعال - معاذ الله - تابع هوا و آرزوهای نفسانی است که کار نابجا و حکمی به ناحق صادر کند. به همین دلیل است که می‌فرماید: در دادگاه خداوند جای واسطه‌گری نیست و نیازی به وکیل مدافع نمی‌رود و در آن‌جا از آن‌چه در دادگاه‌های دنیایی مطرح است، خبری نیست. در آن‌جا هر فردی در گرو اعمالی است که خود در دنیا انجام داده است و بر اساس آن‌ها محاکمه می‌شود و حکم صادر می‌گردد. در آن‌جا هر فردی به تنهایی در دادگاه حاضر می‌شود و جوابگوی اعمال و کردار خود است:

﴿وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا﴾ [مریم: ۹۵]. «هر کدام از آنان (هر انسانی) در روز قیامت

به تنهایی در حضور خدا قرار می‌گیرد».

در دادگاه خداوند متعال، هر فردی بر اساس ایمان و عمل صالح یا بر اساس کفر و اعمال زشتی که در دنیا داشته است، محاکمه می‌شود. در آن‌جا هر فردی به تنهایی در دادگاه حاضر می‌شود و

کسی به خاطر اعمال دیگران مؤاخذه نمی‌شود و هر کس در گرو اعمال خود است و در این زمینه به کسی کوچک‌ترین ظلمی نخواهد شد:

﴿فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [یس: ۵۴]. «آن روز

به هیچ‌کس هیچ ستمی نمی‌شود و تنها به‌سزای اعمالتان می‌رسید».

پس از اتمام دادگاهی و پس از این که هر کس بر اساس اعمالش محاکمه شد و سرانجامش مشخص شد، و پس از آن که درجات و جایگاه هر فرد در بهشت یا جهنم بر همگان مشخص شد و بندگان صالح خداوند فهمیدند که هر فردی مستحق چه مقام و موقعیتی است - که این هم بر اساس درجات اعمال او صورت می‌گیرد-، خداوند متعال اجازه می‌دهد که هر فرد صالحی بر اساس مقام و موقعیتی که دارد برای دیگران دعای خیر کند. از طرف دیگر خداوند می‌فرماید که بدون اذن و اجازه‌ی او کسی نمی‌تواند لب به سخن بگشاید. حتی فرشتگان که مأمور خداوند متعال هستند و مردم را به دادگاه احضار می‌کنند، نمی‌توانند کوچک‌ترین سخنی بگویند. اگر قرار باشد اجازه‌ی سخنی به کسی داده شود تنها این است که اجازه داده می‌شود برای کافران درخواست لعنت و عذاب خداوند و دوری از رحمت و برای مؤمنان درخواست پاداش و جزای متناسب با وضعیت و احوال آن‌ها، شود.

فرد کافر به اندازه‌ی کفر و اعمال زشتی که در دنیا انجام داده است مورد لعنت قرار می‌گیرد و فرد مؤمن نیز به اندازه‌ی ایمان و اعمال صالحی که در دنیا انجام داده است، از دعای خیر بهره‌مند می‌شود. نه بیشتر و نه کمتر.

این همان شفاعتی است که در قیامت وجود دارد و خداوند متعال به آن اجازه می‌دهد. اما شفاعتی غیر از این، که در آن نیازی به وکیل مدافع و واسطه باشد، نه تنها وجود ندارد و قرآن به وجود آن اشاره نکرده است؛ بلکه بر اساس قرآن هر کس به آن اعتقاد داشته باشد «مشرک» و «گمراه» است. بر اساس آیات قرآن [و احادیث صحیح] تنها کسی یا کسانی مشمول «شفاعت» پیامبر خدا ﷺ و سایر بندگان صالح خدا می‌شوند که خود را از چنین اعتقاد و تفکری نجات داده و هرگز چنین فکر نکنند که کسی به فریاد آن‌ها خواهد رسید. هر فردی موظف است به خدا و برنامه‌ی او - جلّ جلاله - ایمان داشته و مشغول انجام اعمال صالح و ادای مسئولیت و وظیفه‌ی بندگی خود باشد. وقتی هر فردی وظیفه‌ی خود را به نحو احسن انجام داد و به خداوند متعال توکل کرد و به او امیدوار بود، در این صورت بدون این که خود بداند، بندگان صالح خدا برایش دعای خیر می‌کنند.

اما اگر در مسیر صحیح بندگی خدا قرار نگیرد و چنین تصور کند که بدون ایمان و عمل صالح مورد شفاعت بندگان خدا قرار می‌گیرد و آن‌ها در قیامت به فریاد او خواهند رسید و او را از عذاب خداوند نجات خواهند داد، او در اشتباه محض و گمراهی به سر می‌برد و هرگز به آن‌چه تصورش می‌کند نخواهد رسید.

چنین مشهور است که پیامبر خدا ﷺ به دخترش فاطمه علیها السلام فرمود: در فکر روز آخرت خود باش و چنین فکر نکن که چون دختر پیامبر خدا هستی، اگر هم عمل صالحی نداشته باشی، او به فریادت خواهد رسید. این را بدان و یقین داشته باش که اگر برای خود کار و عمل صالحی انجام ندهی از دست من چیزی بر نمی‌آید. [و این مطابق همان چیزی است که خداوند می‌فرماید:]

﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۰۱].

«آن‌روز که در صور دمیده می‌شود، آن‌روز پیوند خویشاوندی در میانشان نخواهد بود و از (حال) یکدیگر نمی‌پرسند» زمانی که در شیپور دمیده شد و فرمان زنده شدن و حضور مردم در دادگاه خدا صادر شد دیگر نَسَبی در کار نیست. در آن‌جا خبری از آن نَسَب و انسابی که در دنیا وجود داشت، نیست و در این زمینه از کسی هم سؤال نمی‌شود. یعنی در آن روز هر فردی تنها است و گفته نمی‌شود: فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله. یا فلان شخص پسر فلان بنده‌ی صالح خدا. هر فردی به تنهایی و با ایمان و عمل صالح خود حاضر شده و براساس آن محاکمه و محاسبه شده و به آن‌چه که شایسته‌ی اوست دست می‌یابد. بعد از این که جزا و پاداش فرد مشخص و معلوم شد به بندگان صالح خدا اجازه داده می‌شود که برایش دعای خیر کنند.

این را هم باید بدانیم که انسان مسلمان نباید بیشتر از آن‌چه که خداوند متعال برای بنده‌اش مقرر کرده است برای او دعای خیر کند؛ مثلاً: اگر فردی بنا به درجه‌ی ایمان و اعمال صالحی که در دنیا داشته است، در یکی از درجات پایین بهشت قرار گیرد، تنها لیاقت و شایستگی این جایگاه و مقام را دارد؛ پس سایر بندگان صالح خدا [که به آن‌ها اجازه‌ی دعای خیر و شفاعت داده می‌شود] حق ندارند در دعای خود از خداوند متعال بخواهند که درجه‌ای بالاتر از آن را به آن بنده ببخشد. همان‌طور که در دنیا اگر کسی چیزی نخورد بر او جایز نیست که از خدا بخواهد که او را سیر کند؛ زیرا در این صورت درخواست او به این معنی است که خداوند به خاطر آن فرد، برنامه و قانون خود را تغییر دهد؛ چرا که خداوند چنین مقرر کرده است که برای سیر شدن، انسان باید غذا بخورد. حال اگر فردی بدون خوردن غذا از خدا بخواهد که او را سیر کند، در حقیقت از خدا خواسته است که

نظم و برنامه‌ی جهان را تغییر دهد. انسانی هم که ایمان و عمل صالح ندارد اگر از خدا بخواهد به او رحم کند یا از فرد دیگری بخواهد برایش از خداوند درخواست بخشش و غفران نماید، در حقیقت از خداوند خواسته است تا برنامه‌ی خود را به خاطر او تغییر دهد. یا اگر فردی از خدا بخواهد که بیشتر از آن چه او مستحق آن است به او بدهد، چنین کاری غیر شرعی و غیر صحیح است. آن چه درست و صحیح می‌باشد این است که برای هر فردی بنا به آن چه مستحق اوست دعای خیر شود. این را نیز باید بدانیم که دعا هرگز چیزی بیشتر از آن چه خدا برای هر فرد مقرر کرده است، به انسان نمی‌رساند.^۱ این تنها خداوند متعال است که برای انسان معین می‌کند که مستحق چه مقام و موقعیتی است. تنها پس از این مطلب و بر اساس مقام و موقعیت افراد است که بندگان صالح خدا مجاز هستند، برای یکدیگر دعای خیر و درخواست شفاعت نمایند. در صدر همه‌ی این بندگان صالح خدا مجاز به شفاعت هستند پیامبر اسلام حضرت محمد مصطفی ﷺ قرار دارد. این پیامبر بزرگ خدا ﷺ به همه‌ی مؤمنین علاقه دارد و همراه با سایر پیامبران - علیهم السلام - برای مؤمنین دعای خیر می‌کند و همگی از خدا می‌خواهند که آنان را به آن چه که برایش تلاش کرده‌اند و مستحق آن هستند، برساند.

[شاید سؤال شود که: وقتی انسان به آن چه مستحق اوست می‌رسد پس چه نیازی به دعای پیامبران و ... دارد؟ در جواب می‌گوییم:] انسان باید این را بداند که این گونه نیست که هر فردی که ایمان و عمل صالح داشته باشد باید نسبت به جایگاه خود در بهشت مطمئن باشد و دیگر به اراده و مشیت خدا توجه نکند و آن را فراموش کند و چنین معتقد باشد که این ایمان و اعمال صالح او را به خوشبختی می‌رسانند. هرگز چنین نیست. - همان طور که قبلاً گفتیم: - برای سیر شدن دو چیز لازم است: یکی تهیه‌ی غذا و خوردن آن و دیگری توکل بر خدا. به همین ترتیب ایمان و عمل صالح نیز اسبابی برای رسیدن به سعادت و خوشبختی هستند و علاوه بر این، توکل بر خدا نیز لازم و ضروری است. بر هر فردی لازم است که بعد از فراهم کردن آن اسباب (ایمان و عمل صالح (به درگاه خدا

۱- در حدیث صحیح وارد شده است که "لا یرد القدر إلا الدعاء" أخرجه أحمد (۲۷۷/۵)، و الترمذی فی القدر (۲۱۳۹)، وابن ماجه فی المقدمة (۹۰)، وحسنه الألبانی فی صحیح الجامع (۷۶۸۷).

یعنی جز دعا چیز دیگری نمی‌تواند "قدر" را تغییر دهد. یعنی دعا در تقدیر انسان نقش دارد، بنابراین انسان نباید دست از دعا بردارد و باید همیشه دعا به درگاه خدا کند، ثانیاً: انسان تا اتفاقی نیفتاده از کجا می‌داند که چگونه برایش مقدر شده است پس ما باید همیشه دعا کنیم و از خداوند عز و جل بخواهیم که ما را توفیق دهد و ما را به راه و کردار نیک هدایت نماید.

روی آورد و بر او توکل کند و بگوید: خدایا! من برای رسیدن به خوشبختی و سعادت، ایمان و عمل صالح انجام می‌دهم پس تو نیز در این اسباب تأثیر بگذار تا به خوشبختی و سعادت واقعی برسم و از بدبختی و شقاوت نجات یابم. بندگان صالح خدا نیز برای او چنین دعا می‌کنند و او را این‌گونه شفاعت می‌کنند که: خدایا! این شخص در دنیا به تو ایمان داشته و اعمال صالح انجام داده است، از تو می‌خواهیم که به او رحم کنی. دعای خیر این‌گونه انجام می‌شود.

در قرآن دعاهای زیادی از زبان بندگان صالح خدا نقل شده و خداوند متعال آن‌ها را بیان کرده است تا مؤمنان آن‌گونه برای یکدیگر دعا کنند. روح و محتوای همه‌ی این دعاها این است که انسان باید نخست و قبل از هر کاری اسباب را آماده کند و آن‌ها را به کار گیرد و پس از آن حق دارد که دست به دعا بردارد و بگوید: خدایا! من سبب فلان کار را فراهم کردم پس تو نیز در آن تأثیر بگذار و آن کار را برایم انجام بده.

همان‌طور که گفتیم: ایمان و عمل صالح تنها اسباب رسیدن به سعادت و خوشبختی دنیا و قیامت هستند و انسان موظف است بعد از فراهم کردن آن اسباب بر خدا توکل کند و به او امیدوار باشد و از او بخواهد که در آن اسباب تأثیر بگذارد و او را به خوشبختی و سعادت دنیا و قیامت برساند.

در بسیاری از آیات قرآن چنین آمده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ﴾

[البقرة: ۲۱۸]. «همانا کسانی که ایمان آورده‌اند و کسانی که هجرت نموده و در راه الله جنگیده‌اند، چنین کسانی به رحمت الله امیدوارند».

[در این آیه خوب دقت کنید.] خداوند می‌فرماید: چنین افراد مؤمنی پس از آن همه تلاش و کوشش و هجرت، به رحمت خداوند امیدوارند؛ زیرا آن ایمان و هجرت و آن کوشش و تلاش، همگی اسباب جلب رحمت خداوند هستند و هم‌چون مثال غذا بدون اراده و مشیت خدا نمی‌توانند انسان را به خوشبختی و سعادت برسانند. انسان اگر میلیاردها عمل صالح نیز انجام دهد باز هم باید تنها به خداوند امیدوار باشد و هرگز چنین تصور نکند که اعمال صالح به تنهایی او را به بهشت خواهند برد. در روایتی از پیامبر خدا ﷺ آمده است که فرمود: «هیچ کس با اعمال صالح خود به بهشت نمی‌رود». یارانش عرض کردند: ای پیامبر خدا! حتی شخص شما؟ پیامبر ﷺ فرمود: «بله، حتی شخص من. مگر این که خداوند به من رحم کند [چرا که اعمال صالح سبب هستند و اگر خداوند نخواهد اعمال صالح هرگز انسان را خوشبخت نخواهند کرد]».

خلاصه و نتیجه گیری

- انسان باید به این که تنها خداوند متعال خالق و آفریننده است، معتقد و به آن ایمان داشته باشد.
- انسان باید چنین معتقد باشد که تنها خداوند متعال قادر و توانا بر انجام هر کاری است و همه‌ی مخلوقات سبب انجام آن چه اتفاق می افتد می باشند. یعنی خداوند فاعل انجام امور، و مخلوقات اسباب انجام امور هستند.
- انسان باید چنین معتقد باشد که تنها خداوند متعال مالک و صاحب است. تنها اوست که تمام امکانات و نعمت‌ها را فراهم می کند و تمام مشکلات و موانع را بر می دارد و سرانجام همه چیز تنها در دست اوست.
- انسان باید چنین معتقد باشد که تنها خداوند متعال «اله» است، یعنی تنها او «فرمانروا و فریادرس» است. غیر از او «فرمانروا و فریادرسی» وجود ندارد.
- با چنین اعتقاد و ایمانی است که معنای ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ تحقق می یابد و بنده‌ی خدا با خدای خود پیمان بندگی و عبودیت می بندد که تنها بنده‌ی او باشد و تنها از او درخواست کمک کند.

بخش چهارم: عبادات

نماز بزرگ‌ترین عمل صالح

در مورد معنا و مفهوم ﴿يَاكَ نَعْبُدُ﴾ بحث شد، و گفتیم: این جمله به معنی این است که انسان تنها باید مطیع و فرمانبردار خداوند باشد و در زندگی اش تنها بنده‌ی او باشد و برای او بندگی کند. اکنون می‌خواهیم در مورد مطلب دیگری که با آن‌چه بیان شد مرتبط است، بحث کنیم و بگوییم: بزرگ‌ترین عملی که انسان مسلمان باید انجام دهد «نماز» است.

قبلاً گفتیم: عبادت و بندگی خدا به این معنی است که انسان در زندگی و در مسیر اصلاح و تربیت خود و در مسیر کمال و رسیدن به آن، باید بر اساس فرمان خداوند و طبق دستورات او از نعمت‌ها و امکانات موجود استفاده کند. علاوه بر این گفتیم: وقتی انسان خود را شناخت و فهمید که او مخلوقی است که آمادگی سیر به سوی کمال و رشد را دارد و این را هم دانست که آسمان‌ها و زمین و آن‌چه در آن‌هاست همه امکانات و نعمت‌هایی هستند که در اختیار او و به منظور رشد او قرار داده شده‌اند. در این صورت خدا را به عنوان ذات «رحمان و رحیم» خواهد شناخت. او خدا را این‌گونه خواهد شناخت که همیشه نسبت به بندگان خود مهربان است و همیشه به آن‌ها رحم می‌کند و هر آن‌چه آن‌ها در مسیر رشد نیاز دارند برایشان فراهم می‌کند و هر مانعی که رشد آن‌ها را تهدید می‌کند، بر می‌دارد. آن‌چه بر هر انسان عاقلی معلوم و مشخص است این که خداوند متعال هرگز کار بی‌هوده انجام نمی‌دهد. او - جلّ جلاله - حتماً روزی را خواهد آورد که در آن انسان را مورد محاکمه قرار دهد و درباره‌ی این همه نعمت‌ها و امکانات از او سؤال کند و بپرسد که چگونه از آن‌ها استفاده کرده است. پس با چنین شناختی، خداوند را صاحب روز آخرت می‌داند؛ روزی که انسان در آن جزا و سزای اعمال خود را دریافت خواهد کرد.

وقتی انسان خدا را این گونه شناخت که «رحمان و رحیم» (و) ﴿مَلِكٌ يَوْمَ الدِّينِ﴾ است، درونش از یک طرف مملو از امید نسبت به این ذات مقدس و از طرف دیگر مملو از ترس نسبت به او - جلّ جلاله - می‌شود و این امید و ترس او را وادار می‌کنند که با این ذات پیمان بندگی ببندد، پس می‌گوید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾.

از طرف دیگر، چون می‌داند بدون کمک او نمی‌تواند حتی یک قدم در راه و مسیر رشد و سیر به سوی کمال بردارد، پس به او پناه می‌برد و از او طلب کمک می‌کند و می‌گوید: ﴿وَأِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ از او می‌خواهد در مسیر بندگی، او را یاری دهد. و چون ممکن است در نحوه‌ی درخواست کمک دچار مشکل شود و نباید به هر شکل و قالبی که خواست از خداوند درخواست کمک کند، خداوند متعال با رحمت و مهربانی خود، چگونگی و قالب این درخواست را برای انسان مشخص کرده است. برای ما انسان‌ها مشخص کرده است که چگونه از او درخواست کمک کنیم و با چه الفاظی او را به کمک بخوانیم. خداوند در این زمینه بهترین قالب و بهترین الفاظ را برای انسان قرار داده است و او را موظف کرده که با این الفاظ و در این قالب او را بخواند. این قالب «نماز» است. «نماز» یا «صلاة» به معنای دعا و طلب کمک است. یعنی درخواست امکانات و برداشتن موانع از طرف خداوند متعال در مسیر رشد و سیر به سوی کمال.

وقتی انسان تصمیم می‌گیرد در مسیر بندگی خداوند قرار گیرد و راه ایمان و عمل صالح را انتخاب کند، چاره‌ای جز این ندارد که از خداوند متعال درخواست کمک و یاری کند. خداوند فرموده است: ای انسان! حال که به این نتیجه رسیدی، پس این گونه مرا بخوان و نماز بخوان.

چون بندگی و عبادت خداوند بدون دعا و درخواست کمک و یاری از او ممکن نیست، و نماز نیز بهترین و کامل‌ترین قالب این درخواست است؛ بنابراین اولین کاری که انسان مؤمن باید انجام دهد «نماز» است. به همین دلیل در تمام کتاب‌های آسمانی و در زمان تمام پیامبران خدا، نماز بر همه‌ی مؤمنین واجب بوده است؛ هر چند قالب آن تغییر کرده است. بر این اساس است که در همان ابتدای نزول قرآن در مکه، خداوند مؤمنان را به خواندن «نماز» [بر خلاف سایر عبادت‌های واجب] دستور داده است. البته نه به آن کیفیتی که بعدها به آن دستور داده شدند و ما مسلمانان امروز آن را انجام می‌دهیم.

در ابتدای دعوت، پیامبر خدا ﷺ مشغول نماز و دعا بوده و بدیهی است که چنین باشد و نماز قبل از هر عمل دیگری مورد توجه قرار گیرد؛ زیرا بدون نماز انسان نمی‌تواند بندگی خدا را انجام

دهد. پس لازم و ضروری است که انسان مسلمان پس از این که ایمان و اعتقادش [آن گونه که بیان شد]، در دلش جای گرفت و قبل از انجام هر عمل صالحی باید معنا و مفهوم نماز را بداند و بعد از آن شروع به خواندنش بکند.

در این جا بهتر است گفته شود: نماز واقعی آن است که انسان با خواندن آن به خوبی درک کند که چه می گوید و در آن چه اعمالی را انجام می دهد؛ یعنی هم روح الفاظ و هم روح اعمال را درک کند؛ زیرا بدون چنین درکی انسان هرگز نمی تواند از نماز استفاده‌ی مطلوب ببرد. متأسفانه بیشتر مسلمانان این عمل مهم و بسیار بزرگ را بدون این که معنی و روح آن را درک کنند، انجام می دهند و در نتیجه نمی توانند استفاده‌ی مطلوبی از آن ببرند.

در میان مسلمانان چه بسیارند کسانی که سال‌های سال است نماز می خوانند اما هم‌چنان اعمال زشت و ناشایستی انجام می دهند و به آن عادت کرده‌اند و متأسفانه بسیاری از آن‌ها با همین اعمال از دنیا می روند. اگر این افراد روح نماز را درک می کردند و الفاظ و اعمال آن را با آگاهی کامل انجام می دادند و به خوبی می دانستند که مشغول انجام چه کار مهمی هستند، مطمئناً چنین حالتی نمی داشتند و با چنین حالت و وضعیتی از دنیا نمی رفتند.

خداوند متعال می فرماید:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ [العنکبوت: ۴۵]. «به راستی نماز، انسان را از آن چه که زشت و ناپسند است (و خدا آن را ناپسند می شمارد)، باز می دارد».

کسانی که نماز می خوانند؛ اما هم‌چنان اعمال زشت و ناپسند انجام می دهند این را بدانند که نماز آن‌ها نماز واقعی نیست.

بر هر مسلمان توانایی واجب است که روح و حقیقت الفاظ و اعمال نماز و معنای آن را برای مردم روشن کند و به آنان بگوید که قیام و رکوع و سجود و نشستن در تشهد به چه معنا و برای چیست و چرا سوره‌ی فاتحه خوانده می شود و معنای آن چیست. تشهد و تحیات به چه معناست و ...

بر هر مسلمانی به طور عام واجب است قبل از هر چیز بکوشد که معنای نماز را یاد بگیرد و نمازش را با آگاهی به جا آورد. و بر آنان که فرزندان دارند و می خواهند فرزندان‌شان نماز بخوانند نیز واجب است قبل از وادار کردن فرزندان‌شان به خواندن نماز، نماز را برایشان تشریح کنند و معنا و مفهوم آن را برای آن‌ها بیان کنند و بعداً آن‌ها را تشویق به خواندن آن کنند. والدین باید این را بدانند که اگر فهم صحیح نماز از سوی فرزندان‌شان دو سال هم طول بکشد مشکلی نیست و در این کار

عجله نکنند؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: زمانی که فکرتان جمع نیست اگر نماز بخوانید، نمی‌دانید چه می‌گویید و چه کار می‌کنید پس در چنین حالتی حق ندارید به نماز نزدیک شوید:

﴿لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ﴾ [النساء: ۴۳]. «در حال مستی

به نماز نزدیک نشوید تا بدانید چه می‌گویید».

علما با استناد به این آیه‌ی شریفه می‌گویند: کسی که حواسش جمع نیست و هنگام انجام نماز نمی‌داند چه کار می‌کند و چه می‌گوید، اجازه ندارد به نماز نزدیک شود. حال چنین فردی فرق نمی‌کند بر اثر خوردن شراب مست شده باشد یا به هر دلیل دیگری. انسان تنها زمانی جایز است که به نماز نزدیک شود و آن را ادا کند که بداند مشغول انجام چه اعمال و ادای چه الفاظی است. بدتر و مذموم‌تر از چنین حالتی آن است که انسان اصلاً معنای نماز را نداند.

در این جا بهتر است از حقیقت و روح اعمال و الفاظی که در نماز انجام می‌گیرند و بر زبان آورده می‌شوند بحث کنیم و بگوییم که هر کس به نماز می‌ایستد باید چه حال و روحیه‌ای داشته باشد.

روح نماز^(۱)

فجر طلوع کرده است. زمان، زمان، زمان ادای یکی از نمازهای واجب است. وقت نماز صبح است. انسان از خواب بیدار می‌شود. وقتی از خواب بیدار شد باید به این مهم توجه کند که یکی دیگر از روزهای زندگی او شروع شده و او که بنده‌ی خداست باید امروز را نیز همانند روزهای دیگر مشغول بندگی خدا باشد. شاید هم نخستین روز بندگی او باشد؛ پس بر اوست که بندگی و اطاعت از خدا را شروع کند.

اولین چیزی که انسان هنگام بیدار شدن، باید به ذهنش خطور کند این است که بیان شد. واضح و روشن است که بندگی، اطاعت و فرمانبرداری، بدون دعا و درخواست کمک نیز امکان‌پذیر نیست؛ پس بنده‌ی خدا باید به این فکر باشد که از خدا طلب کمک و یاری نماید. او بلند می‌شود و به سوی ادای نماز و انجام دعا و درخواست کمک می‌رود. اما... اما با این وضعیت و حالت نامرتب و نامنظم که نمی‌شود در برابر خداوند ایستاد و او را به کمک طلبید. او باید خود را از هر لحاظ پاک و مرتب کند، هم خود و هم جایگاهی که قرار است در آن جا این راز و نیاز به انجام

۱- استاد بزرگوار رحمته در چهار نوار به صورت مفصل به مسئله‌ی نماز پرداخته‌اند که خوانندگان محترم را به استماع این مطالب توصیه می‌کنم. البته این مطالب نوشته شده و به چاپ رسیده است.

برسد. او وقتی می‌خواهد به مجلس و به میان جمعی برود، چگونه به وضع ظاهر خود می‌رسد و خود را منظم و مرتب می‌کند تا دیگران به گونه‌ای دیگر و با دیده‌ی حقارت به او ننگرند، در این حالت و وضعیت که بالاترین و مبارکترین حالات می‌باشد، صورت و دست‌هایش را تا آرنج می‌شوید و دستی بر سرش می‌کشد تا اگر چیزی روی آن قرار داشت برداشته شده و پاک گردد. سپس پاهایش را تا قوزک می‌شوید و پس از آن رو به محلی می‌ایستد که خداوند متعال خود مقرر کرده است.

او به سمت کعبه می‌ایستد. اگر انسان نمی‌تواند با خدای خود چهره به چهره روبرو شود و او را با چشم سر ببیند؛ زیرا او - جلّ جلاله - هم‌چون حاکمان بشری نیست [و از طرف دیگر چون انسان تحت تأثیر محسوسات قرار دارد]، برای رفع چنین مشکلی، به سوی آن خانه که به منزله‌ی پایتخت خداوند در روی زمین است، می‌ایستد. همان‌طور که بندگان حاکمان زمینی همیشه متوجه پایتخت حاکمان خود هستند و آن‌جا را قبله‌ی دل خود قرار داده‌اند، بنده‌ی خدا نیز به سوی پایتخت خدا که همان کعبه است و در مکه قرار دارد، می‌ایستد (۱).

آنگاه که وقت نماز رسید و بنده‌ی خدا وضو گرفت و لباس تمیز و پاک پوشید و مکان و محل نماز را تمیز کرد و رو به کعبه ایستاد، در این صورت او از هر لحاظ چه ظاهری و چه باطنی آماده‌ی ارتباط با خداست.

همان‌طور که قبلاً گفتیم، گمراهی و انحراف مردم در این است که غیر خدا را فرمانروا و فریادرس خود قرار داده‌اند و آن‌چه مانع انجام بندگی مخلصانه‌ی خدا می‌شود، همان حاکمان ظالم و فرمانروایان ستمگر و نیز آنانی هستند که باعث سرگردانی مردم شده و خود را واسطه و وسیله‌هایی بین خدا و بندگان خدا قرار داده‌اند. برای رهایی از این موانع، انسان باید به یاد خدا بوده و با یاد او به نماز و راز و نیاز با خدا بایستد. او باید بداند که مردمان گمراه این فرمانروایان و فریادرسان دروغگو را خدای خود قرار داده و بنده و برده‌ی آن‌ها شده و در نتیجه آنان را از هر چیز و هر کسی بزرگ‌تر می‌دانند؛ اما او می‌آید و متوجه خدای خود می‌شود و چنین معتقد است که او - جلّ جلاله - از همه چیز و همه کس بزرگ‌تر و قدرتمندتر است.

فرض کنیم فردی غیر از خدا دارای قدرت و بزرگی است؛ اما خداوند متعال از او نیز قدرتمندتر و بزرگ‌تر است. انسان وقتی چنین اعتقادی پیدا کرد، آنگاه هر قدرت و صاحب مقامی نسبت به

۱- تشبیه کعبه به پایتخت خداوند تنها و تنها جهت فهم مطلب است و بس.

خداوند متعال، در نظرش کوچک و بی ارزش جلوه می‌کند. از این رو، از همه‌ی آن‌ها غافل شده و تنها متوجه خداوند متعال می‌شود. او همه چیز و همه کس را کنار گذاشته و رو به سوی خدا می‌کند و آمادگی ادای نماز و انجام راز و نیاز با او - جلّ جلاله - را پیدا می‌کند.

﴿وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى﴾ [الأعلى: ۱۵]. «و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گزارد».

خداوند متعال در این آیه به وضعیت و احوال فردی اشاره می‌کند که در مسیر بندگی خدا قرار گرفته و به سوی کمال سیر می‌کند و این چنین به خوشبختی دست یافته است. چنین کسی پس از یافتن راه خوشبختی، خدا را یاد می‌کند و شروع به دعا و درخواست کمک از او - جلّ جلاله - می‌کند و می‌گوید: «اللَّهُ أَكْبَرُ»، خدا بزرگ‌تر است. یعنی اگر حاکم و صاحب قدرتی باشد، خداوند از او بزرگ‌تر است. بنابراین هر حاکم و صاحب قدرتی غیر از خدا باید از دل و درون انسان بیرون انداخته شود؛ زیرا خدا بزرگ‌تر است و انسان باید توجه خود را معطوف به او کند. بنده‌ی خدا با گفتن «اللَّهُ أَكْبَرُ»، متوجه خدا می‌شود و از هر قدرت و صاحب قدرتی روی بر می‌گرداند.

بدیهی است که خداوند متعال خود بهترین کلمات و الفاظ را برای درخواست از او قرار داده است. این الفاظ و عبارات عبارتند از سوره‌ی «فاتحه» که مشهور عام و خاص است. این سوره با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، شروع و با ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ پایان می‌یابد. دعاهای موجود در این سوره، بزرگ‌ترین دعاهایی هستند که خداوند متعال در قرآن نازل فرموده تا بندگانش با استفاده از آن‌ها او را بخوانند.

حال چون این دعاها دعاهای قرآنی هستند، پس قبل از خواندن آن‌ها انسان باید از دست هر شیطان و شیطان‌صفتی به خداوند متعال پناه ببرد تا به خوبی بتواند درخواستش را مطرح کند:

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

فردی که متوجه خدا شده و به نماز ایستاده و با او ارتباط برقرار کرده است، قبل از بیان هر درخواستی از هر مزاحم و شیطان صفتی به خداوند متعال پناه می‌برد. او می‌گوید: به «الله» از شر هر شیطانی که از رحمت خدا رانده شده است، پناه می‌برم. در این جا منظور تنها شیطان بزرگ و مشهور یعنی «ابلیس» نیست. هر مخلوقی که مزاحم انسان شود و نگذارد که انسان بندگی خدا را بجای آورد و مانع او در این مسیر شود و نگذارد انسان به خوبی نزد خدا دعا کند و درخواستش را مطرح نماید، شیطان است و از رحمت خدا به دور می‌باشد و انسان از دست آن به خدا پناه می‌برد.

کسی که به نماز می ایستد باید معنای تک تک کلماتی که بر زبان می آورد بداند و در آن‌ها خوب تأمل کند. او بعد از گفتن هر عبارتی باید کمی صبر کند و در معنا و مفهوم آن فکر کند و بعد شروع به گفتن عبارت دیگر نماید. به این صورت معنای کلمات و عبارات در دل و درونش جای می گیرند و بعد از مدتی بدون هیچ تعللی معنا و مفهوم کلمات و عبارات به ذهنش خطور می کنند.

پس از آن، شروع به خواندن سوره‌ی «فاتحه» می کند. بدیهی است که انسان هر کاری را باید به کمک خدا انجام دهد. خواندن سوره «فاتحه» نیز از این امر مستثنی نیست. انسان باید به کمک خدا شروع به خواندن این سوره بکند و این را بداند که اگر خدا به او کمک نکند، نه سودی عاید او خواهد شد و نه ضرری از او دفع می شود؛ بنابراین بعد از پناه بردن به خدا و در ابتدای سوره می گوید:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، یعنی به نام اللهِ مهربان و مهرورز شروع به خواندن این سوره می کنم.

«رحمان» یعنی این که ذات الله، مهربان است.

«رحیم» یعنی این که ذات الله همیشه مشغول رحمت کردن و نفع رساندن به مردم از یک طرف و برداشتن ضرر و زیان از طرف دیگر است.

انسان با گفتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، ذاتی را یاد می کند که هر رحمتی نزد اوست و تنها اوست که نافع است و تنها اوست که ضرر و زیان را بر می دارد. او پس از گفتن این عبارت امیدوار می شود که با خواندن سوره و دعاهای آن سودی نصیبش شود و از ضرر و زیان‌هایی رهایی یابد. سودی که نصیبش می شود، رسیدن به خوشبختی است و ضرر و زیانی که از او دور می شود، سیر کردن در مسیر گمراهی و نهایتاً دچار خشم و غضب خداوند می شود.

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ستایش و قدردانی شایسته‌ی خدایی است که صاحب مردم است. ستایش و قدردانی هم به این معنی است که انسان فقط خدا را جلب کننده‌ی منافع و دفع کننده‌ی ضرر و زیان و صاحب قدرت بداند. او را تنها ذاتی بداند که سرنوشتش در دست اوست. پس تنها به او امیدوار شود و تنها از او بترسد و فقط نسبت به او فرمانبردار و مطیع باشد و تنها او را فریادرس خود بداند.

«حمد» و سپاس و ستایش و قدردانی گاهی با دل و گاهی با زبان و گاهی نیز با اعضای بدن و عمل انجام می گیرد و این گونه تمام زندگی انسان را در بر می گیرد.

چرا «حمد» تنها شایسته‌ی «الله» است؟ زیرا الله صاحب و مالک همه چیز و مردم است.

همه‌ی کارها در دست قدرت اوست پس باید از او قدردانی شود؛ زیرا او:

﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ یعنی مهربان و مهرورز است. همه چیز در دست اوست. او جلب کننده‌ی هر سود و خیری است و دفع کننده‌ی هر ضرر و زیانی می‌باشد. او:

﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ صاحب روز جزاست. یعنی پس از آن که امکانات را فراهم می‌کند و موانع را برمی‌دارد [تا انسان در مسیر رشد قرار گیرد و به سوی کمال صعود کند]، روزی را نیز قرار داده و خواهد آورد که در آن، انسان را دوباره زنده می‌کند و او را بازخواست و محاکمه و محاسبه می‌نماید و به تناسب اعمالش او را جزا یا سزا می‌دهد. اگر ایمان و عمل صالح داشت جزای خیر و اگر کفر و عمل زشت و ناپسند داشت، سزا خواهد داد.

زمانی که فرد به این جا می‌رسد و خدا را این‌گونه می‌شناسد، دل و درونش پُر از امید و ترس نسبت به او می‌شود.

انسان وقتی این سوره را می‌خواند باید چنین احساسی داشته باشد که او تنها نیست؛ بلکه سایر بندگان مخلص خدا نیز با او هستند، به همین خاطر است که الفاظ به صورت جمع ذکر شده‌اند و انسان را متوجه این نکته می‌کنند که او تنها نیست و با جماعت مؤمنین مشغول راز و نیاز و درخواست از خداست.

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ یعنی بندگی و فرمانبرداری و اطاعت بی غل و غش را تنها برای تو انجام می‌دهیم و تنها از تو کمک می‌خواهیم.

انسان بعد از این که فهمید راه راست و مستقیم همان راه ایمان و عمل صالح است و تنها خدا «رحمن و رحیم (و)» ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ است و به این مطلب هم واقف شد که باید همیشه به او امید داشت و تنها از او ترسید، تنها راهی که می‌ماند و پیش روی خود می‌بیند این است که با این ذات مقدس پیمان بندگی ببندد و در این راه تنها از او کمک بخواهد.

او پس از این که با این ذات مقدس پیمان بندگی بست، همراه و هم صدا با سایر بندگان مخلص خدا، رو به درگاه او - جلّ جلاله - آورده و از او می‌خواهند که آن‌ها را به راه راست و مستقیم هدایت کند و اگر بر راه راست قرار دارند از او می‌خواهند به آنان استقامت و استمرار ببخشد:

﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾. خدایا! ما را به راه راست هدایت کن. راهی که انسان به راحتی در آن قدم بر می‌دارد و به سوی کمال صعود می‌کند و به رشد مطلوب می‌رسد.

خداوند متعال انسان را آفریده است تا در این راه قرار گیرد چرا که این راه، و تنها این راه، با سرشت انسان موافق و سازگار است. این راه مستقیم است و انسان را به مقصد و هدف می‌رساند. البته بعداً بیان می‌شود که هدف چیست.

﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ راه آنان که نعمت خود را بر آنان بخشیدی و آنان را به سعادت و خوشبختی واقعی رساندی.

﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ نه راه آنان که دچار خشم و غضب خود کردی. اینان کسانی هستند که راه راست برایشان روشن شد؛ اما آن را در پیش نگرفتند و نخواستند که بندهی خدا باشند؛ پس مورد خشم و غضب او - جلّ جلاله - قرار گرفتند. خشم و غضب خدا در دنیا این است که انسان اگر چه دارای امکانات و نعمت‌های زیادی است؛ اما آرامش و آسایش واقعی ندارد و دل و درونش همیشه پر از ترس و اندوه است و پس از مرگ نیز بهره‌ای جز عذاب و آتش و آب داغ ندارد و در قیامت نیز با جهنم، با آن همه عذاب که بدتر از آن خشم و غضب خداوند است، مواجه می‌شود.

﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ و نه راه آنان که گمراه شدند. کسانی که بعد از روشن شدن راه حق و برنامه‌ی خدا، به خاطر بی‌مبالاتی، مسیر صحیح زندگی را در پیش نگرفتند و این‌گونه منحرف شدند و مسیر هدایت را فراموش کردند و سرانجام اینان نیز هم‌چون گروه قبل بدبختی و شقاوت است. پس از خواندن این دعاها و درخواست‌ها می‌گوید: «آمین».

البته این کلمه در قرآن نیست ولی مشابه آن وجود دارد. «آمین» یعنی: خدایا! این دعاها و درخواست‌ها را از ما بپذیر.

سوره‌ی فاتحه، بزرگ‌ترین دعا و درخواستی است که انسان از خداوند می‌کند و همان‌طور که می‌دانیم در شبانه روز حداقل هفده بار در حالت عادی یعنی اگر در سفر نباشد، آن را تکرار می‌کند. بعد از خواندن سوره‌ی «فاتحه»، فرد نمازگزار سوره‌ی دیگری از قرآن می‌خواند. او پس از این که با خدا پیمان بندگی بست و از او - جلّ جلاله - خواست که او را در مسیر بندگی یاری دهد، به کتاب خدا مراجعه می‌کند تا بداند که مسیر بندگی در آن چگونه ترسیم و بیان شده است. در آن حالت (حالت نماز) آیاتی از آن را مطالعه می‌کند تا مسیر بندگی را بشناسد و بداند که چگونه در آن قدم بگذارد و آن را طی کند.

با توجه به این که مسلمانان سوره‌ی «توحید» را در نماز به کثرت می‌خوانند، در این جا بهتر است درباره‌ی معنا و مفهوم آن توضیحاتی داده شود.

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ [الإخلاص: ۱]. بگو این یک حقیقت است که «الله» یکتا و تنها است و غیر از او کسی در مالکیت و فرمانروایی مطرح نیست و اصلاً وجود ندارد. تنها اوست که فرمانروا و فریادرس است.

﴿اللَّهُ الصَّمَدُ﴾ [الإخلاص: ۲]. تنها اوست که دارای صفات کمال می‌باشد و بی عیب و نقص است.

﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾ [الإخلاص: ۳]. او ذاتی است که نه فرزندی به دنیا آورده و نه خود فرزند کسی است. او نه همسان فرمانروایان نارواست و نه چون آنانی است که به گمان مردم فریادرسند. آن‌ها هم فرزند به دنیا می‌آورند و هم خود از کسانی به دنیا آمده‌اند و نیازمند می‌باشند. آنان قبل از تولد وجود نداشته و بعد از مدتی نیز از بین می‌روند.

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ [الإخلاص: ۴]. و هیچ کس همتای او نبوده و هیچ فریادرسی وجود ندارد که هم شأن و همتای او باشد.

پس از این که فرد سوره‌ای یا چند آیه از قرآن را خواند و به این ترتیب در حضور خداوند متعال این بخش از بندگی را به انجام رساند، به این مطلب فکر می‌کند که این به تنهایی کافی نیست؛ زیرا خداوند بزرگ‌تر از آن است که در اظهار بندگی او به این مقدار کفایت شود. باید بیش از این در برابر او اظهار بندگی کرد. پس ادامه می‌دهد و می‌گوید:

«اللَّهُ أَكْبَرُ»، یعنی خداوند متعال بزرگ‌تر از این است که در بندگی او به این حد اکتفا شود. شایستگی او بیشتر از این است و باید بیشتر از این در برابر عظمت او سر تعظیم فرود آورد. پس، به رکوع می‌رود. دستش را روی زانو می‌گذارد و سرش را با حالت احترام در برابر خداوند پایین می‌آورد. انسان باید در این فکر باشد که در نماز در خدمت خداوند است و در حالت رکوع نیز باید در این فکر باشد که برای تعظیم و احترام به خداست که خم شده و سرش را پایین انداخته است. او در رکوع می‌گوید:

«سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ»، مالک بزرگ من از هر گونه عیب و نقصی پاک و مبراست.

برای آنانی که می‌توانند و باسواد هستند، عبارت‌های دیگری نیز وجود دارند که می‌توانند در رکوع آن‌ها را بخوانند.

پس از این که این تعظیم را به‌جای آورد، وقت آن است که کمی استراحت کند و بیش از پیش تعظیم کند و بیشتر در برابر خداوند ادای احترام کند. پس، بلند شده و می‌گوید:

«سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ»، خداوند قبول کند دعای کسی که حمد او را به جا می‌آورد، دعای کسانی که او را قدردانی کرده و ستایش می‌کنند.

«رَبَّنَا وَ لَكَ الْحَمْدُ»، ای مالک ما! حمد و قدردانی فقط از آن توست و همان‌طور که گفتیم و اعلام کردیم تو از هر عیب و نقصی به دور هستی.

در این جا نیز عبارت‌های دیگری نیز وجود دارند که می‌توان آن‌ها را خواند.

بندهی خدا بعد از این که به این مرحله از بندگی و عبودیت رسید، به فکر فرو می‌رود و به این نتیجه می‌رسد که برای اظهار بندگی در برابر خداوند متعال این حد هم کافی نیست. هم خداوند بزرگ‌تر از این است، و هم او توانایی اظهار بندگی بیشتر از این را دارد؛ بنابراین می‌گوید:

«اللَّهُ أَكْبَرُ»، یعنی خداوند از این هم بزرگ‌تر است که در برابرش به این حد از اظهار بندگی اکتفا شود. پس، به سجده می‌رود تا صورت و چهره‌اش را در برابر خداوند متعال بر زمین بگذارد.

همان‌طور که بندگان و بردگان غیر خدا در برابر آقایان خود سر خم کرده و به سجده می‌روند، فرد مسلمان نیز در مقابل خدای خود و صاحب و مالک خود و همه چیز، بر سجده می‌افتد و صورت و چهره‌اش را که با ارزش‌ترین اعضای بدنش می‌باشد، بر خاک می‌اندازد و در آن جا می‌گوید:

«سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى»، پروردگار بزرگوام که از همه چیز و همه کس بزرگ‌تر است، به دور از هر عیب و نقصی است.

در این جا نیز فرد می‌تواند عبارت‌ها و الفاظ دیگری را بگوید. پس از آن و در همان حالت‌هایی که مشغول اظهار بندگی خداست، به این فکر می‌کند که پروردگارش بسیار بزرگ‌تر از این است که در برابر او به این حد از بندگی اکتفا شود و به راستی این حد از اظهار بندگی نیز برای مقام او بسی کم است. پس می‌گوید:

«اللَّهُ أَكْبَرُ»، خداوند از این هم بزرگ‌تر است که در برابرش به این حد از اظهار بندگی اکتفا شود؛ پس سرش را از سجده بر می‌دارد.

در این جا (بین دو سجده) نیز الفاظ و عبارت‌هایی وجود دارند که می‌توان آن‌ها را خواند. چون بندهی خدا بیش از این نمی‌تواند در برابر پروردگارش اظهار بندگی و تعظیم کند، برای ثبات در راه بندگی می‌گوید:

«اللَّهُ أَكْبَرُ»، و دوباره به سجده می‌رود. او می‌گوید: خداوند و پروردگار من بزرگ‌تر از این است که انسان فقط یکبار در برابرش سر بر سجده بنهد؛ پس بار دیگر سرش را روی خاک می‌گذارد.

خداوند حتی از این که انسان بر بندگی خود ثابت قدم باشد و آنچه را در توان دارد در برابرش ادا کند، بزرگ‌تر است و این‌گونه نیست که انسان با انجام و اظهار بندگی، در حد توانائی‌اش، حق بندگی خدا را به جا آورده باشد.

پس از سجده‌ی دوم، باز هم بلند می‌شود تا دوباره اظهار بندگی کند و رکعت دوم را نیز همانند رکعت نخست ادا می‌کند.

پس از ادای رکعت دیگر، در خدمت خداوند می‌نشیند تا از او - جَلَّ جلاله - تشکر کند و از آنان که عامل توجه او به خدا بوده‌اند و سبب هدایت او شده‌اند، در حضور خدا، سپاس و تشکری بنماید و در پایان، آخرین دعاها و نیازهایش را مطرح کند و به میان مردم برگردد. او در این اظهار تشکر و قدردانی می‌گوید:

«التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ»، تمام احترامات و گرامی داشتن‌ها برای خداست،

«وَالصَّلَوَاتُ»، و نمازها نیز برای خداوند است. تنها او شایسته‌ی هر گونه درخواستی است و

تنها او شایستگی این را دارد که با او راز و نیاز و مناجات شود،

«وَالطَّيِّبَاتُ»، و اعمال پاک و خالص تنها برای خداست.

یا به جای عبارت مذکور می‌گوید: «التَّحِيَّاتُ الْمُبَارَكَاتُ الصَّلَوَاتُ الطَّيِّبَاتُ لِلَّهِ». هر کدام از

این عبارت‌ها گفته شود مشکلی نیست و هر دو صحیح می‌باشند.

منظور از اعمال پاک و خالص آن اعمال و الفاظی هستند که در نماز تا این مرحله انجام داده

است. اعمالی چون: قیام و رکوع و سجود و نشستن بین دو سجود و نشستن اخیر و سایر الفاظی که

در تمامی این مراحل گفته است. تمامی این تعظیمات شایسته‌ی خداوند متعال است.

فرد این‌گونه از خداوند متعال قدردانی می‌کند و از او به خاطر توفیق دادنش تا این مرحله از

بندگی تشکر و قدردانی می‌نماید.

او به این هم فکر می‌کند که اگر پیامبر خدا حضرت محمد بن عبدالله ﷺ نمی‌بود و او برنامه‌ی

هدایت را از طرف خدا دریافت نمی‌کرد و برای ما نمی‌آورد، ما از این نعمت بسیار بزرگ محروم

بودیم؛ پس در این جا شایسته است از او نیز قدردانی به عمل آورد و برایش دعای خیر کند.

او [در ذهن و] دلش، پیامبر خدا ﷺ را در برابر خود تصور می‌کند تا دعایش را با احساسات

بیشتر انجام دهد. این حاضر کردن فرد در ذهن همانند این است که فردی درباره‌ی یکی از بندگان

صالح خدا سخن می‌گوید و بعد از این که نامش را بر زبان می‌آورد می‌گوید: خدا مقامت را بالا ببرد و به تو رحم کند. در این جا نیز فرد نمازگزار برای پیامبر خدا ﷺ دعای خیر می‌کند و می‌گوید:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»، خداوند تو را حفظ کند و به سلامت دارد.

پس از این که بنده‌ی خدا به پاس قدردانی از زحمات پیامبر ﷺ برایش دعای خیر کرد، به فکر بندگان صالح خدا نیز می‌افتد؛ همان بندگان صالحی که راه را برایش روشن کرده و همان‌هایی که اکنون با او هستند و او را در ادامه‌ی راه کمک و تشویق می‌کنند و با بندگی کردنشان باعث تشویق او می‌شوند. او به این فکر می‌کند که این بندگان صالح خدا نیز بر او حقی دارند. پس همراه و هم‌صدا با سایر بندگان خدا که مشغول انجام نماز هستند می‌گوید:

«السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ»، خداوند، ما و سایر بندگان صالح خود را به سلامت دارد و از هر چیزی که مضر است و باعث ضرر و زیان می‌باشد، محفوظ کند.

وقتی می‌گوید: «السَّلَامُ عَلَيْنَا»، خود و آنان که روی زمین هستند و حتی فرشتگان و غیر آن‌ها را در ذهن دارد. و وقتی می‌گوید: «وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ»، آنان که قبلاً بوده‌اند (گذشتگان صالح) را در نظر دارد.

پس از گفتن این دعاها و انجام تشکرات، به حقیقتی که به وسیله‌ی این بزرگواران به آن رسیده است [و خداوند او را توفیق داده است که در این مسیر قرار گیرد]، اشاره می‌کند و می‌گوید:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، یعنی بعد از این که برایم روشن شد و جای هیچ شک و گمانی برایم نماند که جز الله فرمانروا و فریادرسی نیست، اکنون این را به مردم اعلام می‌کنم تا آنان نیز بدانند که هیچ فرمانروا و هیچ فریادرسی جز الله نیست و وجود ندارد.

«وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، و این حقیقت نیز برایم روشن شده و آن را نیز اعلام می‌کنم که محمد فرستاده‌ی خدا است.

البته بهتر است این صیغه را به کار ببرد و بگوید: «وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»، یعنی شهادت می‌دهم که محمد بنده و فرستاده‌ی خداست.

بله، او بنده‌ی خدا و در بالاترین درجه‌ی بندگی قرار دارد و رسول و فرستاده‌ی خداست. یعنی خدا او را فرستاده است تا راه را برای مردم روشن کند.

وقتی فرد شهادت بر «اله» بودن خدا داد، این مطلب را اظهار می‌کند که غیر از خدا فرمانروا و فریادرسی وجود ندارد، و وقتی شهادت بر بنده و پیامبر بودن حضرت محمد ﷺ می‌دهد، این مطلب را اظهار می‌کند که در مسیر بندگی خدا تنها باید مطیع محمد رسول الله ﷺ باشد و در این مسیر ایشان تنها الگوی واقعی اوست.

فرد تا این‌جا از آنان که بر او حقی دارند، تشکر و قدردانی کرده و پس از آن به درجه و مقامی که به آن دست یافته اشاره کرده است؛ درجه و مقام شهادت بر «اله» بودن خدا و این که محمد بنده و فرستاده‌ی اوست. اکنون زمان آن است که آخرین سخنانش را با خداوند متعال در میان بگذارد و آخرین دعا و خواسته‌هایش را مطرح کند. او آخرین سخنانش را این‌گونه شروع می‌کند:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ»، یا در قسمت آخر می‌گوید: «كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ...»، یعنی خدایا! رحمت همراه با بهترین احترام و اکرام را بر محمد و پیروان محمد نازل کن. پیروانی که هم‌چون او راه و مسیر بندگی تو را روشن و آن را به مردم رساندند. همان‌طور که رحمت همراه با احترام را بر ابراهیم و طرفدارانش نازل فرمودی. همانا تو «حمید» هستی؛ یعنی شایسته‌ی آن هستی که از تو قدردانی شود. و «مجید» هستی؛ یعنی خیر و برکت تو بسیار است و تو بسیار بزرگی.

«وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ»، و بر محمد و طرفداران او برکت^(۱) نازل فرما همان‌طور که بر ابراهیم و طرفداران ابراهیم برکت نازل فرمودی. همانا تو شایسته‌ی سپاس و تشکر و قدردانی هستی و خیر و برکت و بزرگی تو بسیار زیاد است.

پس از گفتن این درودها و دعاها برای پیغمبر خدا ﷺ و آنان که همراه او بوده و تا روز قیامت مسیر بندگی را برای دیگران روشن کرده‌اند، اگر دعا و خواسته‌ی دیگری داشت - که بهتر است برای صالحین و مسلمانان دیگر نیز دعای خیر کند-، آن را انجام می‌دهد و اگر توانست دعاهایی را که در قرآن و احادیث آمده‌اند حفظ کند، حداقل کلماتی از جمله «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا» یعنی خدایا! از گناهانمان چشم‌پوشی کن و به ما رحم کن، را حفظ کند و آن‌ها را در پایان نمازش تکرار کند.

۱- برکت یعنی استمرار درود و تحیت و سلام و هر آن‌چه خیر و نیکی است.

پس از پایان آخرین دعاها و مطرح کردن آخرین خواسته‌ها، وظیفه‌ی او تمام شده و زمان برگشتن به میان مردم است. پس صورتش را به دو طرف راست و چپ می‌گرداند؛ درست همانند مسافری که هنگام برگشتن و آنگاه که مردم اطرافش را گرفته‌اند به آن‌ها می‌نگرد و سلام می‌کند و احوالشان را می‌پرسد و برایشان دعای خیر می‌کند، او نیز به دو سمت راست و چپ خود می‌نگرد و می‌گوید:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ... السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ»، یعنی خداوند شما را به سلامت دارد و حفظ نماید و به شما رحم کند و شما را از هر نوع آفت و مشکلی نگهدارد و آنچه را که خیر است برایتان انجام بدهد.

معمولاً چنین رسم است که وقتی کسی برای دیدن مقام و شخصیت مشهوری به سفر می‌رود، هنگام برگشت، مردم منتظر هدایا و خبرهای مهمی از سوی او هستند، به همین خاطر است که فرد نمازگزار که از سفر بسیار مهم و از نزد مقام بالا و والای خداوند متعال برگشته است، هدیه‌ای با خود دارد و آن «دعای خیر و سلامتی» برای همנוعان خود است.

بنده‌ی خدا با آغاز روز یعنی نماز صبح تا اواسط روز این چنین و در بهترین قالب و با بهترین الفاظ، درخواست و نیازش را با خدای خود در میان می‌گذارد و وظیفه‌ی بندگی خود را به انجام می‌رساند.

انسان چون با روشن شدن هوا و آغاز کار و تلاش و فعالیت روزانه دچار مشکلاتی می‌شود و ضعف‌هایی متوجه او می‌گردد، باید در نیمه‌های روز نیز متوجه خداوند متعال شود. این جاست که هنگام ظهر نماز دیگری بجا می‌آورد و در آن با خدای خود بیشتر از نماز صبح راز و نیاز می‌کند و از او دعا و درخواست می‌نماید. این بار به جای دو رکعت نماز، چهار رکعت نماز می‌خواند. پس از خواندن «تحيات» نخست که بعد از دو رکعت اول انجام می‌گیرد، و قبل از این که سلام بدهد، برمی‌خیزد و می‌گوید: «اللَّهُ أَكْبَرُ» یعنی خداوند بزرگ‌تر از آن است که در اظهار بندگی نسبت به او به این حد از عبادت اکتفا شود، لذا بلند می‌شود و دو رکعت دیگر به جای می‌آورد. پس از فاصله‌ی نه چندان طولانی باز هم نیاز می‌رود که نماز دیگری ادا کند. پس، چهار رکعت نماز عصر را نیز به جای می‌آورد.

در ابتدای شب نیز نماز مغرب که سه رکعت است به همان صورت و هنگام خوابیدن نیز نماز عشاء را - که آن هم همانند نمازهای ظهر و عصر چهار رکعت می‌باشد، - می‌خواند.

بنده‌ی خدا همان‌طور که آغاز روزش را با نماز و دعا و درخواست از خدا آغاز می‌کند، پایان آن را نیز با آن به آخر می‌رساند.

علاوه بر این پنج نماز که بر هر فرد مسلمانی واجب است و بدون انجام آن‌ها بندگی خدا غیر ممکن است، نمازهای دیگری نیز وجود دارند که در اوقات مختلف خوانده می‌شوند. این نوع نمازها نمازهای «سنت» نام دارند. یعنی اگر فرد آن‌ها را بخواند بهتر است اما اگر نخواند دچار گناه نمی‌شود.

در میان نمازهای سنت نمازی به نام نماز «وتر» یعنی نماز «فرد» وجود دارد که بسیار مهم است و زمان آن نیز بعد از خواندن نماز عشاء و قبل از خواب یا در نیمه‌های شب یا قبل از آغاز نماز صبح می‌باشد و حداقل رکعات آن، یک رکعت و حداکثر آن، یازده رکعت به صورت فرد می‌باشد. یعنی انسان می‌تواند آن را به صورت یک رکعت یا سه رکعت، پنج رکعت، هفت رکعت، نه رکعت و یازده رکعت بخواند و ادا کند. خواندن این نماز بسیار مهم و مفید است و تسمیه‌ی آن به «وتر» یا «فرد» به همان رکعات آن بر می‌گردد که باید آن‌گونه ادا شود.

به این ترتیب روشن شد که بهترین و کامل‌ترین قالب برای دعا و درخواست از خداوند متعال «نماز» است.

اگر انسان بتواند نمازهای پنج‌گانه‌ی واجب را با آگاهی و درک و فهم کامل [البته در حد توانائیش] بخواند، خداوند متعال به او وعده داده است که او را در مسیر بندگی خود هدایت و توفیق دهد. وقتی انسان این نمازهای واجب را آن‌گونه که گفتیم ادا کرد، دیگر دل و درونش با خدا مرتبط خواهد شد و فکر و ذکرش متوجه او می‌شود و هرگز از او غافل نمی‌شود. اگر هم گاه‌گاهی دچار غفلت شود، فوراً به یاد خدا می‌افتد و خود را از غفلت نجات می‌دهد و به سوی خدا بر می‌گردد.

البته گاهی هم پیش می‌آید که انسان در غیر نماز، دست به دعا شده و از خداوند چیزهایی می‌خواهد و با او راز و نیاز می‌کند که این هم خوب و شایسته است.

درست است که بهترین قالب برای دعا و راز و نیاز با خداوند متعال «نماز» است؛ اما گاه‌گاهی انسان دچار بلا و مصیبتی می‌شود و وقت نماز هم نیست در این صورت بهتر است هم‌چون پیامبر خدا ﷺ عمل کند و دو رکعت نماز سنت بخواند و در آن با خدای خود راز و نیاز کند و مشکلس را مطرح و از او درخواست کمک نماید. اما اگر خواندن نماز برایش مقدور نبود باز هم می‌تواند بدون خواندن نماز دست به دعا شده و با خدا راز و نیاز بکند؛ اما باید این را بداند که بهترین قالب دعا و درخواست کمک از خدا «نماز» است و بهترین درخواست‌ها همان درخواست‌هایی هستند که فرد در نماز از خداوند می‌کند (سوره‌ی فاتحه).

برخی دیگر از عبادات

بحث «نماز» و مسایل مربوط به آن، به صورت اختصار، به پایان رسید و اکنون زمان آن است که به طور خلاصه به دومین عملی که انسان مسلمان باید انجام دهد اشاره کنیم و آن «زکات» است.

زکات

در بسیاری از آیات قرآن این مطلب بیان شده است که انسان پس از ایمان به خدا، دو عمل بسیار مهم و بزرگ را باید انجام دهد. این دو عمل بسیار بزرگ و مهم «نماز» و «زکات» است. «زکات» به این معنی است که انسان اضافه بر نیاز، از ثروت و مالی که دارد، به افراد نیازمند ببخشد. انجام چنین عمل مهمی باعث رشد او و صعودش به سوی کمال می‌شود. همان‌طور که دادن مواد غذایی (آب و کود و ...) به درخت یا هر گیاه دیگری باعث رشد او می‌شود، زکات نیز در اصل این‌گونه است. چون بخشیدن مال اضافی به نیازمندان باعث رشد انسان و صعود او به سوی کمال می‌شود، به آن «زکات» گفته می‌شود. حال بستگی به درجه‌ی ایمان فرد و مقدار ترس او از خدا دارد که چه مقدار از مالش اضافه بر نیازش است و چه مقدار اضافه بر نیازش نیست. البته منظور از اضافه بر نیاز این نیست که فرد مشغول خوشگذرانی باشد و بگوید من اضافه بر نیاز ندارم تا آن را به کسی ببخشم. هرگز چنین نیست. واقعیت این است که انسان باید دارای یک زندگی به دور از هر گونه [تجملگرایی و خوشگذرانی باشد. اگر این‌گونه زندگی کرد در این صورت بسیاری از اموال و دارائی‌اش اضافه بر نیازش خواهد بود و باید قسمتی از آن را به نیازمندان بدهد.

روزه

پس از بیان «زکات» به طور خلاصه به عبادت «روزه» نیز اشاره می‌کنیم تا انسان مسلمان حقیقت آن را درک کند. حقیقت این است که انسان در مسیر بندگی خدا باید آن‌گونه عمل کند که خداوند او را به آن دستور داده است و از هر آن‌چه خدا دوست ندارد و او را از آن نهی کرده است، بپرهیزد. انجام چنین امری بسیار مشکل است. این همان «تقوا» است.

خداوند متعال به لطف و رحمت خود، برای دستیابی انسان به این مهم یعنی «تقوا»، دوره‌ای قرار داده است. این دوره این‌گونه است که انسان در هر سال یک ماه موظف است از طلوع فجر تا غروب آفتاب، از هر آن‌چه که نفسش آرزو می‌کند و به سوی آن تمایل نشان می‌دهد؛ یعنی خوردن و

نوشیدن و انجام مسایل جنسی با همسر خود، خودداری نماید تا با انجام چنین دوره‌ای به تقوای خدا دست یابد.

وقتی غذا هست و نوشیدنی آماده می‌باشد و بدون هیچ مانعی انسان می‌تواند با همسر خود همبستر شود؛ اما به خاطر خدا و تنها به خاطر انجام دستور او - جلّ جلاله - در طول روز و به مدت یک ماه در سال از این لذت‌ها دوری می‌کند، یقیناً به این هم عادت خواهد کرد و این توانایی نیز در او ایجاد خواهد شد که نسبت به دستورات و اوامر خدا مطیع و فرمانبردار باشد و از هر آنچه خدا او را از انجامش نهی می‌کند دوری کند و از اطاعت و دنبال کردن آرزوهای نفسانی اش خودداری نماید.

زمانی که انسان در هر سال در یک دوره‌ی یک ماهه با توضیحات مختصری که داده شد شرکت کند، یازده ماه دیگر سال توانایی کنترل خود را خواهد داشت و به راحتی می‌تواند در آن مدت مطیع اوامر خداوند متعال باشد.

بخش پنجم

ارکان دیگر ایمان

ایمان به فرشتگان

در مباحث گذشته گاه‌گاهی به چیزهای اشاره می‌شد که در این‌جا می‌خواهیم به اختصار در مورد آن‌ها بحث کنیم. دانستن این مطالب هم‌چون مطالب گذشته برای رشد و کامل شدن ایمان انسان مسلمان لازم و ضروری است. یکی از این موارد مسئله‌ی ایمان به «ملائکه» یعنی «فرشتگان» است.

قبلاً گفتیم که خداوند متعال، خالق و سازنده‌ی این جهان است و تنها او فرمانروای این جهان می‌باشد. یعنی هم سازنده و هم فرمانروای این جهان، ذات خداوند متعال است. چنین مطلبی در بسیاری از آیات قرآن به آن اشاره شده است: «خداوند آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان آن‌هاست در شش روز به وجود آورد؛ سپس بر تخت فرمانروایی قرار گرفت و شروع به اداره‌ی امور این جهان و فرمانروایی بر آن کرد».

همان‌طور که هر فرمانروا و حاکمی برای اداره‌ی منطقه‌ی تحت فرمان خود، در مرکز فرماندهی مقیم و از آن‌جا فرمان صادر می‌کند تا این‌گونه بزرگی و عظمت و فرمانروایی خود را حفظ کند و برای تحقق دستوراتش و رساندن آن به دیگران، افرادی در خدمت او هستند که دستورات را از او گرفته و به تمام مناطق می‌رسانند؛ خداوند متعال نیز نوعی از مخلوقات به نام «ملائکه» یعنی «فرشتگان» را در اختیار دارد که فرمان‌های خود را به آن‌ها داده و آن‌ها نیز دستورات او را به همه‌جا می‌رسانند و بدین ترتیب فرمانروایی‌اش تحقق می‌یابد و دستورات و فرمان‌هایش به تمام نقاط جهان می‌رسد و اجرا می‌شود.

کلمه‌ی «ملائکه» به معنی «پیامبران» است، یعنی آنان که پیام را از جایی گرفته و به جای دیگر می‌برند. «ملائکه» به چنین افرادی گفته می‌شود و هر یک از آن‌ها «مَلَك» نام دارد. «مَلَك»، یعنی کسی که پیامی را از جایی به جای دیگر می‌برد.

در جای دیگری از قرآن، کلمه‌ی «ملائکه» به معنی «رُسُل» یعنی «فرستادگان» آمده است و چنین معنایی به این مطلب اشاره دارد که هر زمان خداوند بخواهد فرمانی را صادر کند و امری را به گوشه‌ای از این جهان برساند آن را به یک یا چند فرشته می‌دهد و آن‌ها نیز پیام را به جایی که باید ببرند، انتقال می‌دهند و به این ترتیب فرمانروایی خداوند ادامه می‌یابد و جهان این‌گونه اداره می‌شود. وقتی گفته می‌شود انسان مسلمان باید به ملائکه ایمان داشته باشد؛ یعنی انسان مسلمان باید یقین داشته باشد که [ملائکه وجود دارند و] این مخلوقات دارای برخی صفات هستند که او باید آن‌ها را بشناسد و به آن‌ها ایمان داشته باشد. این صفات در قرآن کریم ذکر شده‌اند؛ مثلاً: فرشتگان هرگز از فرمان خداوند متعال سرپیچی نمی‌کنند و هر چه او - جلّ جلاله - دستور می‌دهد آن را به صورت کامل انجام می‌دهند و مرتکب کوچک‌ترین خلافی نمی‌شوند. آن‌ها بندگان محترم خداوند متعال هستند. کار آن‌ها بندگی و عبادت و اطاعت و فرمانبرداری از خداوند متعال است. زمانی که خداوند انسان را آفرید، به آن‌ها دستور داد تا در خدمت او باشند و چیزهایی را که انسان برای عبادت لازم دارد برایش آماده و تهیه کنند تا بهانه‌ای نداشته باشد و نگوید امکانات در اختیارم نبود و نتوانستم خداوند را بندگی کنم.

یکی از کارهایی که فرشتگان برای انسان انجام می‌دهند این است که دو نفر از آن‌ها مأمور ثبت و ضبط اعمال و کردار و گفتار انسان هستند. یعنی در سمت راست و چپ هر انسانی دو نفر از فرشتگان ملازم و همراه او هستند و مشغول ثبت اعمالی هستند که از او سر می‌زند تا در روز قیامت و در دادگاه خداوند متعال بر اساس آن محاکمه و محاسبه شود.

یکی دیگر از کارهایی که فرشتگان انجام می‌دهند، کمک و یاری و تأیید انانی است که بر اساس ایمان به خدا، عمل صالح انجام می‌دهند. هر چه ایمان فرد قوی‌تر باشد آن‌ها بیشتر او را تأیید و کمک می‌کنند تا جایی که در جنگ با کافران به پشتیبانی او می‌آیند و به دشمنانش؛ یعنی کافران ضربه وارد کرده و آنان را از بین می‌برند آن‌گونه که در غزوه بدر اتفاق افتاد. در این غزوه چون مسلمانان در بالاترین درجه‌ی ایمان قرار داشتند، تعداد کثیری از فرشتگان به فرمان خداوند متعال به کمک آن‌ها آمدند و دشمن را از بین بردند. این کمک برای منحرفین و کافران نیز مطرح

است؛ اما با این تفاوت که خداوند متعال شیاطین را ملازم و همراه آنان قرار می‌دهد تا آن‌ها را همراهی و کمک کرده و بیش از پیش در مسیر انحراف به پیش ببرند.

در قیامت نیز فرشتگان، این بندگان محترم خداوند متعال، مأموریت و وظیفه دارند مردم را جمع و احضار کنند و در دادگاه خداوند گرد آورند. آن‌ها در آن‌جا نیز منتظر و آماده‌ی انجام دستورات خداوند متعال هستند؛ مثلاً؛ وقتی فرمان صادر می‌شود که مؤمنین به بهشت بروند و کافران به جهنم برده شوند، فرشتگان بهشتیان را به بهشت راهنمایی می‌کنند و جهنمیان را در جهنم می‌اندازند.

تعدادی از فرشتگان، مأمور شکنجه‌ی کافران در جهنم هستند و عده دیگری نیز مأمور مهمانداری و پذیرایی از مؤمنان در بهشت می‌باشند.

ایمان به کتاب‌های آسمانی

علاوه بر ایمان به فرشتگان، انسان مسلمان باید به کتاب‌های خداوند متعال که برای هدایت انسان‌ها فرستاده شده نیز ایمان داشته باشد. همان‌طور که قبلاً گفتیم انسان باید ایمان داشته باشد که خداوند متعال برای هر امتی برنامه‌ی هدایت و راهنمایی به سوی خود فرستاده است تا مردم به راه راست بیایند و عقیده و باوری خداپسندانه داشته باشند.

تمام این کتاب‌ها و برنامه‌ها یک هدف داشته و آن این که انسان بنده‌ی خدا باشد که قبلاً به تفصیل به این مطلب اشاره کردیم. تنها تفاوتی که این کتاب‌ها با هم داشته‌اند عبارت است از این که یکی به زبان عربی، یکی به زبان عبری و ... بیان شده‌اند. یعنی برای هر امتی به زبان خودش کتاب هدایت فرستاده شده تا به راه راست هدایت شوند. هیچ امتی وجود نداشته که خداوند متعال برای آن‌ها کتاب هدایت نفرستاده باشد.

ایمان به «پیامبران»

فرد مسلمان هم‌چنین باید به پیامبران و انبیاء یعنی همان کسانی که از طرف خداوند برنامه‌ی هدایت به آنان وحی شد و آن را دریافت کردند، ایمان داشته باشد.

مُرسلین (رُسل) کسانی هستند که خداوند متعال آن‌ها را فرستاده است تا برنامه‌ی هدایت را به مردم برسانند و راه بندگی را برایشان روشن کنند.

ایمان آوردن به پیامبران این گونه است که فرد معتقد باشد که آنان پیامبر و فرستاده‌ی خدا هستند و آنچه از طرف خدا دریافت کرده‌اند حق بوده و برنامه‌ی هدایت است و چیزی نیست که از طرف

شیطان یا زائیده‌ی وهم و خیال خود آن‌ها باشد. انسان باید ایمان داشته باشد که پیامبران در دریافت آن برنامه دچار کوچک‌ترین خطا و اشتباهی نشده‌اند و نیز باید مطمئن باشد که هر چه به آنان داده شده بی‌کم و کاست به مردم رسانیده‌اند و آن‌چه به مردم رسانیده‌اند برنامه‌ی خدا بوده است و کمترین خیانت و دستکاری در برنامه‌ی خدا نکرده‌اند. یعنی نه کمترین چیزی به آن اضافه کرده‌اند و نه چیزی از آن کم کرده‌اند.

هم‌چنین انسان مسلمان باید یقین داشته باشد که پیامبران خدا، هم برای مردم زمان خود و هم برای هر بنده و عبدی که بخواهد تا روز قیامت راه بندگی خدا را در پیش بگیرد، امام و پیشوا و سرمشق و الگو بوده‌اند.

پیامبران قبل از مردم موظف و مکلف به اجرای هر آن‌چه از طرف خدا دریافت کرده‌اند، بوده‌اند. بر آنان واجب بوده تا پیشوا و رهبر مردم باشند و برای آنان روشن کنند که چگونه باید به کتابهای خدا ایمان بیاورند و چه کارهایی را باید انجام بدهند و از چه کارهایی دوری کنند. آنان باید در این زمینه الگوی مردم باشند. الگو بودن آن‌ها به بهترین شکل انجام گرفته و وظیفه‌ی بندگی خدا را به بهترین شیوه انجام داده‌اند؛ اما چون آن‌ها نیز انسان بوده‌اند گاه گاهی دچار اشتباه شده‌اند اما اشتباه آن‌ها عمدی نبوده است. وقتی دچار اشتباه شده‌اند خداوند متعال آن‌ها را از طریق وحی آگاه کرده و به آنان فرموده است که این کار اشتباه است و باید این‌گونه عمل کنند و از این طریق حق را برایشان روشن کرده است. آنان نیز فوراً از اشتباه خود دست برداشته و به آن‌چه خداوند متعال دستور داده عمل کرده‌اند.

البته اشتباهات پیامبران بسیار کم بوده است و این مطلب مغایرتی با مقام و موقعیت آن‌ها نزد خدا ندارد. یعنی چنین تصور نشود که چون کسی به مقام پیامبری رسید دیگر نباید در هیچ چیز اشتباه کند. خیر. این‌گونه نیست؛ زیرا پیامبران نیز بشرند و حکمت نیز چنین اقتضا کرده که خداوند متعال بدین وسیله به مردم نشان دهد که آنان نیز بشر هستند و خدا نمی‌باشند؛ تا مردم آنان را فریادرس خود قرار ندهند و نسبت به خدا دچار شرک نشوند. از طرف دیگر در اشتباهات پیامبران خطری مردم را تهدید نکرده است؛ زیرا به محض این که پیامبری دچار اشتباه می‌شد، خداوند متعال از طریق وحی او را آگاه می‌کرد؛ مثلاً: در غزه‌ی بدر پیامبر خدا ﷺ با مشورت برخی از یارانش به این نتیجه رسیدند که اسیران جنگ را نکشند و در مقابل آزادی‌شان از آنان فدیة بگیرند. وقتی آن‌ها را آزاد کردند با لحن بسیار تند آیه نازل شد و بیان شد که حق نبود که این کار را بکنند و کاری که انجام داده‌اند درست نبوده است و اکنون خداوند آنان را می‌بخشد و عذابشان نمی‌دهد؛

زیرا آنان اجتهاد کرده‌اند و به‌طور عمد نافرمانی خدا را انجام نداده و از روی اشتباه به آن کار دست زده‌اند. خداوند متعال آن‌ها را مخاطب قرار می‌دهد و می‌فرماید: از اشتباه شما می‌گذرم و شما را می‌بخشم؛ اما مواظب باشید بار دیگر چنین کاری را تکرار نکنید.

در این‌جا یک مطلب ضروری است که مورد توجه و دقت قرار گیرد و آن این‌که: ایمان به پیامبران و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی این‌گونه نیست که انسان بداند که فرشتگان آن‌گونه که توصیف شدند وجود دارند، یا کتاب‌های آسمانی به آن صورت که بیان شد نازل شده و به پیامبران وحی شده است. این صرفاً یک آگاهی است و ایمان با این آگاهی کامل نمی‌شود. ایمان به ملائکه و فرشتگان این‌گونه است که انسان چنین معتقد باشد که خداوند متعال فرمانروای این جهان است و اوامرش را به وسیله‌ی فرشتگان به تمام نقاط جهان می‌فرستد و تعدادی از آن‌ها مشغول ثبت اعمال انسان هستند و تعدادی نیز در قیامت مأمور احضار مردم به دادگاه خداوند می‌باشند و در بهشت و در جهنم نیز مأموریت‌هایی دارند. فرد باید فرشتگان را این‌گونه بشناسد و تسلیم چنین مطلبی شود و با چنین آگاهی در برابر خداوند بیشتر احساس مسئولیت کند.

ایمان به کتاب‌های آسمانی نیز یعنی تسلیم دستورات ذکر شده در آن‌ها و عملی کردن آن دستورات در زندگی؛ در غیر این صورت اگر فرد بر مطالب این کتاب‌ها بسیار هم آگاه باشد و از محتویات آن‌ها کاملاً مطلع باشد و بداند که تمام مطالب از طرف خدا نازل شده‌اند؛ اما به آن‌چه بیان شده عمل نکند؛ چنین فردی مؤمن نیست و آگاهی او هیچ سودی به حال وی نخواهد داشت.

ایمان به پیامبران خدا نیز تنها منحصر به این نمی‌شود که انسان بداند که آنان پیامبر خدا بوده‌اند یا نبوده‌اند و حتی در این نیز خلاصه نمی‌شود که فرد بگوید همه‌ی آن‌ها را دوست دارم و برایشان احترام قائل هستم و قدمشان را روی چشم می‌گذارم و ... حقیقت ایمان به پیامبران این است که انسان چنین معتقد باشد که این بزرگواران از سوی خداوند متعال برنامه‌ی هدایت را دریافت کرده‌اند و آن‌ها خود قبل از همه به آن برنامه عمل کرده‌اند و سرمشق و الگوی دیگران بوده‌اند؛ سپس آن را برای مردم بیان کرده‌اند. او باید تسلیم این بزرگواران شود و در زندگی پیرو و مطیع آن‌ها باشد و تنها آن‌ها را پیشوا و رهبر خود بداند و غیر از آن‌ها فرد دیگری را رهبر و مقتدای خود نداند و اگر فرد عالم و مؤمن و متقی را به عنوان رهبر و پیشوای خود انتخاب می‌کند، به‌خاطر این باشد که او مطیع و پیرو پیامبران خداست.

بر این اساس، فردی که به پیامبران ایمان دارد و تسلیم برنامه‌ی آن‌هاست؛ هرگز نباید مطیع و پیرو قانون و برنامه‌ی دیگری باشد و یا از حاکمانی اطاعت و پیروی کند که بر اساس آن‌چه هوا و

هوس و آرزوهای نفسانی به آنان دستور می‌دهد عمل می‌کنند. اگر فردی مطیع چنین حاکمانی شد، هرگز نمی‌تواند ادعا کند که به پیامبران خدا ایمان دارد و اگر هم پیامبران را دوست داشته باشد و بداند که آن‌ها پیامبر خدا هستند و چنین هم معتقد باشد که کتاب آن‌ها کتاب خداست، این آگاهی هیچ سودی به حال او ندارد و وضعیت او هرگز مورد قبول خداوند متعال نیست.

ایمان به پیامبران تنها در اطاعت از آن‌ها و دستورات آن‌ها در تمامی مراحل زندگی خلاصه می‌شود.

ایمان به قضا و قدر

مطلب بسیار مهم دیگری که مطرح است و بدون آن انسان نمی‌تواند بندهی خدا باشد و عبادت و بندگی خدا را به صورت کامل انجام دهد، مسئله‌ی «قضا و قدر» است. توضیح این که:

انسان مسلمان باید چنین معتقد باشد که خداوند متعال از همه چیز خبر دارد، و همه چیز را می‌داند، و قدرت و توانایی این را دارد که هر چه بخواهد انجام دهد و هر کاری را که انجام می‌دهد به جا و صحیح است، او - جلّ جلاله - کار نابه‌جا و بیهوده انجام نمی‌دهد؛ بنابراین قبل از این که این جهان را خلق کند؛ برای ساختن آن نقشه‌ای کشیده است. همان‌طور که اگر افرادی بخواهند در جایی بیمارستانی بسازند قبلاً مهندسی می‌آید و نقشه‌ی آن بیمارستان را می‌کشد و پس از آن معمار و بنا و کارگرانی می‌آیند و طبق نقشه شروع به ساختن آن می‌کنند^(۱). خداوند متعال نیز قبل از این که این جهان را خلق کند، برای آن نقشه کشیده است که چه مخلوقاتی بیافریند، از هر نوع به چه تعداد خلق کند، چه رویدادهایی باید روی بدهد، چه چیزی انجام گیرد و چه چیزی انجام نگیرد و تمام آن‌چه که باید انجام گیرد را روشن کرده است. پس از این برنامه‌ریزی، شروع به پیاده کردن آن کرده است. قبل از هر چیز آب را پدید آورد و پس از آن، آب را به دود تبدیل کرد و پس از آن آسمان‌ها و زمین و آنچه را در میان آن‌هاست از آن ایجاد کرد و آسمان و زمین در دو مرحله (دو دوره‌ی زمانی) آفریده شدند و آنچه در زمین است اعم از گیاه و درخت و همه‌ی نعمت‌ها و کوه‌ها و ... همه در چهار روز دیگر ساخته شد و بطور کلی تمام جهان را در شش روز آفرید. هر روز خدا زمانی بسیار طولانی است. در همان نقشه این را نیز مشخص کرده است که مخلوقی را به وجود آورد که هم علم و دانش داشته باشد و خیر و شر و درست و نادرست را از هم تشخیص دهد و هم بتواند از دو راه

۱- همان‌طور که قبلاً نیز گفتیم بیشتر مثال‌ها به خاطر فهم مطالب است.

حق و باطل یکی را برگزیند و انتخاب کند و از دیگری فاصله بگیرد. این مخلوق انسان است که خداوند متعال او را با این ویژگی‌ها آفریده است^(۱).

همان‌طور که قبلاً گفتیم، خداوند متعال این مطلب را نیز بیان کرده است که تنها او - جلّ جلاله - قادر به انجام هر چیزی است و در این میان انسان نیز هم‌چون مخلوقات دیگر از جمله سنگ و آتش و چوب و ... سببی است که خداوند متعال به وسیله‌ی او برخی از امور را انجام می‌دهد؛ اما این به معنای این نیست که انسان هیچ اراده و اختیاری از خود ندارد و هم‌چون آتش و سنگ و چوب بی‌اراده است بلکه این مخلوق خدا بر خلاف سایر مخلوقات در عین حال که یکی از اسباب خداوند متعال می‌باشد، دارای اراده نیز هست و می‌داند و می‌تواند یکی از راه‌ها را انتخاب کرده و از دیگری دست بردارد و خود اوست که مسیر خوشبختی و بدبختی را انتخاب می‌کند و در یکی از این راه‌ها گام بر می‌دارد. هرگز چنین نیست که خداوند متعال او را مجبور به انتخاب یکی از راه‌ها و رها کردن راه دیگر بکند. برای روشن شدن مطلب و این‌که چگونه ممکن است انسان، هم سبب انجام کارهای خدا باشد و هم اختیار و اراده داشته باشد و به اراده‌ی خود راهی را انتخاب و راه دیگر را رها کند، مثالی ذکر می‌کنیم:

فرض می‌کنیم روز قیامت است و خداوند متعال مردم را به دادگاه احضار کرده است. در میان مردم فردی وجود دارد که در دنیا روزی فردی را با اسلحه به قتل رسانده است. فرد قاتل به دادگاه خدا احضار شده و خداوند متعال او را محاکمه می‌کند و از او می‌پرسد: چرا فلان شخص را کشتی؟ قاتل جواب می‌دهد: خدایا! من این کار را نکردم. مگر خودت نفرمودی من سبب انجام و تحقق افعال و کارهای تو هستم؟ من نیز هم‌چون اسباب دیگر سبب چنین قتلی بودم. تو خود فلان شخص را کشتی و من در این میان تنها سبب بودم؛ پس مقصر نیستم.

خداوند متعال خطاب به فرد قاتل می‌فرماید: در این که تو در دنیا سبب افعال و کارهای من بودی شک و تردیدی نیست؛ اما من به خاطر این مسئله تو را محاکمه نمی‌کنم بلکه تو را به خاطر چیز دیگری محاکمه می‌کنم. آیا لحظه‌ی قبل از شلیک گلوله و کشتن فرد مقتول، وقتی انگشتت را روی ماشه تفنگ گذاشتی، می‌دانستی که ما تصمیم بر قاتل بودن تو گرفته‌ایم؟ آیا می‌دانستی در تقدیرات ما چه چیزی نوشته شده و قرار است چه چیزی اتفاق بیفتد؟

۱- البته «جن» نیز در این ویژگی‌ها، هم‌چون انسان است.

فرد قاتل جواب می‌دهد: خیر. در آن لحظه از نظر من قاتل بودن یا نبودنم در تقدیرات ۵۰٪ به ۵۰٪ بوده است. در آن لحظه من نمی‌دانستم که چه چیزی مقدر است و قرار است چه چیزی اتفاق بیفتد.

خداوند می‌فرماید: چه زمان برایت مشخص شد که در تقدیرات، تو قاتل فلان شخص هستی؟ قاتل جواب می‌دهد: من تفنگ را شلیک کردم و گلوله به فلان شخص برخورد کرد و بر زمین افتاد، وقتی نزدیک شدم دیدم گلوله به او اصابت کرده و آن شخص مرده است. آنوقت فهمیدم که تقدیر چنین بوده که من سبب کشتن آن شخص باشم.

خداوند می‌فرماید: پس، قبل از کشته شدن آن فرد نمی‌دانستی تقدیر چیست اما بعد از این که آن شخص کشته شد فهمیدی تقدیر چه بوده است؛ یعنی وقتی دانستی تقدیر چه بوده که کار از کار گذشته و راه برگشتی نبود. آن‌چه تو را به خاطر آن محاکمه می‌کنم این است که چرا قبل از این که تقدیرات مشخص شود و نسبت ۵۰٪ به ۵۰٪ بود تو آمدی و قسمت کشتن را انتخاب کردی در حالی که می‌توانستی قسمت خلاف آن را اختیار کنی. چرا از آن دو احتمال خیر و شرّ تو آمدی و قسمت شرّ را انتخاب کردی؟ مگر شریعت و برنامه و کتاب من به تو نمی‌گفت و تو را به انتخاب راه خیر تشویق و به دوری گرفتن از راه شرّ منع نمی‌کرد. مگر به تو نمی‌گفت قتل جایز نیست و از انجام آن دوری کن. پس با این وجود چرا قتل را انتخاب کردی؟ من به خاطر این انتخاب تو را محاکمه و مجازات می‌کنم. این را هم بدان، اگر پس از انتخاب قتل و شلیک گلوله، فرد مورد نظر تو کشته نمی‌شد، باز هم تو را به خاطر تصمیمی که گرفته بودی محاکمه می‌کردم؛ زیرا آن‌چه متعلق به تو بود همان اختیار و تصمیم بود که به کار گرفتی.

با توجه به آن‌چه گفته شد مشخص می‌شود که در مسیر زندگی آن‌چه متعلق به انسان است و انسان به آن مکلف است تصمیم و انتخاب راه صحیح و انتخاب نکردن راه ناصواب است. این را نیز باید بدانیم که انسان قبل از انتخاب یکی از دو راه خیر و شرّ، نمی‌داند که در تقدیرات خدا برای او چه چیزی مقدر و چه چیزی مقدر نیست؛ بنابراین انسان در انتخاب یکی از این دو راه مختار است. بعد از انتخاب است که تقدیرات مشخص می‌شود. تکلیف و وظیفه‌ی انسان هنگام انتخاب انجام می‌گیرد و بر اساس همین انتخاب است که در روز قیامت محاکمه و محاسبه می‌شود و جزا و پاداش یا سزا و عقاب داده می‌شود.

از طرف دیگر این را هم باید بدانیم که انسان برای بندگی خدا آفریده شده است. او همیشه باید در این فکر باشد که تکلیف و وظیفه‌ی او چیست و چه کاری را باید انجام دهد و چه کاری را نباید

انجام دهد. آن چه خدا به انجامش امر کرده باید انجام و از آن چه نهی کرده دوری کند. یعنی تصمیم او باید بر انتخاب راه صحیح و دوری گرفتن از راه ناصواب باشد. آن چه در توانایی انسان است و بر آن نیز مکلف است همین است؛ اما بعد از تصمیم چه چیزی انجام می‌گیرد و چه چیزی انجام نمی‌گیرد، دیگر کار او نیست؛ [زیرا او سبب انجام امور است و خدا فاعل اعمال می‌باشد]. پس از این انتخاب باید بر خدا توکل کند و از او بخواهد که در حرکت در مسیر صحیح که همان بندگی اوست او را یاری و کمک کند. او را کمک کند تا کارهای خیر انجام دهد و از کارهای شرّ بپرهیزد.

بنابراین انسان مسلمان نباید در این فکر باشد که چه روی می‌دهد و چه روی نمی‌دهد او باید این مسایل را به خداوند متعال بسپارد. او تنها و تنها باید به این فکر کند که وظیفه‌ی او چیست و او چه باید بکند و چه نکند. کسی که راه و مسیر بندگی خدا را در پیش می‌گیرد بسیاری از نعمت‌ها و امکانات دنیا را از دست می‌دهد و دچار مشکلات متعدد می‌شود. بنده‌ی خدا، باید وظیفه‌ی بندگی خود را بداند و تصمیم و انتخاب او همیشه در جهت ایمان به خدا و انجام اعمال صالح باشد و از کفر و اعمال زشت و ناپسند دوری کند. او مشغول وظیفه و انجام تکلیف خود است؛ اما دیگر چه روی می‌دهد و چه اتفاقی می‌افتد یا نمی‌افتد مربوط به او نیست؛ بلکه مربوط به خداوند است. اگر خداوند تقدیر کرده باشد که خیر و نعمت و امکانات به او برسد، یقیناً به آن دست می‌یابد گرچه هزاران هزار دشمن داشته باشد و مانع این کار شوند، و اگر خداوند مقرر کرده باشد که او دچار مشکلات شود، مطمئناً دچار آن مشکلات خواهد شد گرچه هزاران هزار حامی و پشتیبان داشته باشد. اگر خداوند مقرر کرده باشد که او به دست ظالمی کشته شود، حتماً کشته خواهد شد اگر چه خدمتکار و نوکر آن ظالم هم باشد، و اگر قرار باشد به دست کسی کشته نشود، کشته نمی‌شود گرچه دشمنان زیادی هم اقدام به کشتن او بکنند. عمر انسان، رزق و روزی او، خوشی و ناخوشی، راحتی و مشکلات، ثروتمندی و فقر او و ... همه در دست خداست. انسان باید همیشه در فکر وظیفه و انجام تکلیف خود و این که چه کار بکند و چه کار نکند باشد؛ اما چه می‌شود و چه نمی‌شود، دچار مشکل می‌شود یا خیر، می‌میرد یا نمی‌میرد، مال و ثروتش را از دست می‌دهد یا نمی‌دهد و ... در دایره‌ی کار او نیست و او حق ندارد که به این مسایل فکر کند. همه‌ی این مسایل در قدرت و اختیار خداست و خداوند متعال نیز، از همان ابتدای خلقت، اگر مقرر کرده باشد که فلان کار روی دهد، آن کار حتماً روی خواهد داد و اگر مقرر کرده باشد که روی ندهد، یقیناً روی نخواهد داد.

انسان باید با خیالی آرام و دلی مطمئن مشغول انجام وظیفه‌ی خود که همان بندگی خداست، باشد. او این را باید بداند که اگر به چیزی دست می‌یابد و چیزی را کسب می‌کند، آن چیز متعلق به او بوده است و خداوند متعال از همان ابتدای خلقت برای او مقرر کرده است. اگر به چیزی دست نمی‌یابد یا آن را از دست می‌دهد، یقین داشته باشد که در همان ابتدای خلقت قرار بر این نبوده که آن چیز متعلق به او باشد. این جاست که انسان مؤمن در نهایت آرامش و اطمینان قلبی به سر می‌برد. او تنها مشغول انجام بندگی خداست و در این راه بر او توکل می‌کند. او با ایمانی که کسب کرده است، مشغول انجام اعمال صالح است؛ زیرا می‌داند اسباب سعادت و خوشبختی همین ایمان و اعمال صالح هستند و پس از آن به خدا توکل می‌کند و خداوند متعال نیز خیر دنیا و آخرت را نصیب او می‌کند.

آنچه بیان شد، همان چیزی است که «قضا و قدر» نامیده می‌شود و بر مسلمان واجب است که به آن ایمان داشته باشد و این را بداند که بدون ایمان به این مسئله هرگز نمی‌تواند بندگی خدا را به انجام برساند و بنده‌ی واقعی خدا باشد.

بدون ایمان به این مسئله، انسان همیشه در این فکر است که چه اتفاق می‌افتد و چه روی نمی‌دهد و با مشغول شدن به این مسایل، عبادت و بندگی را - که سبب خوشبختی است - از دست می‌دهد و چیزی را نمی‌تواند عوض کند؛ زیرا خداوند متعال همه چیز را معین کرده است و هر چه او تعیین کرده، انجام می‌گیرد و خلاف آن صورت نخواهد گرفت. انسان مؤمن با چنین ایمان و اعتقادی از هیچ صاحب قدرت دنیوی ترس و وحشت ندارد و مشغول ادای وظیفه‌ی بندگی است و می‌داند که غیر از خدا کسی نمی‌تواند کمترین زیان و ضرری به او برساند؛ همان‌طور که هیچ خیر و نیکی در دست کسی جز او نیست و به کسی جز او امیدوار نیست و فقط از او می‌ترسد. انسان با چنین اعتقادی، هرگز دچار غم و اندوه نمی‌شود و با دلی آرام و مطمئن مشغول ادای وظیفه‌ی بندگی است و برای رسیدن به خوشبختی مسیر بندگی را در پیش می‌گیرد.

بخش ششم: اخلاقیات فردی و اجتماعی

پس از این که انسان مسیر بندگی خدا را انتخاب کرد و به خدا و روز قیامت و پیامبران و کتاب‌های آسمانی و فرشتگان و مسئله‌ی قضا و قدر ایمان آورد و تصمیم گرفت مشغول انجام اعمال صالح باشد و در این مسیر تنها از خداوند متعال درخواست کمک و یاری کند، در این صورت وظایف و تکالیفی متوجه او می‌شوند که این وظایف و تکالیف در کتاب خدا و سنت پیامبر خدا ﷺ ذکر شده‌اند. این وظایف همه‌ی زندگی او را در بر می‌گیرند و تمام جوانب زندگی را شامل می‌شوند و هیچ جنبه‌ای از جوانب حیات نیست که خداوند متعال برای آن برنامه‌ای قرار نداده باشد تا انسان به اجبار و از روی ناچاری به غیر خدا پناه برده و در آن زمینه از غیر خدا کمک و یاری بطلبد و از او اطاعت کند.

بر این اساس، قصد داریم در قسمت اخیر، به برخی از تکالیف و دستوراتی که در قرآن ذکر شده و انسان مسلمان به آن‌ها نیاز مبرم دارد و باید آن‌ها را انجام دهد و تنها با انجام آن‌هاست که می‌تواند بنده‌ی واقعی خدا باشد، اشاره کنیم. این را نیز باید بدانیم که دین خدا که مجموعه‌ای از دستورات و فرمان‌های متعدد است، در کل یک دین شمرده می‌شود و ممکن نیست فردی برخی از دستورات آن را بپذیرد و برخی دیگر را نپذیرد، از برخی اطاعت کند و از برخی سر باز زند. چنین برخوردی با دین خدا، هرگز مورد رضایت خدا نیست و انسان را به خوشبختی نخواهد رساند.

در سوره‌ی «قلم» خداوند متعال پس از آن که پیامبرش را راهنمایی می‌کند تا در مسیر بندگی خدا و تبلیغ دینش استقامت داشته باشد و در این راه هیچ توجه‌ای به تبلیغات غلط دشمنان خدا نکند، به او می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿۴﴾ [القلم: ۴]. یعنی: تو بر روش و اخلاق بسیار بزرگی هستی. بعد از این به بیان اخلاق و رفتار ناپسند دشمنان خدا می‌پردازد؛ اخلاق و

رفتاری که انسان مسلمان باید از آن‌ها دوری کند و اگر یکی از آن‌ها را داشته باشد، باید در اسرع وقت سعی کند آن را از خود دور نماید.

برخی از صفات مذموم و ناپسند ذکر شده در سوره‌ی قلم

۱. بسیار سوگند خوردن

یکی از صفات و اخلاق ناپسند، «بسیار سوگند خوردن» است که در قرآن و در این سوره از آن با کلمه‌ی ﴿حَلَّافٍ﴾ [القلم: ۱۰]. تعبیر شده است.

بسیار سوگند خوردن نشانه‌ی این است که انسان از شخصیت و اعتبار واقعی برخوردار نیست؛ زیرا وقتی فردی به خود اعتماد و اطمینان نداشته باشد، چنان فکر می‌کند که دیگران نیز به او اعتماد و اطمینان ندارند؛ پس هر حرفی که می‌زند برای صحت آن سوگند می‌خورد. وقتی مردم شخصیت واقعی چنین فردی را شناختند دیگر به عنوان فردی محترم و عضو معتبر جامعه به او نمی‌نگرند. شخصیت و ارزش و اعتبار انسان از کلام و گفتارش پیداست و خود، قبل از هر کس دیگر به خود اعتماد دارد و به آن چه می‌گوید مطمئن است و همین اعتماد و اطمینانی که خود نسبت به شخصیت خود دارد، باعث ارزش و اعتبار او در جامعه می‌شود و مردم نیز با آن دید به او می‌نگرند. پس دیگر نیازی نمی‌بیند بر آن چه می‌گوید سوگند بخورد. البته در برخی از موارد پیش می‌آید که انسان به منظور روشن شدن مطلبی سوگند بخورد؛ اما چنین مواردی بسیار اندک است.

۲. ذلّت

یکی دیگر از صفات و اخلاقیات ناپسند و بسیار مذموم، ﴿مُهِنٍ﴾ [القلم: ۱۰]. یعنی ذلّت و خواری و کوچک کردن خود و خودکم‌بینی است. البته «ذلّت» به معنای «تواضع» نیست؛ زیرا «تواضع» صفت پسندیده‌ای است.

«ذلّت» از بی‌ارتباطی انسان با خدا سرچشمه می‌گیرد. وقتی قلب و درون انسان از ایمان به خدا تهی و بی‌بهره باشد، همیشه حاضر است برای دیگران سر تعظیم فرود بیاورد و در برابرشان سر ذلّت خم کند. همیشه حاضر است برای دیگران نوکری کند و چنان برخورد کند که ارزش و اعتبار خود را از دست بدهد. مدام حاضر است ذلیل دست ظالمان و صاحبان قدرت باشد. بسیاری از افراد را می‌بینیم که در نهایت ذلّت خود را در اختیار هر صاحب قدرتی قرار داده و مجری خواسته‌های نامشروع آن‌ها هستند و کوچک‌ترین اعتبار و ارزشی برای خود باقی نگذاشته‌اند.

چنین رفتار و صفتی از انسان مسلمان به دور است و هرگز شایسته‌ی او نیست. انسان مسلمان در عین حال که متواضع است و احساس تکبر نمی‌کند و خود را سرآمد دیگران نمی‌بیند و همیشه احساس عزت و سربلندی می‌کند و این هم از ایمانی سرچشمه می‌گیرد که در دل او جای گرفته است، این را هم می‌داند که داشتن ارتباط با خدا باعث سربلندی و سرافرازی است. پس هرگز حاضر نیست در برابر غیر خدا سر تعظیم فرود آورد و احساس ذلت کند. او نسبت به مؤمنین متواضع است؛ اما نسبت به اهل کفر و به ویژه حاکمان کافر، در نهایت عزت به سر می‌برد و هرگز در برابر آن‌ها سر تسلیم فرود نمی‌آورد. هرگز به خود اجازه نمی‌دهد حتی یک لحظه هم خود را از آنان کوچک‌تر و پائین‌تر احساس کند.

۳. عیب‌جویی

یکی دیگر از صفات ناپسند، این است که انسان همیشه مشغول عیب گرفتن از دیگران باشد و از این طریق بخواهد شخصیت دیگران را بی‌اعتبار کند. قرآن چنین فردی را با چنین صفت ناپسندی ﴿هَمَّازٍ﴾ [القلم: ۱۱]. می‌نامد.

علت دست زدن به چنین کاری این است که فرد عیب‌جو خود بی‌شخصیت و بی‌اعتبار و بی‌ارزش است و می‌خواهد دیگران نیز هم‌چون او باشند و چشم دیدن افراد با شخصیت و با اعتبار را ندارد. از این رو سعی می‌کند از هر راه و روش ممکن و با هر مکر و حيله‌ای که شده، شخصیت دیگران را خرد کند و از بین ببرد.

۴. سخن‌چینی

یکی دیگر از صفات مذموم، صفت «سخن‌چینی» است و آن این‌گونه است که فردی برای بر هم زدن ارتباط دو نفر با هم و ایجاد فتنه و دشمنی در بین آن‌ها و در نهایت در میان افراد جامعه، مشغول رد و بدل کردن سخنانی بین آن‌ها باشد.

﴿مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ﴾ [القلم: ۱۱]. یعنی فرد سخن‌چین همیشه کار و برنامه‌اش این است که حرف فردی را پیش دیگری ببرد و بالعکس؛ تا از این طریق روابط آن‌ها را بر هم زند و این‌گونه بین مردم فساد ایجاد کند و نظم جامعه را بر هم زند و در نتیجه جامعه به سمت و جهتی حرکت کند که هیچ‌کس به دیگری اعتماد نکند. یعنی نوعی بی‌اعتمادی در جامعه ایجاد شود.

۵. منع کردن خیر از دیگران

یکی دیگر از صفات مذموم و ناپسند همان صفتی است که خداوند به آن اشاره می‌کند و صاحبش را این‌گونه توصیف می‌کند: ﴿مَنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ﴾ [القلم: ۱۲]. این صفت به گونه‌ای است که صاحبش همیشه مانع رسیدن خیر به دیگران است. چنین فردی با چنین صفتی، از این‌که نعمت و امکانات به دست نیازمندان برسد جلوگیری می‌کند. اگر خود، دارای ثروت است، از بخشش آن به دیگران خودداری می‌کند و علاوه بر این از ثروتمندان و آنان که می‌خواهند به دیگران کمک کنند و زکات مالشان را بپردازند، ممانعت به عمل می‌آورد. یعنی نه تنها دوست ندارد خود به دیگران چیزی ببخشد، دوست ندارد دیگران نیز انفاق و بخشش کنند.

۶- تجاوز

﴿مُعْتَدٍ﴾ [القلم: ۱۲]. یکی دیگر از صفات ناپسند صفت «تجاوز» است. صاحب چنین صفتی بسیار تجاوزگراست و از حدود و مرزهای بندگی و مسئولیت بسیار تجاوز می‌کند و حاضر نیست که در محدوده‌ی بندگی خداوند متعال باقی بماند. چنین شخصیتی همیشه در این فکر است که زیر بار مسئولیت شانه خالی کند.

۷. بزهکاری

﴿أَثِيمٍ﴾ [القلم: ۱۲]. صفت ناپسند دیگر، صفت «بزهکاری» است. صاحب چنین صفتی همیشه مشغول انجام کارهای ناپسند است؛ کارها و اعمالی که از رسیدن انسان به سوی کمال و سعادت و خوشبختی جلوگیری کرده و او را روز به روز به عقب بر می‌گرداند.

۸. بد اخلاقی و زشتخویی

﴿عُتْلٍ﴾ [القلم: ۱۳]. یکی دیگر از صفات زشت و ناپسند است. انسان بد اخلاق و تندخو و زشت خو همیشه به فکر خود است. چنین شخصی هر چیز خوب و سودمندی را به خود اختصاص می‌دهد و به غیر خود فکر نمی‌کند.

۹. زنیم

صفت مذموم دیگری که خداوند متعال در سوره به آن اشاره می‌کند، صفت زشت و ناپسند ﴿زَنِيمٍ﴾ [القلم: ۱۳]. است. «زنیم» یعنی فردی که جزو مردم نیست، اما به ناحق خود را از مردم

می‌داند. مثال چنین افرادی همان حاکمان ظالمی هستند که بر اساس قوانین خداوند متعال حکومت نمی‌کنند. چنین حاکمانی و امثالشان «زَئِم» هستند؛ یعنی از هیچ لحاظی جزو مردم نیستند؛ نه در خوشی شریک مردم هستند و نه در ناراحتی و مشکلات هم‌چون مردم می‌باشند. چنین افرادی هرگز تلاش نمی‌کنند که مردم به خوشبختی برسند و در این مسیر گام‌هایی بر نمی‌دارند.

کسانی که دارای چنین صفت زشت و ناپسندی نیستند، همیشه در کنار یکدیگر و در خوشی و ناخوشی هم سهیم می‌باشند و نسبت به هم مهربان و دلسوز هستند و هر یک در حد توانایی خود می‌کوشد تا در انجام کارهای خیر همکار دیگران باشد. اما آنان که دارای چنین صفت زشتی هستند، همیشه در فکر خود هستند و به ناحق خود را به مردم نزدیک می‌کنند. مثال مردم و چنین افرادی هم‌چون مثال همان گوشت اضافی و زاید معلقی است که در گوش گوسفند یا بُز، خود به خود به وجود آمده و جزو اعضای آن حیوان نیست. حاکمان ظالم نیز جزو مردم نیستند و از مردم بیگانه‌اند و به ناحق خود را بر مردم تحمیل می‌کنند.

چنین صفت بسیار زشت و ناپسند، اخلاق و ویژگی انسان مسلمان نیست و مسلمان مبری از چنین صفتی است.

مسلمان همیشه در این فکر است که عامل خیر برای دیگران باشد.

۱۰. طغیان

پس از ذکر صفات ناپسند مذکور می‌فرماید: ﴿أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ ۖ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۗ﴾ «از آن روی که دارای مال و پسران است. هرگاه آیات ما بر او خوانده می‌شود، می‌گوید: افسانه‌های پیشینیان است» [القلم: ۱۴-۱۵]. [چنین فردی که ویژگی‌های ناپسند و اخلاق زشتش بیان شد]، چون صاحب دارایی و مال و فرزند است و قدرت مالی و انسانی دارد، سرکش و نافرمان شده و طغیان کرده است. او به جای این که شکر این همه نعمت‌ها را به جا آورد و آن‌ها را در مسیر خدا به کار گیرد، کارش به جایی رسیده که وقتی آیات ما یکی پس از دیگری برایش تلاوت می‌شود تا این‌گونه حق برایش روشن شود، به جای ایمان به آن‌ها و تسلیم شدن در برابر آن‌ها، می‌گوید: این آیات و آن‌چه به آن اشاره می‌کنند همه افسانه‌های پیشینیان است که پیش از این نیز بیان شده‌اند. این مطالب حقیقت ندارند. چنین فرد پست و فرومایه‌ای این‌گونه از در مخالفت با برنامه‌ی خدا که همان برنامه‌ی هدایت است بر می‌آید.

برخی از صفات ناپسند و پسندیده‌ی ذکر شده در سوره‌ی معارج

در سوره‌ی «معارج» به برخی از صفات ناپسند و پسندیده اشاره شده که آن‌ها را بیان می‌کنیم و مختصراً توضیح می‌دهیم:

۱. بی‌تابی و حریص بودن

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ﴿۱۹﴾ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا ﴿۲۰﴾ وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ﴿۲۱﴾﴾

[المعارج: ۱۹-۲۱]. «همانا انسان، حریص و بی‌تاب آفریده شده است. هرگاه بدی و آسیبی به او برسد، بی‌تاب و پریشان است. و چون خوبی و نعمتی به او برسد، بخیل و خودخواه می‌باشد». یعنی به‌راستی انسان این‌گونه خلق شده است که همیشه بر یک حالت نیست و شخصیت ثابتی ندارد. هرگاه دچار مشکل و مصیبتی شود صبر و طاقتش را از دست می‌دهد و شروع به داد و فریاد و بی‌تابی و ناسپاسی می‌کند، و هرگاه خیر و نعمت و امکاناتی به او برسد، از ترس این که به دیگران هم برسد مانع آن می‌شود، و آن را تنها محدود به خود می‌کند و اجازه نمی‌دهد کسی از آن بهره‌ای ببرد و در آن سهیم شود. صاحب چنین اخلاقی هرگز نمی‌تواند مؤمن و مسلمان باشد؛ زیرا مسلمان باید دارای شخصیتی ثابت باشد؛ چرا که مؤمن شدن مشکلات زیادی دارد و انسان مؤمن از سوی دشمنان دین خدا بسیار مورد اذیت و آزار قرار می‌گیرد. پس اگر دارای شخصیت ثابتی نباشد نمی‌تواند به خوبی مسیر ایمان را طی کند.

۲. خواندن نماز

خداوند متعال پس از ذکر صفت ناپسند «بی‌تابی» به ذکر صفات پسندیده اشاره می‌کند و می‌فرماید: ﴿إِلَّا الْمُصَلِّينَ ﴿۲۲﴾﴾ [المعارج: ۲۲]. جز نمازگزاران. آنان که به‌راستی نماز می‌خوانند. نمازگزاران از حریص بودن و عدم آرامش وطمأنینه به دور هستند. آن‌ها چون این صفت و اخلاق زشت و ناپسند را ندارند، می‌توانند مؤمن باشند و به خوشبختی دست یابند. نمازگزاران دارای صفات حسنه و زیبایی هستند. این صفات پسندیده با نماز شروع و با آن به پایان می‌رسند. گویی که اول و آخر کار مؤمن نماز است. نماز دارای چنان اهمیتی است که اگر صحیح ادا شود، تمام کارهای انسان در مسیر صحیح قرار خواهند گرفت و اگر صحیح ادا نشود و نماز واقعی نباشد، زندگی انسان نیز مسیر صحیحی را دنبال نخواهد کرد.

۳. مصرّ بودن بر ادای نماز

﴿الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾ [المعارج: ۲۳]. «آنان که بر نماز خویش پایبندند». نمازگزاران همیشه مشغول نماز خواندن هستند و بر ادای آن مداومت دارند و هرگز به خود اجازه نمی دهند که نمازشان را از دست بدهند. آنان معتقدند که بدون نماز و دعا و درخواست از خداوند، زندگی ممکن نیست.

۴. پرداخت زکات و انفاق مال

﴿وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ ﴿۴۱﴾ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾ [المعارج: ۲۴-۲۵]. «و آنان که در مال هایشان، سهم و حق معینی برای (نیازمندان) وجود دارد. برای درخواست کننده و محروم». و آنان که از دارایی و مالی که دارند قسمتی را برای افراد گدا و فقیر و آنان که با وجود عدم بنیهی مالی از کسی درخواستی نمی کنند، مشخص کرده اند. این افراد برجسته می کوشند محرومین را نیز پیدا کرده و زکات مال و آنچه را که به آن نیاز ندارند به آنان بدهند.

۵. تصدیق کردن روز قیامت

﴿وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ﴾ [المعارج: ۲۶]. «و آنان که روز جزا را تصدیق می کنند» آنان که می دانند روز جزا وجود دارد و به آن ایمان دارند و آن را تصدیق می کنند و تسلیم آن می شوند و نسبت به آن احساس مسئولیت می کنند. بر این اساس است که مشغول انجام اعمال صالحی هم چون ادای نماز و دادن صدقه و زکات و ... می باشند.

۶. ترسیدن از عذاب پروردگار

﴿وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿۴۱﴾ وَالَّذِينَ هُمْ مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُّشْفِقُونَ ﴿۴۲﴾ إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ﴾ [المعارج: ۲۶-۲۸]. «و آنان که روز جزا را تصدیق می کنند. و آنان که از عذاب پروردگارشان بیمناکند. بی گمان عذاب پروردگارشان، ناامن است. (و هیچ کس از آن در امان نیست)» و آنان که از شکنجه و عذابی که از طرف پروردگارشان آن ها را تهدید می کند، اهمیت می دهند و از آن می ترسند؛ زیرا عذاب پروردگارشان چیز ساده ای نیست که انسان بتواند نسبت به آن بی توجه و حتی کم توجه باشد و نسبت به آن احساس امنیت بکند و با بی مبالاتی با آن برخورد نماید و وظیفه ی بندگی را انجام ندهد.

حقیقت این است که انسان پس از روشن شدن حق اگر در مسیر بندگی خدا قرار نگیرد، مطمئناً گرفتار عذاب خدا خواهد شد و این نمازگزاران به خاطر این که دچار آن عذاب نشوند این گونه اهل ادای مسئولیت و انجام اعمال صالح هستند.

۷. حفظ فرج و عورت

﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَعْيُنِنَا حَفِظُونَ ﴿۹﴾ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿۳۰﴾﴾ [المعارج: ۲۹-۳۰]. و آنان که فرج و عورت خویش را حفظ و نگهداری می‌کنند و به هیچ زن یا مردی نزدیک نمی‌شوند مگر با همسران خویش یا مردان با کنیزان خود^(۱). آنان هرگز رابطه‌ای غیر مشروع با کسی ندارند.

چنین نمازگزارانی تنها نسبت به زنان یا کنیزان خود عشق و علاقه دارند و تنها با آنها ارتباط جنسی برقرار می‌کنند^(۲).

﴿إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿۳۰﴾﴾ [المعارج: ۳۰]. «جز بر همسرانشان و کنیزانشان که در این صورت مورد سرزنش نیستند» چنین نمازگزارانی به هیچ عنوان مورد سرزنش و ملامت قرار نمی‌گیرند؛ زیرا به شکلی مشروع و مقبول با همسران و کنیزان خود ارتباط جنسی برقرار کرده‌اند و

۱- در زمان قدیم مسأله‌ی کنیز وجود داشته و این کنیزان با شروطی می‌توانستند برای مردان حکم همسر داشته باشند، اما فعلاً به علت ضعف مسلمانها و ترک فریضه‌ی جهاد کنیز و غلام نیز از بین رفته است.

۲- زوج هم‌چنان که مشخص است به مرد و زنی گفته می‌شود که بر اساس شریعت خدا به عقد هم در آمده باشند. عقد کردن نیز خود برنامه و چارچوبی دارد که باید کاملاً رعایت شود. مردی که به خدا ایمان دارد و می‌خواهد در مسیر بندگی خدا گام بردارد و حرکت کند نمی‌تواند با هیچ زن دیگری خارج از این چارچوب ارتباط و علاقه برقرار کند و زن هم این‌گونه است؛ مثلاً مرد مسلمان هرگز نمی‌تواند به طور موقت و برای مدت کمی با زنی ازدواج کند و با او ارتباط جنسی برقرار کند. یا آن‌چه در میان اهل سنت وجود دارد و به آن «جَحش» گفته می‌شود در دین خدا اصل و اساس ندارد و امری ناپسند و غیر مشروع است. «جَحش» عملی است که در آن زنی سه طلاق داده می‌شود و برگشت او نزد همسرش محال است مگر این‌که با فرد دیگری ازدواج کند و از او طلاق بگیرد یا آن مرد فوت کند. حال این زن به صورت مخفیانه با مرد دیگری برای مدت بسیار کمی مثلاً یک شب عقد می‌شود و پس از آن، مرد او را طلاق می‌دهد و آن زن نزد همسر قبلی خود که او را سه طلاق داده بر می‌گردد؛ چنین کاری غیر شرعی است و هر که از خدا بترسد حق ندارد چنین کاری را انجام دهد.

این حق مشروع آنان است. اما آنان که می‌خواهند خارج از این چارچوب با دیگران چنین ارتباطی برقرار کنند، با این کار، از دایره‌ی بندگی خدا خارج شده‌اند:

﴿فَمَنْ أَتَعَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ﴾ [المعارج: ۳۱]. «پس کسانی که در پی راه

دیگری باشند، تجاوزکارند»

۸. امین در امانات و متعهد بر عهد و پیمان

صفات محمود و پسندیده‌ی دیگری که نمازگزاران بدان متصف هستند، صفات بسیار مهم امانتداری و پای‌بندی به عهد و پیمان و وعده‌هایی است که می‌دهند:

﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ﴾ [المعارج: ۳۲]. آنان که نسبت به امانت‌هایی

که نزدشان گذاشته شده و نسبت به عهد و پیمانی که با دیگران می‌بندند، احساس مسئولیت می‌کنند و آن‌ها را رعایت می‌کنند.

بزرگترین امانت همان امانت بندگی و مسئولیتی است که خداوند بر عهده‌ی انسان قرار داده و او را به اطاعت از فرمان او - جلّ جلاله - و درخواست کمک از او سفارش کرده است. افراد مؤمن نسبت به این امانت بسیار بزرگ، احساس مسئولیت می‌کنند و در ادای آن نهایت تلاش و سعی خود را می‌کنند و در حفظ آن می‌کوشند. علاوه بر این امانت بزرگ، نسبت به حفظ امانت‌های دیگری که دیگران نزد آن‌ها به امانت می‌گذارند احساس مسئولیت می‌کنند و در نگهداری آن‌ها تلاش می‌کنند. نمازگزاران واقعی نسبت به عهد و پیمانی که می‌بندند و بزرگ‌ترین آن‌ها همان عهد و پیمان بندگی با خداست^(۱). بعد از آن عهد و پیمان‌هایی است که با هم‌نوعان خود می‌بندند، محافظ و نگهدارنده هستند.

بندگان [واقعی] خدا، باید نسبت به عهد و پیمان بزرگی که با خدا بسته‌اند و خدا با آنان بسته است (عهد و پیمان بندگی و این که تنها بنده‌ی او باشند) و نیز نسبت به عهد و پیمانی که با یکی از هم‌نوعان خود می‌بندند وفادار باشند و در آن خیانت نکنند.

۱- ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يٰٓأَدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ﴾ ای آدمیزادگان مگر من به شما امر نکردم که اهریمن را پرستش نکنید؟ [یس: ۶۰].

۱۰. عدم کتمان شهادت

﴿وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ﴾ [المعارج: ۳۳]. آنان که با تمام توان شهادت‌هایی را که بر عهده‌ی آن‌هاست ادا می‌کنند و آن را آن‌گونه که خداوند متعال از آنان می‌خواهد، انجام می‌دهند و هرگز آن را کتمان نمی‌کنند.

بزرگ‌ترین شهادتی که مؤمن ادا می‌کند، شهادت بر وحدانیت خدا و فرمانروا و فریادرس بودن او و شهادت بر پیامبری محمد مصطفی ﷺ است: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

ادای این شهادت بزرگ و آن‌گونه که مقبول خداست، این‌گونه تحقق می‌یابد: پس از اعلام آن، انسان در تمامی جوانب زندگی باید تنها مطیع فرمان خدا باشد، و تنها او را فریادرس خود بداند و از او کمک بخواهد و بر او توکل کند، و اگر لحظاتی مطیع فرمان غیر خدا بود و غیر او - جلّ جلاله - را به فریاد خواند و بر غیر او توکل کرد، فوراً به سوی خدا بر گردد و توبه کند. و شهادت بر پیامبری حضرت محمد ﷺ این‌گونه تحقق می‌یابد که الگوی انسان در تمام جوانب زندگی و به ویژه در مسیر بندگی خدا - جلّ جلاله -، باید ایشان ﷺ باشد.

شهادت دیگری که بر عهده‌ی انسان است این است که در آن‌چه می‌داند و بر آن آگاه است آن را گواهی دهد و هرگز مانعی او را از ادای آن منع نکند و هرگز آن را کتمان نکند.

۱۱. مواظبت و مراقبت بر ظاهر و باطن نماز

﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾ [المعارج: ۳۴]. «آنان که بر [اوقات و ارکان و روح] نمازهایشان مراقب و مواظب هستند». آنان به گونه‌ای مراقب و مواظب نمازهایشان هستند که خود نماز وسیله‌ای برای محافظت از آن‌ها شده است. آن‌ها چنان بر نمازهایشان مراقبت دارند که هرگز اجازه نمی‌دهند نمازهایشان دچار کوچک‌ترین مشکلی شود و بر رعایت ظاهر و باطن آن مواظبت دارند. آن‌چه در نماز و دعا لازم و ضروری است، کاملاً رعایت می‌کنند و به گونه‌ای آن را ادا می‌کنند که نماز خود وسیله‌ای بازدارنده از دچار شدن آن‌ها به هر گونه اعمال زشت و ناپسند می‌شود و این معنای همان چیزی است که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ [العنکبوت: ۴۵]^(۱).

۱- مسلماً نماز [انسان را] از گناهان بزرگ و کارهای ناپسند باز می‌دارد.

و سرانجام در بیان جزا و پاداش نمازگزاران واقعی می فرماید:

﴿أُولَئِكَ فِي جَنَّةٍ مُّكْرَمُونَ ﴿۳۵﴾ [المعارج: ۳۵]. «آنان در باغ‌های بهشت مورد احترام

هستند».

در جای دیگر وقتی در مورد صفات مذکور بحث می کند این جمله را نیز به آن اضافه می کند و

می فرماید:

﴿الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿۲﴾ [المؤمنون: ۲]. «و آنان که در نمازها و دعاهایشان خاشع و

فروتن هستند» و خود را در برابر خداوند متعال ضعیف نشان می دهند؛ زیرا می دانند که ذاتاً به خداوند متعال نیازمندند و اگر آن ذات مقدس به آنان توجه نکند و امکانات را برایشان فراهم نکند و موانع را از سر راهشان بر ندارد، هیچ قدرتی قادر به چنین کاری نیست. به همین خاطر است که وقتی در حضور خداوند خود قرار می گیرند و از او درخواست کمک می کنند، تمام وجودشان خاشع و خاضع می گردد. حقیقت مطلب و واقعیت امر این است که انسان در نماز باید این گونه باشد.

برخی از صفات پسندیده و ناپسند ذکر شده در سوره‌ی اسراء

۱. یکتاپرستی

در سوره‌ی «اسراء» به تعداد دیگری از صفات محمود و پسندیده‌ای که اتصاف به آن‌ها بر هر انسان مسلمانی واجب است، اشاره می کند.

این مجموعه از صفات با یکتاپرستی و وحدانیت خدا آغاز می شود. در این قسمت خداوند متعال به این مسئله اشاره می کند که بر هر انسانی واجب است در زندگی اش تنها او - جلّ جلاله - را عبادت و بندگی کند و تنها مطیع و فرمانبردار او باشد: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ﴿۲۳﴾ [الإسراء: ۲۳]. «و پروردگارت فرمان داد که جز او را عبادت نکنید»

۲. احترام به والدین

در ادامه‌ی آنچه در آیه‌ی قبل ذکر شد، به صفت پسندیده‌ی دیگری اشاره می کند که دارای چنان اهمیتی است که پس از بیان حق و حقوق خداوند بر بندگانش، بیان می شود و مورد توجه قرار می گیرد. این صفت چیزی جز احترام و احسان نسبت به پدر و مادر نیست:

﴿وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ﴿۲۳﴾ [الإسراء: ۲۳]. «و (خداوند فرمان داده است) به پدر و مادر نیکی نمایید»؛

به ویژه زمانی که به او نیازمندند:

﴿إِنَّمَا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ﴿٢٣﴾ وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا

﴿٢٣﴾ [الإسراء: ۲۳-۲۴]. «و چون یکی از آنها یا هر دوی آنها نزدت به سن پیری رسیدند، پس اف (کوچکترین سخن ناخوشایندی) به آنان مگو و بر سرشان داد مزن و به آنان سخن نیکی بگو. و از روی مهربانی بال فروتنی و تواضع را برایشان فرود آور و بگو: «ای پروردگارم! همانگونه که در کودکی مرا پرورش دادند، آنان را مشمول رحمت خویش بگردان» اگر یکی از آن دو (پدر یا مادر) یا هر دوی آنها پیر شدند و نزد تو زندگی کردند و به مراقبت و محافظت و کمک و توجه تو نیاز داشتند، هر چند مراقبت و توجه به آنها سخت است و مشکلات خاصی دارد؛ اما همیشه مواظب باش که هرگز نگویی «آه» و هرگز با آنان با لحن تند و کلمات رکیک، که موجب آزرده شدن آنها شود، سخن نگویی. مواظب باش که با احترام و اکرام خاصی با آنان سخن بگویی و در مقابل آنها با تواضع کامل برخورد کنی و نسبت به آنها هم چون پرنده‌ای باشی که بال‌های رحمت خود را باز کرده و آنها را سایبان فرزندانش قرار می‌دهد. تو نیز بال تواضع را بر آنها فرود آور؛ یعنی در نهایت تواضع و فروتنی با آنها برخورد کن. علاوه بر این، از خداوند متعال برایشان طلب مغفرت کن و دعا کن که خدا به آنها رحم کند و بگو: خدایا! به آنها رحم کن همان طور که آنان زمانی که من بچه بودم مرا پرورش دادند [و به من رحم کردند. خدایا!] به آنها جزا و پاداش نیکو عطا بفرما.

﴿رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِن تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوْبَانِ غَفُورًا ﴿٢٥﴾

[الإسراء: ۲۵]. «پروردگارتان به آنچه در درونتان می‌گذرد، آگاهی کامل دارد. اگر نیکوکار باشید، به‌راستی که او برای توبه‌کاران آمرزنده است» [این را بدانید که] پروردگار شما از آنچه در دل و درون شما می‌گذرد، از هر کس دیگری نسبت به آن آگاه‌تر است. او به خوبی می‌داند که در دل شما چه می‌گذرد و شما قصد و نیت انجام چه کارهایی می‌کنید. او جزا و پاداش [یا سزا و عقاب] را بر اساس آنچه در دلتان می‌گذرد و بر آن تصمیم گرفته‌اید، می‌دهد؛ اگر صالح باشید و اهل عمل صالح، مطمئن باشید که جزا و پاداشتان از بین نخواهد رفت؛ زیرا آنان که همیشه در مسیر بندگی خدا حرکت می‌کنند هرگاه دچار انحرافی شوند در اسرع وقت بر می‌گردند و توبه می‌کنند و او غفور است و هرگاه فردی دچار انحراف و نافرمانی شود، به شرطی که برگردد از گناهش چشم پوشی می‌کند و او را می‌بخشد.

۳. کمک به نزدیکان و نیازمندان

﴿وَعَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا﴾ [الإسراء: ۲۶].
 «و حق خویشاوند و بینوا و در راه مانده را بده و هرگز تبذیر (اسراف) مکن». پس از این که دستور می دهد با والدین به نیکی رفتار شود، بر انسان واجب می کند که با نیازمندان دیگر به نیکی برخورد شود و در رفع نیاز آن ها گام هایی بردارد. یکی از این نیازمندان، نزدیکان انسان می باشند؛ نزدیکانی که به کمک و توجه او نیاز دارند. این توجه خواه توجه مادی باشد یا معنوی. نیازمندان دیگر، فقرا و مساکین هستند که آنان نیز بر تو حقی دارند و باید به آن ها نیز توجه کنی. و آنان که از مسکن و خانواده ی خود دور شده اند و در دیار غربت به سر می برند و نیازمند توجه و کمک هستند، بر تو حقی دارند و باید به آن ها نیز کمک کنی.

۴. عدم اسراف و زیاده روی (اعتدال و میانه روی)

این را بدان که بخشش و توجه به دیگران، حد و حدودی دارد. همان طور که انسان موظف است در این خصوص از بخل خودداری کند، هم چنین باید از ضایع کردن نعمت و مال خودداری نماید و در این میان حد وسط و اعتدال را رعایت کند؛ زیرا خداوند متعال میانه روی و اعتدال را دوست دارد و آنان که این حدود را رعایت نمی کنند برادران شیاطین هستند و بر همگان نمایان است که شیطان نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است. یعنی اگر مسیر اعتدال را رها کنی تو نیز هم چون شیطان خواهی شد: ﴿إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ ۗ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا﴾ [الإسراء: ۲۷]. «بی گمان اسراف کنندگان، برادران شیاطین هستند و شیطان نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است».

﴿وَأِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ أَبْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَّهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا﴾ [الإسراء: ۲۸]. «و اگر (به سبب تهیدستی و) به امید رحمت پروردگارت ناگزیر به رویگردانی از آنان شدی، پس به آنان سخن آسان (نرم و آمیخته با لطف) بگو» و اگر آنان که بر تو حقی دارند (آنان که ذکر کردیم) از تو درخواست کمک کردند و در آن هنگام چیزی نداشتی که به آنان ببخشی و منتظر رحمت پروردگارت بودی تا چیزی به تو ببخشد و تو به آنان کمک کنی، در چنین مواقعی با آنان محترمانه و مهربانانه برخورد کن و سخن بگو و با چنین برخوردی آن ها را قانع و امیدوار کن تا چیزی به دست می آوری و حقشان را ادا می کنی.

﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا ﴿۲۹﴾﴾

[الإسراء: ۲۹]. «و دستت را به گردن خویش مبند و آن چنان دست و دلباز مباش که نکوهیده و در مانده شوی». خداوند متعال در این آیه انسان مسلمان را از بخل و از این که به یکباره هر آن چه دارد ببخشد منع می‌کند، و می‌فرماید: هم چون انسانی مباش که دستت را به گونه‌ای با زنجیر و طناب به گردش بسته است که قدرت انجام هیچ کاری را ندارد. این گونه مباش که در راه خدا هرگز انفاق و بخشش نکنی و از نعمت‌هایی که خدا به تو بخشیده است در راه او نبخشی. و همانند کسی هم مباش که دستت را کاملاً باز کرده است. یعنی آن گونه مباش که تمام ثروت و مالت را به یکباره ببخشی و از دست بدهی و بعد از آن بی چیز و در مانده شوی و چیزی برایت باقی نماند.

﴿إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُوَ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿۳۰﴾﴾

[الإسراء: ۳۰]. «همانا پروردگارت، روزی هر که را بخواهد، فراخ و یا تنگ می‌گرداند. بی‌گمان او به بندگانش آگاه بیناست» در بخشش و انفاق مالت در راه خدا بخیل مباش و چنین تصور مکن که اگر چیزی از مالت را در راه خدا بخشیدی آن را از دست می‌دهی و دیگر به دست نمی‌آوری. این را بدان که پروردگارت رازق است و اگر بخواهد به کسی چیزی ببخشد، این کار را انجام می‌دهد و اگر بخواهد چیزی را از کسی بگیرد و به او نبخشد، حتماً بر انجام آن تواناست. علاوه بر این، تمام ثروت و مالت را یکباره نبخش؛ با این تصور که اگر این کار را نکنی مردم از بین می‌روند؛ زیرا صاحب و مالک مردم خداست و خدا بر اوضاع و احوال آن‌ها آگاه است و می‌داند چه کسی به چه چیزی نیازمند است و خود به نیازمندان رسیدگی خواهد کرد. وظیفه‌ی تو این است که اعتدال و میانه‌رو باشی.

۵. ایمان به این که روزی دهنده تنها خداست

پس از توصیه و سفارش به اعتدال و میانه‌روی در بخشش مال، می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا ﴿۳۱﴾﴾

﴿۳۱﴾ «و فرزندانان را از بیم تنگدستی نکشید. ما، به آنان و شما روزی می‌دهیم. بی‌گمان کشتن آنها گناه بزرگی است» [الإسراء: ۳۱].

مواظب باشید که کودکانان را از ترس این که نتوانید در آینده هزینه‌ی زندگی آن‌ها را بپردازید، نکشید؛ زیرا ما روزی دهنده‌ی آن‌ها و شما هستیم. ما هرگز اجازه نمی‌دهیم آن‌ها را بکشید؛ زیرا ما

رزق و روزی آن‌ها را آماده کرده‌ایم و به‌راستی کشتن آن‌ها انحراف بزرگی است از مسیر بندگی و عبودیت خداوند متعال.

در عصر حاضر کشتن فرزندان به شیوه و روش گذشتگان ظاهراً انجام نمی‌گیرد ولی کاری مشابه آن صورت می‌گیرد؛ مثلاً: مردم به خاطر این که - به گمان خود - آینده‌ای روشن داشته باشند و از امکانات بیشتری برخوردار باشند، نسبت به تربیت صحیح و اسلامی و پرورش درست آن‌ها کوتاهی می‌کنند و به جای هدایت آن‌ها در مسیر بندگی خدا، آن‌ها را به حرکت در مسیرهایی وادار می‌کنند که از آن طریق پول بیشتری به دست آورند و امرار معاش کنند و در همین مسیر آن‌ها را دچار چنان بلا و مصیبت‌هایی می‌کنند که گویی آن‌ها را می‌کشند [و بسی بدتر از کشتن]. در واقع آنان را هم‌چون حیوان بزرگ می‌کنند و پرورش می‌دهند و از اخلاق و صفات انسانی به دور می‌گردانند که این هم خود نوعی کشتن است [و چه بسا بدتر از کشتن]. اگر انسان بخواهد خدا از او راضی باشد، بر اوست که فرزندان را به گونه‌ای تربیت کند که در مسیر بندگی خدا قرار گیرند و مطمئن باشد که در این مسیر (عبادت و بندگی خدا) هرگز از گرسنگی نمی‌میرند و هر کس به رزق و روزی که برایش مشخص شده خواهد رسید. البته آن‌چه گفته شد به معنی عدم فعالیت و کار و کوشش در جهت امرار معاش نیست. هرگز چنین نیست. آن‌چه گفته شد به این معنی است که انسان در عین حال که مشغول ادای مسئولیت و عبادت و بندگی خداست در همان حال نیز باید مشغول امرار معاش باشد.

۶. عدم نزدیکی به عمل بسیار زشت زنا

﴿وَلَا تَقْرُبُوا الزَّانِيَةَ إِنَّهُوَ كَانَ فَحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾ [الإسراء: ۳۲]. «و به زنا نزدیک

نشوید؛ زیرا زنا عمل بسیار زشتی است و قرار گرفتن در آن مسیر، بسیار کثیف و بد است».

۷. عدم انجام گناه قتل و عدم اسراف در قصاص

﴿وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ [الإسراء: ۳۳]. «و کسی را که خدا کشتنش را

حرام کرده است، نکشید مگر به حق». کسی اجازه‌ی کشتن کسی را دارد که به ناحق یکی از نزدیکان او را کشته باشد و او صاحب دم باشد. یا آن فرد در زمین فساد را ترویج داده باشد. البته در آیات دیگری از قرآن بیان کرده است که منظور از فساد چیست. تنها در این دو صورت جایز است کسی به قتل محکوم شود و مجوز کشتن وی صادر شود؛ در غیر این دو صورت جایز نیست فردی کشته شود حتی اگر کافر هم باشد.

﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا﴾

[الإسراء: ۳۳]. «و برای ولی کسی که مظلومانه کشته شود، تسلطی بر قاتل (جهت خون خواهی و یا خون بها) قرار داده‌ایم؛ بنابراین نباید در خون خواهی زیاده‌روی کند. بی‌گمان ولی دم، مورد حمایت قرار گرفته است» [برنامه‌ی ما در مسئله‌ی قصاص این گونه است که] وقتی یکی از نزدیکان فردی، مظلومانه و به ناحق کشته می‌شود، برای انتقام گرفتن، صاحب دم باید از حد و حدود ما تجاوز نکند. ما به او حق داده‌ایم که قاتل را بکشد اما او نباید در کشتن اسراف کند و فرد دیگری را غیر از قاتل بکشد. صاحب خون این را بداند که اگر در گرفتن حقش زیاده‌روی نکند و مطیع فرمان خدا باشد، خدا هم او را کمک می‌کند تا او هم به حق خود برسد.

۸. عدم تعرض به مال یتیم و خیانت در آن

﴿وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ﴾ [الإسراء: ۳۴]. «و به مال

یتیم جز به بهترین روش نزدیک نشوید تا آنکه به سن بلوغ و تشخیص برسد» به روشی که بهتر از آن وجود نداشته باشد. روشی که در آن بیشترین مصلحت را برای یتیم در بر داشته باشد تا زمانی که یتیم به حدی می‌رسد و کاملاً بزرگ می‌شود. به حدی می‌رسد که خود می‌تواند از حق و حقوق خود دفاع کند و از حالت یتیم و ناتوان بودن در می‌آید.

۹. وفای به عهد و پیمان

﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۴]. «و به پیمان‌ها وفا نمایید که درباره‌ی

عهد و پیمان سؤال خواهد شد» اگر پیمان و عهدی با شما بسته می‌شود آن را به انجام برسانید؛ زیرا پیمانی که با انسان بسته می‌شود حتماً در مورد آن از او سؤال می‌شود و مورد بازجویی قرار می‌گیرد. از او پرسیده می‌شود که آیا آن را به انجام رسانده یا خیر. اگر آن را انجام نداده باشد حتماً دچار مجازات می‌شود؛ مگر این که توبه کرده باشد.

۱۰. وفای به پیمان

﴿وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كُنْتُمْ وَرِنًا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾

[الإسراء: ۳۵]. «و هنگام پیمان کردن، پیمان را کامل بدهید و با ترازوی درست وزن کنید. این بهتر است و سرانجام بهتری دارد» و هنگامی که پیمان می‌کنید و چیزی را با پیمان و ... اندازه می‌گیرید آن را

کاملاً رعایت کنید، و اگر چیزی را برای خودتان دریافت می‌کنید بیش از اندازه نگیرید، و اگر حق فردی نزد شماست و آن را پس می‌دهید کمتر از حقش نباشد، و هنگامی که چیزی را وزن می‌کنید سعی کنید آن را با ترازوی دقیقی وزن کنید تا نه بیشتر از حق خودتان دریافت کنید و نه حق مردم نزدتان بماند؛ زیرا در پیش گرفتن چنین راه و روشی و انجام چنین امری بهتر است و سرانجامش برای تو نیکوتر است.

۱۱. عدم تبعیت کورکورانه

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۶]. «و از چیزی پیروی مکن که دانشی به آن نداری. بی‌گمان گوش و چشم و دل، همه، بازخواست خواهند شد» دنبال چیزی که از آن اطلاع و آگاهی نداری نرو؛ زیرا خداوند متعال نیروی سمع و بصر و فؤاد (گوش و چشم و دل) را به تو داده است تا آن‌ها را برای کسب علم و آگاهی از اوضاع و احوال و مسایل بکارگیری. پس از آن که نسبت به چیزی آگاهی پیدا کردی، آن را انجام ده؛ زیرا در مورد چگونگی استفاده از هر کدام از آن نیروها در روز قیامت مورد سؤال قرار خواهی گرفت. اگر مطابق فرمان و دستور خدا از آن‌ها استفاده کنی و آن‌ها را در راه کسب علم به کار بگیری سپس مطابق آن علم، عمل کنی به جزا و پاداش دست خواهی یافت؛ در غیر این صورت محکوم هستی و خداوند متعال تو را سزا و عقاب خواهد داد. هدف این است که با استفاده از آن نیروهای خدادادی، مسیر صحیح زندگی را بیابی و در آن گام برداری و به سوی سعادت و خوشبختی حرکت کنی. بنابراین بر هر انسانی واجب است نیروهای سمع و بصر و فؤاد خود را به کار بگیرد تا به آن‌چه خداوند فرموده است آگاه و بر اساس آن عمل کند.

۱۲. اعتدال در راه رفتن

﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾ [الإسراء: ۳۷]. «و در زمین خرامان و با تکبر راه مرو. به‌راستی تو نمی‌توانی زمین را بشکافی و نمی‌توانی در بلندی به کوه برسی» به خودت نگاه کن و ببین که چه هستی؟ سعی کن خودت را خوب بشناسی تا هرگز دچار تکبر نشوی و خود را بیشتر از آن‌چه هستی احساس نکنی.

﴿كُلُّ ذَلِكُمْ كَانَ سَيِّئُهُمْ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا﴾ [الإسراء: ۳۸]. «همه‌ی این کارهای زشت، نزد پروردگارت ناپسند است» تمام صفات ناپسند و مذمومی که گفته شد نزد پروردگارت ناپسند و

مذموم هستند و خداوند هرگز آن‌ها را نمی‌پسندد. کسی هم که بنده‌ی خداست و با او پیمان بندگی بسته است باید از آن‌ها دوری کند و خود را مزین به صفات محمود و پسندیده کند.

﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ

مَلُومًا مَّدْحُورًا ﴿۳۹﴾ [الإسراء: ۳۹]. «این احکام از حکمت‌هایی است که پروردگارت به‌سوی تو وحی

نموده است. و هیچ معبودی شریک الله قرار مده که نکوهیده و به دور از رحمت الهی در دوزخ خواهی افتاد» آنچه بیان شد، حکمت و دانایی‌ای است که صاحب و مالک تو به تو وحی کرده است؛ برنامه‌ی زندگی و روشی است که اگر آن را رعایت کنی می‌توانی بنده‌ی خدا باشی و به گونه‌ی صحیح بندگی خدا را انجام دهی و در زندگی هرگز نه دچار انحراف خواهی شد و نه دچار افراط و تفریط.

برای آخرین بار نیز تذکر می‌دهیم و می‌گوییم: هرگز کسی را با خدا به عنوان فرمانروا و فریادرس خود قرار مده و در زندگی به قدرت کسی دیگر غیر از خدا توکل مکن و تنها از او طلب کمک کن. تو که خدا داری؛ تو که فرمانروا و فریادرس الله است، پس کس دیگری را به عنوان فرمانروا و فریادرس قرار مده که اگر چنین کنی در جهنم انداخته می‌شوی و مستحق سرزنش و دوری از رحمت خدا خواهی شد. مانند آنانی مباش که خدا را هم‌چون حاکمان دنیایی تصور می‌کنند و چنین معتقدند که چون برای نزدیک شدن و تقرب به حاکمان دنیایی نیاز به واسطه است، پس برای نزدیک شدن و تقرب به خدا نیز نیاز به واسطه‌هایی است. این را بدان که خداوند متعال نماز را بر مسلمانان واجب کرده است تا در آن بدون واسطه هر چه می‌خواهند و نیاز دارند از او درخواست کنند.

برخی از صفات محمود و مذموم ذکر شده در سوره‌ی لقمان

در سوره‌ی «لقمان» نیز در سفارشات که لقمان؛ یعنی همان بنده‌ی صالح خدا به فرزندش می‌کند، به برخی از صفات پسندیده و ناپسند اشاره می‌شود.

۱. عقیده‌ی پاک

لقمان حکیم نصایحش را با عدم شریک قرار دادن نسبت به خدا آغاز می‌کند. او فرزندش را از این که کسی را جز خدا فرمانروا یا فریادرس خود قرار دهد برحذر می‌دارد؛ زیرا شرک گناه بسیار بزرگ و عظیمی است. [لقمان: ۱۳].

۲. رعایت حقوق والدین

پس از این نصیحت، خداوند متعال به حق و حقوق والدین اشاره می‌کند و این که والدین هم چون خداوند متعال بر ما حقی دارند و هر انسانی موظف است در ادای آن حق و حقوق کوتاهی نکند. به ویژه مادر که به مدت ۳۰ ماه رنج و مشقت و زحمت زیادی را در حمل و شیر دادن فرزند و بزرگ کردن او متحمل می‌شود. خداوند متعال در بیان حقوق والدین می‌فرماید: اگر پدر و مادرت تو را به شرک نسبت به خدا دستور دادند، در آن صورت نیز با روشی پسندیده و نیکو با آن‌ها برخورد کن؛ اما در این مورد از آنان فرمانبرداری مکن. یعنی زمانی که امر به معصیت و نافرمانی خدا می‌کنند، فرمانشان را اطاعت مکن؛ اما در همان حال با اخلاقی شایسته و نیکو و با شیوه‌ای پسندیده با آنان رفتار کن و دعوت آن‌ها به شرک هرگز بهانه‌ای برای بدرفتاری تو با آن‌ها نباشد. [لقمان: ۱۴-۱۵].

۳. توجه به روز قیامت

سیاق آیات پس از بیان حقوق والدین، به سفارشات لقمان حکیم بر می‌گردد. لقمان فرزندش را به روز قیامت و محاسبه‌ی آن روز تذکر می‌دهد تا نسبت به آن روز احساس مسئولیت کند. [لقمان: ۱۶].

۴. اقامه‌ی نماز

لقمان پس از یادآوری روز قیامت، فرزندش را به انجام بزرگترین عمل نیک یعنی «نماز» سفارش می‌کند و می‌فرماید:

﴿يَبْنَئُ أَقِيمَ الصَّلَاةِ﴾ [لقمان: ۱۷]. «فرزندم! نماز را ادا کن» نمازی که از هر لحاظ کامل و بی‌عیب و نقص باشد؛ هم از نظر ظاهر و هم از لحاظ باطن. نمازی که در آن خشوع و خضوع وجود داشته باشد. نمازی که فرد بر ارکان و الفاظ آن کاملاً آگاه باشد. نمازی که شرایط و واجبات آن کاملاً رعایت شوند. نمازی که در آن دعا و درخواست از خداوند متعال به صورت کامل انجام گیرد.

۵. امر به معروف و نهی از منکر

لقمان پس از آن که جنبه‌ی فکری و عقیدتی فرزندش تصحیح شد، و پس از آن که فرزندش مقیم نماز شد، به او دستور می‌دهد که امر به معروف و نهی از منکر کند:

﴿وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ ۗ إِنَّ ذَلِكُمْ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ [لقمان: ۱۷]. «و امر به معروف و نهی از منکر کن و در برابر سختی‌هایی که به تو می‌رسد، شکیبا باش؛

بی‌شک این، از کارهای سترگ (و مورد تأکید از سوی الله) است» اگر دیدی کسی عمل پسندیده‌ای را ترک کرده و آن را انجام نمی‌دهد، او را به انجام آن دستور بده. و اگر مشاهده کردی که کسی کار ناپسندی را انجام می‌دهد، او را از انجام آن نهی کن و بر حذر بدار. این را نیز بدان که در میدان دعوت دچار مشکلات و اذیت و آزار می‌شوی پس:

۶. صبر

﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ﴾ [لقمان: ۱۷]. «و در برابر سختی‌هایی که به تو می‌رسد، شکمیا باش» و در میدان امر به معروف و نهی از منکر و بیان مسیر هدایت نسبت به مشکلاتی که دچارش می‌شوی، صبر کن و احساس شکست و عجز مکن و ثابت قدم باش.

﴿إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ [لقمان: ۱۷]. به‌راستی صبر بر مشکلات در مسیر دعوت و قبل از آن، ادای نماز آن‌گونه که گفته شد، اراده‌ای قوی می‌طلبد و اموری بسیار مهم هستند.

۷. عدم تکبر

﴿وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا﴾ [لقمان: ۱۸]. «و متکبرانه از مردم روی برنگردان و در زمین خرامان و باغرور راه مرو» با تکبر و با بی‌اعتنایی، از مردم روی مگردان و هرگز آن‌ها را کوچک و حقیر مشمار و خود را بزرگ‌تر از آن‌ها تصور مکن؛ به گونه‌ای که هرگز حاضر نباشی در هنگام برخورد و صحبت با آنان، به آنان توجه کنی. نیز هنگام راه رفتن در زمین مواظب باش با تکبر و خودبزرگ‌بینی راه نروی. این را بدان که: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ [لقمان: ۱۸]. «به‌راستی الله، هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد.»

۸. اعتدال در راه رفتن

﴿وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ﴾ [لقمان: ۱۹]. و در راه رفتن اعتدال و میانه‌روی را رعایت کن؛ نه با عجله و دوان‌دوان راه برو و نه بسیار آرام؛ بلکه در این میان حد وسط را بگیر؛ زیرا خداوند این را دوست دارد.

۹. عدم صحبت کردن با صدای بلند

﴿وَأَعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ﴾ [لقمان: ۱۹]. اگر نیازی نیست که صدایت را بلند کنی، آن را هرگز بلند مکن و با صدای بلند حرف نزن؛ زیرا: ﴿إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ﴾ [لقمان: ۱۹].

زشت‌ترین صداها، صدای الاغ است که بسیار بلند است و به همین خاطر بسیار ناپسند است. پس صدایت را [بی مورد و در غیر موارد ضروری] بلند مکن تا صدایت ناپسند نباشد.

صفات و اخلاق بندگان خدای رحمان در سوره‌ی فرقان

در سوره فرقان نیز به صفاتی اشاره می‌کند که صفات بندگان واقعی خداوند مهربان هستند. این صفات عبارتند از:

۱. تواضع در راه رفتن

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾

[الفرقان: ۶۳]. «و بندگان پروردگار رحمان، کسانی هستند که روی زمین با آرامش و فروتنی راه می‌روند، و هنگامی که افراد نادان، آنان را مورد خطاب قرار می‌دهند، سلام - سخن مسالمت‌آمیزی - می‌گویند» و بندگان راستین خدای رحمان کسانی هستند که هنگام راه رفتن با تواضع راه می‌روند. خود را بزرگ نشان نمی‌دهند. البته این به معنای ذلت و خواری در مقابل ظالمان و غیر مسلمانان نیست. مسلمان عزت دارد و سربلند است و هرگز خود را در برابر دیگران خوار و ذلیل نمی‌کند و در برابر کسی و قدرتی جز خدا سر تعظیم فرود نمی‌آورد. مسلمان هنگام راه رفتن و در برخورد با دیگران هرگز آنان را مسخره و تحقیر نمی‌کند و خود را از آنان بزرگ‌تر نمی‌داند. وقتی جاهلان با آنان جاهلانه برخورد می‌کنند و می‌خواهند آنان را وادار به جنگ و دعوا کنند، به آنان سلام می‌کنند. یعنی در جواب بدی‌های آن‌ها دعای سلامتی و خیر [و هدایت] برایشان می‌کنند و از درگیر شدن با آن‌ها خودداری می‌کنند.

۲. قیام شب

﴿وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا﴾ [الفرقان: ۶۴]. «و آنان که شب را برای پروردگارشان

با سجده و قیام می‌گذرانند» و بندگان خدای رحمان کسانی هستند که شب در برابر پروردگارشان سجد می‌کنند و سر بندگی فرود می‌آورند و مشغول قیام هستند و با او راز و نیاز مناجات می‌کنند. آن‌ها شب‌ها نماز می‌خوانند و در نمازهایشان در حضور خدای خود بر می‌خیزند و سر بندگی را بر روی خاک می‌گذارند.

خواندن نمازهای مغرب و عشاء، قیام شبانه است و اضافه بر آن خواندن نماز «وتر» است که حداکثر آن ۱۱ رکعت و حداقلش یک رکعت می‌باشد و بهتر است به جای یک رکعت سه رکعت خوانده شود.

۳. پناه بردن به خدا از عذاب جهنم

﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ﴿٦٥﴾ إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٦٦﴾﴾ [الفرقان: ۶۵-۶۶]. «و آنان که می گویند: ای پروردگاران! عذاب دوزخ را از ما دور (بگردان)؛ به راستی عذابش پایدار (و دشوار) است. بی گمان دوزخ، چه جای بدی و چه بد منزلگاهی است!» بندگان واقعی خدای رحمان کسانی هستند که علی رغم انجام وظیفه‌ی بندگی و ارتباط صحیح با مردم و این که شب‌ها با خدای خود به راز و نیاز و مناجات می پردازند، نسبت به اعمال خود مطمئن نیستند که آن‌ها را از عذاب خدا نجات می دهد یا خیر. آن‌ها به خوبی می دانند که این اعمال صالح سبب هستند و برای مؤثر واقع شدن آن‌ها اراده‌ی خدا لازم و ضروری است؛ پس پروردگارشان را مخاطب قرار می دهند و از او می خواهند که آن‌ها را از عذاب جهنم نجات دهد. آن‌ها در مناجات با خدای خود می گویند: خدایا! عذاب جهنم را از ما دور کن. آنان به گونه‌ای درخواستشان را مطرح می کنند که گویی عذاب جهنم در نزدیکی آنان قرار گرفته و نزدیک است در آن بیفتند و تنها قدرتی که توانایی نجات آن‌ها را دارد قدرت خداوند است پس، به او پناه می برند و عرض می کنند: خدایا! عذاب جهنم به گونه‌ای است که اگر فردی گرفتارش شود رهایی از آن ممکن نیست. جهنم بدترین قرارگاه و جایگاه است. جایی نیست که انسان بتواند برای یک لحظه هم آن را تحمّل کند. جایی است که به راستی انسان در آن آرام و قرار ندارد و عذابش غیر قابل تحمّل است.

۴. اعتدال در مصرف و انفاق مال

مطلب دیگر این که انسان باید در مصرف مال و خرج کردن آن، حد وسط را رعایت کند و اعتدال داشته باشد و این یکی دیگر از ویژگی‌ها و صفات بندگان خدای رحمان است که قبلاً به آن اشاره کردیم. [فرقان: ۶۷].

بعد از ذکر این صفات به ذکر صفاتی دیگر می پردازد که قبلاً به آن‌ها اشاره کرده‌ایم از جمله: شریک قرار دادن برای خدا، کشتن فردی به ناحق و نزدیک شدن به عمل بسیار زشت زنا و در پایان این صفات می فرماید: اگر کسی مرتکب چنین اعمال زشت و ناپسندی شود، یقیناً برای همیشه در آتش جهنم می افتد؛ مگر این که قبل از مرگ توبه کند و به سوی خدا برگردد و مؤمنانه مشغول اعمال صالح باشد.

بعد از آن، به صفات دیگر اشاره می کند و می فرماید:

۵. شهادت ندادن بر باطل و مشغول نبودن به سخنان پوچ

﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾ [الفرقان: ۷۲]. «و کسانی که گواهی دروغ نمی دهند و آن گاه که بر گفتار و کردار لغو و بیهوده می گذرند، با بزرگواری و متانت می گذرند» و [بندگان خدای رحمان] کسانی [هستند] که هرگز شهادت دروغ نمی دهند؛ این شهادت خواه بر امر کوچک باشد یا بر امر بزرگ. آنان هرگز شهادت نمی دهند که کسی غیر از خدا فرمانروا و فریادرس است. و هنگامی که از کنار چیزهای بیهوده ای می گذرند محترمانه و بزرگوارانه از آن ها فاصله می گیرند.

۶. تفکر و تدبّر در آیات خدا

﴿وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخْرُوْا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا﴾ [الفرقان: ۷۳]. «و آنان که چون با آیات پروردگارشان پند داده می شوند، در برابرش کر و کور نمی مانند» و آنان که وقتی با آیات و نشانه ها و دلایل وجود [و قدرت] پروردگارشان یاد آور می شوند؛ نشانه ها و آیات موجود در آسمان ها و زمین و میان آن ها و در وجود موجوداتی هم چون خود، همسان گران و نابینایان با آن ها برخورد نمی کنند؛ بلکه در آن آیات تدبّر و تفکر می کنند تا عظمت خدا را بیشتر و بیشتر بشناسند و در برابر او - جلّ جلاله - بیشتر احساس مسئولیت کنند و وظیفه ی بندگی خود را بهتر بشناسند.

۷. اصلاح و تربیت خانواده و دیگران

﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ﴾ [الفرقان: ۷۴]. «و آنان که می گویند: ای پروردگارمان! همسران و فرزندانمان را روشنی چشمانمان بگردان» بندگان واقعی خدای رحمان کسانی هستند که پس از اصلاح خود و متخلّق شدن به صفات پسندیده و دوری گرفتن از صفات ناپسندی که ذکر شد، در پی تربیت و اصلاح همسر و فرزندانشان بر می آیند و در این زمینه هر چه در توان دارند به کار می گیرند و هدایت را از خدا می طلبند؛ زیرا هدایت تنها در دست و به اراده ی اوست. وظیفه ی انسان مؤمن راهنمایی است. او پس از راهنمایی خانواده ی خود از پروردگارش درخواست می کند که آن ها را هدایت دهد و در مناجات با او می گوید: خدایا! ای پروردگار ما! همسران و فرزندانمان را به ما ببخش که باعث روشنی چشمانمان گردند. به همسر و فرزندانمان توفیق عطا کن تا اصلاح و هدایت شوند و مسیر بندگی تو را در پیش گیرند تا با چنین هدایتی دل و درون ما شاد شود.

بندگان خدای رحمان پس از تلاش در مسیر اصلاح و هدایت خانواده‌ی خود به فکر راهنمایی آتانی می‌افتند که آمادگی هدایت را دارند و از خدا می‌ترسند و به فکر خود و آینده‌ی خود هستند. بندگان خدای رحمان در این زمینه نیز دست به دعا شده و در مناجات با خدای خود می‌گویند:

﴿وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ [الفرقان: ۷۴]. «[خدایا!] ما را پیشوا و امام کسانی قرار بده که تقوا و ترس از خدا دارند» تا راهنمای آن‌ها باشیم و مسیر هدایت را برایشان روشن کنیم و در این مسیر الگویی برای آنان باشیم.

﴿أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا ﴿٧٥﴾ خَلِيدِينَ فِيهَا حَسَنَاتٌ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٧٦﴾﴾ [الفرقان: ۷۵-۷۶]. «چنین کسانی به پاس شکیبایی و صبرشان منازل و جایگاه رفیعی (در بهشت) پاداش می‌گیرند و در آن با درود و سلامی (از سوی پروردگار و فرشتگان) روبرو می‌شوند. جاودانه در آن می‌مانند. چه قرارگاه نیکی و چه منزلگاه خوبی است!» به آنان که این‌گونه باشند در بهشت جزا و پاداش داده می‌شود. به آنان عالی‌ترین منزلگاه‌های بهشت داده می‌شود. این جزا و پاداش به خاطر صبر و تحمل ناراحتی و مشکلاتی است که در دنیا داشته‌اند. این جزا و پاداش به خاطر صفات محمودی است که خود را متخلّق به آن‌ها کرده‌اند. این پاداش به خاطر پرهیز و دوری از صفات مذمومی است که ذکر شدند.

بندگان خدای رحمان وقتی به بهشت داخل می‌شوند با احترام و تعظیم با آنان برخورد می‌شود و برایشان دعای خیر می‌شود و به آنان مژده‌ی سلامتی داده می‌شود تا همیشه در آن بمانند و به‌راستی آن‌جا محل ماندن و جای بسیار خوبی است.

برخی از صفات محمود و مذموم ذکر شده در سوره‌ی حجرات

در سوره‌ی «حجرات» نیز، هم‌چون سوره‌های دیگر، به چند صفت دیگر اشاره می‌کند که عبارتند از:

۱. اطاعت کامل از خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم

ابتدا خطاب به آنان که ایمان آورده‌اند می‌فرماید: مواظب و مراقب خود باشید تا از خدا و پیامبر خدا ﷺ پیشی نگیرید. یعنی تا زمانی که دستور و فرمان خدا در مورد امری را نمی‌دانید، نسبت به انجام آن اقدام نکنید؛ زیرا کسی که می‌خواهد بنده‌ی واقعی خدا باشد و بندگی او را به جا آورد، همیشه و قبل از اقدام به انجام هر کاری، منتظر فرمان و دستور خدا و پیامبر خدا ﷺ است. همیشه منتظر این است که آن‌ها مسیر را برایش روشن کنند و او در آن جهت گام بردارد. [حجرات: ۱].

۲. رعایت احترام نسبت به پیامبر خدا ﷺ

پس از سفارش به اطاعت کامل از خدا و پیامبر خدا ﷺ، مسلمانان را دستور می‌دهد تا احترام پیامبر خدا ﷺ را همیشه حفظ کنند. پیامبری که راه هدایت و دین خدا را برایشان آورده است. کسی که مسیر بندگی را برای آن‌ها روشن کرده است. آن‌ها باید با احترام و تکریم با او برخورد کنند و هرگز صدایشان را از صدای ایشان ﷺ بلندتر نکنند که این کار سبب ضایع شدن اعمال صالحشان می‌شود. خداوند کسانی را توصیف و تمجید می‌کند که وقتی در حضور پیامبر خدا ﷺ صحبت می‌کنند صدایشان را پایین می‌آورند. در مورد آن‌ها می‌فرماید: چنین افرادی اهل تقوی هستند و خوف و خشیت خدا در دل دارند و به آنان وعده می‌دهد که از گناهانشان می‌گذرد و اجر و پاداش بزرگی را به آنان عطا می‌کند. در ضمن، آنانی را هم که این ادب و احترام را رعایت نمی‌کنند، سرزنش می‌کند. آنان که وقتی پیامبر خدا ﷺ در یکی از اتاقهایش حضور دارد ایشان را صدا می‌زنند و با این کار ایشان را اذیت می‌کنند و نمی‌گذارند که طبق برنامه‌ای که برای کار و فعالیتش تنظیم کرده است عمل کند؛ چرا که پیامبر خدا ﷺ هرگز بدون کار و برنامه در آن اتاق‌ها نمی‌ماند و هر زمان کارش تمام شود خود بیرون می‌آید؛ پس نیازی به صدا زدن او نیست. بعد می‌فرماید: اگر این گروه صبر می‌کردند تا پیامبر ﷺ بیرون می‌آمد، بهتر بود. این امر فقط مخصوص پیامبر خدا ﷺ نیست؛ بلکه باید نسبت به هر رهبر و راهنمای واقعی مردم در مسیر بندگی خدا رعایت شود و از سوی مسلمانان این‌گونه مورد احترام قرار گیرد. [حجرات: ۲-۵].

۳. تحقیق در اخبار و گزارش‌ها

خداوند متعال در ادامه، مسلمانان را متوجه امر بسیار مهمی می‌کند و آن‌ها را خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید: رابطه‌ی شما با غیر مسلمانان باید این‌گونه باشد که هرگاه به شما خبر مهمی دادند درباره‌ی آن تحقیق کنید و بعد از تحقیق به محتوای آن عمل نمایید؛ زیرا ممکن است دروغ گفته باشند و شما بر اساس آن دست به کار ناروایی بزنید که بعداً پشیمان شوید. [حجرات: ۶].

۴. تمسخر، عیب‌جویی و زدن القاب زشت و ناپسند به یکدیگر

پس از آن‌چه گفته شد، نصایح دیگری بیان می‌شوند و در آن به چگونگی روابط مؤمنین و برخورد آن‌ها با یکدیگر می‌پردازد و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ ءَمْسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُمْ﴾ [الحجرات: ۱۱]. «ای مؤمنان! هیچ گروهی نباید گروه

دیگری را مسخره کند؛ چه بسا (آنها که مسخره می‌شوند) از اینها (که مسخره می‌کنند) بهتر باشند. و نیز زنان نباید سایر زنان را مسخره نمایند. چه بسا زنانی که مسخره می‌شوند از زنانی که مسخره می‌کنند، بهتر باشند» خطاب به آنان که ایمان آورده‌اند می‌فرماید: هیچ طایفه‌ای از شما طایفه‌ی دیگر را مسخره نکند. هیچ گروهی از شما خود را از دیگری بیشتر و بزرگ‌تر نداند و طرف مقابل را به بازی نگیرد و مسخره نکند؛ زیرا ممکن است طرف مقابل نزد خدا بهتر از آنان باشند. و هیچ زنی زن دیگری را مسخره نکند؛ چه بسا زنی که مسخره می‌شود نزد خدا از مسخره کننده بهتر باشد.

﴿وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۱]. «و به عیب‌جویی از یکدیگر نپردازید» و با سخنان خود، دل یکدیگر را نیازارید. به یکدیگر سخنان زشت نگوید.

﴿وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَبِّ﴾ [الحجرات: ۱۱]. «و همدیگر را با لقب‌های زشت صدا نزنید» به گونه‌ای که در میان جمع با آن القاب خوانده شوید و آبرو و شخصیتتان لگه‌دار شود.

﴿يُنْسِ الْأَسْمُ الْفُسُوقَ بَعْدَ الْإِيمَانِ﴾ [الحجرات: ۱۱]. «پس از ایمان آوردن، فسق و بدکاری، نام و رسم بدی است» فاسق یعنی کسی که از حدود بندگی خدا خارج شده باشد. بسیار ناراحت کننده است که انسان ابتدا فردی مؤمن شناخته شود؛ اما بعداً مردم او را فاسق بخوانند.

﴿وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [الحجرات: ۱۱]. «و کسانی که توبه نکنند (و از این مسائل دست نکشند)، ستمکارند». و اگر دچار عذاب و شکنجه شوند خودشان به خود ظلم و ستم کرده‌اند و خداوند به آنان ظلم نکرده است.

صفات ناپسند مسخره کردن، آزدن دل مردم با سخنان زشت و دادن القاب ناپسند، هر سه جزو گناهان بسیار زشت می‌باشند و اگر انسان در انجام آن‌ها استمرار داشته باشد و از آن‌ها دست برد ندارد، یقیناً از حدود بندگی خدا خارج شده و حتماً به عذاب خدا دچار خواهد شد و پس از روشن کردن حقیقت و بیان واقعیت از سوی خدا، کسی که مرتکب آن گناهان شود، جز این نیست که به خود ظلم کرده است.

۵. ظن و گمان و تجسس و غیبت

خداوند متعال پس از سفارش‌ها و دستوراتی که ذکر شد، مسلمانان را امر می‌کند که همدیگر را غیبت نکنید و موظف هستند که نسبت به هم مسایلی را رعایت کنند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُّبُ أَحَدُكُم أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ

إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۲﴾ [الحجرات: ۱۲]. «ای مؤمنان! از بسیاری از گمان‌های بد پرهیزید که بی‌شک برخی از گمان‌ها، گناه است. و به کنجکاو و تجسس (در کارهای دیگران) نپردازید و از یکدیگر غیبت نکنید. آیا هیچ‌یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ بی‌گمان از این کار نفرت دارید. و تقوای الله پیشه کنید. به یقین الله، توبه‌پذیر مهرورز است» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان‌ها دوری کنید. بدون این‌که کم و کیف مسئله‌ای را بدانید از این‌که بگویید: فکر می‌کنم ... بر حذر باشید؛ زیرا برخی از گمان‌ها گناه است؛ چون انسان را از مسیر سیر به سوی کمال و خوشبختی باز می‌دارند. بنابراین بسیار از آن دوری کنید چرا که ممکن است آن گمانی که می‌برید جزو گمان‌هایی باشد که شما را از خوشبختی و سعادت دور کند. و از تجسس بر حذر باشید. یعنی اگر نسبت به برادر مسلمانی گمانی در دلتان ایجاد شد آن را دنبال نکنید و در مورد آن تحقیق نکنید؛ بلکه به همان حال بسنده کنید تا آن گمان را کم کم فراموش کنید. اگر هم از طریقی به عیب یکی از برادران دینی خود آگاه شدید، کاری کنید که فقط خودتان از آن آگاه باشید و در غیاب او نزد دیگران در مورد آن صحبت نکنید تا فرد دیگری به آن عیب پی نبرد؛ زیرا این مسائل (بدگمانی نسبت به برادر دینی، جاسوسی و دنبال عیب او بودن و لگه‌دار کردن شخصیت او نزد دیگران) مانند این است که فردی از شما گوشت برادر مرده‌ی خود را بخورد. آیا کسی از شما دوست دارد چنین کاری کند؟ مسلماً خیر. بنابراین همان‌طور که از انجام چنین عمل زشتی اکراه دارید، از این افعال زشت نیز دوری کنید: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾ [الحجرات: ۱۲]. و از خدا بترسید و کاری نکنید که گرفتار عذاب خدا شوید. و این را بدانید که: ﴿إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ﴾ [الحجرات: ۱۲]. به‌راستی خداوند بسیار توبه‌پذیر و بسیار مهربان است به شرط این‌که به سوی او باز گردید و از این کارها دست بردارید. اگر به سوی خدا برگردید و نسبت به آن‌چه تا کنون انجام داده‌اید [یا از این به بعد گاه گاهی دچار آن می‌شوید] توبه کنید، مطمئن باشید که خداوند متعال توبه‌ی شما را می‌پذیرد و به شما رحم می‌کند و کارهای پسندیده و اعمال صالحی را که پس از توبه انجام می‌دهید از شما می‌پذیرد و به شما جزای نیک خواهد داد.

پس از این سفارش‌ها، به این مطلب اشاره می‌کند که ارزش و احترام هر انسانی نزد خدا چه زن و چه مرد، از هر طایفه و قبیله‌ای که باشد، تنها به درجه‌ی تقوا و ترسی است که از خدا دارد. هر کس تقوا و ترس از خدا داشت، نزد خدا محترم و عزیز است و هر کس تقوا نداشته باشد محترم نیست. در میان متقین نیز هر کدام متقی‌تر باشد نزد خدا محترم‌تر و با ارزش‌تر است.

دستورات و سفارش‌های خداوند به همسران پیامبر ﷺ و همسر یا همسران رهبران و داعیان دین در هر زمانی

در سوره‌ی «احزاب»، پیامبر ﷺ خطاب قرار داده می‌شود و همسران ایشان ﷺ به برخی از مسایل دستور داده می‌شوند که دانستن این دستورات برای داعیان دین بسیار ضروری است؛ زیرا در مرحله‌ای از دعوت با آن مسایل برخورد می‌کنند. همسران داعیان راه خدا نیز باید این مطالب را بدانند؛ زیرا روزی از روزها با آن مسایل برخورد خواهند کرد. علاوه بر داعیان و همسرانشان، بر هر مسلمان دیگری نیز دانستن این مطالب لازم و ضروری است.

انتخاب زندگی آخرت

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأَسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٢٨﴾ وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾﴾ [الأحزاب: ۲۸ - ۲۹] «ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر زندگانی دنیا و تجمل و زیورش را می‌خواهید، بیایید تا شما را (از متاع دنیا) بهره‌مند سازم و به طرز نیکویی رهایتان کنم. و اگر الله و پیامبرش و سرای آخرت را می‌خواهید، پس بی‌گمان الله برای نیکوکارانتان پاداش بزرگی فراهم کرده است.»

همه‌ی ما می‌دانیم وقتی که پیامبر خدا ﷺ شروع به دعوت مردم به سوی خدا کرد، صاحبان قدرت و حاکمان ظالم و طاغوت‌ها و نوکران آن‌ها، علیه ایشان ﷺ و در برابر دعوتش ایستادند و شروع به دشمنی با ایشان کردند و هر چه از دستشان بر می‌آمد در انجامش کوتاهی نکردند. آن‌ها تلاش کردند تا نگذارند آن دعوت به انجام برسد و موفق شود. سرانجام کار به جایی رسید که پیامبر خدا ﷺ و یارانش - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - چاره‌ای جز هجرت به مدینه ندیدند تا در

آن‌جا بتوانند مسئولیت و وظیفه‌ی بندگی خود را به خوبی انجام دهند. وقتی مسلمانان به مدینه هجرت کردند کافران باز هم از اذیت و آزار آن‌ها دست برنداشتند و چندین بار به مسلمانان حمله کردند و علیه آن‌ها لشکرکشی نمودند تا بتوانند آن دعوت را از بین ببرند و خود را از دست آن نجات دهند. هر بار دسته‌ای از کفار به جنگ با مسلمانان می‌رفت. بعد از چندین بار که لشکر کفر شکست خورد و به اهداف خود دست نیافت، به این نتیجه رسید که باید تمام احزاب و گروه‌ها با هم متحد شوند و همه با هم و در یک صف واحد به جنگ با مسلمانان بروند تا آنان را از بین ببرند. همین امر باعث شد که جنگ «احزاب» به وجود آید.

خداوند متعال هرگز به کافرین اجازه نمی‌دهد تا مانعی اساسی در مسیر بندگی خدا بر روی زمین باشند. خداوند به وسیله‌ی لشکری که حتی مسلمانان از وجود آن بی‌خبر بودند، آن‌ها را یاری داد و کفار را شکست داد. این شکست باعث شد که کفار به این نتیجه برسند که برای شکست دادن مسلمانان باید از راه دیگری غیر از مبارزه‌ی مسلحانه وارد شوند. به همین دلیل، میدان اخلاق را انتخاب کردند و از این میدان وارد شده و به مسلمانان حمله کردند. آن‌ها آمدند و نقشه کشیدند که به درون خانواده‌ی مسلمانان نفوذ کنند و کاری کنند که مسلمانان از اخلاق اسلامی و صفات نیکی که دارند منحرف و گمراه شوند و از این طریق ضربه‌ای به دین وارد کنند و اسلام را از بین ببرند. به خاطر چنین مسئله‌ای بود که خداوند متعال پس از غزوه‌ی احزاب، این سوره (سوره‌ی احزاب) را نازل فرمود تا به وسیله‌ی آن مسلمانان را از خطر بزرگی که آن‌ها را تهدید می‌کند، آگاه کند و به آن‌ها هشدار دهد که اگر سنگر خود را محکم نکنند و خود را از صفات و رفتار ناپسند کاملاً دور نسازند و خود را به اخلاق پسندیده آراسته نکنند و دارای اخلاق اسلامی و صفات و خصوصیات که خدا آن را پسندیده است نشوند، حتماً در این جنگ شکست می‌خورند و کافران به آرزوی خود خواهند رسید. خداوند در این سوره نخست خانواده‌ی رهبر را مخاطب قرار می‌دهد؛ زیرا خانواده‌ی رهبر بیشتر در معرض خطر است. اگر خانواده‌ی رهبر دچار لطمه شود بعد از آن، حمله بردن به خانواده‌های دیگر و در کل جماعت مسلمانان، کار آسانی خواهد بود.

خداوند هشدار و راهنمایی‌های خود را این‌گونه شروع می‌کند و می‌فرماید:

«ای پیامبر! ای کسی که خبر هدایت و چگونگی گام نهادن در مسیر بندگی را از خداوند متعال دریافت کرده‌ای! به همسرانت بگو: اگر زندگی زودگذر دنیایی و زرق و برق آن را می‌خواهید، بیایید تا از دارایی و متاعی که داریم، سهمتان را بدهم و از شما جدا شوم؛ زیرا خداوند متعال مرا به این

منظور نیافریده است که مشغول و سرگرم فراهم کردن زینت و مال و متاع دنیایی برای چندین زن باشم. مسئولیت و وظیفه‌ی من بسیار بزرگ‌تر و مهم‌تر از این است که عمرم را صرف تأمین خواسته‌های شما بکنم. اگر طالب و خواهان چنین متاعی هستید، این را بدانید که چنین متاعی نزد من یافت نمی‌شود؛ اما اگر خواهان و دوستدار خدا و پیامبر خدا و زندگی آخرت هستید، مسئولیت و وظیفه‌ی شما چیز دیگری است. خداوند از شما می‌خواهد به تناسب توانایی خود اعمال صالح انجام دهید. این را بدانید که در مقابل انتخاب چنین مسیری و انجام چنین اعمالی، خداوند متعال اجر و پاداش بسیار بزرگی برایتان آماده کرده است».

وقتی این دو آیه نازل شد، پیامبر خدا ﷺ تک تک همسرانش را صدا زد و آن مسایل را با آنها مطرح کرد و آنان نیز در جواب گفتند: «ما خدا و پیامبر خدا و زندگی آخرت را می‌خواهیم و زندگی دنیا و زینت و زرق و برق را نمی‌خواهیم». آن‌ها با چنین جوابی شایستگی و لیاقت بودن با پیامبر خدا ﷺ را ثابت کردند. پس از موفقیت در چنین امتحان و آزمایشی، از طرف خداوند متعال چندین دستور خطاب به آنان نازل شد. در این دستورات چنین آمده است که: حال که لیاقت بودن با پیامبر خدا را نشان دادید، باید چندین مسئله را رعایت کنید. شما باید از برخی از صفات ناپسند دوری کنید و خود را با برخی از صفات پسندیده بیارزایید. قبل از بیان این صفات دانستن نکته‌ای ضروری است که عبارتست از:

عذاب و پاداش دو چندان

﴿يُنِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَحِشَةٍ مَّيْبُتَةٍ يُضَعَّفَ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ ۖ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿٣٠﴾﴾ [الأحزاب: ۳۰]. «ای زنان پیامبر! هر کدامتان که مرتکب کار ناشایست آشکاری شود، کیفرش دو برابر خواهد بود؛ و این، برای الله آسان است».

ای زنان پیامبر! هر کدام از شما مرتکب گناه آشکاری شود که نشان دهد انجام دهنده‌ی آن انسانی است که نمی‌تواند بنده‌ی واقعی خدا باشد، شکنجه‌ای که برایش در نظر گرفته شده دو برابر شکنجه‌ای است که برای زنان دیگر معین شده است؛ - زیرا کردار زشت او علاوه بر این که گناهی است نسبت به خود او، از آن جایی که او الگوی زنان دیگر است، باعث تشویق زنان دیگر به انجام آن نیز می‌شود و این بهانه‌ای به دست آنان می‌دهد که بگویند: وقتی خانواده‌ی پیامبر خدا و رهبر جامعه این گونه است، ما چرا خود را به زحمت بیندازیم؟! همین امر باعث می‌شود که زنان دیگر نه

تنها مرتکب یک گناه بلکه چندین گناه شوند. - این را بدانید که عذاب دادن شما برای خدا کاری است بسیار آسان. - و همسر پیامبر خدا بودن، مانع عذاب شما نمی‌شود.

خداوند در این آیه نمی‌فرماید: ای همسران پیامبر! از شما چشم‌پوشی می‌کنم. هرگز چنین نمی‌فرماید، بلکه می‌فرماید: چون همسر پیامبر و رهبر جامعه هستید، باید از هر زن دیگری پاک و پاک‌تر باشید و روش زندگی شما نسبت به دیگران به آن چه خدا می‌خواهد، نزدیک‌تر باشد.

در این جا ذکر مطلبی لازم و ضروری است و آن این که بر هر فرد مسلمانی که مشغول دعوت مردم به سوی خداست واجب است، در موقعیت‌هایی هم چون جنگ احزاب، با همسر یا همسرانش بنشیند و مطالب مذکور را هم چون پیامبر خدا ﷺ با آنان در میان بگذارد و با جدیت از آنان بخواهد موضع خود را روشن کنند و بودن یا نبودن با او را یکسره کنند. بر ایشان لازم است که اگر همسر یا همسرانش طالب دنیا بودند، از آنان جدا شود و اگر طالب خدا و پیامبر خدا و روز آخرت بودند، باید آماده‌ی دریافت و عملی کردن دستوراتی باشند که خداوند به انجام آن‌ها فرمان داده است.

[ای زنان پیامبر!] این را نیز بدانید که پاداش شما نیز دو چندان خواهد بود به شرط این که:

﴿وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعَمَلْ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا﴾ [الأحزاب: ۳۱]. «و هر کس از شما، از الله و پیامبرش فرمان ببرد و کار شایسته انجام دهد، پاداشش را دو بار به او می‌دهیم و برایش روزی نیکی آماده کرده‌ایم» هر کدام از شما با اختیار خود نه از روی اجبار، مطیع خدا و پیامبر خدا باشد و مشغول انجام اعمال صالح باشد، اجر و پاداشش را دو برابر می‌دهیم. - اجری به خاطر کار خوبی که انجام داده و اجر دیگر به این خاطر که او الگوی دیگران است و دیگران با نگاه کردن به او بر انجام اعمال صالح تشویق می‌شوند و آن را انجام می‌دهند. - هر کس این گونه باشد رزق و روزی بسیار خوب و با ارزشی برایش آماده می‌کنیم و در قیامت به او خواهیم بخشید.

﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنَّ اتَّقِيْنَ﴾ [الأحزاب: ۳۲]. «ای زنان پیامبر! شما مانند هیچ‌یک از زنان دیگر نیستید. اگر تقوا دارید» ای زنان پیامبر! شما هم چون زنان دیگر نیستید - چون شما الگوی دیگران هستید. - اگر می‌خواهید از خدا بترسید و تقوای خدا داشته باشید پس خود را متخلّق به صفات پسندیده‌ی زیر کنید:

۱. متانت در کلام

﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا﴾ [الأحزاب: ۳۲].

«پس نرم و نازک سخن نگویند تا مبدا کسی که بیمار دل است، طمع ورزد و سخن شایسته بگوید» هنگام سخن گفتن با نرمی و ناز صحبت نکنید؛ زیرا بیمار دلان و کسی که از نظر اخلاقی فرد سالمی نیست، چشم طمع به شما می‌دوزد. یعنی سعی کنید با متانت خاصی سخن بگویید و به وضوح مقصودتان را بیان کنید.

۲. عدم خروج از منزل بدون ضرورت

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ [الأحزاب: ۳۳]. و در خانه‌هایتان بمانید و سنگین و باوقار باشید؛ زیرا

جای اصلی فعالیت و کوشش و تلاش‌تان خانواده و منزل باشد و بیرون رفتن از خانه تنها به هنگام ضرورت است؛ بنابراین باوقار و سنگین در خانه‌هایتان بمانید.

۳. عدم خودآرایی هنگام بیرون رفتن از منزل

﴿وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾ [الأحزاب: ۳۳] «و به شیوهی دوران جاهلیت پیشین،

اظهار زینت نکنید». و آن‌گاه که - بنا به ضرورت - بیرون رفتید، خودتان را هم‌چون قصر آرایش و زینت نکنید. - قصر با توجه به زیبایی و زینتی که دارد توجه همگان را به خود جلب می‌کند. - به گونه‌ای خود را آرایش نکنید که مردم به شما بنگرند. هم‌چون جاهلیت گذشته در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمایی نکنید. زنان دوره‌ی جاهلیت پیشین یعنی آنان که از مسیر بندگی خدا دور و غافل و منحرف بودند، به هنگام بیرون رفتن خود را آرایش می‌کردند؛ شما همانند آن‌ها برخورد نکنید.

بعد از بیان این مطلب، به چگونگی رفتار و کردار زن مؤمن و مسلمان در خانه و بیرون از خانه

اشاره می‌کند و می‌فرماید:

۴. اقامه‌ی نماز

﴿وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ﴾ [الأحزاب: ۳۳]. «و نمازهایتان را (به درستی) اقامه کنید» و دعا و

درخواست‌هایتان را به درستی و مرتب با خدا در میان بگذارید تا خداوند متعال شما را در برداشتن گام‌های محکم‌تر در مسیر بندگی او - جلّ جلاله - یاری دهد.

۵. ادای زکات

﴿وَأَتَيْنَ الزَّكَاةَ﴾ [الأحزاب: ۳۳]. «و زکات بدهید» و از ثروت و دارایی که دارید آن چه را که اضافه بر نیاز است، در راه خدا ببخشید تا مایه‌ی رشد شما به سوی کمال شود.

۶. اطاعت از خدا و پیامبر خدا ﷺ

﴿وَأَطِيعَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ [الأحزاب: ۳۳]. و از راه و روش خدا و پیامبرش اطاعت و فرمانبرداری کنید.

هدف از دستور و سفارش به زنان پیامبر ﷺ:

ای زنان پیامبر! چنین تصور نکنید که در انجام دستوراتی که به شما می‌دهیم سود و نفعی به ما می‌رسد. هدف این است که:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳]. «ای خانواده‌ی پیامبر! به‌راستی الله می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و چنان‌که باید شما را پاکیزه سازد» ای زنان پیامبر خدا! خداوند می‌خواهد شما را از هر روش و رفتار جاهلی پاک گرداند. روش و رفتارهای جاهلانه‌ای چون: با نامحرم با ناز و نرمی صحبت کردن، نداشتن وقار و سنگینی، در خانه نماندن و همیشه این سو و آن سو رفتن و به هنگام بیرون رفتن خود را آرایش کردن و ...

۷. متذکر شدن به آیاتی که تلاوت می‌شود

﴿وَأذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ﴾ [الأحزاب: ۳۴]. «و یاد کنید آنچه را که از آیات الله و حکمت، در خانه‌هایتان خوانده می‌شود» و همیشه از آیات و نشانه‌ها و دلایلی که در خانه‌هایتان تلاوت می‌شود به یاد آورید و متذکر شوید؛ آیاتی که مسیر بندگی را روشن می‌کنند و به این مطالب اشاره می‌کنند که تنها فرمانروا و فریادرس خداست و آخرت وجود دارد و انسان در آن محاسبه و محاکمه می‌شود. آیاتی که انسان را متوجه این مهم می‌کنند که مسئولیتی دارد و بنده‌ی خداست و راه و روشی را که خدا برای بندگی‌اش فرستاده است باید بدون هیچگونه افراط و تفریطی رعایت کند. [ای زنان پیامبر! این را بدانید که]:

﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۴]. «بی‌گمان الله، آگاه و دارای لطف بی‌کران است» در آن چه بیان شد، هیچ شک و گمانی نیست. یقیناً خداوند متعال «لطیف» است، یعنی نازک‌بین است و آن چه را که بسیار پوشیده است می‌داند و بر آن آگاه است. و «خبیر» است، یعنی همیشه

گزارشات به او واصل می‌گردد؛ بنابراین از هر چه روی می‌دهد و هر عملی که انجام می‌شود آگاهی دارد.

صفات و ویژگی‌های بندگان واقعی خدا در سوره‌ی احزاب

﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّامِتِينَ وَالصَّامِتَاتِ وَالْحَافِظِينَ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ [الأحزاب: ۳۵]. «به‌راستی مردان و زنان مسلمان، و مردان و زنان مؤمن، و مردان و زنان فرمانبردار، و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان بردبار، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه‌دهنده و مردان و زنان روزه‌دار، و مردان و زنان پاکدامن و مردان و زنانی که الله را بسیار یاد می‌کنند، الله برایشان آمرزش و پاداش بزرگی آماده کرده است» مردان و زنانی که خود را با این صفات و ویژگی‌ها آراسته کنند، بخشش و مزد و پاداش بزرگی برایشان آماده کرده‌ایم. از گناهان و تقصیراتشان چشم‌پوشی می‌کنیم و در برابر اعمال صالحشان، اجر و پاداش بزرگی به آنان می‌بخشیم. این صفات و ویژگی‌ها عبارتند از:

- ۱- وجود خود را از علاقه و توجه به غیر خدا نجات دهند، و از این که غیر خدا را صاحب و فرمانروا و فریادرس خود بدانند، و از فرمان او سرپیچی کنند، خودداری کنند.
- ۲- به طور کامل برنامه‌ی خدا را تصدیق کنند و تسلیم آن شوند و بر آن استمرار و ثبات داشته باشند.
- ۳- همیشه و از ته دل فرمانبردار و مطیع فرمان خدا باشند.
- ۴- در این که ادعای بندگی خدا را می‌کنند، راستگو باشند و عملاً ثابت کنند که ادعایشان واقعی است.
- ۵- اهل صبر باشند؛ زیرا بندگی خدا و حرکت در این مسیر، مشکلات خاصی دارد و خطرات زیادی انسان را تهدید می‌کند. انسان در این راه باید صبور و اهل تحمل باشد و در برابر مشکلات شکست نخورد.
- ۶- در برابر خداوند متعال خاشع و خاضع و فروتن باشند، و نسبت به اوامر او - جلّ جلاله - دچار کوچک‌ترین سرپیچی و نافرمانی نشوند.
- ۷- از مال و ثروت و دارایی که دارند مقداری که صداقت ایمان آن‌ها را نشان می‌دهد، در راه خدا ببخشند.

«صدقه» یعنی چیزی که راستگویی و صداقت انسان در ادعای مسلمان بودن و مؤمن بودنش را به اثبات می‌رساند. اگر انسان صدقه نهد و مقداری از مال و ثروتش که بیش از نیازش می‌باشد، در راه خدا خرج نکند، قطعاً در ادعای خود دروغ می‌گوید.

۸- اهل روزه باشند. یعنی شرکت کننده در آن دوره‌ای باشند که خداوند متعال به هدف پرورش و تربیت بنده‌ی خود قرار داده است. دوره‌ای که با شرکت در آن به درجه‌ای می‌رسند که دوستدار هر آن‌چه خدا دوست دارد و متنفر از هر آن‌چه خدا متنفر است، می‌شوند.

۹- پاکدامن باشند و با غیر همسران مشروع خود، ارتباط نداشته باشند و خود را از انجام کارهای حرام در این زمینه دور می‌کنند.

۱۰- همیشه به یاد خدا باشند و خدا را بسیار یاد کنند. همیشه مشغول ادای وظیفه‌ی بندگی باشند و با دل و زبان و فکر و عمل، خدا را یاد کنند.

مسئله‌ی حجاب

مسئله‌ی حجاب در سوره‌ی احزاب

یکی دیگر از دستوراتی که در این سوره بیان شده، مسئله‌ی «حجاب» است. خداوند خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلْبَابِهِنَّ ذَلِكَ آذُنٌ أَنْ يُعْرِفْنَ فَلَا يُؤْذِينَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥٩﴾﴾ [الأحزاب: ٥٩]. «ای پیامبر! به همسران و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو: چادرهای خود را بر خویشان فروپوشند. این پوشش به اینکه (به پاک‌دامنی) شناخته شوند، نزدیک‌تر است و بدین ترتیب مورد آزار قرار نمی‌گیرند. و الله، آمرزنده‌ی مهورز است».

چون کافران تصمیم گرفته بودند از میدان اخلاقیات وارد شده و دست به آشوب و ایجاد هرج و مرج بزنند و از این طریق جامعه‌ی اسلامی را دچار مشکل کنند و منافقان نیز چنین خبری را در مدینه پخش کرده بودند و برای اجرای آن سر هر کوچه و محله‌ای می‌ایستادند تا زنان را اذیت و آزار دهند و آن‌ها را دچار مشکل کنند و چنین خطری خانواده‌های مسلمان و زنان مسلمان را تهدید می‌کرد، خداوند متعال برای دفع چنین مشکلی و عدم ایجاد هرج و مرج در جامعه‌ی اسلامی، زنان مسلمان را به رعایت پوشش خود دستور می‌دهد تا منافقان آنان را بشناسند و بدانند که این زنان، اهل ایمان هستند و اهل فساد نمی‌باشند و جرأت نزدیک شدن به آن‌ها را نداشته باشند.

دستور چنین است: ای پیغمبر ﷺ [قبل از هر کس] به همسران و دخترانت - زیرا اصلاح باید نخست از همسر یا همسران رهبر و سپس دختران او که به سن بلوغ و تکلیف می‌رسند، شروع شود - سپس به زنان مؤمنین بگو: وقتی از خانه بیرون می‌روند لباس‌های بلند خود را بپوشند تا تمام بدنشان را بپوشاند که این امر باعث می‌شود شناخته شوند و مردم بدانند که آن‌ها مؤمن هستند و اهل برنامه‌های جاهلی نیستند و دیگر از سوی منافقان مورد اذیت و آزار قرار نگیرند. پس از آن

می‌فرماید: خداوند غفور و رحیم است. [یعنی] اگر قبلاً این کار را انجام داده‌اند خداوند «غفور» است و از گناهانشان چشم‌پوشی می‌کند. و «رحیم» است به شرطی که از این به بعد این دستور را اجرا کنند و به آن عمل نمایند. او - جلّ جلاله - با مهربانی خود، پاداش و جزای اعمال خوب و پسندیده‌ی آن‌ها را خواهد داد.

با توجه به آنچه بیان شد، بر هر زن مسلمان واجب است هنگام بیرون رفتن از منزل یا اگر در خانه بود و فرد نامحرمی در آن‌جا وجود داشت، پوشش بلندی بپوشد به طوری که بدنش را از گردن تا انگشتان پاهایش بپوشاند و جز دستهایش جای دیگری بیرون نباشد. دقیقاً آن‌گونه باشد که در نماز می‌ایستد. قسمت سر و گردن در آیه‌ای دیگر توضیح داده خواهد شد.

لباس و پوشش اسلامی باید به اندازه‌ای باشد که تمام بدن را بپوشاند و در همان حال نباید نازک باشد و رنگ پوست بدن نمایان باشد و علاوه بر این پوشش نباید به گونه‌ای باشد که توجه دیگران را به خود جلب کند. لباسی معقولانه است که بدن را بپوشاند و به دیگران نشان دهد که صاحب چنین پوششی زنی است محترم، و اهل فساد و ... نیست.

همین لباس کُردی که زنان کُرد می‌پوشند، لباسی مناسب است. البته در برخی از شهرهای کردستان لباس‌هایی پوشیده می‌شود که حجم بدن را نشان می‌دهد که لباس و پوششی مناسب نیست.

پوشش باید به گونه‌ای باشد که بدن را بپوشاند؛ اما اگر قسمت‌های گردن را نپوشاند، راه و چاره این است که روسری یا مقنعه به اندازه‌ای بزرگ باشد که این قسمت را نیز بپوشاند.

مسئله‌ی حجاب در سوره‌ی نور

برای تکمیل بحث حجاب به دو آیه در سوره‌ی «نور» نیز مراجعه می‌کنیم و آن‌ها را توضیح

می‌دهیم؛ سپس به امید خدا به چند مسئله‌ی دیگر در این زمینه اشاره خواهیم کرد.

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَرِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ [النور: ۳۰]. «به مردان مؤمن بگو: چشمانشان را پایین بگیرند و شرمگاه‌هایشان را حفظ کنند. این، برایشان پاکیزه‌تر است. بی‌گمان الله به کردارشان آگاه است» خطاب به پیامبر خدا - و هر مسلمانی که مشغول دعوت مردم به سوی خداست - می‌فرماید: به مردان ایمان‌دار بگو از نگاه‌های خود کم کنند و چشمان خود را فروگیرند و مشغول نظر به نامحرم نباشند و از آن نوع نگاه کردنی که از روی هوا و هوس است، دوری کنند و تنها زمانی اجازتی نگاه کردن به نامحرم را دارند که نیاز و

ضرورت اقتضای آن را داشته باشد؛ مثلاً: مشغول تدریس و آموزش است و باید گاه گاهی به مخاطب بنگرد تا توجه او را به مطلب جلب کند، یا نگاه کردن و معاینه‌ی پزشک به بیمار و مسایلی از این قبیل که در این موارد نیز باید نگاهش نگاهی پاک باشد و به دور از هر خیال و قصدی باشد که شایسته‌ی فرد مسلمان نیست.

- ای پیامبر! - به آنان بگو شرمگاه و عورت خود را نگهدارند و خود را دچار اعمال حرام نکنند؛ زیرا چنین محافظتی سبب تکامل و رشد آن‌ها می‌شود و قطعاً خداوند به آن چه که انجام می‌دهند آگاه است و کاملاً خبر دارد. پس مواظب و مراقب اعمال خود باشند و این را بدانند که خداوند متعال به خاطر هر کاری که انجام می‌دهند آنان را محاکمه و محاسبه می‌کند.

﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُضْنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ﴾ [النور: ۳۱]. «و به زنان مؤمن بگو: چشمانشان را پایین بگیرند و شرمگاه‌هایشان را حفظ نمایند» - ای پیامبر! - و به زنان مؤمن بگو از نگاه‌هایشان کم کنند (همانند مردان) و نیز شرمگاه و عورت خود را حفظ کنند، و از این که در این جهت دچار کارهای حرام شوند، بپرهیزند. بدیهی است تنها وقتی می‌توانند در این زمینه دچار گناه نشوند که مراقب و مواظب نگاه‌های خود باشند و بی دلیل و بدون ضرورت به نامحرم نگاه نکنند؛ زیرا نگاهی که از روی هوا و هوس باشد، آغاز دچار شدن انسان به ایجاد ارتباط غیر مشروع با نامحرم است. به زنان مؤمن بگو:

﴿وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا﴾ [النور: ۳۱]. «زینت و آرایش خود را آشکار نکنند مگر آن مقدار و چیزهایی (زیور آلات) که پیداست». یعنی آن چه غیر عمد بیرون و نمایان است. در آیه‌ی قبل (احزاب؛ ۵۹) فرمود: زنان وقتی از منزل بیرون می‌روند خود را آرایش نکنند. در این جا می‌فرماید: زنان زینت و آرایش خود را آشکار نکنند مگر آن زینت‌هایی که خود به خود و بدون اراده و دخالت آنان آشکار است. در توضیح این دو آیه باید گفت: زینت و آرایش زن، دو گونه است؛ قسمتی زینت و آرایشی که بدون دخالت و خواست زن و خود به خود ظاهر است؛ مانند: انگشتری یا سرمه‌ی چشم و هر زینتی که بر دست و صورت زن است و ظاهر و آشکار است. نوع دیگر زینت و آرایشی است که در دست و صورت نیست و اگر زن خود نخواهد به راحتی پوشیده می‌شود. بر زن مسلمان واجب است در برابر افراد نامحرم به گونه‌ای ظاهر شود که جز آن زینت‌هایی که خود به خود آشکار است و بدون دخالت او نمایان است و مخفی کردن و پوشاندن آن ممکن نیست یا او را دچار تکلف می‌کند، بقیه‌ی زینت‌ها را مخفی کند.

البته زدن برخی از رنگ‌ها بر دست و صورت به طوری که افراد نامحرم آن‌ها را ببینند و جلب توجه کند، جایز نیست؛ مثلاً: زنی می‌خواهد به بازار برود و رفتش هم ضروری است. در چنین مواردی نباید قبل از بیرون رفتن دست و صورتش را رنگ بزند؛ در حالی که می‌داند رنگ استعمال شده هنگام بیرون رفتن به راحتی پاک نمی‌شود و توجه مردم را به خود جلب می‌کند. آرایش کردن خود و در برابر نامحرم قرار گرفتن با ایمان به خدا منافات دارد و زن مؤمن هرگز دست به کاری نمی‌زند که با ایمانش منافات داشته باشد.

﴿وَلْيَضْرِبْنَ خُجُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾ [النور: ۳۱]. «و روسری‌هایشان را بر گریبان‌هایشان بیندازند» یعنی: روسری‌هایشان را به گونه‌ای بر سرشان آویزان کنند که سر و گردن و یقه‌هایشان را بپوشاند.

در آیهی قبل (احزاب؛ ۵۹) بیان شد که زن مسلمان وقتی از خانه بیرون می‌رود، یا با فردی نامحرم روبرو می‌شود، باید لباس و پوشش بلندی با شرایطی که ذکر شد، بپوشد. در این آیه نیز بر زنان مؤمن واجب می‌کند که روسری را به گونه‌ای بپوشند که سر و گردنشان را بپوشاند. بنابراین تنها جایی که پوشیده نمی‌شود صورت و دست‌ها تا مچ است. دقیقاً همانند حالتی که زن مسلمان باید در نماز داشته باشد. یکی از حکمت‌های پوشش و ظاهر زن مسلمان در نماز این است که با رعایت پوشش در برابر خدا، عادت کند که در برابر دیگران (افراد نامحرم) آن‌گونه باشد. نکته‌ی دیگر این که، زن مسلمان باید در پوشیدن جورابش نیز دقت کند. چون پوشیدن پا نیز واجب است؛ پس نباید از جوراب‌های نازک استفاده کند.

خلاصه مطلب این که: زن مسلمان موظف است در برابر افراد نامحرم، تمام بدنش را بپوشاند. و بر او واجب است که در پوشیدن لباس‌هایش نیز دقت کند و نباید چیزی بپوشد که توجه دیگران را به خود جلب کند.

افرادی که محرم زن هستند

﴿وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّلَبِيعِينَ غَيْرِ أُولِي الْأَرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الصِّبْيَانِ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ﴾ [النور:

۳۱]. «و به زنان مؤمن بگو: چشمانشان را پایین بگیرند و شرمگاه‌هایشان را حفظ نمایند و زیور خویش را - جز آنچه ظاهر است - آشکار نکنند و روسری‌هایشان را بر گریبان‌هایشان بیندازند و زیورشان را ظاهر نسازند

جز برای شوهر یا پدر یا پسر یا پدرشوهر یا برادر یا برادرزاده‌ها یا خواهرزاده‌ها و یا زنان هم‌کیش خویش یا غلامانشان یا مردان پیر که به زنان بی‌رغبتند یا کودکانی که به مسایل جنسی زنان آگاهی ندارند».

در توضیح آیه بیان چند نکته ضروری است:

۱. در مورد معنی کلمه‌ی ﴿نِسَاءِهِنَّ﴾ باید گفت: آیه به این مطلب اشاره دارد که زنان مسلمان باید با برخی از زنان دیگر روابط مخصوص زنانه نداشته باشند. آن‌ها نباید مسایل زنانه‌ی خود را با هر زنی به صرف این که زن است در میان بگذارند و آرایش و زینت خود را در برابر هر زنی آشکار و نمایان کنند. تنها زنانی محرم آن‌ها هستند که با آن‌ها آشنایی کامل دارند و به آن‌ها اعتماد و اطمینان دارند، و از این که مسایل خصوصی از جمله زینتشان را با افراد نامحرم در میان بگذارند، مطمئن هستند و اگر قسمتی از بدنشان را دیدند از توصیف آن برای دیگران هراسی ندارند و ...

بر زن مسلمان مشکلی نیست که زینتش در برابر چنین زنانی آشکار شود. یعنی چنین زنانی محرم او هستند؛ اما جایز نیست که زینتش را در برابر زنان غیر مسلمان و زنانی که نمی‌داند از لحاظ اخلاق و رفتار چگونه هستند، آشکار کند. یعنی باید با این گونه زنان هم‌چون مردان نامحرم برخورد کند و جز صورت و دستانش تا مچ‌ها در برابر آن‌ها نمایان نباشد. این مطلبی است که متأسفانه در میان مسلمانان بسیار غریب و ناشناخته است.

۲. در مورد کنیز نیز باید بگوییم: در زمان گذشته وجود کنیز در بسیاری از خانه‌ها رسم بوده است و چون کنیز با افراد خانواده بسیار روابط نزدیکی داشته، بنابراین آنان را نیز جزو محرم زن قرار داده است.

۳. این که می‌گوییم زنان مشکلی نخواهند داشت که زینتشان را در برابر محرم هایشان نمایان کنند به این معنی است که زن مسلمان اگر در برابر پدرش یا ... روسریش را کاملاً بر سر نیندازد، یا کمی از موهایش دیده شود، یا دستش را به طور کامل نپوشاند و کمی از بازویش دیده شود، یا جوراب نپوشد، یا مقداری از گردنش بیرون باشد - تا این حد و حدود - مشکلی نیست. منظور این نیست که زن مسلمان می‌تواند نزد یکی از افراد محرم که بیان شدند، به طور کامل روسری بر سرش نگذارد یا می‌تواند گردنش کاملاً نمایان باشد. این‌گونه ظاهر شدن زن در برابر افراد محرم اگر چه توجه آن‌ها را به خود جلب نمی‌کند؛ اما چه بسا آنان را به فکر زنان دیگر بیندازد، بخصوص برادر یا برادرزاده یا خواهرزاده زن که افرادی جوان هستند. این افراد با دیدن چنین پوشش‌هایی به فکر دیگران می‌افتند و این‌گونه دچار انحراف می‌شوند.

۴. در مورد اهل خانه یعنی افرادی هم چون خدمتکار، باید گفت: این افراد چون تابع اهل خانه هستند و همیشه با آنان زندگی می‌کنند، به جایی رسیده‌اند که با چشم بد به زنان آن خانه نمی‌نگرند و به خود اجازه نمی‌دهند که به آنان خیانت کنند. البته این افراد باید به حدی رسیده باشند که نیاز جنسی در وجودشان نمانده باشد و به قول معروف دلشان مُرده باشد. یعنی به حدی پیر شده باشند که دلشان مُرده و دیگر به زنان و آن چه مربوط به آنان می‌شود توجهی نکنند.

۵. زنان برای همسران خود هر گونه که بخواهند می‌توانند ظاهر شوند و در این مورد هیچ محدودیتی نیست.

پوشیدن کفش‌های مناسب

به ادامه‌ی تفسیر آیه برمی‌گردیم.

﴿وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ﴾ [النور: ۳۱]. «و (زنان) پاهایشان را به زمین نکوبند که زیورآلات پنهانشان جلب توجه کند» یعنی: پاهایشان را به گونه‌ای بر زمین نکوبند یا به چیزی نزنند که اگر آلات زینتی در پا داشتند، صدای آن توجه مردم را به خود جلب کند^(۱). زنان باید لباسشان به حدی بلند باشد که تمام قسمت پایین بدنشان را نیز بپوشاند و مقدار کمی از پاها که باقی می‌ماند نیز باید به وسیله‌ی جوراب پوشانیده شود.

چیزی که امروزه می‌توان در این زمینه به آن اشاره کرد، کفش‌های پاشنه بلند است که هنگام راه رفتن ایجاد صدا می‌کند و توجه دیگران را جلب می‌کند. پوشیدن چنین کفش‌هایی همان حکم پوشیدن زیورآلاتی را دارد که در آیه به آن اشاره شده است. زن مؤمن و مسلمان حق ندارد از این نوع کفش‌ها استفاده کند.

﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [النور: ۳۱]. «و ای مؤمنان! همه به سوی الله توبه نمایید تا رستگار شوید» آن چه بر همگان مشخص است این که هیچ مؤمنی به طور کامل دستورات گفته شده را انجام نداده است؛ این جاست که خداوند متعال می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید!

همگی به سوی خدا باز گردید و توبه کنید تا به رستگاری و خوشبختی دست یابید.

۱- چنین به نظر می‌رسد که در زمان‌های گذشته زنان زینت‌آلات را علاوه بر دست و گردن و گوش در نزدیکی قوزک پا نیز می‌پوشیدند. البته امروزه نیز در برخی از کشورها چنین چیزی مشاهده می‌شود.

خلوت کردن با افراد نامحرم

یکی دیگر از کارهای غیر شرعی که در این جا باید مطرح شود و از نظر به نامحرم خطرناکتر است، مسئله‌ی خلوت کردن با نامحرم است. خلوت کردن با نامحرم؛ یعنی این که زنی با مرد نامحرمی در جا و مکانی باشد که در آن جا یکی از محرم‌های او وجود نداشته باشد. از خلوت کردن با خویشاوندان غیر محرم بسیار نهی شده است؛ به ویژه خلوت کردن با نزدیکان همسر هم چون برادر شوهر. از پیامبر خدا ﷺ در مورد خلوت کردن زن با برادر شوهرش پرسیده شد. ایشان ﷺ در جواب فرمودند: آن مرگ است و خطر آن بسیار بیشتر از خلوت کردن با افراد دیگر است.

اخلاقیات فردی و اجتماعی ذکر شده در سوره‌ی نور

علاوه بر آنچه گفته شد دستورات و سفارش‌ها دیگری در قرآن ذکر شده‌اند که اجرای آن‌ها بر هر انسان مسلمانی لازم و ضروری است که در این قسمت به امید خداوند متعال به بیان آن‌ها می‌پردازیم.

۱. آداب مهمانی و ورود به اماکن خصوصی

(الف) اجازه‌ی ورود

در سوره‌ی «نور» خداوند متعال انسان مسلمان را به این امر فرمان می‌دهد که بدون اجازه به منزل کسی وارد نشود.

(ب) توجه به وضعیت میزبان

علاوه بر اجازه، مهمان باید به این نکته هم توجه کند که آیا ورود او مزاحمتی برای اهل خانه ایجاد نمی‌کند. آیا اهل خانه آمادگی پذیرایی از مهمان را دارند؟

(ج) سلام کردن

اگر ورود او مشکلی نداشت، باید هنگام وارد شدن بر اهل خانه «سلام» کند. «سلام» دعای خیر است. وقتی کسی بر جمعی یا فردی «سلام» می‌کند و می‌گوید: «سلام علیکم» یعنی «خدا شما را از هر آنچه خوشایند شماست بهره‌مند و از هر آفت و بلایی دور کند». سلام کردن یک نوع اطمینان خاطر بخشیدن به مخاطب است که مطمئن باشید از طرف او هیچ مشکلی نخواهد داشت و هیچ خطری او را تهدید نمی‌کند. یعنی من قصد ندارم که هیچ ضرر و زبانی به شما برسانم؛ زیرا اگر چنین قصدی می‌داشتم هرگز برایتان دعای خیر نمی‌کردم و نمی‌گفتم «سلام علیکم»:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ [النور: ۲۷]. «ای مؤمنان! وارد خانه‌هایی غیر از خانه‌های خودتان نشوید تا آنکه اجازه بگیرید و بر اهل خانه سلام کنید. این، برای شما بهتر است؛ باشد که پند بگیرید.»

نکته‌ای که در این جا باید مورد توجه قرار گیرد این است که: اگر فردی خانه‌ای اجازه داده باشد، آن خانه دیگر متعلق به او نیست و او باید برای ورود به آن، از مستأجر اجازه بگیرد.

نکته‌ی دیگر این که: فرد مهمان از برخورد اولیه‌ی میزبان می‌تواند تا حدودی وضعیت آن‌ها را درک کند؛ مثلاً: اگر سه بار در زد (زنگ زد) ولی جوابی نشنید، دیگر جایز نیست بماند و باید برگردد. و یا اگر میزبان در را باز کرد؛ اما او دید که وضعیت مناسبی ندارد، باید برگردد و ورودش دیگر صحیح نمی‌باشد. البته امروزه کار بسیار آسان شده است. فردی که قصد رفتن به منزل کسی را دارد باید قبل از رفتنش با تلفن به میزبان خبر دهد و آمادگی آن‌ها را جویا شود. اگر میزبان اجازه داد، مهمان این نکته را نیز باید رعایت کند که بیش از اندازه در آن جا نماند.

اگر فرد مهمان در زد ولی کسی نبود یا کسی در را باز نکرد، باید برگردد و بدون اجازه وارد آن خانه نشود:

﴿فَإِنْ لَّمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ﴾ [النور: ۲۸]. یعنی اگر در خانه‌ی میزبان را زدید اما کسی در را باز نکرد یا کسی در خانه نبود و یا میزبان در خانه بود ولی جواب نداد و در را باز نکرد، نباید داخل خانه شوید. شما حق ندارید وارد خانه شوید؛ مگر این که به شما اجازه داده شود.

اگر میزبان بیرون از خانه باشد و فردی را بفرستد تا به مهمان بگوید به خانه‌ی او وارد شود و منتظر برگشت او باشد، این کار جایز است و حکم همان اجازه‌ی ورود را دارد.

﴿وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَأَرْجِعُوا﴾ [النور: ۲۸]. و اگر به شما (مهمان) گفته شد که برگردید اکنون وقت نداریم و آمادگی پذیرایی از مهمان را نداریم، یا با هر لفظ و الفاظ دیگری چنین مطلبی بیان شد، بهتر است که برگردید (باید برگردید و وارد نشوید)؛ زیرا ﴿هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ﴾ [النور: ۲۸].

این کار، عملی است که خیر و برکت بیشتری برای شما در بر دارد. ﴿وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾ [النور: ۲۸]. و خداوند متعال به آن‌چه که شما انجام می‌دهید آگاه است و شما را زیر نظر دارد تا به آنان که بر خلاف دستورات او عمل می‌کنند، سزای شایسته‌ی خود و به آنان که مطابق دستورات او عمل می‌کنند، جزای نیک عطا کند.

۲. آداب ورود به اماکن عمومی

آنچه بیان شد، مربوط به منازل مسکونی و اماکن خصوصی بود؛ اما در مورد اماکن عمومی؛ هم‌چون: مهمانسراها، هتل‌ها، مدارس و بیمارستان‌ها و ... فرمان خدا چیز دیگری است و نیاز به اجازهی ورود ندارد. البته در مورد اماکن عمومی چون بیمارستان اگر دربان و نگهبان اجازهی ورود ندهد، وارد شدن جایز نیست.

در مورد ورود به اماکن عمومی دستور چنین است: در این اماکن اگر نیاز به ورود داشتید، بر شما مشکلی نیست که بدون اجازه وارد شوید؛ اما این را نباید فراموش کرد که در این مکان‌ها نیز باید خدا را به یاد داشته باشد؛ زیرا ممکن است در این اماکن انسان دچار گناه شود:

﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَبَدُّونَ وَمَا تَكْتُمُونَ﴾ [النور: ۲۹]. «و گناهی بر شما نیست که وارد خانه‌های غیر مسکونی شوید که کالایی در آن دارید. و الله از آنچه آشکار و یا پنهان می‌کنید، آگاه است» اگر وارد اماکنی شدید که کسی در آن زندگی نمی‌کند یا اماکن شخصی نیست، برایتان گناه و انحراف از راه [صحیح] محسوب نمی‌شود به شرطی که بدون هدف به آن‌جا وارد نشوید؛ بلکه کاری داشته باشید، و خداوند می‌داند که چه چیزی را آشکار می‌کنید و چه چیزی را [در دل خود] پنهان می‌کنید. یعنی خدا به خوبی می‌داند که هدف شما از ورود به آن اماکن عمومی چیست و بر اساس همان نیت و هدف است که به شما جزا و پاداش می‌دهد، یا شما را سزا و عقاب می‌کند.

نکته‌ای که لازم به تذکر است این که: اگر فردی در یکی از این اماکن عمومی چون هتل یا مسافرخانه اتاقی را اجاره کرد، آن اتاق مسکن او محسوب می‌شود و ورود به آن اتاق دیگر حکم اماکن خصوصی را دارد.

نکته‌ی دیگر این که وقتی می‌گوییم فردی بدون اجازه می‌تواند وارد اماکن عمومی شود به این معنی است که ورود او به آن مکان جنبه‌ی کلی دارد نه جزئی یعنی او نمی‌تواند وارد تک تک اتاق‌ها شود.

۳. ورود فرزندان به اتاق والدین

مسئله‌ی دیگری که متأسفانه در میان ما مسلمانان بسیار غریب است و خداوند متعال برای آن برنامه‌ای خاص قرار داده و به اجرای آن دستور داده است، مسئله‌ی ورود فرزندان به اتاق پدر و مادرشان است.

دستور و فرمان خدا در این زمینه این است:

بچه‌ای که هنوز به حدی نرسیده که به تنهایی و بدون یاری والدین بتواند غذا بخورد و دستشویی برود و ... یعنی سن او در حدود ۵-۶ سال و کمتر از آن است، این کودک چون به والدینش نیازمند است پس همیشه باید در کنار آن‌ها باشد. اما کودکی که بزرگ شده و توانایی انجام کارهای خود از قبیل خوردن غذا و رفتن به دستشویی و ... را دارد و در این زمینه‌ها نیازی به والدین ندارد، یعنی کودک ۷-۱۳ سال، طبق برنامه و دستور خداوند متعال در سه وقت مشخص حق ندارد بدون اجازه وارد اتاق پدر و مادرش شود و حق ندارد در آن‌جا بخوابد. در این سه وقت نیز اگر ورودش ضروری بود باید اجازه بگیرد و پس از این که کارش تمام شد، بیرون بیاید. کودکان ۷-۱۳ سال به حدی نرسیده‌اند که به جنس مخالفشان با ذهنیتی خاص بنگرند (۱). اما از این سن به بالا و زمانی که دختران و پسران مسایل جنسی برایشان مطرح می‌شود، در هیچ زمانی از شبانه روز نمی‌توانند بدون اجازه وارد اتاق والدینشان شوند. این دختران و پسران دیگر حکم مرد و زن دارند و برای ورود به اتاق والدین باید همیشه اجازه بگیرند.

اوقاتی که فرزندان ۷-۱۳ سال برای ورود به اتاق والدینشان نیاز به اجازه دارند عبارتند از:

۱. هنگام ظهر که طبق قاعده زمان استراحت است و پدر و مادر نیز استراحت می‌کنند و لباس کار و فعالیت از تن بیرون می‌آورند و لباس خواب و لباس مخصوص استراحت می‌پوشند. در این وقت از روز نباید کسی مزاحم استراحت کس دیگری شود و هر مسلمانی موظف است در این وقت از روز حق دیگران را رعایت کند و مزاحم کسی نشود.

۲. بعد از نماز عشاء بچه‌ها باید به اتاق مخصوص خود بروند و حق ندارند بدون اجازه وارد اتاق والدینشان شوند. چنین بچه‌هایی (بچه‌های ۷-۱۳ سال) اجازه‌ی خوابیدن در اتاق پدر و مادرشان را ندارند مگر وقتی که ضرورت ایجاب کند؛ مثلاً: در سفر یا در جایی که اتاق به اندازه‌ی کافی نیست یا ...

اصل این است که این بچه‌ها در چنین سنی در اتاق جداگانه‌ای بخوابند.

۳. پیش از نماز صبح یعنی بعد از نماز عشاء تا خواندن نماز صبح، بچه‌های ۷-۱۳ سال حق ندارند بدون اجازه وارد اتاق والدینشان شوند.

۱- البته در این زمینه موارد استثنایی نیز وجود دارد.

این دستورات در مورد وارد شدن فرزندان یک خانواده به اتاق پدر و مادرشان است؛ اما در مورد بچه‌های دیگر باید بیشتر دقت شود.

در بسیاری از موارد نه تنها این دستورات رعایت نمی‌شود، بلکه بسیاری هنگام ظهر که زمان استراحت است مزاحم دیگران می‌شوند و برنامه‌ی استراحت آن‌ها را بر هم می‌زنند که چنین کاری با آداب اسلامی مغایرت دارد و بر هر مسلمانی است که در این زمینه دقت کند و آن آداب را رعایت کند تا الگویی برای دیگران شود.

با توجه به آنچه گفته شد یک خانواده‌ی مسلمان، در صورت امکان، باید دارای چندین اتاق باشد و چون مسئله‌ی مهمان نیز مطرح است باید اتاقی نیز مخصوص مهمان داشته باشد. یعنی یک خانواده‌ی مسلمان، در صورت امکان، نباید کمتر از سه اتاق داشته باشد؛ اما اگر فرزند بالاتر از هفت سال نداشت وجود دو اتاق کفایت می‌کند. البته اگر بچه‌های بالاتر از هفت سال بیش از یک نفر و پسر و دختر باشند، باید اتاق آن‌ها نیز جدا باشد و رعایت این مسئله بسیار مهم است و وجود دختر و پسر بالاتر از هفت سال و بخصوص بالاتر از ۱۲ سال در یک اتاق کاری معقولانه و منطقی نیست. شاید بودن و خوابیدن برادر و خواهر در یک اتاق باعث به وجود آمدن هیچ مشکلی نشود؛ اما ممکن است آن‌ها را به فکر بودن با افراد نامحرم بیندازد که این خود بسیار خطرناک است و آن‌ها را کم‌کم دچار انحراف می‌کند.

با توجه به آنچه گفته شد، بر هر فرد مسلمان متأهل دارای فرزند، واجب است در صورت امکان، چهار اتاق و حداقل سه اتاق، داشته باشد. اتاقی برای خود و همسر، اتاقی برای مهمان، اتاقی برای پسر یا پسران و اتاقی برای دختر یا دختران بیش از هفت سال. البته گاهی هم پیش می‌آید که مهمان بیش از یک نفر است و مرد و زن می‌باشند که در چنین مواقعی و بنا به ضرورت باید بچه‌ها را در اتاق خود جایی دهند؛ اما اصل همان چیزی است که بیان شد.

متأسفانه - همان‌طور که گفتیم - چنین دستور و برنامه‌ای ناشناخته و در میان مسلمانان بسیار غریب است و همین امر باعث شده که بسیاری از مسلمانان نسبت به انجام آن کوتاهی کنند و حتی زمانی که ساختن چندین اتاق کار آسانی بوده این را انجام ندهند و امروزه نیز در بسیاری از روستاها چنین رسم است که همه‌ی اعضای خانواده و حتی مهمان نیز در یک اتاق و در کنار هم بخوابند که اصلاً کاری درست و شرعی نیست و حرام می‌باشد.

خانواده‌های مسلمان و مؤمن باید به این مهم اهمیت دهند و آن را رعایت کنند و آن را به صورت یک رسم و عادت اسلامی در بیاورند.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِيَسْتَعِذْنَكَمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِّن قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِّنَ الظَّهْرِ وَمِن بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ﴾ [النور: ۵۸]. «ای مؤمنان! بردگان و کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده‌اند، (هنگام ورود به اتاقتان) باید در سه وقت از شما اجازه بگیرند: پیش از نماز صبح؛ و هنگام (استراحت) نیم‌روز که لباس‌هایتان را در می‌آورید و پس از نماز عشا».

در این آیه از کنیز و عبد که در زمان قدیم رسم بوده، بحث شده و به آنان نیز هم‌چون فرزندان بیش از هفت سال نگاه می‌شود.

﴿ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَّكُمْ﴾ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَّكُمْ﴾ [النور: ۵۸]. این سه مرحله از شبانه روز که بیان شد، ویژه‌ی خلوت شماس است. اما غیر از این اوقات مذکور بر کنیز و عبد و کودکان غیر بالغ شما، مشکلی نیست که بدون اجازه وارد اتاقتان شوند؛ زیرا بر آنان مشکل است که همیشه اجازه بگیرند در حالی که آنان باید در خانه بگردند و به اتاق‌ها سر بزنند:

﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوْفُؤْنَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ [النور: ۵۸]. «و پس از این (سه وقت) هیچ گناهی بر شما و آنان نیست؛ (چرا که) پیرامون شما در رفت و آمدند و نزد یکدیگر رفت و آمد دارید»

﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ ءَايَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [النور: ۵۸]. «بدین‌سان الله آیه‌های (خویش) را برایتان بیان می‌کند. و الله دانای حکیم است» دستوراتی که روشنگر راه مستقیم و هدایت هستند و خداوند عالم است و هر کاری را که انجام می‌دهد و هر دستوری که صادر می‌کند، بجاست و هر چه او انجام دهد، همان صحیح است و غیر آن درست و صحیح نمی‌باشد.

﴿وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَعِذُوا كَمَا أَسْتَعِذْنَ الَّذِينَ مِنَ قَبْلِهِمْ﴾ [النور: ۵۹]. «و آن‌گاه که کودکانتان به بلوغ رسیدند، باید مانند کسانی که پیش از آنان اجازه می‌گرفتند، اجازه بگیرند» و زمانی که کودکانتان به مرحله‌ای رسیدند که به جنس مخالف تمایل پیدا کردند (تقریباً ۱۳ یا ۱۴ سال)، باید با دید مرد و زن به آنان نگریست و برای ورود به اتاق والدین خود باید همیشه اجازه بگیرند.

﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ ءَايَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [النور: ۵۹]. «بدین‌سان الله آیه‌هایش را برایتان بیان می‌کند. و الله دانای حکیم است» دستوراتی که روشنگر راه مستقیم و هدایت هستند و

خداوند عالم است و هر کاری را که انجام می‌دهد و هر دستوری که صادر می‌کند به جاست و هر چه او انجام دهد همان صحیح است و غیر آن درست و صحیح نمی‌باشد.

۴. پوشش و ظاهر زنان مُسن

قبلاً به چگونگی پوشش زنان اشاره کردیم. در این جا می‌خواهیم به نکته‌ی دیگری در این زمینه پردازیم. خداوند می‌فرماید: زنانی که به سن پیری می‌رسند و خانه‌نشین می‌شوند و میل به ازدواج ندارند و مسایل زناشویی برای آنان دیگر مطرح نیست و توانایی رفت و آمد را از دست می‌دهند، می‌توانند از لحاظ پوشش و ظاهر هم‌چون زنان دیگری که به این حد نرسیده‌اند، نباشند به شرطی که خود را زینت ندهند و باعث جلب توجه دیگران نشوند. آنان می‌توانند پوشش گفته شده برای زنان دیگر را رعایت نکنند. آن‌ها می‌توانند آن‌گونه که گفته شد روسری خود را بر سر و گردنشان نگذارند و پیراهنی آنچنان بلند نپوشند. البته آن‌چه گفته شد به این معنا نیست که کاملاً می‌توانند پوشش خود را کنار بگذارند. خداوند در ادامه می‌فرماید: چنین زنانی اگر در این سن، همان پوشش گذشته را رعایت کنند برایشان بهتر است، و همگی این را بدانید که خداوند شنوا و داناست و مردم را بر اساس آن‌چه می‌گویند و عمل می‌کنند، محاکمه و محاسبه می‌کند:

﴿وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٦٠﴾﴾ [النور: ۶۰]. «و بر زنان پیر و سالمندی که امید ازدواج ندارند، گناهی نیست که بدور از آشکار کردن زینت و آرایش، روپوش‌های خود را کنار بگذارند. و اگر لباس‌هایشان را کنار نگذارند، بهتر است. و الله شنوای داناست.»

۵. یک استثنا

در ادامه‌ی مسئله‌ی حجاب و بیان دستورات و سفارش‌ها در این زمینه، خداوند متعال به یک استثنا در زمینه‌ی ورود افرادی خاص به منازل دیگران اشاره می‌کند که مختصراً آن را بیان می‌کنیم. واقعیت این است که در هر جامعه‌ای برخی افراد وجود دارند که توانایی کسب و کار ندارند. چنین افرادی برای زنده ماندن بر تک‌تک افراد جامعه‌ی خود حق دارند. این‌ها می‌توانند با کسب اجازه وارد خانه‌ی همه‌ی افراد جامعه‌ی خود جز افراد یتیم و آنان که به صراحت ورودشان را منع می‌کنند، بشوند و از خورد و خوراک آن‌ها استفاده کنند. در مواقع بسیار ضروری که چنین افرادی ممکن است از گرسنگی تلف شوند، باز هم می‌توانند وارد منزلی شوند که آن‌ها را منع می‌کنند.

این افراد نیازمند، عبارتند از: افراد نابینا، لنگ و بیمار:

﴿لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ﴾ [النور: ۶۱].

«بر نابینا و لنگ و بیمار گناهی نیست»

البته چنین افرادی باید مؤدبانه وارد خانه‌ی دیگران شوند و بر اهل خانه سلام کنند و زمانی وارد شوند که مطمئن باشند هیچ مزاحمتی برای اهل خانه ایجاد نمی‌کنند. وقتی وارد شدند هر چه بود باید بخورند.

۶. ایجاد ارتباط محکم افراد با هم

برای این که علاقه و رابطه‌ی خویشاوندان و دوستان با هم محکم و محکم‌تر شود و افراد، بیشتر و بیشتر با هم باشند و بیشتر به هم نزدیک شوند، خداوند متعال دستور و برنامه‌ای قرار داده است و افرادی را نام می‌برد که دیگران اجازه دارند به خانه‌ی آن‌ها رفته و بدون کسب اجازه از آنان، در آن‌جا غذا بخورند و هم‌چون بیگانگان با آن‌ها برخورد نکنند، مگر این که به صراحت از ورود و خوردن غذا منع شوند.

این افراد عبارتند از: پدر، مادر، برادر، خواهر، عمو، عمه، دایی/ماما، خاله، فردی که کلید منزلی در دست اوست؛ مثلاً: فردی که همسایه‌اش به سفر رفته و کلید منزلش را به او داده و از او خواسته است که مواظب و مراقب خانه باشد و در آن‌جا بخوابد یا هر مدت یک بار به آن‌جا سری بزند. این فرد می‌تواند از غذا و خوراکی‌های آن خانه استفاده کند مگر این که از این کار منع شده باشد. و دوست واقعی نیز همین حکم را دارد.

افرادی که به خانه‌های مذکور می‌روند، نباید در آن‌جا احساس بیگانگی بکنند و منتظر بمانند تا صاحب‌خانه به آن‌ها اجازه‌ی خوردن بدهد بلکه باید هم‌چون منزل خود برخورد کنند. آن‌ها می‌توانند به راحتی در یخچال را باز کنند و هر چه دوست داشتند بخورند و هنگامی که سفره را انداختند نباید تعارف کنند و منتظر اجازه باشند؛ مگر این که احساس کنند صاحب‌خانه دوست ندارد آن‌ها بدون اجازه کاری کنند:

﴿وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ

بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ

أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتْهُنَّ مَقَاتِحُهُنَّ أَوْ صَدِيقِكُمْ﴾ [النور: ۶۱]. «و نیز بر خود شما گناهی نیست که از خانه‌های خویش یا خانه‌های پدران یا مادران یا برادران یا عموها یا عمه‌ها یا دایی‌ها یا خاله‌ها یا از خانه‌هایی که کلیدش در اختیار شماست، و یا از خانه‌ی دوستان، چیزی بخورید».

نکته‌ی دیگر این که می‌توانید در این خانه‌ها به صورت فردی یا به صورت جمعی غذا بخورید:

﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا﴾ [النور: ۶۱]. «گناهی بر شما نیست که

دسته‌جمعی یا پراکنده بخورید».

این را فراموش نکنید که:

﴿فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبْرَكَةً طَيِّبَةً﴾ [النور: ۶۱].

وقتی به منزلی وارد شدید، بر همدیگر سلام کنید و برای یکدیگر دعای خیر کنید، - و اگر به منزلی رفتید و کسی در آنجا نبود، بر خودتان سلام کنید. - این سلام و دعای خیر کردن برای یکدیگر، احترامی است که از طرف خداوند متعال قرار داده شده است.

﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ [النور: ۶۱]. خداوند این‌گونه آیات و

دستورات روشن‌گرش را برایتان بیان می‌کند تا آن‌ها را بشنوید و درک کنید و به‌کار گیرید و براساس آن‌ها عمل کنید.

۷. پرهیز از تهمت زنا به زنان پاکدامن

در همین سوره (سوره‌ی نور) خداوند متعال مسلمانان را متوجه امر دیگری می‌کند که متأسفانه امروزه به آن کمتر توجه می‌شود و مردم انجام آن را گناه بزرگی نمی‌شمارند. این امر مهم «عدم تهمت زنا به زنان پاکدامن» است. کسی که دست به چنین کاری بزند، دچار گناه بسیار بزرگی شده است و اگر توبه نکند و بر اتهامی که زده اصرار ورزد، خداوند متعال، در آیه‌ی دیگری در همین سوره، در مورد او می‌فرماید: در دنیا و آخرت مورد لعنت قرار می‌گیرد و عذاب بزرگی در انتظارش است و حتماً به سزای خود خواهد رسید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ

عَظِيمٌ ﴿۲۳﴾ [النور: ۲۳]. «بی‌گمان کسانی که به زنان پاک‌دامن، مومن و بی‌خبر (از بدکاری)، تهمت

می‌زنند، در دنیا و آخرت نفرین شدند و عذاب بزرگی (در پیش) دارند» کسانی که به زنان پاکدامن تهمت زنا می‌زنند در حالی که آن‌ها [روحشان هم] از آن کارها بی‌خبر است و اصلاً به آن فکر نمی‌کنند و مؤمن هستند و راه حق را شناخته‌اند و تسلیم آن شده‌اند، چنین کسانی در دنیا و در آخرت مورد لعنت و خشم و غضب خدا قرار می‌گیرند و عذاب بزرگی برایشان آماده است.

﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۲۴﴾ [النور: ۲۴].

«روزی که زبان‌ها و دستان و پاهایشان بر ضد آنان به اعمالی که مرتکب می‌شدند، گواهی می‌دهند».

﴿يَوْمَئِذٍ يُؤْفِكُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ﴾ [النور: ۲۵].

«در آن روز الله، سزای قطعی و ثابتشان را به آنها می‌دهد و خواهند دانست که الله، همان پروردگار راستین و ظاهر است». در آن روز آنان می‌دانند که خدا حق است و روشنگر هر چیزی است و به هر عملی جزای مناسب آن را می‌دهد و هیچ چیز را بدون جزا و پاداش و سزا و عقاب باقی نمی‌گذارد. سزای چنین تهمت‌زندگان در دنیا نیز این است که چهار شاهد مسلمان برای اثبات اتهام خود بیاورند. این چهار شاهد مسلمان باید شهادت بدهند که با چشمان خود آن عمل زشت را دیده‌اند و کاملاً مشاهده کرده‌اند که زنا انجام گرفته است. افراد تهمت‌زننده اگر نتوانند چهار شاهد مسلمان بیاورند، هشتاد ضربه شلاق زده می‌شوند و پس از آن، هرگز شهادت دیگری از آنها پذیرفته نمی‌شود و دیگر از ارزش و اعتباری که هر مسلمان باید در جامعه‌ی اسلامی داشته باشد، محروم هستند و دادگاه اسلامی اعلام می‌کند که از این به بعد از این اشخاص به هیچ وجه هیچ شهادتی پذیرفته نشود و اینان افرادی نادرست هستند و لیاقت این را ندارند که شاهد چیزی باشند. خداوند در ادامه علت چنین مجازاتی را بیان می‌کند و می‌فرماید: علت این سزا این است که چنین تهمت‌زندگان از حد و حدود بندگی خداوند متعال خارج شده‌اند، مگر این که توبه کنند و فسادی را که ایجاد کرده‌اند و سبب لکه‌دار شدن شرف و ناموس و اعتبار یک زن پاکدامن شده‌اند و باعث به وجود آمدن اختلاف و جنگ و دعوا در یک خانواده [یا چندین خانواده] گردیده‌اند، از بین ببرند و به دروغ گفتن خود اعتراف کنند و بگویند که چیزی را مشاهده نکرده‌اند، و کاری کنند که اثر آن عمل زشتشان از بین برود و به جای فسادی که ایجاد کرده‌اند، اصلاح کنند. در این صورت خداوند متعال غفور و رحیم است و از گناهانشان چشم‌پوشی می‌کند و توبه و اصلاحی را که بعداً انجام می‌دهند از آنان می‌پذیرد:

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [النور: ۴-۵].

«و به آنان که به زنان پاکدامن نسبت زنا می‌دهند و آن‌گاه چهار گواه نمی‌آورند، هشتاد تازیانه بزنید و هرگز گواهی آنان را نپذیرید. و چنین کسانی فاسقند. مگر کسانی که پس از آن توبه کردند و نیکوکاری در پیش گرفتند؛ پس همانا الله، آمرزنده‌ی مهرورز است».

نکته‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد این که شلاق زدن و عدم پذیرش شهادت چنین تهمت‌زندگان، هنگامی میسر است که حکومت اسلامی واقعی وجود داشته باشد و بر جامعه حکم کند. در غیر این صورت چنین سزایی نسبت به تهمت‌زندگان اجرا نمی‌شود. ولی بدیهی است که چنین

افرادی دچار گناه کبیره شده‌اند و اگر به خدا ایمان دارند و از روز قیامت می‌ترسند، حتماً توبه می‌کنند و پشیمان می‌شوند و به ناحق و دروغ بودن تهمتشان اعتراف می‌کنند و به جای آن، دست به انجام کارهای خوب می‌زنند و شروع به اصلاح اشتباه خود می‌کنند تا آبروی آن زن محفوظ بماند.

آنچه بیان شد، تنها برخی از دستورات و اخلاقیات فردی و اجتماعی‌ای بود که خداوند متعال بندگان خود را به رعایت آن‌ها دستور می‌دهد؛ دستوراتی که بدون رعایت آن‌ها و رعایت آن‌چه در سنت پیامبر خدا ﷺ آمده است، بندگی کردن غیر ممکن است. برای آگاهی از مسایل و اخلاقیات دیگر، می‌توانید به عالمان واقعی دین و آنان که به‌راستی از قرآن و سنت پاک پیامبر ﷺ آگاه هستند، مراجعه کنید تا راه بندگی خدا را بهتر بشناسید و آن‌چه را که خداوند متعال مقرر کرده است کاملاً رعایت کنید و با رعایت آن‌ها خوشبخت دنیا و آخرت گردید.

ایمان پشتوانه‌ی اعمال

نکته‌ی بسیار مهمی که لازم به یادآوری است این که انجام اعمال صالح و دوری گرفتن از اعمال غیر صالح، تنها زمانی سودمند خواهد بود که فرد مؤمن باشد و ایمان در دل و درونش ثابت شده باشد؛ یعنی ایمان پشتوانه‌ی انجام اعمال صالح و دوری گرفتن از اعمال غیر صالح باشد. به عبارت دیگر ایمان محرک فرد بر انجام اعمال صالح و دوری گرفتن از اعمال غیر صالح باشد.

برای درک بهتر مطلب مثالی می‌زنیم. فرض کنید معلمی به کودکی حروف الفبا را یاد می‌دهد و یکی دو بار آن‌ها را برایش تکرار می‌کند. این کودک با تکرار یک بار یا دوبار حروف نمی‌تواند حروف را یاد بگیرد و پس از مدتی آن‌ها را نیز فراموش می‌کند. کودک زمانی می‌تواند حروف را یاد بگیرد و کلمات را بخواند که آن حروف در ذهنش جای گرفته باشند. همان‌طور که قبلاً گفتیم اگر فرد بی‌سوادی به کمک فرد باسوادی کتاب بزرگی را نیز تکرار کند، به او باسواد گفته نمی‌شود. او تنها در آن لحظه می‌تواند کلمات را تکرار کند و پس از آن هرگز نمی‌تواند چیزی بخواند. خواندن و تکرار کلمات توسط فرد بی‌سواد دلیل بر باسواد بودن او نیست؛ زیرا شکل و صدای حروف در ذهنش جای نگرفته است. انجام اعمال صالح نیز دقیقاً چنین است. یعنی ایمان قبل از هر چیز باید در دل و درون فرد جای گرفته باشد (همانند شکل و صدای حروف) و سپس همین ایمان، محرک فرد در انجام اعمال صالح یا دوری گرفتن از انجام اعمال غیر صالح باشد (همانند خواندن کلمات).

انجام اعمال صالح و دوری گرفتن از اعمال غیر صالح، تنها وقتی به حال فرد سودمند است که از روی احساسات انجام نگیرد؛ بلکه از نیرویی درونی که همان ایمان است سرچشمه گیرد؛ یعنی

ایمان فرد که در دل و درون او جایی گرفته است صاحبش را مرتب وادار به انجام اعمال صالح و دوری گرفتن از اعمال غیر صالح کند.

اگر فردی قصد انجام عمل غیر صالحی چون خوردن شراب کرد؛ اما به هر دلیلی به آن دست نیافت، چنین فردی نزد خدا فردی شرابخوار شمرده می‌شود؛ زیرا نیرویی درونی او را وادار به خوردن شراب کرده است و همین‌طور اگر فردی قصد دادن چیزی در راه خدا کرد؛ اما آن را نداشت که ببخشد، چنین فردی نزد خدا به عنوان صدقه دهنده محسوب می‌شود؛ چون محرک او برای انجام چنین عمل صالحی نیرویی درونی که همان ایمان می‌باشد، بوده است.

مهم این است که ایمان سرچشمه‌ی کارهای خوب و دوری گرفتن از کارهای بد شود، در غیر این صورت اگر فردی کار خوبی هم انجام دهد هیچ سودی به حال او نخواهد داشت چون بدون پشتوانه که همان ایمان است، آن را انجام داده‌است^(۱).

بر اساس آنچه گفته شد بر هر فرد مسلمانی لازم است که مباحث گفته شده را چندین بار تکرار کند و بخواند و به آن‌چه در مورد قیامت و بهشت و جهنم و دادگاه خدا گفته شد، توجه کند تا در دل و درونش چنان جای گیرند که خداوند متعال او را توفیق دهد اهل انجام اعمال صالح شود و انجام آن‌ها برایش ملکه شوند؛ هم‌چون ملکه شدن حروف الفبا در ذهن یک دانش‌آموز. دوری گرفتن از اعمال غیر صالح نیز در درونش ملکه شود و اگر روزی دچار عمل غیر صالحی شد، فوراً توبه کند و به سوی خدا برگردد و از او طلب بخشش نماید.

۱- استاد رحمته در جای دیگر می‌فرماید: انجام اعمال صالح یا دوری گرفتن از اعمال غیر صالحی که از روی احساسات صورت می‌گیرند تنها در صورتی مفید فایده خواهند بود که محرک فرد برای ملکه کردن آن اعمال باشد.

آخرین کلام، تفسیر سوره‌ی عصر

در پایان می‌گوییم:

اگر انسان معنای سوره‌ی «عصر» را به خوبی درک کند و آن را در زندگی به کار گیرد و رعایت کند، به خوشبختی واقعی خواهد رسید و سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت نصیبش خواهد شد. از هر مسلمانی که توانایی حفظ این سوره را دارد می‌خواهم آن را با معنا و مفهومی حفظ کند و همان‌طور که در یکی از رکعات نمازهایش سوره‌ی «توحید» را می‌خواند در رکعت دیگرش این سوره را بخواند.

﴿وَالْعَصْرِ ۱ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ۲ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ ۳﴾ [النصر: ۱-۳]. «سوگند به روزگار. که بی‌گمان انسان‌ها در زیان هستند. مگر کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند و یکدیگر را به حق (توحید) و شکیبایی سفارش کنند». قسم به زمانه. آن زمانه‌ای که اگر انسان به خوبی در آن بنگرد به این مطلب پی خواهد برد که عاقبت و سرانجام هر کس چگونه است. به خوبی درک می‌کند که عاقبت و سرانجام ایمان و اعمال صالح چیست و عاقبت کفر و اعمال غیر صالح چگونه خواهد بود. زمانه و روزگار نشان می‌دهند که نتیجه‌ی عمل هر کس چیست و هر کس به چه چیزی دست می‌یابد و چه سرانجامی خواهد داشت.

قسم به زمانه. همانا و بدون تردید هر انسانی در خسران و زیانکاری است. هر انسانی در زندگی دنیایی خود و تجارت آن، نه تنها سودی عایدش نمی‌شود بلکه سرمایه‌اش را نیز از دست می‌دهد و وجودش را نیز تباہ می‌کند؛ مگر آنان که ایمان می‌آورند و راه و مسیر بندگی خدا را می‌شناسند و تسلیم آن می‌شوند و بر آن ثبات و استقامت می‌ورزند، و آنان که عمل صالح انجام می‌دهند [اعمال صالحی که پشتوانه‌ی ایمانی داشته باشد]. و آنان که به یکدیگر وصیت و سفارش

می‌کنند که طرفدار حق باشند و همراه و همگام با برنامه‌ی خدا باشند و بر اساس آن زندگی کنند. و آنان که به یکدیگر سفارش و وصیت می‌کنند و یکدیگر را به صبر و تحمل سختی و مشکلات [موجود در مسیر بندگی خدا] نصیحت می‌کنند. «وَأَخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».